خاطرات و تألمات

مصدّق





١٣٤٢

بفرزند عزیزم آقای دکتر غلامحسین مصدق یادگار اهداء شد.

دکتر محمد مصدق

خاطرات و تألمات دکتر محمّد مصدق

بقلم
دکتر محمّد مصدق

مشتمل بر دو کتاب
«شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»
و
«مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران»

با مقدمهٔ دکتر غلامحسین مصدق

به کوشش ایرج افشار

خاطرات و تألمات دکتر محمّد مصدق

بقلم دکتر محمّد مصدق

چاپ، چاپ ششم

●

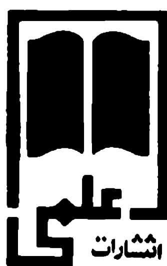
انتشارات علمی

●

چاپ، چاپخانه مهارت

تیراژ ۲۲۰۰ نسخه

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ٦٦٠٦٦٧



پائیز ۱۳۷۰

فهرست مندرجات

کتاب اول
شرح مختصری از زندگی و خاطراتم

کتاب دوم
مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران

ضمائم لایحهٔ الحاقی

بخش سوم: عرض جواب بفرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه

به نام پروردگار

مرحوم پدرم در دی‌ماه سال ۱۳۴۰ یک نسخه از سواد کتابی را که اینک خوانندهٔ گرامی در دست دارد به من و نسخه‌ای دیگر را به برادرم مهندس احمد مصدق سپرد. برادر عزیزم در دی‌ماه ۱۳٦٤ درگذشت و با ما نماند تا انتشار این اوراق را ببیند. خداوند او را غریق رحمت بیکران خویش گرداند.

مقصود پدرم آن بود هنگامی که امکان چاپ یادداشتها پیدا شود آنها را به چاپ برسانیم و آخرین نوشته هائی را که او در نهایت سوز و عشق ایراندوستی در گوشهٔ انزوا و تنهائی زندان و تبعید برای آگاهی و بیداری هموطنان عزیز خود و نسلهای آینده یادداشت کرده بود به ملت ایران تقدیم نمائیم.

خوانندگان گرامی می دانند در زمان حیات پدرم و پس از وفات او که در ١٤ اسفند ١٣٤٥ روی داد امکان آنکه چنین کتابی درایران چاپ بشودنبودو کسی مجاز نبود در کتاب و روزنامه نامی از او بیاورد. ناچار این اوراق را این سو و آن سوی نگاهبانی می‌کردیم که از میان نرود.

پدرم دو چیز را بیشتر از هر چیز دوست می داشت: یکی مملکت ایران بود و دیگری مادرش. من که بمناسبت پزشک بودن منظماً مراقب حال ناسازگار و بیماریهای او بودم و مخصوصاً در دوران فعالیتهای سیاسی اودرمجلس چهاردهم ببعد وسپس در ایام نخست وزیری همه روز عیادتش را واجب می دانستم، بیش از دیگران با حالات روحی و تألمات درونی او آشنایی داشتم و از لطمات و صدماتی که در زندگانی می یافت مطلع میشدم.

در دو سفر لاهه و نیویورک که برای دفاع از حقوق ایران با امید وافر ولی با نگرانی از لحاظ بروز توطئه ها و حوادث چنان مسافرت دشوار و پرمسؤولیت را در پیش گرفت همراهش بودم و همه جا ناظر و شاهد آنکه با چه وسواس و بیتابی و با چه شوق و عشق در نگاهبانی حیثیت و حفظ حقوق از دست رفتهٔ ایران می‌کوشید و روز و شب بدان می اندیشید و آرامی و آسایش را برخویش دشوار ساخته بود.

به یادم است پس از ورود به لاهه، چون اوراق و اسناد مربوط به مدافعه را به پروفسور رولن (وکیل بلژیکی مدافع ایران که شادروان حسین نواب سفیر ایران درهلند اورا یافته بود. نواب ازمردان وطنپرست بود که درآنجا صادقانه به پدرم کمک می کرد) سپرد در یک نگرانی عمیق فرو رفت زیرا همه اوراق و اسناد از دست او به در رفته بود و به دست مردی افتاده بود اجنبی و آن شخص برای تنظیم لایحه آنها را با خود از کشور هلند به محل سکنای خود (بروکسل) برده بود تا پس از دو سه روز باز گرداند. شب هنگام پدرم به خواب نمی‌رفت، و چون هر دو در یک اطاق خوابیده بودیم پرسیدم «پاپا چرا نمی خوابید؟» گفت اگر حریف بوسایلی که دارد اسناد ما را از چنگ رولن به در آورد و ما را بی اسلحه کند تکلیف چه خواهد بود؟ من به اودل می دادم ومی گفتم به دل خود بد میاورید. چنین اتفاقی نمی افتد و این شخص مورد اطمینان است. اماآرام نمی گرفت. در همین سفر بود که به من می‌گفت اگر خدای نکرده رو سیاه به ایران بازگردم خود را از میان می برم! من در زندگی از این گونه نظرها و سخنها ازو بسیار شنیده‌ام و از تمام حرکات و افکار او همیشه روح وطن پرستی و خدمتگزاری احساس کرده ام.

در طول مدتی که در زندان زرهی و سپس در محدودهٔ احمدآباد مجبور به اقامت بود چون حشر و نشری نداشت روحاً از زندگی مقید رنج می برد. برای ما هم بیش از هفته ای یکبارفرصت دیدارمعین نشده‌بود. پدرم در تبعید احمدآباد بود که مادرم از دست رفت و تألمی تازه بر غمهای درونی دیگر «پاپا» افزوده شد. اوکه حقیقةً ازدرگذشت مادرم ملول شده بوددرغالب نامه هایی که به تعزیت دهندگان خود می نوشت یادآور می شد که از این زندگی به تنگ آمده است و می خواهد از رنج و صدمهٔ آن خلاص شود.

در حبس و تبعید کسی که دل به دل او بدهد نبود. ناچار، در اطاق با تنهایی خویش می زیست. در احمدآباد گاهی در باغ و مزرعه گردش می‌کرد و باز به گوشهٔ عزلت اجباری که پیش از شهریور ۲۰ هم بدان خو کرده بود، می آرمید. مقصود آن است که در سراسر دوران حبس و تبعید که به خاصر عشق وطن و خدمتگزاری بدان برایش پیش آمد رنج بسیار برد.

***

مقداری از ایام محبس زرهی و احمدآباد را چنانکه خود در مقدمهٔ یادداشتهایش متذکر شده است به نگارش گوشه هایی از خاطرات زندگی خواندنیش پرداخت و همین اوراقی است که امیدوارم انتشار آنها برای دوستداران وطن یادگاری ارزنده و برای مورخان بیغرض و نکته سنج آینده مأخذ و مدرک تحقیق باشد.

پدرم درین نوشته ها کوشیده است از کسی بد نگوید و احترام هر شخص بحد

شایستگی او محفوظ بماند. ولی در مواردی که اعمال اشخاص را مباین ومخالف منافع مملکت و مصالح عمومی میدانست از انتقاد خودداری نکرده و با زبان مؤدب سیاسی عقیدهٔ خود را بیان کرده است. همچنین خودداری نکرده است از اینکه زحمات و افکار دیگران را بنمایاند وهر کار را به آن کس که باید منسوب سازد کمااینکه از مرحوم دکتر حسین فاطمی به مناسبت آنکه پیشنهاد دهندهٔ فکر ملی شدن نفت بود یاد کرده است. مرحوم دکتر حسین فاطمی درین راه رنج بسیار برد و عاقبت هم جان خود را در نهایت سختی از دست داد.

پدرم نسبت به اغلب همکاران خود احترام داشت و مخصوصاً می‌گفت که وزرایش افرادی تحصیل کرده و از نیکان و دلسوزان کشورند.

پروردگار بزرگ را سپاس می‌گزارم که توفیق عنایت فرمود و زمانه سازگار آمد تا بالاخره این یادداشتها آنچنانکه دستور و امید پدرم بود به چاپ برسد.

امیدوارم روان پدرم رحمةالله علیه، ازین که منظورش عملی شده است شاد گردد.

در پایان باید بگویم که زحمت چاپ شدن این اوراق را دوست دیرینه‌ام ایرج افشار برعهده گرفت و کوشش او موجب تشکرست.

اول اسفندماه ۱۳٦٤

دکتر غلامحسین مصدق

یادداشت

کتابی که دردست خوانندهٔ گرامی است نوشته هایی است ارزشمند از دکتر محمد مصدق و مرکب از دو کتاب که در روزهای زندان لشکر دوم زرهی و سکونت مقید و اجباری در احمدآباد نوشته و از خویش به یادگار گذاشته است و به عنوان یک سند تاریخی چاپ می شود:

کتاب اول

کتاب نخستین که بدان «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم» نام داده و در بیست وچهارفصل نگارش یافته، سرگذشت دوران جوانی و روزگاران تحصیل او وسپس تصدی چند مقام دولتی را دربر دارد و در آن کوشیده است حوادث مهم دوران زندگی خویش را تا پایان ایام تصدی وزارت امور خارجه در سال ۱۳۰۲ شمسی بنویسد.

ناگفته نگذریم که مطالب مندرج در فصلهای اول تا چهارم این کتاب از نظر اینکه مشتمل بر اطلاعات دقیق و کم شنیده از وضع عصری تشکیلات پیشین کشور و مخصوصاً روش ادارهٔ دفترهای استیفا در عصر ناصری و مظفری (که اوخود مدت دوازده سال در آن منصب کار کرده و در آن رشته ورزیدگی یافته بوده است) اهمیتی خاص برای پژوهندگان تاریخی خواهد داشت. قسمتهای دیگر هم از اهمیت برخوردارست بملاحظهٔ آنکه جویندگان زندگی مصدق بطور جسته گریخته از حسب‌حال او در روزگار جوانی اطلاعاتی می توانستند حاصل کنند و طبعاً برای نگارش سرگذشت او به چنین مدرک متقن و مسلمی احتیاج بود.

همانطور که مصدق در مقدمهٔ این بخش یادآور شده است مهمترین وقایع ناشی از فعالیتهای سیاسی او در سالهای پس از ۱۳۰۱ تا ۱۳۲۵ در کتابهای «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه»(۱) و «سیاست موزانهٔ منفی در مجلس

---

(۱) گردآوری آقای حسین مکی، چاپ اول ۱۳۲٤ ،چاپ‌دوم ۱۳۵۸، چاپ سوم توسط ←

چهاردهم»(۱) ضبط است. جریانهای بعد از آن (دورهٔ پانزدهم ببعد) هم در اغلب تاریخهای مربوط به نفت و وقایعنامه ها و خاطرات رجال بازگو شده است.

دربارهٔ دوره‌های جوانی و منصب استیفای او کتابهای طرائق الحقائق ومنتخب التواریخ اشاراتی دارند و آنها را در کتاب «مصدق و مسائل حقوق وسیاست، مجموعهٔ نه مقاله و رساله از دکتر محمد مصدق» که در سال ۱۳۵۸ توسط انتشارات زمینه منتشر کردم و کتاب «تقریرات مصدق در زندان دربارهٔ حوادث زندگی خویش،یادداشت شده به اهتمام سرهنگ جلیل بزرگمهر» که در سال ۱۳۵۹ به چاپ رسانیدم آورده‌ام. علاقه‌مندان بدانجا مراجعه کنند. در این اواخر هم به نوشتهٔ افضل الملک در کتاب افضل التواریخ ذیل حوادث سال ۱۳۱٤ قمری برخوردم که آن را در مجلهٔ آینده (صفحهٔ ۵۵۷ سال یازدهم) نقل کردم و تجدید نقل آن مناسب است.*

→
انتشارات جاویدان ۱۳٦۳.

(۱) نگارش مرحوم حسین کی استوان مدیر روزنامهٔ مظفر در دو جلد ۱۳۲۷— ۱۳۲۹ (چاپ تهران). او از معتقدین واقعی دکتر محمد مصدق بود.

* «میرزا محمدخان مصدق السلطنه مستوفی اول دیوان اعلی ولد مرحوم میرزا هدایت الله وزیر دفتر که با حداثت سن به اعلی مراتب تجربه و کهولت رسیده و دارای فضل و سواد و هوش و مشارالیه بالبنان است در جمادی الآخراین سال خدمت محاسبه و استیفای مملکت خراسان به او واگذار شد... میرزامحمدخان‌مصدق‌السلطنه را امروزازطرف‌شغل مستوفی و محاسب خراسان گویند لکن رتبه و حسب و نسب و استعداد و هوش و فضل و حسابدانی و عاملی این طفل یکشبه که ره صد ساله می رود بالا تر از استیفاء اول و محاسب بودن ایالات و ولایات است. هر شخص قابل و لایقی می تواند خود را با بضاعت مالی به استیفاء و محاسبه نویسی ولایتی برساند لکن مشارالیه مراتب دیگر دارند که بر عظم ایشان می افزاید. پدرش مرحوم میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر است و مادرش سرکار علیهٔ عالیه نجم السلطنه خواهر نواب علیه عالیه حضرت علیا دامت شوکتها است که بانوی حرمخانهٔ جلالت عظمی می باشند که از دختران مرحوم فیروز میرزای نصرةالدوله هستند. خود این جوان **بیست وپنج ساله** از اهل هوش و فضل و بقدری آداب‌دان و قاعده پرداز است که هیچ مزیدی بر آن متصور نیست. گفتار و رفتار و پذیرایی و احترامات در حق مردمش بطوری است که خود او از متانت و بزرگی خارج نمی شود ولی بدون تزویر و ریا کمال‌خفض‌جناح و ادب را در بارهٔ مردمان بجا می آورد. شاید در عالم تابینی خود به چند نفر از وزرای مالیه و رؤسای دفترخیلی بی اعتنائی کرده و احتشام به خرج داده است لکن در مقابل سایر مردم‌نهایت مرتبه انسانیت و خوش خلقی و تواضع را فطرة لاحیلة سرمشق خود قرار داده است. چنین شخصی که در سن شباب این طور جلوه گری کند باید از آیات بزرگ گردد.» (صفحهٔ ۸۲ و ۸۳ چاپ شده توسط منصوره اتحادیه و سرویس سعدوندیان) مصدق در ۱۳۱٤ دوازده ساله بوده و اشارهٔ افضل الملک به بیست و پنج سالگی مصدق ظاهراً الحاق بعدی است.

ضمناً گفته شود مرحوم مصدق در زندان قسمتهایی از مطالب و حکایات زندگی خویش را برای آقای جلیل بزرگمهر که سمت وکالت تسخیری او را داشت و مجاز به ملاقات بود می‌گفت و آقای بزرگمهر پس از خروج از زندان آنها را یادداشت میکرد. آقای جلیل بزرگمهر آن خلاصه و شمه‌ای را که یادداشت و سالها با دشواری نگاهبانی کرده بود در سال ۱۳۵۸ به من لطف کرد و من توانستم پس از تحریر و تنظیم به نام «تقریرات مصدق در زندان» به چاپ برسانم. از آن دوست عزیز سپاسگزارم. خوانندگان و پژوهندگان، در استفاده از آن و استناد بدان از ملاحظهٔ همان مطلب در کتاب حاضر غفلت نخواهند فرمود.

* * *

موقعی که «تقریرات مصدق در زندان» چاپ می‌شد چون جمعی شنیده بودند که مرحوم مصدق یادداشتهایی نوشته و در یکی از بانکهای سوئیس به امانت گذارده است و افرادی چندازمرحوم مهندس احمد مصدق آن را می‌خواستند ولی موقع انتشار آن نرسیده بود بنابتمایل مرحوم مهندس در مقدمهٔ تقریرات نوشتم: «بارها گفته‌اند و در جراید نوشته‌اند که مرحوم مصدق یادداشتهائی دارد که در سویس به امانت گذارده شده و تا زمانی که مصدق معین کرده است چاپ نخواهد شد. ولی دوست عزیز جناب آقای مهندس احمد مصدق فرمودند چنین مطلبی درست نیست.»

کتاب دوم

نام آن بطوری که خود در چهار جا یادداشت کرده «مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران» و مرکب است از سه بخش:

بخش اول مشروحه‌ای است با عنوان «تصدی مقام نخست‌وزیری» در ۳۴ صفحه

بخش دوم لایحهٔ دیوان عالی کشورست در ۹۰ صفحه متن و ۵۵ صفحه مدارک ضمیمه.

دربارهٔ لایحهٔ دیوان عالی کشور این توضیح ضرورت دارد که مصدق پس از محکومیت در دادگاه تجدیدنظر فرجام خواست و لایحه‌ای تنظیم کرد و به دیوان عالی کشور داد و منتظر بود او را به آنجا بخوانند تا بتواند هم از خود دفاع کند و هم مطالبی را که امکان اعلامش در جراید ازو سلب شده بود از راه اظهار در آن مرجع بپراکند و به اطلاع عموم برساند و چون دیوان عالی کشور مصدق را نخواستند تا اظهارات دفاعی خود را بیان کند ناچار مطالبی را که منظور نظرش بود درلایحه ای که می خوانید گنجانید و آن را

چنانکه درصفحاتی چنداز لایحه نوشته است **لایحهٔ الحاقی** خواند. بنابراین لوایحی که مصدق به دیوان کشور عرضه کرد دوتاست. لایحهٔ اصلی یا فرجامی آن است که خود رونوشت فصل سوم آن را در اختیار وکلای خویش (مرحوم حسن صدر و آقای علی شهیدزاده) گذارد ومرحوم حسن صدرمتن آن قسمت را که بخط مرحوم مصدق است در کتابی به نام «دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی» (تهران، ۱۳۵۷) به چاپ رسانید. لایحهٔ فرجامی مذکور در سه فصل است:

فصل اول: عزل نخست‌وزیر از وظایف مجلس شورای ملی و مجلس سناست، فصل دوم دادگاه نظامی برای محاکمه‌ی نخست‌وزیر صالح نیست، فصل سوم دفاع از دولت دکتر مصدق. فصل سوم این که در کتاب مذکور به طبع رسیده بالغ بر ۲۹ صفحه است.*

بخش سوم «عرض جواب به فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه» نام دارد و ۸۳ صفحه می باشد و آن عبارت است از پاسخ به آن قسمت از مطالب کتاب «مأموریت برای وطنم» که ذکر مصدق در آنها شده است. وحق هر کسی است که ازخود دفاع کند.

نکته‌ای را که درینجا نباید فراموش کرد این است که زبان مصدق در نگارش و گزارش و سخنگویی (حضور و غیابی) همیشه و نسبت به همه کس مؤدب و متین است و به هنگام جوابگوئی و دفاع، حتی حمله وانتقاد، نسبت به اشخاص ومناصب خواه‌عالی و دانی عناوین و القاب و اصطلاحات رسمی و متعارف زمان را بکار می برد. مصدق در سراسر این دو کتاب چنین روشی را پیش گرفته ولی عقیدهٔ خویش را بی پرده‌پوشی و مجامله پسندی در تلو آنگونه عبارات مؤدبانه مندرج ساخته است.

در مقدمهٔ کتاب اول مصرحاً یادآوری می‌کند: «حتی المقدور سعی کرده‌ام بدی از کسی نام نبرم تا موجب یأس بازماندگان نیکوکار را فراهم نسازم.»

چون مطالب بخشهای مختلف این دو کتاب در مواقع مختلف و به منظورهای خاص نوشته شده است گاهی تکرار مطلب و خاطره در آن به چشم می آید. شاید اگر خود آن را به چاپ می رسانید سطوری را اصلاح و حذف می‌کرد ولی چنین کار برای دیگری نامقدور و دور از امانت‌داری است. نوشتهٔ هر کسی را که از قدیم بازمانده است بهمان صورتی که هست باید چاپ کرد.

---

* آقای جلیل بزرگمهر وکیل تسخیری دکتر مصدق در دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر. متن مطالب دادگاه بدوی را به چاپ رسانید،دردو جلد (تهران، ۱۳۶۳) و در صددست که از آن دادگاه تجدیدنظر و دیوان کشور را هم به چاپ برساند.

شاید خود او متوجه تکرار خاطره و تجدید مطلب بوده است ولی از لحاظ تأثیرگذاری در خواننده و تلقین مطالب خاص مورد نظر تکرار و تجدید را ضروری می دانسته است و هر یک را در جای خود نیکو ولازم.

مصدق این نوشته ها را در سه نسخه تهیه کرده بود. یک نسخه را نزد خود نگاه داشته بود و دو نسخه از آن را که با ورق کپیه تهیه کرده بود به پسران خویش (مهندس احمد و دکتر غلامحسین مصدق) سپرده بود و در نامهٔ مورخ دی ۱۳٤۰ با خطاب «فرزند عزیزم دکتر غلامحسین مصدق» متذکر شده بود «یک واحد از یادداشتهای خود را به شرح ذیل به شما می سپارم که در یکی از بانکهای سوئیس بگذارید تا چنانچه نسخهٔ دیگر آن که جزو نوشتجاتم است بواسطهٔ غارت یا حریق خانه در احمدآباد از بین برود و موانعی هم برای طبع نباشد... بطبع برسانید...» پس از آن بتدریج بعضی اصلاحات در هر یک کرده که گاه در یکی هست و در دیگری نیست و بالعکس.

* * *

نام کتاب

مصدق به هر یک از دو کتاب خود نامی خاص داده است. چون آن دو نام مفصل بود و در صورت جمع شدن دو نام تسمیهٔ کتاب دشوار می شد نام **خاطرات و تألمات** را که جزء اولش برگرفته از نام کتاب اول و جزء دومش برگرفته از عنوان فصل سوم از بخش اول کتاب دوم است اختیار کردم و مورد پذیرش دوست عزیزم آقای دکتر غلامحسین مصدق واقع شد.

* * *

آقای دکتر غلامحسین مصدق کپیهای موجود را که درحال حاضر عبارت بود از:

— دو نسخه از کتاب اول
— یک نسخه از بخش اول کتاب دوم
— دو نسخه از بخش دوم کتاب دوم
— یک نسخه از اسناد ضمیمهٔ بخش دوم کتاب دوم
— یک نسخه از بخش سوم کتاب دوم

به من دادند تا پس از مطابقه و آماده‌سازی به چاپ برسانم. مصدق خوشخط و واضح نویس است ولی چون چند بار در متن اصلاحاتی کرده و از یکی به دیگری نقل کرده است به ناچار خط خوردگیهائی در متن ها پیدا شده و گاه به خطوط ریز بی نقطه عبارتی به میان سطور افزوده است. درین موارد گاه اشکالاتی درخواندن متن پیش می آید. بطور کلی ناخوانده ای در متن باقی نمانده و اگر چند کلمه در متن نانوشته مانده است

امیدست در چاپهای دیگر تکمیل شود.

مصدق در مورد مناصب دوره‌های قدیم (مانند رئیس الوزراء، عدلیه، مالیه) اصطلاحات رایج کنونی و معادلهای مرسوم جدید را که برای همگان دریافتنی است بکار برده است. سلیقهٔ او بهمان صورت محفوظ نگاه داشته شد. قطعاً قصدش بر آن بوده است که خواندن کتاب برای نسلهای آینده که از اصطلاحات قدیم مهجور می‌شوند آسانتر باشد.

مصدق در مواضعی که از دوره‌های پیشین یاد می‌کند سنوات را به هجری شمسی تبدیل کرده است. قطعاً بملاحظهٔ آنکه آیندگان تواریخ را با سال شمسی خواهند سنجید و طبعاً با در دست داشتن سال شمسی زودتر به فاصلهٔ زمانی گذشته با روزگار خود دست می‌یابند.

برای اینکه خوانندگان از طرز چاپ این کتاب و روشی که در آماده‌سازی چاپ شده است آگاهی داشته باشند توضیحات لازم در صفحهٔ ۳۹۸ آمده است.*

ایرج افشار

اسفندماه ۱۳٦٤

---

* چند تن از علاقه‌مندان پس از خواندن کتاب چند نادرستی چاپی را که در چاپ نخستین روی داده است یادآوری کردند. بدین مناسبت از آقایان دکتر شمس‌الدین امیرعلائی، عبدالله انوار، دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، کرامت رعنا حسینی و عبدالکریم طباطبائی سپاسگزاری می‌شود.

مهرماه ۱۳٦۵ــ ا.ا.

کتاب اول
شرح مختصری از زندگی و خاطراتم

مقدمه

کسانی که زندان مجردرا دیده و با آن سرکار داشته اند میدانند که در این مکان آن هم بیک محکوم بی گناه و بی تقصیر چقدر بد و سخت میگذرد. در روزهای اول زندان آنقدر خسته و ناتوان بودم که هیچ چیز جز یک استراحت کامل چاره‌ی دردم را نمیکرد: مبارزه‌ی انتخاباتی دورهٔ ۱۶ تقنینیه — مبارزه‌ی با شرکت نفت انگلیس و ایران — کارهای کمیسیون نفت در مجلس شانزدهم — قبول مسئولیت اداره‌ی مملکت — دفاع در شورای امنیت و دیوان بین المللی دادگستری — مخالفت های مغرضانه‌ی داخلی — غائله نه اسفند و اشتهار پیش آمد غائله های دیگر تمام سبب شده بود که با نگرانی بسیاری از هر پیش آمد ناگوار انجام وظیفه کنم. کار زیاد و توأم با نگرانی هم هر کسی را خصوصاً من که حال خوشی نداشتم و ضعیف بودم از پای در میآورد.

از استراحتم چیزی نگذشت که موضوع دادگاه پیش آمد و تمام اوقاتم برای جواب کیفرخواست ومطالبی که در دو دادگاه بدوی و تجدید نظر نظامی ایراد کرده‌ام گذشت و روزی که دادگاه اعلام رأی نمود و مرا بسه سال حبس مجرد محکوم کرد تنها نه شخص خودم بلکه دستور دهندگان صدور رأی هم باور نمیکردند که من از این زندان جان بسلامت بدر برم.

کارم که در این دو دادگاه خاتمه یافت و لایحهٔ فرجامی خود را هم بدیوان کشور دادم دیگر نمیدانستم بچه کاری دست بزنم که مرا مشغول کند. البته هر محکوم خصوصاً محکوم بحبس مجرّد میخواهد برای خود اشتغالی فراهم کند تا از شدت آثار این زندگی بکاهد ولی انجام هر کار گذشته از اینکه با حال ضعف و ناتوانی از من ساخته نیست احتیاج بمدرک هم داشت که تهیه آن در زندان برایم میّسر نبود.

در این فکر بودم که خود را بچه کار مشغول کنم که از بعضی هموطنان پیامی رسید که خاطرات خود را برشته‌ی تحریردرآورم کــه این کار نه مشکل بود نه محتاج بمدرک. مشکل نبود چونکه خاطرات ازمنه‌ی گذشته برای سیاست روزضرر نداشت. مدرک نمیخواست ازاین جهت که بیش از خاطراتم نمیخواستم چیزی اظهار کنم و چون

اندیشه‌های هر کس بستگی بامور و مشاغلی دارد که آنها را عهده‌دار بوده است ضمن شرح مختصری از تشکیلات روز مشاغل و خاطرات خود را نیز بیان میکنم تا هموطنان عزیز نه فقط از اندیشه‌های من بلکه از مشاغلی هم که قبل از مشروطه و بعد از آن عهده‌دار بوده‌ام و معرف اوضاع رژیم قدیم و جدید است بی اطلاع نمانند.

مندرجات این وجیزه که به «شرح مختصر از زندگی و خاطراتم» نامیده شده متعلق است بسه دوره از زندگی من بدین قرار:

فصل یک تا هفت مربوط بده سالی است که قبل از مشروطه متصدی استیفای خراسان و حسابداری آن ایالت یا آن استان بوده‌ام.

از هشتم تا سیزدهم مربوط بسالهائی است که بعد از مشروطه در اروپا تحصیل کرده‌ام و فصول بعد تعلق بامور و مشاغلی دارد که بعد از خاتمهٔ تحصیلاتم در ایران عهده‌دار آنها شده‌ام.

از اسفند ۱۳۰۲ که بنمایندگی مردم ایران در مجلس پنجم و ششم انجام وظیفه نموده‌ام بسیاری از خاطراتم را در نطقهائی که در این دو مجلس ایراد شده گفته‌ام و در یک جلد منتشر گردیده است. (۱)

از دورهٔ هفتم به بعد یعنی از سال ۱۳۰۷ که دیکتاتوری باوج قدرت رسید تا شهریور ۱۳۲۰ که افول کرد چون عمرم بعزلت و انزوا گذشت آن هم در یک دهی دور از شهر، جز حزن و غصه چیزی نداشتم که اظهار کنم و چنانچه خاطراتی هم بوده در نطقهائی که در مجلس چهاردهم ایراد شده است گفته‌ام. (۲)

از مبارزه‌ای که درانتخابات دورهٔ پانزدهم تقنینیه بعمل آمد و توفیق حاصل نشد و همچنین مبارزه‌ی انتخابات دوره‌ی شانزدهم تقنینیه که برای چهارمین مرتبه بنمایندگی مردم طهران وارد مجلس شدم و در رأس دولت قرار گرفتم خاطراتم منتشر نشده و در زندان هم وسایلی نیست که منتشر کنم، خصوصاً اینکه یادداشت ها و مدارک بسیاری داشتم که در کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه‌ام از بین رفته. با این حال هرجا که مقتضی بوده بمناسبت موضوع از خاطرات این ایام هم کم وبیش استفاده شده است.

در خاتمه خوانندگان عزیز را باین نکته توجه میدهم که از بیان تشکیلات قدیم مقصود تحسین از آن و یا انتقاد از تشکیلات جدید نیست بلکه نظر این است تشکیلات قدیم را شرح دهم تا بتوانند آنها را مقایسه کنند و به نیک و بد هر کدام پی ببرند و نیز توجه هموطنان عزیز را باین نکته جلب میکنم که حتی المقدور سعی کرده‌ام ببدی از کسی نام نبرم تا موجب یأس بازماندگان نیکوکار را فراهم نسازم.

---

(۱) «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره‌ی پنجم وششم تقنینیه»، گردآوری حسین مکی

(۲) «سیاست موازنه‌ی منفی درمجلس چهاردهم» تألیف حسین کی استوان

شرح مختصری از زندگی و خاطراتم

فصل اول — تشکیلات مملکتی در زمان قدیم
" دوم — تشکیلات وزارت مالیه
" سوم — در نظم کارهای [illegible]
" چهارم — اخلاق در زمان قدیم
" پنجم — ورود به مدرسه و تحصیلاتم در ایران
" ششم — [illegible]
" هفتم — عضویتم در مجلس [illegible]
" هشتم — مسافرتم به قصد تحصیل
" نهم — تحصیلاتم در پاریس
" دهم — مراجعتم از اروپا به ایران
" یازدهم — سفر دوم من به اروپا
" دوازدهم — تحصیلاتم در [illegible]

فصل سیزدهم — تالیف تذکار [illegible]
" چهاردهم — اشتغالم در ایران پس از اتمام تحصیل
" پانزدهم — عضویتم در حزب اعتدال
" شانزدهم — عضویتم در [illegible]
" هفدهم — چهار روزه وزارت در [illegible]
" هجدهم — عضویتم در جمعیت دموکرات [illegible]
" نوزدهم — سفر سوم به اروپا و مراجعتم از طریق [illegible] به ایران
" بیستم — انتصابم به مالیه [illegible]
" بیست و یکم — تصدی من در وزارت مالیه
" بیست و دوم — انتصابم به مالیه [illegible]
" بیست و سوم — مراجعتم [illegible]
" بیست و چهارم — اشتغالم در وزارت امور خارجه

شرح مختصر از زندگی و خاطراتم

مقدمه

کسانیکه زندان مجرد را دیده و با آن سر و کار داشته‌اند میدانند
در این مکان آن هم یک محکوم بی گناه و بی تقصیر چقدر بدبخت بسر میبرد روزهای
اول زندان آنقدر خسته و با آن بودم که هیچ چیز جز یک استراحت کامل چاره
دردم را نمیکرد مبارزه‌ی انتخابات دوره‌ی ۱۶ تقنینیه - مبارزه با
شرکت نفت انگلیس و ایران - کار کمیسیون نفت در مجلس شانزدهم -
قبول مسئولیت اداره‌ی مملکت - دفاع در شورای امنیت و دیوان بین‌الملل
دادگستری - مخالفت‌های سرسختانه‌ی داخلی - عامله نه آنقدر داشتند پیش آمد
عامله‌های دیگر تمام سلب شده بود و ناگزیر بسیاری از پیش آمدها ناگوار را انجام
وظیفه کنم کار زیاد و تراکم ناگواری هر کس را خصوصاً من را که حال خوشی نداشتم
ضعیف نمود از پای در میآورد
از بهر این هم چیزی نگذشت که موضوع دادگاهش آمد تمام قوای خود را به
جواب کیفرخواست و مطالبی که در دادگاه بدوی و تجدید نظر نظامی ابراز
کرده‌ام گذشت در روزیکه دادگاه اعلام رای نمود و مرا به سه سال حبس مجرد محکوم کرد
تنها نه شخص خود را بلکه تمام رهبران ملت ایران را به زندان ابد محکوم کردند

فصل یکم

تشکیلات مملکت در رژیم قدیم

قبل از مشروطه چهار وزارت بود که بنقاط داخل و خارج از مملکت مأمور میفرستاد و کشور را اداره میکرد،بدین‌قرار:وزارت داخله— وزارت خارجه— وزارت جنگ و وزارت مالیه.

وزارتهای دیگری هم وجود داشت که وابسته‌ی بعضی از آنها بودند از قبیل وزارت لشکر که وابسته‌ی وزارت جنگ بود و وزارت بقایا وابسته‌ی وزارت مالیه.

وزارتهائی هم که وابسته نبودند در ایالات و ولایات تشکیلاتی نداشتند و فقط در مرکز انجام‌وظیفه مینمودند از قبیل وزارت عدلیه که‌درمرکزبشکایات‌مهم(۱) رسیدگی میکرد.ولی در ولایات رسیدگی بعموم شکایات از وظایف ولات و حکام بود و همچنین وزارت خالصه که از نظر اهمیت نان‌پایتخت نظم و نسق و بهره‌برداری از املاک خالصهٔ طهران بعهدهٔ آن وزارت محول شده بود که شخص بصیر و مطلعی را در رأس آن میگذاشتند که املاک مزبور را اداره کند و غلات آنها را بانبار دولتی تحویل دهد و انبار هم با بودجه‌ای که در سال بیش از چندهزار تومان نبود اداره میشد و هر وقت که بهای غلات روبترقی بود مقداری جنس ببهای کمتر از نرخ روز در میدان عرضه مینمود و از ترقی قیمت نان جلوگیری میکرد و کم اتفاق میافتاد که از کمی نان و یا بدی آن شکایت کنند.

اکنون وظایف مأمورین هر یک از وزارت‌های چهارگانه را در داخل و خارج کشور بطور اختصار شرح میدهم.

---

(۱) شکایت مهم از این جهت که حاکم طهران میتوانست بشکایات غیرمهم رسیدگی کند و بآنها خاتمه دهد.

در وظایف مأمورین وزارت داخله

(۱) وصول مالیات اصلاً و فرعاً از وظایف ولات و حکام مستقل بود(۱) و اصل مالیاتی را میگفتند که بعد از ممیزی در جزو جمع هر محل برای یک صنف و یا یک ملک تعیین شده بود و فرع که بآن تفاوت عمل هم گفته میشد مالیاتی بود که بعد از ممیزی بواسطهٔ ترقی قیمت اجناس و بتناسب قیمت جنس در هر محل اضافه از مالیات جزو جمعی از مودّیان مالیاتی گرفته میشد که ولات و حکام مستقل موقع انتصاب خود آن را بعنوان پیشکش بخزانه دولت میپرداختند تا بعد که بمحل مأموریت خود بروند وصول کنند.

(۲) برقراری امنیت در شهرها بوسیله تشکیلات نظمیه و در خارج از شهر بواسطه قراسوران (امنیه).

(۳) رسیدگی بشکایات و تظلمات افراد و در صورت لزوم ارجاع متداعیین بمحضر شرع مرضی الطرفین و گرفتن $\frac{۱}{۱۰}$ مدعابه از محکوم چنانچه مدعابه نقد و یا معادل قیمت آن اگر جنس بود و گرفتن $\frac{۱}{۲۰}$ از محکوم له بشرح مذکور.

گرفتن ده یک از محکوم علیه و ده‌نیم از محکوم‌له سبب شده بود که ولات و حکام برای رسیدن بحق خود آنی در رسیدگی تأخیر نکنند و چنانچه رسیدگی بکار متداعیین در محاضر شرع قرار میگرفت تأکید کنند هر قدر زودتر نتیجه‌ی قضاوت خود را اعلام نمایند که بواسطه قطع و فصل سریع نه فقط محکوم‌له بلکه محکوم‌علیه هم کمتر اظهار عدم رضایت مینمود چونکه دعوا خاتمه مییافت و بکارهای دیگر میپرداخت و ضرری را که متوجه اوشده بوداز آن طریق جبران میکرد.

سال ۱۲۹۲ که تحصیلاتم در اروپا تمام شده بود بایران آمدم شادروان حاج سید اسدالله خارقانی یکی از فقهای معروف طهران که با من سابقه داشت بدیدنم آمد و صحبت از قانون موقت اصول محاکمات حقوقی که در نتیجهٔ سعی و جدیت شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله از تصویب کمیسیون قوانین عدلیه مجلس شورای ملی گذشته بود پیش آمد. فقیه مشهور نظریات مرا نسبت بقانون مزبور استفسار نمود و چون اولین قانونی بود که برای جریان کار دادگستری تصویب شده بود زبان بتعریف گشودم و خدمات پیرنیا را تقدیر نمودم که با کمال عصبانیت گفت شما دیگر چرا!! سپس

---

(۱) تا زمانی که تقسیمات کشور بتصویب مجلس نرسیده بود کشور ایران بچهار ایالت آذربایجان — فارس — خراسان و کرمان و عده‌ای ولایت مستقل تقسیم میشد. ولایات مستقل آنهائی بودند که تابع هیچیک ازایالات چهارگانه نبودند.

اظهار نمود یکی از مقررات قانون این است که از عرضحال مدعی نسخه‌ای برای مدعا علیه میفرستند که از تاریخ وصول تاپانزده روز باظهارات مدعی جواب بدهد. در صورتیکه طرز سابق این بود ک مدعا علیه از دعوای مدعی و آنچه در عرضحال نوشته شده بود اطلاع نداشت و از علت احضار در خود جلسه استحضار حاصل میکرد و در همان جلسه میبایست جواب دهد و چنانچه اسنادی هم داشت بعد ارائه کنند. اکنون از شما سؤال میکنم به بیاناتی که مدعی علیه بدین‌طریق مینمود بیشتر معتقدید و آن را صحیح‌تر میدانید یا اینکه مدّعاعلیه برای ناحق کردن دعوا چند روز فکر کند، با یک وکیل زبردست شور نماید، یک کلاه قانونی بسازد و آن را بسر مدعی بگذارد که چون حاق مطلب همین بود که گفت و دادگستری هم بدون آن قانون معنا نداشت سکوت اختیار نمودم و جوابی باین سؤال ندادم.

راجع بانتخاب مأمورین دولت از ساکنین مرکز یا از اهل محل درآن‌وقت دو عقیده‌ی متضاد وجود داشت:

(۱) یکی این بود که مأموران ساکن طهران برای خرج سفر و تهیه مسکن و جا دچار مخارج فوق‌العاده میشوند و ناچارند که این قبیل مخارج و ضررهای ایام بیکاری را بمردم تحمیل کنند. در صورتیکه مأموران ساکن محل از این قبیل خرج ها ندارند و بعد از کناره‌جوئی از کار هم چون در محل میمانند مجبورند که با مردم بهتر سلوک کنند و در تجربه هم نشان میداد ولاتی که امور را باشخاص متوقف در محل رجوع میکردند بهتر میتوانستند از مردم جلب رضایت کنند. (۱)

(۲) عقیدهٔ دیگر اینکه انتخاب مأموران از اهل محل بواسطه سوابقشان با ساکنین محل سبب میشود که نتوانند تصمیماتی از روی بیغرضی اتخاذ کنند و در اجرای مقررات بیطرفانه رفتار نمایند و این همان عقیده‌ای است که قبل از مشروطه و بعد از آن در استخدام مستشاران خارجی بی تأثیرنبود.

گرچه علت استخدام مستشاران خارجی بواسطه بی‌اطلاعی ما از تشکیلات ومقررات ممالک غرب بود که میخواستیم این نقیصه را بوسیله استخدام آنان رفع کنیم ولی علل دیگری هم در استخدام آنها تأثیر داشت که یکی از آن عدم سابقه با اهل مملکت بود که میتوانستند بدون ملاحظه از اشخاص مقررات را اجرا نمایند که این اصل در تمام موارد صدق نمیکرد و گاه دیده میشد بواسطه تلقین زیردستان تصمیماتی برخلاف بیطرفی اتخاذ کنند و یا اینکه طول اقامتشان سبب شود عده‌ای دوست و آشنا پیدا کنند و

(۱) یکی از علل پیشرفت کار خود من در ایالت فارس و آذربایجان این بود که از طهران کسی را نبردم وکارها را باهل محل رجوع میکردم.

عدم سابقه را که یکی از محاسن آنان بود از دست بدهند.

علت دیگر استخدام خارجی که باید آن را علت غائی شمرد این بود که سیاست های خارجی بهتر میتوانستند نظریات خود را بدست آنان بما تحمیل کنند و بهترین مثال قرارداد گمرکی ایران و روسیه بوسیله «نوز» بلژیکی وزیر کل گمرکات بود که در سال ۱۲۸۱ منعقد گردید و نیز دخالت مستشاران امریکائی بعد از کودتای ۱۲۹۹ که برای مدت پنج سال استخدام شدند ولی بتدریج که دولت دیکتاتوری باوج قدرت رسید و قرارداد آنها منقضی گردید از ایران رفتند و باز وقتی که متفقین بایران آمدند و دیکتاتوری از بین رفت استخدام آنان سرگرفت و در امور ما دخالت کردند.

در وظایف مأموران وزارت خارجه

(۱) در خارج از کشور— سفارتخانها و قونسولگریها بودند که نسبت باتباع ایران وظایف خود را انجام میدادند، همچنانکه اکنون این کار را میکنند.

(۲) در خود کشور— تا زمانی که رژیم کاپی تولاسیون از بین نرفته بود چنانچه یکی از اتباع خارجی مرتکب جرمی شُده بود دولت متبوعهٔ او مجرم را روانهٔ مملکت خود مینمود که در آنجا محاکمه و مجازات شود. نسبت بدعاوی حقوقی نیز محاکم عادی ما صلاحیت نداشت و رسیدگی باین قبیل دعاوی در مرکز از وظایف اداره محاکمات وزارتخارجه و در خارج با کارگزاریها بود که از کارمندان همان وزارتخانه در بعضی از ولایات سرحدی تشکیل میگردید که با حضور نماینده دولت متبوعه مدعی یا مدعاعلیه حل اختلاف کنند که بعد از الغای کاپی تولاسیون محاکمات وزارت خارجه و کارگزاریها که دادگاه استثنائی و فوق العاده بودند منحل شدند و رسیدگی بامور حقوقی و جزائی اتباع بیگانه در صلاحیت محاکم دادگستری قرار گرفت.

در وظایف مأموران وزارت جنگ

قبل از تصویب قانون نظام وظیفه دفاع از مملکت بعهده‌ی افواجی محول شده بود که از طریق «بونیچه» تشکیل میشد و بونیچه یک قاعده‌ی معلوم و معینی نداشت. باین معنا که بعضی از ولایات اصلاً فوج نمی‌داد. آنجائی هم که میداد باز در بعضی از بلوکات سرباز گرفته میشد و در برخی گرفته نمیشد و بین دهات هر بلوکی هم باز تبعیض در کار بود. باین طریق که از بعضی دهات عده‌ای زیاد میگرفتند و در برخی هیچ سرباز نمیگرفتند و صورت دهات سربازبـــده بـه‌هر فوج در مرکز و در محل بود که هر وقت فوج

بخدمت احضار میشد مأموران سربازگیری بکدخدایان دهات اخطار مینمودند که سربازان خود را در محل معینی حاضر کنند. کدخدا هم اقدام خود را مینمود و آنها را بمحل مأموریت خود روانه میکرد.

پرداخت وجه بسرباز از طرف مالک یا اهل محل نیز قاعده‌ی معلوم و معینی نداشت. بداوطلبان آنقدر میبایست بدهند که از عهده مخارج نانخوران و نفقه‌خواران خود برآیند. دربعضی از دهات مالک و اهل محل هر دو از عهده بر میآمدند و در نقاط دیگر این پرداخت بعهده‌ی زارعین و ساکنین بود که کدخدا از هر یک وجهی بتناسب پولی که سرباز میگرفت وصول میکرد.

یک وزارتی هم بوزارت جنگ بستگی داشت که آن وزارت لشکر و مرکب بود از یک وزیر و یک سررشته‌دار کل و عده‌ای لشکرنویس که وظیفهٔ هرکدام این بود که بودجه‌ی مخارج محلی فوج خود را در هر سال تنظیم کند و پس از تصدیق سررشته‌دار کل وزیر لشکر آن را مهر کرده بوزارت مالیه بفرستد و در کتابچه دستورالعمل ایالات و ولایات مربوطه منظور نمایند. چونکه هر فوج یک بودجه‌ی محلی داشت که هر سال میگرفت و یک بودجه‌ی فوق‌العاده که فقط در زمان مأموریت پرداخته میشد، و باز وظیفه لشکرنویس این بود که وقتی فوج مأمور خدمت بود موقع پرداخت حقوق نظارت کند که صاحبان حقوق طبق مقررات بحقوق خود برسند.

و امّا در خصوص تشکیلات وزارت مالیه و وظایف آن وزارت چون مفصل است در فصل آتی بیان خواهد شد.

فصل دوم

در تشکیلات وزارت مالیه
قسمت اول– در تشکیلات مرکزی وزارت مالیه و وزارت بقایا

I تشکیلات مرکزی وزارت مالیه

(۱)– مستوفیان

مستوفیان کسانی بودند که طبق فرمان پادشاه حائز این مقام میشدند و این مقام بدو درجه تقسیم شده بود. استیفای درجه اول و درجه دوم و هر یک از آنها معمولاً حقوقی داشت که در ایّام کار و بیکاری از دولت میگرفت و چنانچه متصدی کاری هم بود رسوم معمول و متداول آن را از ارباب رجوع دریافت میکرد.

مستوفی هر ایالت و ولایت مستقل بنام محل کارش نامیده میشد. مثلاً مستوفی آذربایجان یا کاشان و موظف بود چهار وظیفه را انجام دهد: تنظیم کتابچهٔ دستورالعمل ولات و حکام مستقل– حاشیه نویسی قبوض صاحبان حقوق– حاشیه نویسی فرمان و تنظیم مفاصا حساب ولات و حکام مستقل که هر یک بطور اختصار بیان میشود.

الف– تنظیم کتابچه دستورالعمل ولات و حکام مستقل (۱)

مستوفی هر محل میبایست کتابچهٔ دستورالعمل حوزه خود را تنظیم کند و در موعدی که هیچوقت از اوایل سال تجاوز نمیکرد تسلیم وزیر بقایا نماید.

---

(۱) ملاحظه شود قسمت دوم از فصل سوم

ب ــ حاشیه نویسی قبوض ارباب حقوق

مستوفی هر محل مکلف بود مبلغ و مقدار حقوق کسانی را که در کتابچهٔ محل او نوشته شده بود در حاشیهٔ قبض آنها تصدیق کند تا بتوانند از والی یا حاکم محل مطالبه نمایند و در ازای این کار میتوانست معادل $\frac{۲}{۱۰۰}$ حقوق چنانچه نقد بود و $\frac{۲}{۱۰۰}$ قیمت جنس چنانچه جنس بود از صاحبان حقوق دریافت نماید.

ج ــ حاشیه نویسی فرمان

نظر باینکه هیچ حقوق یا اضافه حقوقی داده نمیشد مگر اینکه قبلاً محل آن تعیین شده باشد و محل حقوق جدید یا اضافه حقوق معمولاً ثلث متوفیات بود باین طریق که هر کس فوت مینمود اگر وارثی داشت یک ثلث از حقوق او والاّ تمام آن در اختیار دولت قرار میگرفت که بهرکس میخواست میداد. لذا مستوفی هر محل میبایست حقوق متوفا را که در کتابچهٔ اوبخرج آمده بود در حاشیه فرمان تصدیق کند و در ازای این کار معادل $\frac{۱}{۴}$ حقوقی که بوراث متوفا و یا بدیگران داده میشد بعنوان حق الزحمه و فقط برای یک مرتبه بخواهد.

د ــ تنظیم مفاصا حساب ولات وحکام مستقل

والی هر ایالت و حاکم هر ولایت مستقل بعد از انقضای هر سال میبایست حساب سنهٔ مالی خود را بوزارت مالیه بدهند و کلیّه اسناد خرج وجوهی که بر طبق کتابچه دستورالعمل و حوالجات وزیر خزانه پرداخته بودند بمستوفی محل تحویل نمایند که مفاصا حساب آنان را تنظیم کند و باین مفاصا هیئتی که وظیفه آن رسیدگی بمحاسبات بودوسررشته دار کل در رأس آن قرار داشت رسیدگی مینمود و یکی از اعضای آن که مستوفی ضابط اسناد خرج بود اسناد خرج را میگرفت و در حضور سایرین باطل و آنها را ضبط مینمود. سپس وزیر مالیه و صدراعظم آن را مهر مینمودند و شاه توشیح میکرد.

مستوفی هر محل و همچنین وزیر مالیه و وزیر بقایا بتناسب اهمیت آن محل رسم الحسابی داشتند که والی یا حاکم محل موقع تحویل اسناد خرج میبایست تأدیه کند.

مذکور شد که حساب هر ایالت و ولایت مستقل در مرکز یک متصدی داشت که او را مستوفی آن محل میگفتند. ولی مستوفیان دیگری هم بودند که متصدی حساب ایالت

یا ولایتی نبودند و شغل هر کدام این بود که برات حقوق یکی از تشکیلات مرکزی و یا یکی از طبقاتی را(۱) که در کتابچه‌ی هیچیک از ایالات یا ولایات منظور نشده بود و خزانه در مرکز میپرداخت صادر کنند و رسوم خود را که وجهی معادل $\frac{۲}{۱۰۰}$ حقوق بود برای صدور برات و $\frac{۱}{٤}$ حقوق برای حاشیه نویسی فرمان از صاحبان حقوق دریافت نمایند.

(۲) — سررشته داران

سررشته دار کسی بودکه برای انجام وظیفه بمستوفی کمک مینمود وهر مستوفی در صورت لزوم یک سررشته‌دار و بتناسب کار چند نویسنده داشت و از رسوماتی که میگرفت حق الزحمه آنها را میپرداخت، خواه از دولت حقوقی داشتند یا نه.

(۳) — عزب دفتران

عزب دفتران کسانی بودند که کلیه قوانین و بروات را به ثبت دفاتر بعضی از مستوفیان میرساندند و رونوشتی از آنها بدفتر آنان میدادند که موقع لزوم از آن اتخاذ سند کنند و حق الزحمهٔ خود را از صاحبان فرامین و بروات دریافت مینمودند.

اسناد خرج حساب ولات و حکام را نیز مستوفی هرمحل به عزب دفترمورد اعتماد خود میداد که چنانچه نواقصی داشت مرتفع کند و در هئیت رسیدگی بمفاصاحساب حاضر شود و هر قلمی از اقلام که خوانده میشد سندخرج آن را تسلیم مستوفی ضابط اسناد خرج نموده و حق الزحمه خود را از رسم الحسابی که بمستوفی محل میرسید دریافت نماید.

(٤) — وزیر مالیه

تشکیلاتی که شرح داده شد زیر نظر وزیر مالیه وظایف خود را انجام میداد باین طریق کتابچه دستورالعمل ولات و حکام و مفاصا حساب آنان و هر صاحبجمع دیگر فرامین برقراری حقوق و فروش املاک دولتی و هر قبیل فرمانی که در مالیه مملکت تاثیر داشت و نیز بروات حقوق صاحبان حقوق را اول وزیر مالیه مُهر مینمود، چنانچه رسومی داشت میگرفت سپس بمهر صدراعظم میرسید و شاه توشیح میکرد.

---

(۱) یکی از طبقات طبقه نسوان بود که برات نویس آن را مستوفی سرکارات میگفتند.

II — وزیربقایا

وزیر بقایا موظف بود کتابچه های دستورالعمل هر ایالت و ولایت مستقل را قبل از شروع هرسال از مستوفی محل بگیرد بوزیر مالیه تسلیم کند و نیز حساب هر والی یا حاکم مستقل و صاحبان جمع دیگر را با اسناد خرج مربوطه از آنان گرفته برای تنظیم مفاصا حساب تحویل مستوفی مسؤول نماید که طبق مقررات بصدور مفاصا حساب اقدام کند. دراین صورت از دو حال خارج نبود اگر صاحب جمعی از دولت طلبکار بود خزانه میبایست آنچه طلبکار بود بپردازد و چنانچه بده کار و یکی از شخصیت های مملکت بود وزیر بقایا نزد او میرفت داخل مذاکره میشد و بهر طریق که مقتضی بُود آن را وصول مینمود، والاّ او را بخانه‌ی خود میخواست و مذاکره میکرد و در صورت مسامحه و اهمال عده‌ای فراش بخانه‌ی او میفرستاد. چنانچه بدینطریق نتیجه نمیداد مدیون را توقیف مینمود تا حساب خود را تصفیه کند. (۱)

قسمت دوم — درتشکیلات محلی مالیه

نظر باینکه یکی از وظایف والی و حاکم مستقل این بود مالیات ها را وصول کنند و مخارج مصوبه را طبق کتابچه‌ی دستورالعمل تأدیه نمایند انتصاب ولات و حکام مستقل معمولاً در حدود روزهای آخر و یا اول سال بعمل میآمد تا یک سنهٔ مالی تمام دخیل در کار باشند و عزل و نصب بی موقع سبب نشود که در وصول مالیات و پرداخت مخارج بین مأمور معزول و مأمور منصوب تولید اختلاف کند.

یکی از خصایص آن دوره این بود که هر مالیاتی تا آخر سال وصول و هر مشکلی که پیش میآمد بوسیلهٔ جزو جمع حل میشد و مالیات دهنده میتوانست صورت بدهی خود را در طهران از مستوفی محل بگیرد و برطبق آن حساب خود را تصفیه‌نماید. چنانچه ضرورت ایجاب مینمود والی یا حاکمی در عرض سال تغییر کند مأمور معزول میبایست صورتی از مأخوذی خود که حاکی از وصول قسمتی از مالیات بود بمأمور منصوب بدهد و متعهد شود اگر اختلافی در آن مشاهده شد رفع کند و از عهده برآید و پرداختی او هم چنانچه مربوط به مخارجی بود که در کتابچه منظور شده بود بخرج میآمد و

(۱) وسایل دیگری هم بود که مأمورین دولت و بعضی از طلبکاران قبل از اینکه بمقامات رسمی مراجعه کنند بکار میبردند تا مدیون برای حفظ آبروی خود وارد مذاکره شود و بهر طریق که ممکن بود دین خود را تصفیه نماید از قبیل اینکه مقابل خانه‌ی او کاه بریزند و دود کنند یا سگی را ببرند آنجا و چوب بزنند.

با او حساب میشد.

چنانچه متصدی امور مالی یکی از مستوفیان ساکن محل بود و حاکم جدید هم کار را کماکان بعهده‌ی او میگذاشت اشکال روی نمیداد و در صورت تغییر هم اگر اختلافی روی میداد چون متصدی در محل سکونت داشت بسهولت رفع میشد و رفع اختلاف وقتی اشکال داشت که اهل محل نباشد و یا حاکم معزول از محل برود.

طرز وصول مالیات بقدری سهل و کم‌خرج بود که با جریان کار در تشکیلات فعلی قابل مقایسه نیست. فرض کنیم ولایتی شامل پنج بلوک و در هر بلوکی هم صد ملک مالیات بده بود. طبق جزوجمع متصدی مالیات پانصدقبض مالیاتی صادر مینمود و به پنج نفر متصدی وصول میداد که در مدت قلیلی وصول کنند و حق الزحمهٔ خود رابگیرند. چنانچه اختلافی روی میداد که طبق جزوجمع حل نمیشد مثلاً ملکی بواسطه‌ی سیل و زلزله خراب شده بود و یا بواسطه‌ی بروز آفت محصولش از بین رفته بود قبوض را رد میکرد تا متصدی مالیات بهر طریق که امکان داشت رفع اختلاف کند و کم اتفاق میافتاد در آخر سال گفته شود مالیاتی وصول نشده و در حساب والی یا حاکم بعنوان شکست ولا وصول چیزی منظور نمایند.

این بود خلاصه‌ای از تشکیلات قدیم مالیه که بعد از مشروطیت بتقلید از ممالک غرب تشکیلاتی داده شد که متناسب با قدرت و استطاعت ما نبود

ناخوش بودم از پاریس بطهران آمدم و برای رفع کسالت چند روز در افجه استراحت نمودم. مالک یکی از دهات مرا در مراجعت بناهار دعوت نمود و چند نفر را که مأمور دولت و در سر سفره بودند معرفی کرد. یکی از آنها مأمور مالیات نمک بود که بتقلید از انقلاب فرانسه این مالیات وضع شده بود و چون دخل و خرج نمیکرد از بین رفت.

نظر باینکه در رژیم قدیم دولت در بلوک لواسان جز یک حاکم بی جیره مواجب مأموری نداشت این سؤال پیش آمد که آن عده مأمور از دولت حقوقی دارند یا نه و چنانچه دارند سر بِچه مبلغ میزند که هرگاه اشتباه نکنم مبلغی را گفتند که از دو برابر مالیات تجاوز میکرد. درصورتیکه همان حاکم بی حقوق تمام وظایف آن عده را انجام میداد. مردم راضی [بودند] و صاحب ملک هم بجای یک نفر نمیبایست از چند نفر پذیرائی کند.

اوانس‌خان مساعدالسلطنه که سالها از طرف دولت در خارج از کشور خدماتی را عهده‌دار بود در دورهٔ ششم تقنینیه بنمایندگی ارامنه وارد مجلس شورای ملی شده بود چنین حکایت مینمود که برای دادن وجه بیکی از بانکهای لندن رفتم که عدهٔ زیادی آمدند وجهی دادند و رفتند. ولی من بانتظار قبض رسید مدتی در بانک ماندم چون انتظارم

بطول کشید در صدد مطالبه برآمدم. گفتند نظر باینکه در انگلستان پرداخت‌ها غالباً بوسیله چک میشود و عده‌ی مراجعه کنندگان در بانکها زیادند چنانچه هرکس وجهی بیاورد و مدتی برای اخذ رسید بماند صدها هزارنفر در روز از کار بیکار میشوند که ضرر این بیکاری با انکار احتمالی یک صندوقدار قابل مقایسه نیست. دهندگان وجه بانتظار رسید نمی‌مانند و میروند بکارهای دیگر خود میرسند که طبق اصول میبایست بانکهای انگلیس عده‌ای نویسنده استخدام کنند تا هرکس پولی ببانک میدهد قبض رسید دریافت نماید و عده‌ای هم در بانک مدتی برای گرفتن رسید از کار بیکار شوند که چون مستلزم خرج زیاد و اتلاف وقت است از آن صرفنظر کرده‌اند.

آری تشکیلات وقتی مفید است که در نفع مردم و اجتماع تمام‌شود. اکنون با تشکیلات پرعرض و طول ما هیچ مالیات بده خوش‌حسابی هم نمی‌تواند از مالیه محل خود مفاصا حساب بگیرد. چه بیم دارند از اینکه باز بده‌کار باشد و دادن مفاصا سبب شود که حق دولت از بین برود.

هنوز از خاطرها نرفته است که بین سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲٤ ادارهٔ مالیه طهران صورتی از دیون عده‌ای از مالیات بده منتشر نمود که بعضی از آنها صدها هزار تومان بدهکار بودند و باین عنوان که مجهول المکانندمالیات دولت لاوصول مانده و از بین رفته بود.

فصل سوم

در تنظیم کتابچه های دستورالعمل

در رژیم قدیم واژه‌ی بودجه مصطلح نبود و تنظیم بودجه در هر سال که بعد از مشروطه از ممالک غرب اقتباس شده است سابقه نداشت، چونکه عایدات و مخارج دولت ثابت بود و تغییر نمیکرد. فقط هر چند سال یکمرتبه صورتی بنام جمع و خرج کل مملکت تنظیم میشد تا معلوم شود بین عوائد و مخارج توازن هست یا نیست و در صورت اخیر چطور میتوان آن را برقرار کرد. اکنون هر یک از دو رکن جمع و خرج را که یکی مربوط بعوائد است در قسمت اول این فصل و دیگری که مربوط بمخارج است در قسمت دوم بیان مینمایم.

قسمت اول — در عوائد مملکت

در رژیم قدیم دو عایدات مهم(۱) بود که مملکت را اداره میکرد: یکی مالیات املاک مزروعی و دیگری عوائد گمرکی که نسبت بهر کدام توضیحاتی داده میشود.

الف — مالیات املاک مزروعی

مالیات املاک مزروعی مالیاتی بود ثـابت تا ممیزی جدید تغییر نمیکرد. ممیزی هم در هر محل وقتی شروع میشد که مالیات آن محل با وضعیت روز تطبیق نکند و علت عدم مطابقت این بود که املاکی بعد از ممیزی آباد شده یا در نتیجه‌ی حوادث از بین رفته و یا بواسطهٔ ترقی قیمت اجناس نرخ روز با نرخ زمان ممیزی تفاوتی فاحش کرده بود.

---

(۱) عایدات مهم از این جهت که عوائد دیگری هم از قبیل وجوه تعاون و ضرابخانه و تلگرافخانه و پستخانه و غیره وارد خزانه میشد که مجموعشان از صد هزارتومان تجاوز نمیکرد.

بطور معمول ملاک ممیزی عشرعایدات مالک بود که برای تعیین آن بدین طریق عمل میشد. وزیر مالیه یکی از مستوفیان مطلع و بصیر را مأمور ممیز ی مینمود و او هم در مدت کوتاهی کار خود را بصلاح و صرفه دولت تمام میکرد، بصلاح و صرفه از این جهت که در هر ممیزی مبلغی نقد و مقداری جنس برمالیات افزوده میشد و چنانچه مالیات املاکی کسر شده بود جهات و علل کسر را ممیز ذکر مینمود.

طرز کار این بود که در محل از کدخدا و زارعین راجع بآب و خاک و بذر و محصول ملک تحقیقات کند و آنچه میگفتند یادداشت نماید و کمتر اتفاق میافتاد که مالکی با تحقیقات محلی موافقت نکند، چونکه تحقیقات محلی مسبوق بهیچ سازشی نبود و این بود طرز ممیزی در سابق که با کمترین خرج و کوتاه‌ترین مدت خاتمه میيافت و مودیان مالیاتی از روی رضا و رغبت مالیات خود را میپرداختند. (۱)

مالیات هر محلی را که ممیز تعیین مینمود در یک عده اوراقی که بهریک فرد میگفتند ثبت مینمود و هر فرد در حدود ١٤ سانتیم عرض و ۲۰ سانتیم طول داشت که در تمام محاسبات دولتی بکار میرفت و بمجموع افرادی که برای ممیزی یک محل تحریر و تنظیم شده بود «جزوجمع» میگفتند و آن را بنام همان محل میخواندند. من باب مثال جزوجمع اصفهان که در آن مالیات هر ملک معلوم و نسخ متعدد داشت که در محل و مرکز ضبط شده بود تا چنانچه اختلافی بین مالک و مأمور دولت روی دهد از آن استفاده کنند.

گر چه ملاک اخذ مالیات از املاک عشرعایدات مالک بود ولی چون این رویه

---

(۱) تابستان ۱۲۹۳ که بعد از اتمام تحصیلاتم بایران آمدم در رستم‌آباد شمیران باغ شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله یکی از کارشناسان بلژیکی مأمورممیزی ورامین را دیدم که میگفت محصول یکی از دهات ورامین را که چهارسنگ آب و صدخروار زمین دارد ملاک و مأخذ محصول سایر املاک آن بلوک قرارداده‌ام و در صددم که آب و ملک آنها را هم معلوم کنم. سپس مالیاتی بتناسب محصول ملک نمونه Village Type برای هر کدام تعیین نمایم که موجب نهایت تعجب گردید، چونکه غیر از آب و خاک عوامل دیگری هم برای تولید محصول هست که نباید از نظر دور نمود و آن زمین حاصلخیز و زارع خوب و مالک بصیر است، چه بسیار املاکی که آب دارند ولی زمین حاصلخیز ندارند، زارع خوب دارند ولی مالک بصیر ندارند.

و نیز بین سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ که مستشاران امریکائی در کار مالیه ما دخالت داشتند در ظهر اوراق ممیزی ازمالکین سؤالهائی شده بود که میبایست جواب بدهند و یکی ازآنها این بود که صیفی تخمی چند تخم عمل میکند که ـ مورد غلات این پرسش بجاست و هر مالک و زارعی میتواند محصول غله خود را با بذری که کـ سته مقایسه کند و بگوید که چند تخم عمل کرده است ولی برای صیفی مورد نداشت، چه باخرید مقـ اری تخم پیاز می توانند خروارها پیاز بردارند.

و مرسوم در جائی ثبت و ضبط نشده بود و همچنین معلوم نبود که مأخذ مالیات عایدات مطلق مالک است یا چیزی از آن بعنوان مخارج باید کسر نمود و در صورت اخیر چه مبلغ؟

سال ۱۳۰۰ که بوزارت مالیه منصوب شدم لایحه‌ای برای تعیین مالیات املاک مزروعی تهیه نموده بمجلس چهارم پیشنهاد کردم که در آن مأخذ مالیات $\frac{۱}{۱۰}$ عایدات مالکانه قرار گرفته بود و برای تعیین عایدات خالص نیز در نقاطی که زراعت از آب قنات مشروب میشود $\frac{۱}{۵}$ و نقاطی که از آب قنات ورود خانه هر دو مشروب میشود $\frac{۱}{۱۰}$ از کل عوائد مالکانه کسر کنند بقیه را مشمول مالیات قرار دهند. مدت اختیارات من هنوز خاتمه نیافته بود که در مجلس وضعیتی پیش آمد تا دولت نتواند بکار ادامه دهد و من از کار برکنار شوم.

مستشاران امریکائی که چندی بعد از تصدی من وارد کار شدند لایحهٔ دیگری پیشنهاد نمودند که مفادش این بود: از کل محصول ملک قبل از اینکه بین مالک و زارع تقسیم شود ۳/۵٪ بعنوان مالیات برداشت کنند که منطق نداشت. کسانی که از امور فلاحتی مطلعند میدانند که زارع از محصول نفعی نمیبرد تا عوائدش مشمول مالیات بشود و سهمی که از محصول عاید او میشود آنقدر نیست که با اجرت کار و مخارج گاو و استهلاک آن برابری کند. بنابراین تحمیل مالیات بسهم زارع برخلاف اصل بود.

نظر باینکه نمایندگان ملاک نمیخواستند با آن موافقت کنند کمیسیون قوانین مالیه برای حل اختلاف از تقی‌زاده و سلیمان میرزا و من دعوت نمود که نظریات خود را اظهار کنیم. بایراداساسی من راجع بمعافیت سهم زارع از مالیات توجهی نشد و مشاورین دیگر بهر جهتی از جهات با لایحهٔ مستشاران امریکائی موافقت نمودند. سپس نظریات خود را در این باب که قانون چگونه اجرا شود اظهار نمودم و صحبت از این پیش آمد که تا آنوقت مسؤول پرداخت مالیات مالک ملک بود و دولت میتوانست هر وقت او را تعقیب کند و طلب خود را از او بخواهد. ولی طبق این لایحه که کلّ محصول مشمول مالیات شود اگر محصول تقسیم شد و زارع بدهی خود را نپرداخت دولت چطور میتواند و چگونه باید زارع را برای طلب خود تعقیب نماید؟

در جواب این سؤال یکی از اعضای کمیسیون اظهار نمود دولت کدخدای محلّ را مأمور میکند که در رأس خرمن و قبل از اینکه زارعین سهم خود را ببرند مالیات را وصول کند و بعد صحبت از این پیش‌آمد که این کار در ازای حقوق میشود یا بدون حقوق. کدخدای بی‌سواد چطور میتواند از عهدهٔ انجام این وظیفه برآید و برفرض داشتن سواد کار آنقدر زیاد است که باید تمام مدت برداشت وقت خود را صرف انجام این وظیفه کند و

حقوقی هم بگیرد که مخارج او را تکافو نماید و این کار سبب شود که در اغلب نقاط دولت بجای گرفتن مالیات مبلغی هم بپردازد و امّا اینکه کدخدا این کار را بدون اخذ حقوق عهده نماید عملی نیست و هیچکس حاضر نمیشود کاری را بلاعوض انجام دهد که بی اختیار حکایتی بیادم آمد که آن را پدرم نقل میکرد و این بود.

سال ۱۲۵۰ که ناصرالدین‌شاه سفری بعتبات نمود و پدرم جزو ملتزمین بود شاطر باشی شاه اختراعی کرده بود که آن را در معرض تماشای ملتزمین گذاشته‌بود. در آنوقت مرسوم این بود حبابی از شیشه موسوم بمردنگی روی چراغ بگذارند که باد آن را خاموش نکند. نظر باینکه حمل و نقل حبابی از شیشه خالی از خطر نبود شاطرباشی حبابی از مس تهیه کرده بود که در اسفار مورد استفاده قرار دهد.

پدرم میگفت حباب را با تشریفاتی که درخور این اختراع بود آوردند روی چراغ گذاردند. فضا تاریک شد. سپس دستور داد سوراخهائی در آن بکنند که روشنائی از آن خارج شود. این مرتبه که حباب را جای خود گذاشتند باد چراغ را خاموش کرد و مردنگی مسی نتوانست جایگزین مردنگی بلور بشود.

از کمیسیون مالیه بنا بوعده‌ی قبلی بخانه‌ی حاج‌امام جمعه خوئی رفتم و صحبت از این مذاکرات شد که گفت کلنل «ماکورماک» رئیس اداره‌ی عایدات که یک نظامی است اگر از امور مالی کشور خود مطلع باشد از امور مالی ایران بی اطلاع است و اعضای کمیسیون هم که مطلعند از راه ناچاری با لایحه‌ی او موافقت میکنند و بعضی از مشاورین هم در تمام مدت عمر حتی یک من جوباسب نداده اند. بنابراین از این جلسه بیش از این هم نمیبایست انتظار داشت.

خلاصه اینکه لایحه از تصویب کمیسیون و مجلس گذشت و چون قابل اجراء نبود مالکین کماکان مسؤول پرداخت مالیات شدند. ضرری هم نکردند چون که قبل از تصویب لایحه مالکین ۱۰٪ عایدات خود را بعنوان مالیات میپرداختند که بعد از تصویب قانون مالیات عوائد مالکانه بمأخذ ۳/۵٪ قرار گرفت و ۶/۵ بقیه را از بابت بدهی زارعین حساب کردند.

پس از چند سال باز روی این اصل که هر قدر تماس مأموران با دهات کم بشود باعث آسودگی مردم و بالنتیجه املاک مزروعی آباد میشودقانونی ازمجلس گذشت که بجای مالیات املاک مزروعی ۳/۵٪ از قیمت اجناس ورودی بشهر بعنوان مالیات گرفته شود که در آبادی املاک و بهبود حال زارعین اثری بسزا داشت. ولی چه حاصل که کار فساداخلاق بجائی رسید از این طریق چیزی عاید دولت نگردد و مالیات سابق که عین جنس بود باز برقرار شود.

قبل از رژیم جدید تمام مخارج مملکت را مالیات املاک مزروعی تأمین میکرد و در اواخر عهدناصری که یک خروارگندم بحداکثر ۶ تومان ارزش داشت از این ممر در حدود ۱۲ کرور تومان بدولت میرسید و اکنون که قیمت گندم از ۳۰ برابر هم متجاوز است باز در حدود همان مبلغ عاید دولت میشود و آنقدر نیست که $\frac{1}{5}$ مخارج دستگاه وصول خود را تأمین کند.

ب ــ عوائد گمرکات

در رژیم قدیم یگانه مالیات غیرمستقیم عوائد گمرکات بود که آن را بدون یک قاعده‌ی منظمی در مدخل بعضی از شهرهای معین از مال‌التجارهٔ ورودی میــگرفتند.

درعهدناصری ودرسال ۱۲۶۶ شمسی ازاین ممرکه بمقاطعه واگذارشده بوددر حدود هشتصدهزارتومان‌عایددولت میشد. بنابراین یکی از ارکان جمع وخرج کل مملکت همیشه ثابت بود و متصدیان امور میدانستند که در هر سال مالیات املاک مزروعی وصول میشود و عوائد گمرکی هم بدون هیچ کسر و نقصانی عاید دولت میگردد.

قسمت دوم ــ مخارج

راجع برکن دوم جمع و خرج مملکت که مخارج است نیز تنظیم یک بودجه کل در هر سال مورد احتیاج نبود چه بهیچیک از مستخدمین دولت حقوق مقامی داده نمیشد مگر برؤساء و صاحبمنصبان افواج و مأموران وزارت خارجه و بعضی ازمستخدمین دیگر. با این حال طبقات زیادی از علماء ــ وزراء ــ رجال ــ ونسوان ازمالیه ی مملکت حقوق میگرفتند،خواه متصدی کار بودند خواه نبودند و برقراری حقوق در آن رژیم مسبوق بیکی ازجهات ذیل بود:

الف ــ در ازای خدمات انجام شده ــ چنانچه کسی مصدر خدمتی شده بود که میبایست از او قدردانی شود اگر حقوقی از دولت داشت اضافه حقوق والاّ حقوق جدید باو داده میشد.

ب ــ بعنوان تخفیف مالیات که مبلغ آنها قلیل و تا ممیزی جدید بهر اسمی که در کتابچه نوشته شده بود تغییر میکرد و از بابت مالیات محسوب میگردید.

ج ــ قرابت با مقام سلطنت، نظر باینکه پادشاه خود را مالک مملکت میدانست و بعد از مرگ چیزی نداشت که از آن بارث ببرند باولاد پادشاه حقوقی داده میشد که در حیات و ممات پدر صرف معاش خود بکنند.

د — از جهت وراثت، چونکه دو ثلث حقوق متوفی اگر اولاد و عیال داشت بوراث او میرسید.

اخذ حقوق از مالیه‌ی مملکت کسانی را که متصدی کار میشدند و رسوماتی برای انجام وظیفه داشتند از آن محروم نمیکرد.

راجع بمخارج وزارت جنگ کافی است که گفته شود در آن عصر وزارت جنگ دارای دو بودجه بود یکی ثابت و دیگری غیرثابت: بودجه‌ی ثابت مربوط بحقوق محلی افواج بود که در ایّام خدمت و مرخصی هر دو بصاحبان حقوق میرسید. باین طریق که رئیس هر فوج حقوق محلّی فوج خود را از متصدی مالی محل میگرفت ولی پرداخت آن بصاحبان حقوق بسته بانصاف و مروت او بود. ازحقوق صاحبمنصبان کمتر استفاده میشد تا از حقوق سربازان، چونکه طرز گرفتن سرباز روی اساس بونیچه و حقوق او کاملاً قابل استفاده بود.

بودجهٔ غیرثابت مربوط بایامی بود که فوج بخدمت احضار میشد و حقوق ایام خدمت نقداً و جنساً پرداخت میگردید. بطور خلاصه مستخدمین دولت که حقوق مقام میگرفتند رؤساء و صاحبمنصبان افواج و مأمورین وزارتخارجه و بعضی مأمورین دیگر بودند که بودجه‌ی آنها ثابت بود و تا ضرورت اقتضا نمیکرد تغییر داده نمیشد. سایر مستخدمین رسومی داشتند که در ازای انجام وظیفه از ارباب رجوع مطالبه میکردند و یک اصل مهم و مفید این بود: بهیچکس حقوق داده نمیشد مگر اینکه قبلاً محل آن معلوم شود و هر وقت پای تعیین محل بمیان میآمد بهیچ‌وجدان سلیمی اجازه نمیداد از یک عده ناتوان مالیات بگیرند و بیک عده بیکار باین عنوان که مستخدم دولتند بپردازند.(۱) حقوقات جدید از محل بیضرر داده میشد که معمولاً ثلث متوفیات بود. اگر متوفی عیال و اولاد داشت ثلث حقوق او والاّ تمام در اختیار دولت قرار میگرفت و بهرکس میخواست میداد.

اگر تنظیم بودجه در هر سال ضرورت نداشت برای هر ایالت و حکومت مستقل همه ساله صورت جمع و خرجی بنام کتابچه‌ی دستورالعمل تنظیم میشد که با بودجه اختلاف داشت. چه بودجه پیش‌بینی عوائد و مخارج است برای یک سنه‌ی مالی، در صورتیکه کتابچهٔ دستورالعمل یک دستور قطعی بود که ولات و حکام میبایست در ظرف

---

(۱) دراین عصر هم اگر متصدیان دفاتر اسناد رسمی از دولت حقوق میگرفتند ملاحظه میشد که برای هر کوچه در هر شهر و چند قریه در هر دهستان یک دفتر اسنادرسمی تشکیل شده‌بود وعدهٔ کارمندان دفاتر بده‌ها هزار نفر رسیده بود ولی اکنون که سردفتران حق‌العمل خود را از صاحبان کار میگیرند هم کار بموقع میگذرد که هیچکس از تأخیر کار شاکی نیست و هم بیش از احتیاج دفاتر تشکیل نشده چونکه هیچ سردفتری نمی‌تواند متحمل مخارجی بشود که عایداتش آن را تکافؤ نکند.

یکسال بدان عمل کنند باین طریق که عـوائد مذکوره‌ی در کتابچه را وصول نموده حقوقات و مخارج منظوره را بدون کسر بصاحبان حقوق و متصدیان امور برسانند. چنانچه برای هر سال یک بودجه تنظیم نمیشد ولی هر چند سال یکبار خلاصه‌ای از جمع و خرج کل مملکت(۱) و یا صورت جمع و خرجی بتفصیل نوشته میشد و از تنظیم آن دو نظر داشتند یکی این بود که هر صنفی از مخارج را که در کتابچه های ایالات و ولایات متفرق شده بود در یک جا جمع کنند تا معلوم شود کل مخارج آن صنف سر بِچه مبلغ میزند. من باب مثال حقوق محلی افواج را که در کتابچه های محل هر فوج نوشته شده بود تمام را یک جا بنویسند تا حقوق محلی افواج در تمام کشور معلوم شود و همچنین حقوق هر فردی که ممکن بود در کتابچه‌ی چند محل نوشته شده باشد در ذیل یک دفعه بیاورند تابدانند حقوق او در سال بچه مبلغ بالغ میشود.(۲)

دیگر اینکه در صورت عدم توازن از روی مطالعه و تحقیق از مخارج بکاهند یابر عوائد بیفزایند و بین عوائد و مخارج ایجاد توازن نمایند. این بود طرز تنظیم جمع و خرج کل در رژیم قدیم که هیچوقت خزانه کسر نداشت و همیشه یک توازنی برقرار بود و خدمتگزاران مملکت با اینکه از همه جا بی خبر بودند و معلومات دولت های خدمتگزار را هم نداشتند با سبک و سلیقۀ مخصوص بخود و ایمانشان ببقای مملکت توانستند وطن خود را طوری اداره کنند که چرخ ها کار خود را بکند و دست تکدی مقابل بیگانگان دراز نکنند. ولی مع التأسف در سالهای آخر عهد ناصری این توازن از بین رفت و تأدیه غرامت الغـای امتیاز دخانیات بصاحب امتیاز وام گرفتن از بیگانگان را که در آن عصر در حکم ذنب لایغفر بود بما آموخت و سبب شـد که در عهد سلطنت مظفری وامهائی برای اسفار فرنگ بگیرند و عوائد گمرکی را وثیقه‌ی پرداخت آن قراردهند.

خلاصه اینکه در رژیم جدید تشکیلات سابق از بین رفت و حقوق در ازای مقام قرار گرفت و مقام هم باحتیاجات مملکت محدود نشد و هرکس توانست خود را وارد

---

(۱) در خلاصه جمع و خرج سال ۱۲٦٦ (۱۳۰٤قمری) کل عایدات مملکت در حدود نه کرور و ۲۰۰ هزار تومان نقد و ۳۲۳ هزار خروار غله و ۱۲ هزار خروار شلتوک بود که بعد از وضع مخارج در حدود ۸۵ هزار تومان نقد و ۱۰۰ هزار خروار غله و ٦ هزار خروار شلتوک برای دولت میماند و این غیر از وجوهی بود که بعنوان پیشکش وارد خزانه دولت میگردید.

(۲) عده‌ی زیادی از حقوق‌بگیران ساکن مرکز از این نظر که خزانه دچار بی پولی شود و در تأدیه‌ی حقوق‌آنان‌تأثیر کند حقوق خود را در کتابچه های دستورالعمل ایالات و ولایات مینوشتند و هر وقت هم که والی یا حاکم بد بدهی منصوب میشد برای اینکه دچار بدحسابی او نشوند از آن محل بجای دیگر تبدیل میکردند.

دستگاه دولت کرد، بطوریکه اکنون ۸۰٪ از کل بودجهٔ عایدات بمصرف حقوق میرسد و هرقدر هم که بر عایدات اضافه شود بهمین طریق خرج میشود و چیزی بمصرف بهبود جامعه و رفاهیت مردم نمیرسد و چون ما در دوره تحولیم نه اصول قدیم را رعایت میکنیم که هیچ خرجی تصویب نشود مگر اینکه قبلاً محل آن معلوم شود نه مجلسی از نمایندگان حقیقی ملت داریم که غیر از مصالح مملکت چیزی در نظر نگیرند، ومعلوم نیست که این دوره تا چه وقت طول میکشد!!

فصل چهارم

اختلاس در رژیم قدیم

در رژیم قدیم اختلاس بمعنا و مفهوم امروز وجود نداشت و جهاتی هم بود که نمی‌توانست وجود پیدا کند و آن ایمان در مردم —نداشتن معلومات— نبودن وسایل و عدم احتیاج بود که مقتضی است راجع بهریک شمه‌ای بیان شود.

(۱) ایمان در مردم —با اینکه بعد از مشروطه هادیان افکار سعی بسیار کرده‌اند که هر فردی از افراد را باحترام حقوق دیگران و اطاعت از قانون هدایت کنند ولی آنطور که انتظار بود از عمل خود نتیجه‌ای نگرفته‌اند. در رژیم قدیم معتقدات دیگری بود که تا حدی مورد توجه جامعه قرار گرفته بود و یکی از آن معتقدات که در جریان زندگی تأثیر داشت این بود که هر کس نان و نمک کسی را میخورد بمال و بناموس و آنچه که مربوط بصاحب نان و نمک بود و باو تعلق داشت نمیبایست خیانت بکند. وزراء و مستخدمین دولت هم روی همین اصل که نان و نمک شاه‌را میخورند و شاه خود را مالک مملکت مدانست بمملکت خیانت نمیکردند و هر عملی برخلاف این اصل سبب میشد که حیثیات و اعتبارات خود را از دست بدهند.

(۲) نداشتن معلومات —همانطور که هموطنان بعلت فقد معلومات نمیتوانستند کارهای بزرگی در نفع اجتماع صورت بدهند بضرر جامعه هم نمی‌توانستند مرتکب کار بزرگی بشوند و من باب مثال از معلومات و اطلاعات اقتصادی سوء استفاده کنند و جامعه را دچار ضرر و زیان عظیم نمایند.

مقارن یکی از ادوار پنجم یا ششم تقنینیه که دولت میخواست عده‌ای مستشار برای مؤسسات کشور یا فقط بانک ملی ایران از خارج استخدام کند رئیس یکی از کنسرسیوم‌های آلمانی موسوم به «بوسکس» را که سالها در ترکیه رئیس اداره‌ی دیون عمومیه بود برای مطالعه در اوضاع ایران و اظهار عقیده راجع باستخدام مستشار از آلمان دعوت کرده بودند که من وکیل مجلس بودم بدیدنم آمد و خواهش نمود هر وقت از او بازدید

میکنم قبلاً خبر بدهم تا نسبت ببعضی از امور با هم تبادل نظر کنیم. آن روز فرارسید. بمحلی که اکنون بیمارستان شماره ۲ آرتش است و دولت از او پذیرائی میکرد رفتم و صحبت از بعضی قوانین ما که مطالعه کرده بود پیش آمد و از من توضیحاتی خواست که چون نسبت باستخدام مستشار از آلمان اظهار خوش‌بینی نکردم گفت تصور نمیکنم آنها بتوانند در ایران کار مهمی انجام دهند، چونکه با هر یک از هموطنان شما که مذاکره کرده‌ام گفته‌اند فساد اخلاق مانع است که آنها بتوانند در ایران توفیق حاصل کنند.

گفتم کسانی که این اظهارات را کرده‌اند از یک اقلیتی هستند که در ممالک غرب معلوماتی کسب کرده و بتمدن آنجا آشنا شده‌اند که ازاین حرف خود را گرفت و در هم رفت و گفت مگر ساکنین ممالک غرب فاسدند که هموطنان شما از ما درس فساد گرفته باشند.

گفتم اگر قبول کنیم در این مملکت عده‌ای فاسدند آن عده از کسانی هستند که از بالا رفتن سطح معلومات خود سوء استفاده میکنند

بوسکس گفت خواهش میکنم قدری توضیح بدهید تا بفهمم چرا بین بعضی از افراد اقلیت فساد هست و در اکثریت نیست.

گفتم شما در رأس یک کنسرسیوم هستید. البته راجع باقسام بیمه اطلاعات کافی دارید. تمنا میکنم بفرمائید برای کالائی که بمقصدایران حمل میشود شرکت های بیمه نفع میبرند یا ضرر میدهند

گفت ضرر نمیکنند.

گفتم در این صورت چطورمیتوان قبول نمود که ایرانیان بدون استثناء فاسد باشند چونکه در هر مملکت صالح و طالح هر دو هست و فساد اخلاق را بکشوری میتوان نسبت داد که اکثریت‌مردم درآن فاسدباشند. درصورتیکه اکثریت قریب باتفاق این مملکت صالحند.

بوسکس گفت آیا میتوانید مثالی که مطلب را بهتر روشن کند بیاورید؟

گفتم بلی شما میدانید کالائی که ازخارج بایران حمل میشود در بنادر این کشور بدست چه کسانی داده میشود؟

گفت در این باب اطلاعاتی ندارم.

گفتم این مال التجاره‌ها سپرده باشخاصی میشود که نه سواد دارند نه محل اقامت معلوم. اینها مردمانی هستند که هرکدام عده‌ای قاطر و شتر دارند و در یکی از بنادر کالائی برای حمل بمقصد معلوم میگیرندو چنانچه بقرص نانی محتاج شوند کوچکترین تجاوز نمی‌کنند تا آن را صحیح و سالم بدست گیرندگان بسپارند.

چنانچه اکثریت مردم فاسد بود چطور میشد که بین این طبقه مردمانی باین

صفت درآیند!! و شرکت های بیمه کالائی را بمقصد ایران بیمه کنند و صدی صد ضرر ندهند!!!

آیا در آلمان میتوان مال‌التجاره‌ای را بکسی داد که نه صاحب سواد باشد نه معروف در محل؟

گفت تصدیق میکنم که حق با شماست.

گفتم این حرفها از کسانی تراوش کرده است که از معلومات خود بواسطه‌ی نبودن قانون و یا عدم اجرای آن سوء استفاده میکنند و این کار هم منحصر بایران نیست و در دوره‌ی تحول هر مملکتی سابقه دارد. آنوقت که در ممالک غرب مردم سواد نداشتند بقانون جعل و تزویر احتیاج نبود. مردم بی‌سواد انگشت خود را پای سند میزدند انکار نمی‌کردند. ولی به تدریج که سطح معلومات بالا رفت بقانون جعل و تزویر محتاج شدند و تا قانون تصویب و اجراء نشد از معلومات خود سوء استفاده میکردند.

بدین منوال است وضع مملکت ما که در دوره‌ی تحولیم و بعد از اینکه خاتمه یافت ما هم میتوانیم مثل شما زندگی کنیم و آن چیزی که موجب تطویل آن بشود یأس است که نمیبایست آن را بخود راه دهیم.

(۳)ـ نبودن وسایل

از آنچه گذشت معلوم شد که در آن عصر مالیه ایران بچه صورت اداره میشد و جز عوائد گمرک که در مقاطعه بود مالیاتهای غیرمستقیم دیگر نبود که مأمورین وصول بتوانند از آنها سوء استفاده کنند. مالیاتهای مستقیم هم برطبق جزوجمع معلوم و تا ممیزی جدید بحال خود باقی بود و ابوابجمع ولات و حکام میشد که وصول کنندو بصاحبان حقوق بدهندو بمصرف مخارجی که تصویب شده بودبرسانند. دراین صورت راه هرگونه اختلاس مسدود بود و تأخیر در پرداخت سبب میشد که صاحبان حقوق و یا مأمورین دولت برای انجام اموری که بعهده‌ی آنان محول شده بود شکایت کنند و شکایات زیاد موجب برکناری متخلفین از کار بود.

(٤)ـ عدم احتیاج

زندگی بسیار ساده و سهل بود و جامعه دچار تجملات امروز نبود. زندگی محقر موجب اعتبار و افتخار بزرگترین تجار و زندگی ساده و بی‌تجمل دلیل بر صحت عمل رجال بود. کمتر کسی پای خود را از گلیم درازمینمود و بلندپروازی میکرد. خانه های رجال

با مساکن متوسط ناس فرق نداشت،با این فرق که نان در آنجا یافت میشد و عده‌ای متمتع میشدند و این عدم احتیاج سبب شده بود که هر کسی بتواند از کارهای ناشایست خودداری کند و نام نیک خود را دستخوش اغراض نامطلوب قرار ندهد.

در آن عصر یکی از مستوفیان بنام میرزامحمود معروف بصاحبدیوان و متصدی استیفای خراسان در کتابچه‌ی سال ۱۲۷۱ شمسی آن ایالت عملیاتی کرده بود که بزرگترین کار خلافی بود که در مالیهٔ مملکت شده و افکار جامعه را بخود جلب کرده بود و اکنون باید دید که آن کار خلاف در برابر سوء استفاده‌هائی که در این عصر از مالیه مملکت میشود چقدر برخلاف قانون [بود]و چه مبلغ بدولت خسارت رسیده بود.

مذکور شد که در آن رژیم یکی از اصول برای حفظ توازن جمع و خرج این بود که تا محلی پیدا نشود خرجی تصویب نگردد و روی این اصل همیشه بودجه‌ی مملکت موازنه داشت که برای حفظ این توازن میرزامحمود بیست هزارتومان باسم تفاوت عمل و بدون اینکه محل آن را تعیین کند و همچنین از روی چه تناسب والی خراسان از مالیات دهندگان وصول نماید در کتابچه‌ی دستورالعمل آن سال جمع کرده بود و باسم اشخاصی که حکم برقراری حقوق جدید یا اضافه حقوق داشتند مواجب بخرج نوشته بود.

صدور احکام در آن زمان مشکل نبود و برای ارضای اشخاص مورد توجه و یا پیشرفت کار صدراعظم چنین احکامی صادر مینمود و یک فورمولی هم همیشه بکار میرفت و آن قید از محل بی‌ضرر بود که تامحلی بدست نمی آمدنمیبایست بکسی حقوق داده شود و ضرری متوجه مالیه مملکت نگردد که غالباً این احکام بدون نتیجه در دست صاحبانش میماند.

وزیر دفتر طبق معمول کتابچه را تسلیم هئیت رسیدگی نمود و گزارش هئیت این بود که میرزامحمود بدون اینکه محل وصول تفاوت عمل رامعلوم کندو همچنین تناسب مالیات بده هرکس را در نقاط جزء محل تعیین نمایدبیست هزار تومان در کتابچه‌ی دستورالعمل باسم تفاوت عمل جمع کرده و معادل آن باسم اشخاصی حقوق بخرج نوشته است که چون برخلاف مقررات است ازجمع وازخرج هر دو باید برگردد.

پدرم او را خواست و تأکید نمود کتابچه را اصلاح کند. میرزا محمود هم که تجهیزاتی کرده بود تا بتواند مبارزه کند و یکی از آن تجهیزات در خانه‌ی خود ما بود سری تکان داد و رفت که این کار معنای بسیار داشت.

چند ماه قبل از تنظیم کتابچه سه چلچراغ بلور و یک جعبه‌سازی که دو عروسک رقاص داشت برای مادرم فرستاد که چون پدرم او را خوب میشناخت گفت اگر میدانستم این‌ها را از چه نظر فرستاده است بد نبود، که مادرم بی‌اختیار گفت خودت که از

هیچکس چیزی قبول نمیکنی این هدیه را هم که برای من آورده‌اند میخواهی رد کنی که چون پدرم از او ملاحظه داشت چیزی نگفت وکار بسکوت گذشت. ولی بعد که مادرم ازاطاق رفت گفت خدا عاقبت ما را از این کار بخیر فرمایاد.

سپس میرزامحمود آمد و مرا خواست و پرسید از دولت چقدر حقوق داری که اگر اشتباه نکنم گفتم ۱۲۰ تومان و این همان حقوقی بود که بعد از فوت فیروزمیرزا فرمانفرما پدر مادرم بمن رسیده بود که با طرز مخصوص بخود گفت حیف نیست تو پسر وزیر دفتر باشی و باین جزئی حقوق قناعت کنی، باشد که خودم آن را جبران نمایم و بعد از لله‌ی من همین سؤال را نمود که گفت هیچ. باو هم گفت امیدوارم که خودم جبران بیعرضگی تو را بکنم.

مستوفی خراسان باین قناعت ننمود و گفت ازگیس سفیدی که میگویند طرف توجه آقاست بپرسند حقوقی دارد یا نه و میخواهد برای خود یا یکی ازکسانش حقوقی برقرار شود که گفته بود نیکی و پرسش. اسم برادر او را هم که در کرمان بود و حقوقی نداشت نوشت و همچنین اسم خواجه‌ی سیاهی که در خدمت ما بود و میرزامحمود او را خوب میشناخت و میدانست که شخص مؤثری است یادداشت کردورفت.

گیس سفید که شخصی بود فهمیده و خوش صحبت شب در ضمن وقایع روز موضوع را برای پدرم نقل نمود که رنگ از صورتش پرید و گفت من میدانستم میرزامحمود بی جهت برای ما ساز و نقاره نفرستاده است. تجهیزات مشابهی هم در خانه‌ی امین السلطان صدراعظم و انیس الدوله زن مورد توجه شاه کرده بود.

پس ازمذاکرات و تأکیدی که پدرم برای اصلاح کتابچه نمود میرزامحمود بیکار ننشست. بتمام کسانی که در خانه‌ی ما وعده‌ی حقوق داده بود پیام فرستاد که من وظیفه‌ی خود را انجام داده‌ام باقی مربوط بخود شماست که آنها هم با خود شور کردند و هر کدام در مقابل پدرم عکس العملی نشان دادند که شرح وقایع خانه‌ی ما در آن روزها ازحوصله‌ی این اوراق خارج است و فقط کافی است که بگویم پدرم طوری گرفتار بایکوت تطمیع شدگان قرار گرفته بود که غالباً میگفت خدا مرگم بدهد از دست میرزامحمود خلاص شوم. ولی با تمام مشکلاتی که در خانه برای زندگی او فراهم شده بود کتابچه را مهر ننمود و میرزامحمود تجهیزات خود را در خانهٔ امین السلطان و اندرون شاه بکار انداخت که صدراعظم از طرف شاه کتابچه راخواست. پدرم مهر نکرده فرستاد صدراعظم آن را مهر کرد و شاه توشیح نمود.

در آن سال میرزافتحعلی خان شیرازی صاحبدیوان والی خراسان بود و چنانچه اشتباه نکنم شصت هزارتومان بخزانه داده بود که میبایست ازتفاوت عمل مرسوم و معمول

جبران کند. نظر باینکه بیست هزارتومان جدید محل معینی نداشت نه میتوانست از کسی بگیرد نه بصاحبان حقوق چیزی بدهد. باین لحاظ از قبول کتابچه خودداری نمود و این وقایع مصادف بود با فوت پدرم که اول شهریور ۱۲۷۱ بمرض وبا در طهران فوت کرد و بعد نمیدانم چه صورتی پیش آمد که صاحبدیوان کتابچه را قبول نمود.

استیفای خراسان بهمین دلیل از میرزا محمود منتزع شد و میرزافضل‌الله‌خان نوری یکی از منشیان مخصوص صدراعظم باین سمت منصوب گردید. میرزا محمود که بیچاره و بدبخت شده بود بصدراعظم تظلم نمود و او هم که بعلو طبع و سخاوت معروف بود باغ کنت ملکی خود را که قسمتی از آن اکنون بیمارستان امیراعلم است و آنوقت در حدود بیست هزارمترمربع بودبلاعوض باوواگذارنمود.

فصل پنجم

ورود من بخدمت دولت و تحصیلاتم در ایران

قسمت اول – ورود من بخدمت دولت

بین رجال عهد ناصری حسنعلی خان گروسی امیرنظام مردی بود صاحب اراده و بنام که چند سال در تبریز سمت پیشکاری ولیعهد را داشت و برای پیشرفت کار خود از دو داماد ولیعهد و دو رقیب یعنی سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله وعبدالحسین میرزا نصرت الدوله دائی من استفاده میکرد که بواسطهٔ فوت ناصرالدوله فرمانفرما والی کرمان این رقابت از بین رفت. چه نصرت الدوله از حیث کار و لقب هردو قائم مقام برادرشد. از تبریز بطهران آمد و بمقر مأموریت خود حرکت کرد.

امیرنظام از این نظر که اجرای دستور دولت در تبریز راجع بامتیاز دخانیات در صلاح مملکت نبود از کار کناره نمود و دراواسط سال ۱۲۶۹ بطهران آمد. پدرم که از دوستان قدیم او بود بواسطه‌ی ناخوشی و کسالت نتوانست از او دیدن کند و مرا که آنوقت در حدود نُه سال داشتم نزد او فرستاد. خاطرم است که امیر در حیاط نشسته بودواز واردین پذیرائی میکرد و بعد از اینکه از حال پدرم سؤال نمود کتاب حافظی را از صندوقدار خود خواست که آورد و برای من فالی گرفت که این غزل در آمد:

ای دل آن به که خراب ازمی گلگون باشی   بی زروگنج بصد حشمت قارون باشی
درمقامی که صدارت بفقیران بخشند   چشم دارم که بجاه ازهمه افزون باشی
دره خانهٔ لیلا که خطرهاست بجان   شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

که من از اول تا بآخر آن را خواندم. سپس لای کتاب کاغذی گذارد(۱) وآن را با عکسی از خود که زیر آن اسم مرا نوشت و امضاء کرد بمن یادگار داد و گفت این

---

(۱) سال ۱۲۸۸ که در پاریس تحصیل مینمودم چون احتیاج بوجه داشتم این کتاب را که بسیار خوش خط بود به ۷۵۰ فرانک فرانسه که آنوقت در حدود ۱۵۰ تومان بود فروختم.

غزل را برای آقا هم بخوان.

بعد از امیرنظام میرزا عبدالرحیم‌خان قائم‌مقام بسمت پیشکاری ایالت آذربایجان منصوب شد و در زمستان سال ۱۲۷۳ با ولیعهد بطهران آمد که آنوقت متجاوز از دو سال بود که پدرم فوت کرده بود و من درحدود دوازده‌سال داشتم و چون مادرم بعد از فوت پدر با میرزاحسین وزیر دفتر برادرم اختلاف پیدا کرد و نمیخواست در آن قسمت از خانه که پدر در حال حیات خود بمن داده بود بماند با میرزا فضل‌الله خان وکیل‌الملک منشی باشی ولیعهد پدرسناتور والا تبار ازدواج نمود و مرا هم با خود به تبریز برد.

گرچه قائم‌مقام یکی از رجال خوشنام بود ولی از این نظر که مأموریتهای او غالباً در خارج از کشور صورت گرفته بود و نسبت باوضاع و احوال داخلی اطلاعات کافی نداشت و فرمانفرما رقیب عین‌الدوله هم در تبریز نبود نتوانست مدت زیادی در کار بماند.

عین‌الدوله بحکومت اُرومیه و خوی و سلماس منصوب شده بود که دفع‌الوقت میکرد و بمحل مأموریت نمیرفت، تا اینکه بعنوانی کمیابی نان خانه‌ی قائم‌مقام غارت شد و عین‌الدوله به پیشکاری آذربایجان منصوب گردید.

قائم‌مقام که باغهای وحش ممالک خارجه را دیده بود عشق مفرطی بطیور داشت که مرغهای اوراسر بریدند. یال ودم شیری را که از گچ ساخته شده بود شکستند که بعد خانه‌ی او بامر ولیعهد تعمیر شد و در آن استقرار یافت.

با جشمید میرزا ساعد نظام دائی مادرم که بدیدن او رفتم تیکه و پاره‌های یک کاسه‌ی چینی و قیمتی را نشان میداد و میگفت جانم اگر این کاسه را نمی‌شکستی بقال که بتو ماست میداد. شهرت داشت که صاحبخانه‌ای از سرقت اموال خود شکایت کرده بود و او بصاحب مال گفته بود «بالام گت ایت ساخلا» یعنی جانم برو سگ نگهدار.

* * *

تا اردی‌بهشت ۱۲۷۵ شمسی که ناصرالدین شاه بقتل رسید عین‌الدوله پیشکار آذربایجان بود و بعد با مظفرالدین شاه بطهران آمد و چون شاه از خدمات امین‌السلطان صدراعظم برای جلوگیری از هرج و مرج و حفظ امنیت رضایت داشت او را در مقام خود ابقاء نمود و عین‌الدوله را بحکومت بروجرد و لرستان و عربستان فرستاد. از ورود شاه بطهران مدتی نگذشت که فرمانفرما از کرمان بطهران آمد و چون رقیب سیاسی او در طهران نبود با عده‌ای از هواخواهان خود در دربار موجبات عزل صدراعظم را فراهم نمود و بجای صدراعظم که آنوقت در رأس امور قرار میگرفت ادارهٔ مملکت بعهده چهار وزیر محول گشت بدین قرار:

علیقلی خان مخبرالدوله وزیر داخله — فرمانفرما وزیر جنگ — حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله وزیر خارجه — میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک وزیر مالیه.

نظر باینکه در آن رژیم هر شخصیت بزرگی از کار کنار میرفت کسان و بستگان او هم بیکار میشدند میرزا فضل الله خان وکیل الملک منشی مخصوص شاه فرمان استیفای خراسان را که متصدی آن میرزافضل الله خان نوری منشی مخصوص صدراعظم بود باسم من صادر کرد.

در رژیم قدیم اعطای لقب و ارجاع خدمت مقید بسن و سال نبود و بعد از فوت پدرم که بیش از دوازده سال نداشتم ناصرالدین شاه بمن لقب داد، چه بسیار از مشاغل که شاه در حیات رجال و یا در مماتشان برای قدردانی باولاد آنها محول مینمود و چنانچه بواسطهٔ صغر سن نمی توانستند متصدی کار بشوند پدر و درنبودن او شخص دیگری کفالت میکرد تا آنها بتوانند خود انجام وظیفه کنند. همچنانکه بعد از فوت میرزا یوسف صدراعظم میرزاحسن فرزندش که بیش از چند سال نداشت بلقب مستوفی الممالک ملقب و بوزارت مالیه منصوب گردید و تا پدرم حیات داشت از او کفالت مینمود.

سررشته‌داری که سالها نزد مستوفیان سابق خراسان بود نزد من آمد و چیزی نگذشت که خود مسلّط بکار شدم. ولی هر قدر که در سالهای اول از این کار راضی بودم بعد که دانستم معلومات دیگری هم هست که در مکتب خانه های روز نیاموخته ام بسیار افسرده و درصدد بودم بآن معلومات پی ببرم.

قسمت دوم — تحصیلات من در ایران

ارتباط بی اثرم با بعضی از مخالفین امین السلطان اتابک اعظم سبب شده بود که نسبت بمن متغیر و بی لطف شود و شکایت یکی از ارباب رجوع که حقوقی در حقش برقرار شده بود و از تأدیه رسوم معمول خودداری میکرد سبب شود آنچه در دل داشت اظهار کند و بخواهد مرا از کار برکنار کند. ولی نکرد.

از آن ببعد از معاشرت با اشخاص خودداری کردم و در خانه منزوی شدم و چون از بیکاری بمن بد میگذشت و مدرسهٔ سیاسی هم در آن ایام تازه دایر شده بود میخواستم در آن مدرسه تحصیل کنم. ولی از این نظر که یک مستخدم دولت پس از سالها تصدی کار و خدمت نمیتوانست در عداد محصلین درآید وسایل تحصیل خود را در حدود برنامهٔ آن مدرسه در خانه تهیه کردم و ایامی را که با استادان گرامی شادروان شیخ محمد علی کاشانی — میرزا عبدالرزاق خان بغایری — میرزا غلامحسین خان رهنما — و میرزا جوادخان قریب دیپلمهٔ مدرسه سیاسی و ناظم مدرسهٔ آلمانی گذرانیده ام فراموش نمیکنم

و خود را مرهون الطافشان میدانم.

در آنوقت هیچ چیز برایم اهمیت نداشت جز اینکه هر روز قدری بر معلومات خود بیفزایم و دو چیز سبب شد که من از خدمت دولت صرفنظر کنم: یکی این بود که از مسؤولیت کاری که داشتم خود را خلاص کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم، دیگر اینکه تبلیغات بر علیه مستوفیان روز بروز شدت میکرد و من خود را از جرگه‌ی آنان خارج نمایم و علت شدت تبلیغات این بود که بعد از مشروطه این فکر در جامعه قوت گرفت که تجدید رژیم مستلزم تشکیلات جدید است. کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را باشخاص جدید بسپارند.

این حرف صحیح بود اگر مشروطه هم روی یک زمینه و سوابقی نصیب ما شده بود و مملکت میتوانست از اشخاص مطلع برژیم استفاده کند. گویندگان کسانی بودند که چندی بخارج رفته جریان مشروطه را از دور دیده و معلوماتی جز یک اطلاعات سطحی با خود بایران نیاورده بودند و دیگران حتی نام مشروطه را هم نشنیده و بین استبداد و مشروطه فرق نمی‌گذاشتند.

روی این عقیده و فکر عده‌ای از هواخواهان تجدّد زبان بانتقاد گشودند و از تشکیلات وزارت مالیه یگانه تشکیلات منظم مملکت ومتصدیان آن تنقیدنمودند و چون سبک سیاق این بود که در افراد خطوط افقی ترسیم کنند سپس اقلام و ارقامی را ذیل آن خطوط بنویسند مستوفیان رابلقب «درازنویس» ملقّب و بآنها بدون استثناء دزد خطاب نمودند. بطوریکه لفظ مستوفی و دزد مترادف شده بود که برای تکذیب این گفته‌ها یگانه کار مهمی که چندسال قبل از مشروطه در مالیه مملکت صورت گرفت وتوجه عموم را بخود جلب کرده بود در فصل گذشته شرح دادم و آنچه مذکور شد جز این نبود که مستوفی خراسان بیست هزارتومان بدون اینکه محل آن را تعیین کنددر کتابچهٔ دستورالعمل آن ایالت باسم تفاوت عمل جمع کرده و بر طبق احکام صریح دولت برای اشخاصی مواجب بخرج نوشته بود که این عمل نه دزدی بود نه کلاه‌برداری، نه اختلاس بود نه سوء استفاده از اموال دولتی و مشمول هیچیک از مقررات قانون جزائی فعلی هم که آن وقت وجود نداشت نمیشد و فقط یک تجاوز از مقررات اداری بود که روی این نظر صورت گرفته بود ولات و حکام که بیش از آنچه بعنوان پیشکش بدولت میدهند از مودیان مالیاتی باسم تفاوت عمل میگیرند، این مبلغ راهم والی خراسان اضافه از پیشکش معمول بدهد که عده‌ای صاحب حقوق شوند واین کارآنقدر مخالف افکار بود که موجب عزل فاعل شد و از کار برکنار گردید تا دیگران نتوانند حتی از یک مقررات اداری هم تجاوز کنند و نیز ثابت کردم چنانچه کسی میخواست اختلاس کند اختلاس در آن زمان موضوع نداشت و راه آن

برای هر کسی مسدود بود و این قبیل نسبتها بیشتر از ناحیه‌ی کسانی داده میشد که از معلومات قدیم و جدید هردوبهره‌نداشتند و بواسطهٔ یک مسافرتی بخارج و یک اطلاعات سطحی میخواستند مشاغلی را در ید خود درآورند و مردم نیز بعلت نادانی باین سخنان ترتیب اثر میدادند.

سال ۱۲۹۹ شمسی که با پسر و دختر بزرگم از اروپا بایران میآمدم بدعوت میرزا اسدالله‌خان یمین‌الممالک کارگزار وارد کارگزاری بوشهر شدم و برای دیدن بعضی از نقاط من جمله میدان‌توپخانه که وضعی بسیاربدداشت بآنجارفتم. درمراجعت روی میز اطاق نامه‌ای که بعنوان من نوشته شده بود با دو ظرف پر از خرما و تخم‌مرغ بدین مضمون دیدم.

ساعتی دارم که مدتی است از کار افتاده نظر باینکه فرزندان شما تحصیلات خود را در اروپا کرده‌اند آن را میفرستم درست کنند و هدیهٔ ناقابلی هم که ارسال شده نوش‌جان نمایند. این نامه وقتی نوشته شده بود که چهارده سال از عمر مشروطه گذشته بود و هنوز مردم دور از پایتخت اینطور تصور میکردند هر کس برای تحصیل بخارج رفت همه چیز حتی ساعت‌سازی هم آموخته است.

* * *

جنگ اول جهانی درگرفت و مردم توانستند بواسطهٔ رقابت بین‌المللی در مقررات خود اظهار نظر کنند. همان مستوفیان بودند که با مرنارد بلژیکی خزانه‌دار ویکی از عمال مهم سیاست خارجی آنقدر مبارزه کردند تااوراازکارخارج نمودند و همین مبارزات سبب شد که مشیرالدوله نخست‌وزیر قانون تشکیلات وزارت مالیه را بمجلس سوم پیشنهاد کند و مجلس آن را قائم‌مقام قانون ۲۳ جوزا نماید. (۱)

هر کس بیانات شیخ اسدالله محلاتی را در جریان شور و تصویب این لایحه در مجلس میخواند پی میبرد که آن بیانات و مبارزات از کجا سرچشمه گرفته است و باز همان مستوفیان بودند که با قرارداد وثوق‌الدوله مخالفت کردند و شادروان سیدحسن مدرس از معلومات آنان استفاده میکرد.

در رژیم قدیم واحد ثروت و پول کرور بود که در اواخر دوره‌ی ناصری تمام عواید مملکت از نقد و جنس به دوازده کرورتومان بالغ میگردید. فرض کنیم که نصف این

(۱) قانون ۲۳ جوزا مربوط باختیاراتی است که مجلس شورای ملی به «شوستر» امریکائی خزانه‌دار داده بود که بعد از رفتن او «مرنارد» بلژیکی رئیس اداره‌ی کل گمرکات جانشین او گردید و از آن بنفع بیگانگان استفاده میکرد که برحسب پیشنهاد مشیرالدوله نخست‌وزیر قانون مزبور نسخ شد و تا تصویب قانون تشکیلات کمیسیونی مرکب از سه نفر بانتخاب مجلس تشکیل گردید که در مالیه مملکت نظارت کنند.

عایدات صرف مخارجی میشد از قبیل مخارج دولتی و بودجهٔ دربار سلطنتی که مستوفیان از آن حقی نمیگرفتندو از نصف دیگر آن که بمصرف حقوق اشخاص میرسید موقع حاشیه‌نویسی قبوض ۲٪ بعنوان حق‌الزحمه و رسوم میگرفتند. دراین‌صورت بودجه تشکیلات مرکزی وزارت مالیه در سال بیش از شصت هزارتومان‌نمیشد.

و باز بفرض اینکه متصدیان وصول مالیات هم وجهی معادل همین از ولات و حکام میگرفتند بودجه کل وزارت مالیه در سال از ۱۲۰ هزار تومان تجاوز نمیکرد. در اینصورت چه خدمتی از این بالاتر و چه صحت عملی از این بیشتر که با این مبلغ مالیه مملکت اداره میشد و مالیات املاک مزروعی که در آن رژیم کفاف تمام مخارج مملکت را مینمود اکنون ۱/۵ مخارج دستگاه وصول خود را هم تأمین نمی کند.

فصل ششم

انتخاب من از اصفهان برای وکالت مجلس

روزهای اول مشروطه که هنوز مشروطیت ایران نضج نگرفته بود و مقام نمایندگی حقوق نداشت و کمتر کسی داوطلب وکالت بود برای من نیز سهل بود که مثل بعضی از همقطارانم بنمایندگی یکی از طبقات وارد مجلس بشوم و آن چیز که مانع از هر اقدام گردید نداشتن سن سی سال بود. ولی بعد که اعتبارنامه‌ی بعضی از نمایندگان کمتر از سی سال بتصویب رسید من نیز فکر وکالت افتادم و چون در طهران محلی برای انتخابم نبود بجهات ذیل داوطلب نمایندگی از شهر اصفهان شدم.

(۱) از طبقه‌ی اعیان و اشراف در آن شهر کسی انتخاب نشده و محل آن خالی بود. (۱)

(۲) همسرم در اصفهان دو ملک موروثی داشت موسوم به «کاج» و «خواتون آباد» که این علاقه سبب شده بود با بعضی از رجال و اعیان آن شهر آشنا بشوم.

(۳) شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله حاکم اصفهان و یکی از ملاکین مهم نیشابور سالها در نیشابور حکومت میکرد و با من که مستوفی خراسان بودم ارتباط داشت.

(٤) دوستان دیگری هم در طهران داشتم که میتوانستند به من کمک بسیار بکنند ولی غافل از اینکه در آن دوره نیز مثل ادوار بعد اعتبارنامه هائی که قبل از رسمی شدن مجلس مطرح شد بدون اعتراض گذشت و اعتبارنامه‌ی من که بعد میخواست مطرح شود در شعبه‌ی مأمور برسیدگی مورد اعتراض قرار گرفت و میرزا جوادخان مؤتمن الممالک نماینده‌ی کرمان و عضو شعبه که تاریخ وفات مرحوم مرتضی قلی خان وکیل الملک والی کرمان و شوهر اول مادرم را میدانست چنین استدلال نمود اگر مادرم بلافاصله پس از ٤ ماه و ۱۰ روز عده‌ی قانونی با پدر ازدواج کرده بود و من هم نه ماه بعد از آن متولد

---

(۱) انتخابات دوره‌ی اول تقنینیه طبقاتی انجام گرفت.

و بعضی از شعر حنین چنین شهرت دارد بمورد به مرقع
نصرت علیا است مرا در مجلس ۱۶ سال پس از ۷۰
متجاوز از ده است و این عکس برگرفته از آن سنگ
ذیل است

شده بودم باز سی سال نداشتم. چون این حرف جواب نداشت صرف نظر کردم.

این اعتراض که در آن دوره برضرر من بود در دورهٔ شانزدهم تقنینیه بسودم تمام شد و علت این بود که در کابینهٔ وثوق الدوله که هنوز قرارداد تصویب نشده ولی رویه ی کاردولت معلوم بود و من میخواستم از ایران بروم و در یکی از ممالک اروپا اقامت کنم احتیاج بگذرنامه داشتم که طبق تصویبنامهٔ هئیت وزیران گذرنامه بکسانی داده میشد که دارای سجل احوال باشند. نظر باینکه سال ولادتم در پشت قرآنی نوشته شده بود که دردست نبود آن را بدون تحقیق و تشخیص اختلاف سال قمری با سال شمسی در کلانتری ۳ شهر طهران نوشتم که شناسنامه صادر شد و موقع انتخابات دوره ۱۶ تقنینیه طبق آن شناسنامه ازهفتاد تجاوز میکرد. این بود عکس سنگ قبر مرحوم وکیل الملک کرمانی را که تاریخ وفاتش با تمام حروف روی آن منقور است از نجف خواستم و آن را بوزارت کشور فرستادم و با همان دلیل که مؤتمن الممالک ثابت کرده بود سی سال نداشتم ثابت کردم که سالم از هفتاد کمتر است که مورد تصدیق انجمن مرکزی انتخابات قرار گرفت و اعتبار نامه ام را صادر کرد.

فصل هفتم

عضویت من در مجمع انسانیت

همانطور که در هر کشور احزاب سیاسی و مشروطه لازم و ملزوم یکدیگرند در ایران نیز هموطنانم حس میکردند که مشروطه بدون مرکز اتکاء سر نخواهد گرفت و روی ایـن نظر هر چند نفر که با هم تجانس و اشتراک منافع داشتند جمعیتی تشکیل میدادند تا در موقع لزوم همه روی یک اصل متفق باشند و بتوانند از آزادی دفاع کنند والحق هم که عده‌ای جان در کف نهادند و در راه ایمان وعقیده از همه چیز گذشتند.

اجتماعات مزبور هر کدام روی خود نامی گذاشت و یکی از آن اجتماعات که چندی بعد از مشروطیت درخانه‌ی مستوفی الممالک از اهالی آشتیان و گرکان و تفرش تشکیل گردید روی خود نام «مجمع انسانیت» نهاد که مستوفی بریاست ودونفر دیگر از جمله من بسمت نواب رئیس انتخاب شدند. سپس نزدیک خانهٔ رئیس محلی اجاره نمودند که جلسات مجمع در آنجا تشکیل میشد و مثل بعضی انجمن‌های دیگر عده‌ای مسلح داشت بنام «سربازملّی» تاموقع لزوم ازآزادی دفاع کنند.

جلسات مجمع را من اداره میکردم و هر وقت هم که کاری در خارج پیش می‌آمد عده‌ای از حضار پیشنهاد میکردند نایب رئیس دیگر آن را انجام دهد. تا اینکه روزی محمدعلی شاه از شهر بباغ شاه رفت و انجمن مظفری واقع در شمال میدان بهارستان از عموم انجمن‌ها دعوت کرد هر کدام نماینده خود را با مهر انجمن بآنجا اعزام کنند که این مرتبه هیچکس پیشنهادی برای انتخاب آن نایب رئیس ننمود و حضار تقاضا کردند که این کار را هم من انجام دهم.

انجمن مظفری نامه‌ای بشاه نوشته و درخاست کرده بود خود را از ملت جدا نکند و بشهر مراجعت کند که من نیز مثل سایر نمایندگان آن را مهر کردم. سپس قرار شد هر یک از نمایندگان موضوع را در جمعیت خود طرح کند و هر انجمن یک نماینده‌ی دائمی برای تصمیماتی که در آن روزها میبایست اتخاذ شود انتخاب نماید.

مجمع انسانیت تشکیل شد و چون این بار هم کسی برای انتخاب آن نایب رئیس پیشنهادی ننمود بتقاضای حضار بنمایندگی خود ادامه دادم و بعد چنین تصمیم گرفتند که هر انجمن یکی از طاق‌نماهای مسجد سپهسالار را برای خودتعیین کند که اعضاء در آن محل اجتماع نمایند که این کار شد و عده‌ای از تمام اجتماعات در مسجد حضور یافتند و بعد جمعیتی بنام «کمیسیون حرب» تشکیل گردید که من نیز بعضویت آن انتخاب شدم و محل آن در شبستان مسجد بود که بشور و مشورت میپرداختند و دو نفر از اعضای آن بشاه آنقدر فحش میدادند که سایرین از شنیدن آن کراهت داشتند.[1]

کمیسیون تصمیم گرفت سربازان ملی در مسجد جمع شوند و برای دفاع از حملات احتمالی آماده باشند و از این تصمیم حضار انجمن‌ها را مطلع کنند که برای اجرای این تصمیم بمجمع انسانیت رفتم و دم در سرایدار را دیدم که گفت از اثاثیه و تفنگ و فشنگ هر چه بود بدستور نایب رئیس دیگر بردند و اکنون چیزی نیست که بتوان جلسه تشکیل داد و دستور کمیسیون حرب را بموقع اجرا گذاشت و این کار نه فقط در مجمع انسانیت بلکه در بعضی از انجمن های دیگر هم نظیر آن صورت گرفته بود. روز بعد که عازم مجلس شدم هنوز بچهارراه لاله‌زار نرسیده بودم که صدای شلیک در اطراف مجلس و مسجد بلند شد که من نتوانستم براه ادامه دهم و از آنجا بخانه مراجعت کردم و آنوقت فهمیدم که نایب رئیس دیگر بیش از من در سیاست وارد بود وازهمه‌جا اطلاع داشت.

مشروطه خاتمه یافت و دوره‌ای که باستبداد صغیر موسوم شد جانشین آن گردید. بودنم در جرگه‌ی آزادیخواهان و اطلاعاتی که شاه از نظریاتم داشت سبب شد محلی را در نظر بگیرم تا اگر خواستند مرا دستگیر کنند خود را در آنجا مخفی نمایم که برای این کار از خانه‌ی میرزا یحیی‌خان سرخوش شاعری دانشمند که سالها قبل از مشروطه با من آشنا بود جائی بهتر نیافتم و چنین قرار شد اگر خطری متوجه من بشود خود را بآنجا رسانیده مخفی نمایم و مدتی با کمال نگرانی بسر بردم تا اینکه مجلسی بنام «شورای دولتی» تشکیل شد و بدون کوچکترین اقدامی از طرف من دستخطی از شاه رسید که بعضویت آن تعیین شده‌بودم و بعد معلوم شد که آن را حشمت‌الدوله منشی مخصوص شاه (اکنون‌سناتوروالا تبار) صادر کرده است و این کار را هم نه فقط نسبت بمن که قرابت سببی داشت کرده بود بلکه با هر کس که مورد تعرض دولتیها قرار میگرفت از هر گونه مساعدت دریغ نمی کرد.

مجلس شورای دولتی در عمارت خورشید محل کنونی وزارت دارائی تحت

---

(۱) روزی که برای اجازه مسافرت اروپا بباغ شاه رفتم همین دو نفر در جلوی چادر قهرمان خان نیرالسلطان فراشباشی ایستاده با ارشدالدوله که نشسته بود نجوا میکردند.

ریاست میرزا عبدالوهاب‌خان نظام‌الملک تشکیل گردید. مشیرالسلطنه صدراعظم آن را افتتاح نمود و چون برنامه‌ای نداشت هر کس بمذاق خود صحبتی میکرد. تا نوبت بمیرزا عباس‌خان مهندس‌باشی رسید که با نظام‌الملک سابقه داشت و او را مخاطب قرار داد و گفت ما نفهمیدیم این مدعی العمومی که در مشروطه ایجاد شد چه صیغه‌ای بود؟

نظام‌الملک در جواب گفت در خدمت شاهان سلجوقی کسی بود نامش ترخان و کارش این بود که جان شاه را حفظ کند و برای انجام این وظیفه میتوانست هر وقت و هر کجا حتی باطاق خود شاه وارد شود و تحقیقات کند. این مدعی‌العموم مشروطه هم کسی بود مثل ترخان که هر چه میخواست میکرد (البته با عبارتی مستهجن).

جلسهٔ اول شورای دولتی باین ترتیب خاتمه یافت و چون اطمینان حاصل شد که متعرض من نمیشوند بآن یک مرتبه اکتفاء کردم و تصمیم گرفتم وسایل مسافرت خود را برای تحصیل فراهم کنم. صدور تذکره نیز احتیاج باجازه داشت که این کار هم بدست والا تبار انجام گرفت.

فصل هشتم

مسافرت من بقصد تحصیل

ژنرال قونسول ایران در تفلیس بحاج دبیرالوزاره متصدی کارهای من نوشت با اداره‌ی محاسبات وزارتخارجه مذاکره کند و حوالهٔ حقوق او را بعهده‌ی صندوق تذکره فقفاز صادر نماید. صدورآن تصادف نمود با روزهای قبل از حرکتم که تصمیم گرفتم شهر تفلیس را ببینم حواله را هم بصاحبش برسانم. در این مسافرت ابوالحسن دیبا برادرم نیز برای تحصیل با من بود.

برای خرید لباس احتیاج بوجه داشم و از یک تاجر ایرانی مقیم تفلیس موسوم برضایوف سیصدمنات در ازای انگشتر الماسی که وثیقه دادم بقرض گرفتم که بعد از فروش بقیه وجه آن را بآدرس پاریس بمن برات کند که در این اثناءناهارآوردند. عده‌ای در سر میز ناهارجمع شدند. ژنرال قونسول حضار را بمن معرفی نمود و بیکی از آنها هم که صادق‌اف نام داشت و از مجاهدین معروف بود گفت من خواهرزاده فرمانفرماهستم و یکی از افراد متمول ایرانم که از این بیانات آنهم در قفقاز و مرکز مجاهدین ناراحت شدم و هر قدر خواستم علت آن را درک کنم چیزی نیافتم تا اینکه عصر باتفاق میهماندار و تمام اعضای قونسولگری بگردش رفتیم. لباس و هر چه مورد احتیاج بود خریده و پاسی از شب میگذشت که میآمدیم و هنوز بدرب قونسولگری نرسیده بودیم که یک نفر از جا برخاست ونامه‌ای که در دست داشت بمن د.د. ژنرال قونسول خود را چند قدم عقب کشید و همینکه او رفت جلو آمد و گفت شما چرا ترسیدید؟درصورتیکه من از جای خود حرکت نکرده بودم و مضمون نامه هم این بود: چون دائی شما با شاه مستبد همکار است باید یکصد و هشتاد هزار منات بدهید از این جا حرکت کنید و برای ارعاب هم شکل یک طپانچه و یک تابوت زیر آن رسم شده بود.

از ژنرال قونسول برای بیاناتی که کرده بود گله کردم و دیگر نخواستم ساعتی در تفلیس بمانم و چون مرکز مجاهدین در بادکوبه بود و ارتباطش با مجاهدین تفلیس

محل تردید نبود از مراجعت بباد کوبه ومسافرت با راه‌آهن صرفنظر کردم و تصمیم گرفتم از تفلیس بباطوم بروم و از طریق دریا مسافرت نمایم. از ژنرال قونسول خواهش کردم کسی را همراه ما بکند که در ایستگاه دچار اشکال نشویم و در صورت امکان شخصی را هم معرفی کند که در باطوم باو مراجعه کنیم که گفت من خود تا ایستگاه با شما هستم و بقونسول باطوم نیز تلگراف میکنم که تا ایستگاه باستقبال شما بیاید.

گفتم مشایعت شما و استقبال قونسول در باطوم ممکن است ما را دچار مشکلات کند. این بود که بیکی از تجار باطوم شرحی نوشت و یکی از اعضای قونسولگری را هم فرستاد که برای ما بلیط تهیه نمود.

از تفلیس حرکت کردیم و مقارن ساعت ده شب بباطوم رسیدیم که باران بشدت میبارید و همینکه خواستیم از ایستگاه حرکت کنیم شخصی که در دست چتری داشت سر بتوی درشکه گذاشت و پس از سؤال از هویت ما خود را قونسول باطوم معرفی کرد و گفت بدستور ژنرال قونسول باستقبال شما آمده‌ام و حاضرم وسایل توقف شما را در باطوم و مسافرت شما را با کشتی فراهم نمایم که متفقاً بیک هوتل رفتیم که اطاقی برای ما گرفت و گفت باز خواهم آمد و شما را تنها نمی گذارم.

شب راحت کردم و صبح برای اینکه رفع زحمت از قونسول بشود بعزم دیدار آن تاجر که اهل یزد بود رفتم. خانه نبود وبعد خودش برای دیدن من بهوتل آمد و مرا به چای عصر در خانهٔ خود دعوت کرد. عصر بآنجا رفتم که قونسول حضور داشت و اندکی نگذشت که زنگ در صدا کرد. صاحبخانه رفت و در مراجعت پاکتی آورد که روی آن مصدق الملک نوشته شده بود و گفت شما که مصدق السلطنه هستید! گفتم چون در این جا کسی باین لقب نیست سرش را باز میکنم اگر راجع بمن نبود رد میکنم که بصاحبش برسانند.

نامه باز شد. مضمونش این بود: درتفلیس نوشتیم یکصدوهشتاد هزارمنات بدهید ازآنجا فرار کردید اکنون بایدسیصدوشصت هزارمنات بدهید، سپس حرکت نمائید وهرکجا هم که بروید آسمان همین رنگ است. تصویر طپانچه‌ای هم زیر نامه ترسیم شده بود ولی از تابوت دیگر خبری نبود. نظر باینکه تردید نداشتم قونسول شریک در این توطئه است اعتراض کردم و گفتم بطهران شکایت میکنم و بعد خواستم با آورندگان نامه ملاقات کنم تا معلوم بشود آن را چه اشخاصی نوشته اند که هیچکدام راضی نمیشدند و چون زیاد اصرار کردم موافقت کردند خارج از اطاق آنها را ببینم که در آنجا دو نفر شخص بدهیکل و مخوفی را دیدم که یکی بسیار شباهت به شیخن اسکی صاحب منصب مجدّر قزاقخانهٔ ما داشت که نسبت بآنان از هر گونه شدت و اعتراض خودداری نکردم و چون صاحب خانه و قونسول دیدند من تحت تأثیر واقع نشدم حساب کار خود را کردند و درصدد استمالت برآمدند و هر دو پیشنهاد نمودند من در آنجا بمانم و آنها بروند با

مرکزمجاهدین مذاکره نـمایند. چون چاره‌ای نبود موافقت کردم. آنها رفتند و طول نکشید که با یک قبض پنجاه منات برای اعانه‌ی مدرسه‌ای که معلوم نبود در کجاست مراجعت کردند که وجه آن را دادم و دیگر نخواستم ساعتی در باطوم بمانم.

کشتی آلمانی که هر پانزده‌روز یک مرتبه از بارسلون بباطوم میآمد تازه وارد شده بود که باتفاق قونسول و تاجر یزدی بهوتل رفتیم. لوازم مسافرت خود را برداشته وارد کشتی شدیم و هر قدر که در تفلیس و باطوم بما بد گذشت در مسافرت با کشتی که ١٤ روز طول کشید خوش گذشت. در هر بندر که کشتی بار میگرفت پیاده شدیم. ورودمان در اسلامبول تصادف نمود با روز جمعه که سلطان عبدالحمید بمسجد میرفت. شهر آتن و آثار باستانی آن را دیدیم. درمارسی از کشتی خارج شدیم و بپاریس حرکت نمودیم.

فصل نهم

تحصیلاتم در پاریس

مارس ۱۹۰۹ وارد پاریس شدم و چون اولین مسافرتم باروپا بود برای تحصیل اطلاعات با دکتر محمودخان‌معتمد فرزند شادروان میرزا عبدالکریم معتمدالحکماء طبیب خانواده که چند سال در پاریس اقامت داشت ملاقات کردم و بعد از مذاکراتِ برادرم را در یکی از دبیرستان‌های شبانه‌روزی موسوم به «لیسه‌ژان سون دوسایئ» گذاشتم سپس بمدرسهٔ سیاسی پاریس رفته با مدیر مذاکره نمودم.

برنامه‌ی مدرسه که‌به پنج قسمت تقسیم شده بود یکی مربوط بعلوم مالی بود که سابقه‌ی خدمتم در وزارت مالیه ایجاب نمود این قسمت را انتخاب کنم وچون‌تا آخر سال تحصیلی بیش از چهارماه‌نمانده‌بودمدیر چنین مصلحت دید بطور مستمع آزاد ثبت‌نام کنم از بیانات استادان در هر کلاس که میخواستم استفاده نموده و از ۱۵ نوامبر که اول سال تحصیلی مدرسه بود در قسمت مربوط باموز مالی شروع نمایم که بدین‌طریق‌اقدام‌شد.

من همه روز بمدرسه میرفتم و در تمام کلاس‌ها از بیانات استادان بقدر مقدور استفاده میکردم.تا اینکه با یکی از دانشجویان قسمت علوم مالی آشنا شدم که مرا تشویق نمود بدروس مربوط بآن قسمت حاضر شوم و خود را برای امتحانات ماه نوامبرحاضرنمایم. این کار مشکلی نبود چونکه عده‌ی دانشجوزیادبودوصرف مینمود درسها را طبع کنند و در اختیار آنان بگذارند.بنابراین میتوانستم از دروسی هم که قبل از ورود من بمدرسه داده شده بود استفاده نمایم.

از این نظر صبحها مرتباً بمدرسه میرفتم و عصرها هم در خانه‌بااوکارمیکردم که زیاد طول نکشید و ایام تعطیل رسید و چون همکارم اهل جنوب فرانسه بود و میخواست بمحل خود ود بوسیلهٔ اعلان شخص دیـ ی را بدست آوردم که در دانشکده یات تحصیل میکرد و تصور نمیکردم از عهده براید.ولی بعد که مشغول کار شدم دیدم شخصی است بسیار باهوش و میتواند از عهده‌ی تعهداتی که کرده است برآید.من‌در تمام مدت

تعطیل کار کردم و برای امتحانات ۱۵ نوامبر خود را حاضر نمودم. چون نامم در عداد محصلین رسمی ثبت نشده بود و برای امتحان دعوتم نمیکردند چنین بنظر رسید اگر وزیر مالیه ایران بنویسد که من با خرج دولت آمده‌ام و دولت بیش از دو سال بمن مخارج تحصیل نمیدهد مورد قبول واقع شوم که آنوقت مستوفی الممالک وزیر مالیه بود و نامه‌ای باین مضمون نوشت که برای امتحان دعوتم کردند.

حداکثر شماره‌های مدرسه عدد ۲۰ بود که در مالیه‌ی عمومی بمن ۱۶ داده شد و فقط در یکی از امتحانات شماره‌ی ۱۱ داشتم که چون به ۱۲ نمیرسید میبایست آن را سال بعد تجدید کنم و علت این بود که عده‌ی داوطلبان زیاد و امتحان کنندگان وقت نداشتند از آنها بقدر کافی سؤال کنند و بمعلومات هریک کاملاً پی ببرند و بهترین دلیل این بود که در یک روز خود من میبایست دو امتحان بدهم که چون روزهای قبل از امتحان برای مراجعه‌ی بهر دو مجال نبود میخواستم یکی از آنها را بسال بعد موکول کنم که به تشویق یکی از دانشجویان که گفت در این امتحانات «شانس» مدخلیت دارد در جلسه حاضر شدم و چون حرف اول اسم من با میم شروع شده است و عده‌ی زیادی قبل از من مورد سؤال قرار گرفتند از فرصت استفاده نمودم و بیک قسمت از آن مراجعه کردم که برحسب اتفاق استاد از من روی همان قسمت سؤال نمود و از عهده برآمدم.

این بود جریان تحصیل من در سال اول. ولی در سال دوم فقط چند ماه بمدرسه رفتم که بعد کارم بجائی رسید بواسطهٔ ضعف و کسالت مزاج روی یکی از نیمکت‌ها که در طرفین جایگاه درس بود راحت و باستماع بیانات استاد قناعت کنم. چنانچه بگویم نقاط دیدنی شهر پاریس را ندیدم و در تمام ایام توقفم هر شب ساعت نه در خانه بودم و ازساعت پنج صبح تاوقت خواب یا در مدرسه و یا در خانه تحصیل مینمودم سخنی بگزاف نگفتم.

کسالت عصبی و ضعف مزاج و بیخوابی آنقدر زحمتم میداد که ابتدا بدو طبیب عادی سپس به پرفسور «کلود» متخصص امراض عصبی مراجعه کردم. نتیجه‌ای نگرفتم تا اینکه براهنمائی یکی از داروفروشان از پرفسور «هایم» فیزیولوژیست معروف وقت گرفته او را ملاقات نمودم که پس از یک معاینه دقیق دستور داد ترشحات معدیم را تجزیه کنند و دفعهٔ دوم که صورت تجزیه را دید گفت کمتر دیده شده که ترشحات معدی یک مریض اینقدر غیرمنظم باشد. نسخه‌ای نوشت و دستور داد که مطلقاً کارنکنم. کاملاً استراحت کنم و حتی از روی تختخواب هم حرکت ننمایم. سپس آدرس مؤسسه‌ای را داد که هم آنجا دوش بگیرم و هم استراحت نمایم و موقع خداحافظی که پرسیدم چه وقت خواهم توانست بکار ادامه دهم گفت تا آخرسال. در صورتیکه از سال هنوز ده روز بیشتر نرفته بود و تاریخ نسخه‌ای که بمن داد ۱۰ ژانویه بود.

با این حال از فرط عشقی که داشتم دست از کار نکشیده و دستور معالج را اجراء نکردم. همه‌روزه مرتباً بمدرسه میرفتم تا اینکه حالم طوری شدید شد که از حرکت عجز پیدا کرده و از روی ناچاری بمؤسسه‌ای که پرفسور گفته بود مراجعه نمودم. این مؤسسه که در کوچه‌ای متصل بخیابان «سن‌دنی» و در بحبوحه شهر واقع شده بود هوای خوب نداشت و پنجره‌ی اطاقی هم که میخواستند بمن بدهند در طبقه‌ی اول‌بنا بود و بحیاطی باز میشد که آفتاب نداشت و برای این اطاق در هر ماه یکهزارفرانک میبایست بپردازم که من برای یک اطاق رو بآفتاب و شام و ناهار که در اول ورودم بپاریس در کوچه «وانو» گرفته بودبیش ازصدوهشتادفرانک درماه نمیپرداختم که چون غیر از استراحت کامل و گرفتن دوش کاری نداشتم واستراحتی که چندر وزدرخانه کردم مؤثرشده بوداز گرفتن دوش صرفنظر کرده تصمیم گرفتم محلی اجاره کنم و آنجا استراحت کنم. ولی نمیدانستم چطور میشود باین کار موفق گردم.

برای کسب اطلاع به پانسیونی که در اول ورود خود بپاریس بودم رفته با یکی از خدمتکاران از نظر شناسائی با یک پرستار مذاکره نمودم که گفت کارم در اینجا زیاد است، چنانچه بخواهید خودم می‌توانم از عهده‌ی این کار برآیم که قرار شد محلی پیدا کند و اثاثیهٔ مورد احتیاجم را خریده مرا بآنجا منتقل نماید که عصر روز بعد آمد و مرا بمحلی که تهیه کرده بود منتقل کرد.

این آپارتمان را که دو اطاق و یک آشپزخانه داشت برای مدت شش ماه به سیصد فرانک اجاره کرده بود که در حدود شصت و شش تومان میشد و اثاثیهٔ مختصری هم بقیمت مناسب خریده بود.

اقامتم در آنجا سه ماه طول کشید و آن ایامی بود که زمستان سال ۱۹۱۰ رود سن طغیان کرده بود و جرائد مینوشتند در بعضی از نقاط اطراف پاریس ساکنین طبقه سوم اثاثیه خود را با کرجی بنقاطی که آب نگرفته است انتقال میدهند که مادرم از این اخبار نگران شده تلگرافی بمن کرده بود که چون نرسید و جوابی ندادم بر نگرانی او افزوده بود.

زمستان در آن محل زندگی بد نبود ولی بعد چون وسعتی نداشت محتاج بمحل بهتری بودم که بدستور طبیب در بیمارستانی واقع در «بل وود» بین پاریس و ورسای وارد شدم که از حیث هوا و غذا هر دو خوب و دو ماه بود آنجا بسر میبردم که روزی دکتر خلیل‌خان ثقفی اعلم‌الدوله دوست و همسایهٔ من در طهران از من عیادت نمود و این ملاقات ب شد که من تصمیم بگیره یران مراجعت کنم و از یک دکتری . بمیل و اراده‌ی خود میآمد در عرض راه استفاده نمایم.

اعلم‌الدوله قبول نمود باین شرط که صبح روز چهارم بایستگاه شهر لوزان برسیم

و گفت جای خود را در ترن گرفته‌ام، چنانچه در ساعت مقرر آنجا وارد نشوید چاره جز حرکت ندارم که وقتی رفت دیدم از این مسافرت باید صرفنظر کنم. چونکه در هر سه ماه ششصد تومان ازطهران برایم میرسید که از وجه ارسالی اخیر چیزی نمانده بود. بیک پرستار هم احتیاج داشتم که توجه باین مشکلات حالی برایم باقی نگذاشته بود که سبب شد پرستار از من سؤال کند علت افسردگی و ناراحتی چیست که پس از بیان مطلب گفت در یکی از بانک ها مختصر وجهی پس انداز دارم که میتوانم از شما کارگشائی بکنم و باز مثل همین جا پرستاری نمایم تا شما را بخانه‌ی خود برسانم که بلافاصله شروع بکار کرد. آپارتمانی که در پاریس داشتم بمستأجر اول تحویل نمود، کتابهای مرا بوسیله‌ی کمپانی حمل و نقل از طریق مارسی — باطوم بایران فرستاد و سه هزار فرانک هم آورد که دیگر کاری نبود جز اینکه پرفسور هایم را ببینم و برای اقامت در طهران از او دستور بگیرم و اوهم زودتر از چند روز وقت نمیداد که بهمت سیف‌الدین بهمن آنوقت دانشجوی دانشکده‌ی حقوق در پاریس کارم از ملاقات طبیب و امضای گذرنامه‌ها و بلیط راه‌آهن و جا در واگون تمام بخوبی گذشت. شب از پاریس حرکت کردیم و صبح روز چهارم وارد ایستگاه لوزان شدیم و از آنجا با دکتر اعلم‌الدوله بطهران حرکت نمودیم.

فصل دهم

مراجعتم ازاروپا

از اینکه توانسته بودم ظرف سه روز وسایل حرکت خود را فراهم کنم و صبح چهارمین روز به لوزان وارد بشوم دکتر اعلم‌الدوله خوشوقت شده بود. گفت اتمام حجت من از این جهت بود که در حرکت تعجیل کنید و در یک محل غریب بیش ازاین نمانید. من از قیمت یک بلیط صرفنظر میکردم و هرگز بدون شما حرکت نمیکردم تا بتوانید وسایل حرکت خود را فراهم کنید و بخانه مراجعت نمائید.

حالتم طوری بود که فواصل کوتاه عرض راه را هم نمیتوانستم با پای خودبروم. در سرحد روسیه چرخ خاک‌کشی آوردند و بدینوسیله مرا از ترن اطریش بترن روسیه رسانیدند. در پهلوی حمالی از کشتی مرا بدوش گرفت و محلی که میبایست با کالسکه حرکت کنم بزمین گذاشت.

خوشوقتیم از این جهت بود که درعرض راه با دکتری بودم و پرستاری هم دلسوز داشتم که از حسن اتفاق حادثه‌ای روی نداد.

ورودم بطهران مصادف بود با روزهای گرم‌آخرخرداد. مادرم که‌از کسالت و مسافرتم اطلاع نداشت از دیدار ناگهانی من تعجب نمود و گفت چرا از حالت اطلاع ندادی و مرا بی‌خبر گذاشتی. گفتم استحضار شما غیر از نگرانی چه نتیجه داشت و بر فرض اطلاع بیش از این چه میتوانستید در حقم بکنید که‌خود کرده‌ام.

شب شد شام آوردند و بنا بدستور پرفسور هایم بیش از یک گیلاس و نیم آب با غذا صرف نکردم و از فرط تشنگی و عطش نتوانستم استراحت کنم و قریب بظهر که مادرم از من عیادت نمود نمیتوانستم خوب حرف بزنم که پرسید علت چیست؟ گفتم بنا بدستور طبیب میبایست بیش از یک گیلاس و نیم آب با غذا صرف نکنم که این دستور در عرض راه عملی نشد ولی از دیشب که آن را اجراء کرده‌ام دهانم آنقدر خشک شده است که خوب نمیتوانم صحبت کنم.

با ناهار بازیک گیلاس و نیم آب خوردم که طرف عصر زبانم بکلی بند آمده بود و نمیتوانستم حرف بزنم و هر قدر مادرم بخوردن آب اصرار مینمود امتناع میکردم تا کار بفحش رسید و بعد سؤال کرد هوای پاریس چطور بود؟ گفتم خوب مثل اول بهارطهران. حرفم را قطع نـــمودو گفت تو هنوز نفهمیده‌ای که در هوای گرم باید آب بیشتر مصرف نمود. سپس دستور داد طالبی آوردند که من دوتای از آنها را خوردم، زبانم بحرکت درآمد و شروع به صحبت کردم و از آن ببعد دستور را کنار گذاردم. مثل همه خوردم وزندگی کردم و در نتیجه‌ی استراحت و سازگاری آب و هوا روز بروز حالم بهتر شد.

کسالتم هنوز رفع نشده بود و از خانه بجائی نمیرفتم که قرار شد در یک نقطه‌ی خوش آب و هوا استراحت کنم و چون دیگر احتیاج به پرستار نبود او را در خانه گذاشتم و با میرزا عبدالله خان میر پنج اقبال الممالک یکی از دوستان قدیم خود به «شاه پسند» قرب «سوهانک» رفتم و بعداز چند روز توقف از آنجا بافجه رفته استراحت میکردم تا یکی از روزها از من سؤال نمودشما که درپاریس خانه‌از خود داشتید آیا در فن آشپزی چیزی یاد گرفته اید؟ چه خوب بود از این کار بهره‌ای داشتید و من از معلومات شما استفاده میکردم.

با اینکه در این فن معلوماتی نداشتم اظهار بی اطلاعی ننمودم. او هم گفت غذائی را دستور دهید که من زیر نظر خودتـان بکار مشغول شوم وشما را با حال کسالت خسته نکنم.

گفتم غذائی است که با شیر و تخم‌مرغ درست میکنند و در پاریس بآن «کرم رانورسه» گویند.

گفت از شیر و تخم‌مرغ چه غذائی بهتر. بفرمائید چه مقدار شیر و چند دانه تخم‌مرغ لازم است که بیاورند مشغول کار شوم.

این غذا را که یک روز پرستارم در پاریس جلوی تختخوابم درست کرده بود و دیدم از تناسب بین شیر و تخم‌مرغ چیزی بخاطر نسپرده بودم. این بود که مقداری شیر گفتم که زیاد بود و با تعداد تخم‌مرغ تناسب نداشت و او هم برای اینکه من از جای خود حرکت نکنم دستور داد اجاقی از سنگ پهلوی چادر درست کردند و مشغول کار شد.

نظر باینکه هیزم تر بود و خوب نمیسوخت و مقدار شیر هم متناسب با تعداد تخم‌مرغ نبود موقع ناهارغذا حاضر نشد که گفت عصر دیگ را مجدداً بار میکنم و آن را شب مصرف مینمائیم که عصر باز مقد ی هیزم آوردند که تر بود و با نی غلیان شروع بفوت نمود و تا وقت شام باین کار مشغ ، بود که باز هم غذا حاضر نشده بود که من از او معذرت خواستم و قرار شد آن را روز بعد مصرف کنیم.

روز بعد باز اول وقت از همان رقم هیزم آورند، چند ساعت با نی غلیان فوت نمود و ظهر که سر دیگ را برداشت شیر را بهمانطور دید که روز قبل در دیگ ریخته بود که این مرتبه از جای در رفت و گفت اگر تحصیلات شما در مالیه هم مثل معلوماتی باشد که در آشپزی بدست آورده‌اید بر این مملکت زار باید گریست که شما و امثالتان میخواهید آن را بهشت برین کنید. من از او معذرت خواستم و گفتم چنین تصور میکردم که بدون معلومات هم میتوان آشپزی نمود. اکنون دانستم برای هر کار که با منافع افراد تماس دارد معلومات لازم است. چنانچه غذائی خوب تهیه نشد مصرف کنندگان از نظر منافع شخصی اعتراض میکنند ولی اگر وزارتی خوب اداره نشد هیچ فردی از افراد از نظر مصالح اجتماعی اعتراض نخواهد نمود و تا مردم بامور اجتماعی علاقه پیدا نکنند و آن را از خود ندانند چنانچه بهترین تحصیلات را هم اشخاصی کرده باشند کوچکترین استفاده از آنها نخواهند نمود.

مصاحبم گفت من هم در کتابی خوانده‌ام که در ایران برای هر کار معلوماتی لازم است جز برای کارهای بزرگ دولتی و مخصوصاً صدراعظمی.

مصاحبت ما در حدود ۲۵ روز طول کشید و چون بیش از این نمیتوانست با من باشد از افجه بشهر رفت و من برای رفع تنهائی خانم و اطفالم را که آنوقت سه فرزند داشتم با پرستار بافجه خواستم و تا گرما از شدت نیفتاده بود در آنجا ماندم و بعد که حالم بهتر شد بفکر اتمام تحصیل افتادم که مادرم راضی نمیشد. تا اینکه قرار شد از رفتن پاریس صرفنظر کنم، در شهر دیگری که هوایش سازگار باشد اقامت نمایم و خانواده را هم با خود ببرم که از فرط تنهائی تمام اوقاتم بتحصیل نگذرد.

مادرم نیز که چشمهایش آب آورده بود و نمیخواست در ایران عمل کند با ما حرکت نمود. امّا راجع بپرستار چون در بعضی از خانواده‌های فرانسوی درس میداد و در اروپا هم جز یک برادر ناسازگار کسی را نداشت اقامت در طهران را بمسافرت ترجیح داد.

فصل یازدهم

سفر دوم من باروپا

اطلاعاتی که از زندگی ساده و هوای سوئیس داشتم سبب شد اول بآنجا بروم و بعد بجاهای دیگر تا هر نقطه‌ای که مطبوع شود برای محل اقامت خود اختیار کنم. این بود که از طریق روسیه و اطریش بشهر فریبورگ وارد شدیم و بعد خود منفرداً برای تحقیقات به بلژیک رفتم و پس از مراجعت شهر نوشاتل را برای محل اقامت و تحصیل اختیار کردم.

چون مادرم حاضر نشده بود رفع حجاب کند در روسیه یک شال پشمی که دهقانان بسر میکنند برایش خریدم و برای اینکه بتواند از خانه خارج شود با مالک یک آپارتمانی که خارج از شهر نوشاتل و در کنار موزاری واقع شده بود مذاکره نمودم که در تمام شرایط موافقت نمود و از خانه برای تنظیم اجاره‌نامه خارج شدیم. ولی بین راه که از من پرسید مذهب شما چیست گفتم مسلمان و شیعه‌ی اثناعشری گفت چون در کتبی که خوانده‌ام باحوال و عادات مسلمین پی برده‌ام، آنوقت که شما نماز میخوانید ما راحت میکنیم و آنوقت که شما راحت میکنید ما شب‌نشینی داریم و مسکن من هم زیر همین آپارتمانی است که میخواهید اجاره کنید از این کار صرفنظر کردم.

سپس آپارتمان دیگری آن‌هم خارج از شهر و در کنار موزار دارای چهار اطاق و یک حمام وآشپزخانه بمبلغ ششصد فرانک در سال اجاره نمودم که مقارن ظهر اجاره‌نامه تنظیم شد و دو ساعت بعدازظهر که بازار داد و ستد رواج گرفت شروع بکار کردم و تا چهار بعدازظهر تمام آنچه مورد احتیاج یک خانواده بود فراهم و آشپزی هم که زن بود و استخدام کرده روانه نمودم. ساعت‌شش بعدازظهر که همه با هم آنجا وارد شدیم چراغها روشن و آشپز مشغول بکار بود. مادرم چون قبول نمیکرد در ظرف چند ساعت بتوان محلی اجاره نمود و لوازمی که برای زندگی یک خانواده لازم است تهیه نمود گفتم این خانه را برای راحتی شما صاحبش باختیار ما گذاشت تا بفرصت بتوانیم محل مناسبی برای خود

تهیه کنیم. گفت خوب و بد در همه جا هست. یکی اینطور که خانه و لوازم آن را در اختیار ما گذاشت و دیگری آنطور که حاضر نشد حتی بما خانه هم اجاره دهد. ولی معلوم نیست این صاحب‌خانه چه آدمی است که هر چه دارد تمام نو مانده و مثل این است که هیچوقت بکار نرفته است. نظر باینکه مادرم میترسید اثاثیه را درست حفظ نکنند و انتقادات مالک خانهٔ اولی از مسلمین تحقق پیدا کند حاق مطلب را گفتم و از او رفع نگرانی کردم که از مسافرت خود بسیار راضی بود و تمام اوقاتش بنماز و دعا میگذشت.

پس از چندی توقف از «دولاپرسن» کحال معروف پاریس وقت گرفتم و او را با همان لباس بپاریس بردم که پس از یک معاینهٔ دقیق تشخیص داد که هر دو چشم او آب آورده ولی نرسیده است که باید مدتی بعد عمل شود و چون نتیجهٔ عمل معلوم نیست بهتر این است که گاهی «یدالوز» مصرف کند تا حتی الامکان دیرتر برسد که چندی پس از ورود مادرم بطهران دکتر دمخین کحال لهستانی بطهران آمد و عمل کرد. نتیجه‌ی مطلوبه حاصل شد.

توقف مادرم در سوئیس در حدود چهار ماه طول کشید که تا بادکوبه او را مشایعت کردم و بعد برای اینکه در رفت و آمد بشهر وقتم تلف نشود محلی در شهر و نزدیک دانشگاه اجاره نمودم که بقیهٔ مدت اقامتم در آنجا گذشت.

فصل دوازدهم

تحصیلات من در سوئیس

یکی از بهترین شهرهای سوئیس فرانسه[1] برای تحصیل شهر نوشاتل بود که وسایل تفریح و تفنن در آنجا فراهم نبود و از ساعت نه شب هرکس درخانهٔ خود بکار مشغول بود.

برای ثبت‌نام میبایست در دانشگاه مدرک تحصیل ارائه دهم که چون از مدارس ایران مدرکی نداشتم یعنی آنوقت که من میبایست تحصیل کنم ایران مدرسه نداشت از تصدیقنامهٔ مدرسهٔ سیاسی پاریس برای امتحاناتی که‌سال اول‌داده بودم استفاده کردم و بنام یک محصل رسمی در دانشکدهٔ حقوق که یک موسسه دولتی است ثبت‌نام نمودم.

نظر باینکه سه ماه از سال دوم مدرسه سیاسی را بدروس استادان حاضر شده بودم در ژوبه ۱۹۱۱ (مرداد ۱۲۹۰) برای دادن امتحان بپاریس رفتم و چند امتحان دادم که در تمام موفق شدم ولی چون کار دانشکده حقوق برای کسی مثل من ضعیف مشکل و تحصیل زبان لاتن نیز برایم یک کار اضافی شده بود از رفتن بپاریس و توقف چند ماه برای ادامه‌ی تحصیل در آنجا صرفنظر کردم و از آن ببعد جداً بکار دانشکده حقوق پرداختم و در ژویه ۱۹۱۲ داوطلب امتحان دوساله‌ی لیسانس شدم که بواسطه پیش‌آمدی تصور نمیکردم توفیق حاصل کنم و آن پیش‌آمد این بود:

یکی از خویشانم که تحصیل میکرد و با من در یک جا سکنا داشت از من اجازه گرفت که در جشن مدارس ١٤ ژویه شرکت کند که‌رفت ومن بانتظار او ماندم که نیامد و هر چه میگذشت بر نگرانیم افزوده میگشت تا از نصف شب سه ساعت گذشت و

---

(۱) کشور سوئیس دارای ٢٤ استان است که ۲۳ دولت در۲۳ استان و دریک استان هم ۲ دولت تشکیل شده که مجموعاً مرکب از ۲۵ دولت میباشد وبسه زبان رسمی صحبت میکنند. آن قسمتی را که بزبان فرانسه حرف میزنند سوئیس فرانسه و دو قسمت دیگر را که بزبان آلمانی و ایطالیائی صحبت میکنند سوئیس [آلمانی و ایطالیائی گویند.

هر پیش‌آمدی برای او در مخیله‌ام خطور میکرد. نظر باینکه غذای خود را در پانسیونی زیر طبقه‌ی محل سکونت ما صرف مینمود زنگ آن را زدم که خانم مدیره با یک حال نگرانی آمد و قبل از اینکه در را باز کند از هویت من سؤال کرد و گفت بعد از صرف شام دیگر باینجا نیامده است و احتمال میدادم که سوار قایقی شده و غرق گردیده است. چونکه در آن شهر شب‌های تابستان قایقی اجاره میکنند و روی دریاچه گردش مینمایند.

دوچرخه‌ای که داشتم سوار شدم و تا آفتاب طلوع نکرده بود در کنار دریاچه گشتم که چون چیزی نیافتم با حال ناامیدی و یأس بمحلی که درخط سیرم بود و احمد پسرم در آنجا منزل داشت برای تحقیق رفتم. صاحبخانه گفت بعد از خاتمهٔ جشن باینجا آمد و اظهار نمود که چون جشن دیر تمام شد بخانه نرفتم و آمده‌ام شب در اینجا بمانم. ما هم رختخواب نداشتیم اکنون در اطاق احمد روی زمین خوابیده است.

حال باید دید در آنوقت که ساعت‌شش صبح بودو دو ساعت دیگر من میبایست امتحان بدهم چه حالی داشتم و چقدر مشکل بود از عهده برآیم. ولی از این نظر که «شانس» کمترین اثری نداشت برای دادن امتحان حاضر شدم و در تمام موفق گردیدم و فقط شانس در یکی از آنها مساعدت کرد و این بود که کار زیاد فرصت نمیداد روزهای قبل از امتحان «انستیتو دو ژوستی نین» را از ابتدا تا انتها بخوانم و معنای هر کلمه‌ای را که از نظرم رفته بود بفرهنگ مراجعه کرده بخاطر بسپارم. چونکه‌من مثل سایر دانشجویان زبان لاتن را در دبیرستان تحصیل نکرده بودم که موقع امتحان دچار این مشکل نباشم. در هر جلسه استاد بترتیب فصلی از آن کتاب را مطرح مینمود و هر یک از دانشجویان را بنوبت صدا میکرد تا قسمتی از آن را ترجمه کند و من قبل از رفتن بدانشکده آن فصل را با معلم خود حاضر مینمودم و از سایرین بهتر ترجمه میکردم. ولی در روز امتحان که معلوم نبود کدامیک از فصول موضوع ترجمه قرار خواهد گرفت مشکل بود از عهده برآیم.

برای این کار خیالم راحت نبود و همیشه بخود میگفتم چه کاری بکنم که از عهدهٔ این امتحان نیز برآیم؟ اینطور بنظرم رسید کتاب ضخیمی را که مرکب بود از «دیژست»، «انستیتو دوژوستی‌نین»، «نوول» و «کد» یعنی چهار کتاب امپراطور ژوستی نین که همیشه روی میز درجلوی استاد بود چند بار باز کنم و ببینم کدامیک از فصول «انستیتو دوژوستی نین» بیشتر احتمال دارد که باز بشود بهمانها مراجعه نمایم که فصل ٤ و ٥ و ٦ بیش از همه باز شد و من نیز همین سه فصل را برای امتحان حاضر کردم که برحسب اتفاق یکی از این فصول مورد ترجمه قرار گرفت و از عهده برآمدم.

فصل سیزدهم

تألیف تز دکترا و کارآموزی در دادگستری نوشاتل

بعد از خاتمه‌ی امتحانات و گرفتن دیپلم لیسانس به لوزان رفتم که با بعضی از هموطنانم معاشرت کنم و رفع خستگی بنمایم. ولی بیش از یک شب نتوانستم بمانم و برای تهیه‌ی مقدمات تز دکترا بنوشاتل مراجعت کردم که بعلت خستگی نتیجه نداشت و معلوم شد اگر چندی تعطیل نکنم نخواهم توانست کار مؤثری بنمایم.

موضوع تز را هم که دانشکده‌ی حقوق تصویب کرده بود راجع بوصیّت در حقوق اسلامی بود که در طهران بهتر میتوانستم کار کنم، یعنی اول بفارسی تهیه کنم و متخصصین اظهارنظر کنند سپس آن را ترجمه کرده به دانشکده پیشنهاد نمایم. این بود که تصمیم گرفتم اشرف و احمد دختر و پسر بزرگم را در خانواده‌ای که دو سال آنجا بودند بگذارم با خانم و پسر کوچکم غلامحسین حرکت نمایم. ایام مسافرت و روزهای دید و بازدید در طهران موجب تعطیل کار شد و پس از رفع خستگی توانستم خوب کار کنم و از عهده برآیم.

پرستاری که سه سال قبل با من از پاریس آمده و در طهران مانده بود نزدیک خانه‌ی ما اطاقی اجاره کرده بود که شب‌ها شام را با ما صرف مینمود. سه شب گذشت که نیامد. خبری هم از او بما نرسید و بعد معلوم شد که آن سه شب در خانه‌ی خود هم نبوده است و تحقیقات شهربانی باین نتیجه رسید که برای تدریس بباغ «پروتیوا» اکنون ضلع جنوب شرقی جاده‌ی شمیران و خیابان شاه‌رضا رفته و شب هنگام که بواسطهٔ بارندگی جاده را آب گرفته و از کنار آن عبور میکرده در یک چاهی افتاده است که جسد او را در آوردند و در قبرستان نزدیک دولاب آن را بخاک سپردند. این واقعه بسیار دلخراش بود و ما را مغموم کرد.

با تأثری که از فوت این زن باصفت داشتم باز بکار ادامه میدادم و نمیدانم چه پیش آمده بود که نتوانستم آن را با کمک استاد خود شادروان شیخ محمدعلی کاشانی

تهیه کنم. با شادروان شمس العلماء قریب مشورت کردم علی اصغر ماجدی را در نظر گرفت و من نه فقط از معلومات بلکه از صحت عمل او هم در کاری که مادرم در عدلیه داشت استفاده نمودم و بعد مقدمه‌ی آن را هم که مربوط بمدارک حقوق اسلامی است با نظر استاد خود شیخ محمدعلی تهیه کردم که دیگر کاری نداشت جز اینکه ترجمه شود و آن را در سوئیس بهتر میتوانستم بانجام رسانم.

توقفم در طهران بیش از سه ماه طول نکشید که خانواده را طهران گذاشته و باز همان شهر نوشاتل را محل اقامت قرار دادم و در ضمن ترجمهٔ تز در دارالوکاله‌ی یکی از وکلا موسوم به «ژان روله» کارآموزی کردم. ابتدابامورى که مربوط بمقدمات کار و تهیه پرونده بود میرسیدم، سپس از طرف او از دعاوی کوچکی که کمتر احتمال برد داشت دفاع میکردم و علت این بود که صاحبان دعاوی بزرگ نمیخواستند کارآموزی که معلوم نبود دارای چه معلوماتی است از آنها دفاع کند.

موضوع یکی از محاکماتی که بمن رجوع شده بود و از نظر اهمیتی که در امور اجتماعی داشت و نقل میکنم این بود زنی از اتباع فرانسه ساکن شهر نوشاتل و شغل او بقال از تجارتخانه‌ای در ایطالیا مقداری قرمه خریده بود و باین عنوان که کالا فاسد بوده وجه آن رانمیپرداخت ومیخواست شاهدی بدست آورد تا از شهادت دروغ استفاده کند. برای این کار بیک کلفتی که از دکان او برای ارباب خود آذوقه میخرید وجهی داد که بلافاصله بر علیه بقال اعلام جرم نمود و چون زمینه را سخت دید فرار اختیار کرد. این بود علاقمندی یک کلفت بامور اجتماعی که تنها نه از پول گذشت بلکه مدتی از کار بیکار شد و مبلغی هم خرج نمود تا درسی بشود دیگران پیرامون شهادت دروغ نگردند.

من در تمام مدت اقامتم همه روزه تا ظهر بکارآموزی مشغول بودم و عصرها هم با یکی از دانشجویان همدوره‌ی خود بترجمه‌ی تزاشتغال داشتم که بعد از طی مراحل و تصویب شورای دانشکده چند روز قبل از حرکتم بایران در پاریس بطبع رسید و منتشر گردید.

مدت کارآموزی شش ماه بود و من نه ماه در آن دارالوکاله کار کردم و در عالیترین دادگاه نوشاتل در محاکمه‌ای شرکت نمودم و تصدیقنامه وکالت خود را بشرط تحصیل تابعیت سوئیس ازآن دادگاه گرفتم.

نظر باینکه تحصیل تابعیت سوئیس مستلزم ترک تابعیت اصلی نیست، وهرواجد شرطی بدون از دست دادن تابعیّت اصلی میتواند آن راتحصیل کند و شرط تحصیل تابعیت هم این بود که درخواست کننده مدت سه سال در سوئیس اقامت کرده و در محل اقامت سابقه‌ی بد نداشته باشد از شهربانی نوشاتل تصدیق گرفتم و آن را بضمیمهٔ

درخواست خود بدولت مرکزی سوئیس فرستادم که مورد قبول واقع شد. نظر باینکه ایّام تعطیل شروع شده بود و عده‌ای از فرزندان خویشان و دوستانم که آنجا تحصیل میکردند میخواستند بامن بایران بیایند انجام کار رابعبد موکول نمودم وهمه باهم حرکت کردیم و یکروز قبل از اعلان جنگ اول جهانی وارد طهران شدیم. بواسطهٔ پیش آمد جنگ و اشتغال بامور اقامتم در ایران بطول کشید و گاه میشد که چند ماه از فرزندانم خبر نداشتم ولی نظر باینکه آنها در خانواده‌ای بودند که رئیس آن پرنو نمایندهٔ شرکت بیمه در نوشاتل مردی باوجدان و درستکار و در آن شهر متصّف باین اوصاف و خانم او هم که در قید حیات است مورد اعتماد بود بهر طریق که امکان داشت مخارج آنها را میفرستادم و مدت پنج سال آنهارا ندیدم ونگران هم نبودم.

فصل چهاردهم

اشتغال من در ایران پس از خاتمه تحصیل

تصمیم گرفته بودم بعد از ختام تحصیل باز مدتی از عمر خود را صرف مطالعه کنم و پاره‌ای از ابواب حقوقی را که در دانشکده مقدماتشان دیده شده بود در ایران تکمیل نمایم که بعد از ورود بطهران شادروان دکتر ولی‌الله خان نصر مدیر مدرسهٔ سیاسی بدیدنم آمد و مرا برای تدریس در آن مدرسه دعوت نمود. این دعوت که موضوع مطالعاتم را معلوم نمود خوشوقتیم را نیز فراهم کرد، چه وقتی آرزو داشتم مثل یک شاگرد در آن مدرسه تحصیل کنم وضعیتم اجازه نمیداد و آن روز مدیر مدرسه بخانه‌ی من آمد و مرا بجای یک استاد دعوت نمود.

برای انجام این کار کتبی را که در ایام تحصیل بایران فرستاده بودم شماره نمودم و کتابخانه‌ی کوچکی که از لوازم کار بود ترتیب دادم و چون تابیستم شهریورکه میبایست شروع کنم بیش از پنجاه‌روزنبود خانواده را در شمیران نزد مادر گذاشتم و خود در هوای گرم شهر ولی فارغ از هر گونه مزاحمت شب و روز غیر از چند ساعت که برای استراحت تخصیص داده شده بود بکار پرداختم تا آنچه برای تدریس یک سال لازم بود حاضر کنم.

اولین روز ورودم بمدرسه که مدیر کیف مرا دید پرسید محتویات آن چیست که آنقدر ضخیم شده، گفتم کاریست که برای تدریس یکسال تهیه نموده‌ام و از این که توانسته بودم در آن مدت قلیل کتب خارجی را مطالعه نموده و قانون موقت اصول محاکمات حقوقی را توضیح و تشریح کنم وآن صفحات را که از یک هزار تجاوز میکرد برشته تحریر درآورم تعجب نمود و این همان کتابی است که بعد بنام «دستور در محاکم حقوقی» طبع و منتشر گردید.

نظر باینکه در مدرسهٔ سیاسی بیش از دو ساعت در هفته درس نداشتم در این فکر بودم که باز برای مطالعه موضوعی را انتخاب کنم که خبر الغای «کاپی‌تولاسیون» در ترکیه منتشر گردید و این واژه‌ی خارجی که تازه بگوش مردم میرسید سبب شده بود هر

کس سؤال کند موضوع چیست و چرا ترکیه آن را الغاء کرده است.

چنانچه این رژیم در ترکیه روی عهدنامه‌ها استوار شده بود بین دولت ایران با هیچ دولتی عهدنامه نبود و کاپی‌تولاسیون در ایران عملاً اجراء میگردید که باز چندی اوقاتم بمطالعه‌ی قراردادهای بین‌المللی که بین دولت ترکیه و دول اروپا منعقد شده بود گذشت و از این نظر که ایران هم آن را الغاء کند رساله‌ای تحت عنوان «کاپی‌تولاسیون و ایران» منتشر کردم.

از انتشار آن چیزی نگذشت که اردشیر جی نماینده‌ی زردشتیان هند در ایران با چند نفر از تجار بدیدنم آمد و اظهار نمود که در ایران کتابی راجع بشرکت‌های تجارتی منتشر نشده، خوب است در این باب هم رساله‌ای منتشر کنم که باز مدتی اوقاتم صرف این کار شد و با مطالعه‌ی قوانین مختلفه‌ی کشورهای اروپا رساله‌ای بنام «شرکت سهامی در اروپا» منتشر نمودم.

خلاصه اینکه اوقاتم تمام بمطالعه میگذشت و از کارم بسیار راضی بودم تا یکی از روزهای که شادروان حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بدیدنم آمد و بدنبال مطالبی که با من وقتی در سوئیس صحبت کرده بود مذاکراتی کرد و باین نتیجه رسید اگر یک عده از کسانی که درخارج تحصیلاتی کرده‌اند جمعیتی تشکیل دهند میتوانند کارهای مفیدی بنفع مملکت بکنند که روی این نظر هیئتی از این اشخاص:

دولت‌آبادی — فیروز نصرت‌الدوله — غفاری ذکاءالدوله— محمدعلی نظام مافی سالار معظم (اکنون سناتور نظام‌السلطنه)— موسی شیبانی ذکاءالسلطنه و این جانب تشکیل گردید و تصمیم گرفتیم مجله‌ای بنام «مجلهٔ علمی» منتشر کنیم و در شماره‌ی اول آن برحسب ذوق و معلومات خود مطالبی درج نمائیم.

نظر من این بود که سازمان ثبت املاک را در سوئیس که بعد از آلمان بهتر از همه جا تأسیس شده و روی آن مطالعاتی کرده بودم موضوع مقاله قرار دهم. ولی از این جهت که تأسیس چنین سازمانی نه آنوقت بلکه تنظیم دفاتری هم که بعد در ایران تأسیس گردید آنوقت عملی نبود از آن صرفنظر کردم و چون هر کس میتوانست با یک سند اصیل یا مجعول نسبت بملکی که یک قرن در تصرف دیگری بود دعوی مالکیت کند و یا برعلیه اشخاص ادعای طلب نماید و محکمه هم دعوای او را بپذیرد قاعدهٔ مرور زمان را که در همه جا غیر از ایران معمول بود و احتیاج بهیچ مقدماتی نداشت مگر اینکه مجلس شورای ملی قانونی وضع کند موضوع مقاله قرار دادم که بعد از انتشار باب مراوده بین بعضی از علماء و من باز گردید و هر کدام نسبت بآن ایرادی گرفتند که کار از ایراد هم گذشت و آن را برخلاف شرع تشخیص دادند که موجب یأس و ناامیدی من شد و طول

هم نکشید که اجتماع ما متزلزل گردید و مجله نیز از بین رفت. چونکه علت موجده‌ی اجتماع که تحصیل اشخاص بود نمی توانست علت مبقیه هم بشود.

در این فکر بودم و بخود میگفتم اگر از زحماتی که در راه تحصیل کشیده‌ام راجع بیکی از اصول حقوقی نتوانم اظهار عقیده کنم و دچار انتقادات بیجا و ناروای اشخاص بشوم در راه خدمت بمملکت چطور میتوانم از معلومات خود استفاده نمایم که اعتبارنامه‌ی یکی از نمایندگان بعنوان تطمیع در انتخابات در یکی از شعبات مجلس مورد اعتراض قرار گرفت و مطلعی هم که برای گواهی دعوت شده بود اظهار نمود لیست دوازده نفر کاندیدنمایندگی طهران را که آن نماینده بمن داد نام دکتر مصدق در آن نوشته شده بود. در صورتیکه چند سال بود ایران نبودم، دهنده‌ی آن لیست را هم ندیده بودم و مغرضی خواسته بود مرا با کسی که انتخابش بعنوان تطمیع مورد اعتراض قرار گرفته بود همکار قرار دهد. از این پیش‌آمد آنقدر متأثر شده بودم که بمن حال تب دست داد و مادرم که از من عیادت نمود علت را سؤال کرد و بعد از اینکه گفته های مرا شنید اظهار نمود ای کاش بجای حقوق در اروپا طب تحصیل کرده بودی؛ مگر تو نمیدانی که هر کس تحصیل حقوق نمود و در سیاست وارد شد باید خود را برای هر گونه افترا و ناسزا حاضر کند و هر ناگواری که پیش آید تحمل نماید. چون میدانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه بقدرشدائدی است که در راه مردم تحمل میکنند

این بیانات آن هم از زبان مادری که مرا بسیار دوست داشت و غیر از خیر جامعه نظری نداشت آنقدر در من تأثیر نمود که آن را برنامه‌ی زندگی قرار دادم و از آن ببعد هر فحش و ناسزا که شنیدم خودرا برای خدمت بمملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم.

* * *

توضیح

عنوان کتاب مربوط به کاپیتولاسیون که در سال ۱۳۳۲ ق چاپ شده روی جلد «کاپیطولاسیون و ایران» است و آن را در «مصدق و مسائل حقوق وسیاست» (تهران، ۱۳۵۸) تجدید چاپ کرده‌ام.

عنوان کتاب مربوط به شرکت سهامی که در سال ۱۳۳۲ ق چاپ شده روی جلد «شرکت اسهامی در اروپا» است.

مصـ ـ کتاب «دستور در محاکم حقـ ـ» را به سال ۱۳۳۲ق منتشر کرد. کتابهاـ فارسی دیگر تألیف او عبارت است از «حقوق پارلمانی در ایران و اروپا» (چاپ ۱۳۰۲ش) و «اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دورهٔ مشروطه» (چاپ ۱۳۰٤). (ا.ا.)

فصل پانزدهم

عضویت من در حزب اعتدال

مجلس سوم بشادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله نماینده‌ی طهران اظهار تمایل نمود و انتخابات طهران برای آن عده نمایندگانی که قبل از افتتاح مجلس متصدی بعضی از امور شده و از کار دست نکشیدند و همچنین آنهائی که از مجلس خارج شدند و در تشکیل دولت شرکت نمودند تجدید شد و انجمن مرکزی انتخابات مرا بعضویت یکی از انجمن‌های فرعی که در مسجد سراج‌الملک واقع در خیابان برق تشکیل میشد انتخاب نمود.

در این انجمن با شادروان علامه دهخدا که در اوایل مشروطه از دور آشنا بودم همکار شدم و همکاری صمیمانه‌ای که بین ما پدید آمده بود سبب شد یکی از روزها که میخواستیم با هم از مسجد خارج بشویم مرا بخانهٔ حاج میرزا علیمحمد دولت‌آبادی مقابل مسجد دعوت کند و از من بخواهد که عضویت حزب اعتدال را بپذیرم و چون سکوت کردم قرآن بیاورند سوگند یاد نمایم.

از حلف وحشت داشتم. چونکه پدرم میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم ناصرالدین شاه و پسرعموی خود را در خصوص یک ملک موروثی موسوم به «اک» واقع در قزوین در محضر شادروان حاج شیخ هادی نجم‌آبادی قسم داد که طول نکشید صدراعظم از دنیا رفت و این واقعه در جامعه آنقدر ایجاد رُعب نمود که کمتر کسی برای سوگند حاضر میشد و از جریان حزب اعتدال هم که تشکیل آن مصادف با دوره‌ی دوم تقنینیه بود و من آنوقت در ایران نبودم اطلاعی نداشتم و فقط میدانستم دو حزب در مملکت تشکیل شده که یکی حزب اعتدال بود و دیگری حزب دموکرات و بعد هم که بطهران آمدم می‌شنیدم که عده‌ای از افراد حزب اعتدال برهبری مرحوم آقا سیدحسن مدرس و حاج‌آقا شیرازی و عدهٔ دیگر برهبری حاج میرزا علیمحمد دولت‌آبادی و میرزا محمدصادق طباطبائی سناتور فعلی اداره میشوند. ولی از اینکه این دو دسته از چه

اشخاص تشکیل شده و هدف معنوی(۱)آنها چیست اطلاعات کافی نداشتم و سکوتم نیز از این جهت بود که بشادروان دهخدا عقیده داشتم و نمیخواستم دعوت او را قبول نکنم.

در قانون شرع قسم وقتی جایز است که مدعی نتواند برای اثبات ادعای خود دلایل کافی اقامه کند و حاکم برای فصل خصومت بمدعی علیه تکلیف قسم نماید. در صورتیکه تقلید ما از ممالک غرب که هر کس را برای تأمین رفتار آینده‌اش قسم بدهند و یاد کنندگان وفا بعهد نکنند سبب شده است که رعب سوگند از دلها برود و این حربه که در زندگی ما بسیار مؤثر بود بی اثر شود.

بهترین مثال اینکه نمایندگان دورهٔ پنجم تقنینیه طبق اصل ۱۱ قانون اساسی در بدو ورود بمجلس قسم یاد کرده بودند «باساس سلطنت و حقوق ملت خیانت نکنند» ولی بعهد خود وفا نـــنمودند. باین معنا شاه را که میبایست مجلس مؤسسان خلع کند نه مجلس شورای ملی که یک مجلس عادیست و از طرف ملت برای این کار مــأذون نشده از مقام خود برداشتند و قانون اساسی را نقض نمودند. ازخلف عهد و کار خلاف قانونی هم که مرتکب شده بودند بزعم خود نتیجه گرفتند و همگی بدون استثناء بعنوان نمایندگی مردم در مجلس ششم وارد شدند. حال کــسی است که از قسم باک کند و از ترس عقوبت الهی از اتیان بحلف پرهیز نماید.

کسانی که بحفظ قول معتقدند هرگز نقض قول نمی کنند، اعم از اینکه قسم یاد کنند و یا نکنند.

خلاصه اینکه از خانه‌ی دولت‌آبادی که خارج شدم خود را یکی از اعضای باوفای حزب اعتدال میدانستم و روی همین وظیفه جلساتی از رهبران این دو دسته در خانهٔ خود تشکیل دادم که انشعاب از بین برود و هر دو دسته وظایفی را که داشتند متفقاً انجام دهند. ولی مساعیم به نتیجه نرسید. سپس بعضی از اعضای مؤثر حزب من جمله دهخدا از عضویت استعفا نمود و یکی از روزها که هیئت مدیرهٔ «شرکت خیریه‌ی پرورش» مرکب از رجال و دوستان فرهنگ جلسه‌ی خودراتحت ریاست شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله در دارالفنون تشکیل داده بود علامه ومن هم در آن عضویت داشتیم، دهخدا از من گله نمود و گفت ما انتظار نداشتیم که بعد از استعفای ما شماازعضویت حزب استعفا ندهید و باز در حزب بمانید که چون این حرف منطق نداشت و استعفای آنها دلیل موجهی نبود که من استعفا بدهم گفتم شما که از مؤسسین حزب و از همه چیز آن باخبر بود چه علت داشت که مرا بعضـ ـت آن دعوت نمودید؟ گفت ازاین جهـ که

(۱) هدف معنوی از این جهت که در مرامنامه مطالبی درج شده بود که عملی نبود.

ببینید ما در چه آتشی میسوزیم. گفتم نفهمیده وارد شدم بگذارید فهمیده خارج گردم.

از این مذاکرات چیزی نگذشت که مهاجرت پیش آمد و عده‌ای از سران هر دو دسته از ایران رفتند و تا خاتمه‌ی جنگ اول جهانی مراجعت ننمودند و بالنتیجه حزب اعتدال از بین رفت.

فصل شانزدهم

عضویت من در کمیسیون تطبیق حوالجات

بعد از اعلان جنگ اول جهانی مستوفی الممالک نخست وزیر با کسب نظر از اشخاص خیرخواه و بصیر تصمیم گرفت در آن جنگ کشور ایران بیطرفی خود را حفظ کند که روی این نظر مجلس سوم پس از افتتاح باو رأی تمایل داد. ولی دولتش طول نکشید. سپس به حسن پیرنیا مشیرالدوله اظهار تمایل کرد که دولت خود را تشکیل نمود و دولت او هم دیر نپائید.

نظر پیرنیا نخست وزیر این بود که از رقابت بین متفقین یعنی دولت فرانسه و انگلیس و روسیه تزاری و متحدین که عبارت بود از آلمان و اطریش بنفع مملکت استفاده کند که موفق نشد ومجبور باستعفاء گردید و علت این بود که هیچیک از دول متحارب نخواستند بیطرفی ایران را رعایت کنند. دولت روسیه تزاری عده‌ای قشون بفرماندهی ژنرال باراتف بایران فرستاد. دولت ترکیه نیزکه با متحدین همکاری میکرد معامله ی بمثل نمود و در نقاط غرب قشون وارد کرد.

تقاضای متفقین از دولت مشیرالدوله این بود بترکیه اعتراض کند، ولی او از این نظر که قشون روسیه قبل از قشون ترک بایران آمده و اعتراض بیک طرف مخالف بیطرفی است آن را باین موکول نمود که روسیه قشون خود را از ایران ببرد که چون این کار نشد استعفاء نمود وکاری که درمدت قلیل تصدی خود توانست بکند این بود که دست «مرنارد» بلژیکی خزانه‌دار را که یکی از عمال مؤثر سیاست خارجی و قائم‌مقام «شوستر» امریکایی شده بود و از قانون معروف بقانون ۲۳ جوزا راجع باختیارات او سوءاستفاده میکرد از مالیه کوتاه کند و لایحه‌ی تشکیلات وزارت مالیه را که شخصاً تنظیم کرده بود بمجلس شورای ملی پیشنهاد نمود.

سپس عین‌الدوله دولت را تشکیل نمود و حاج امیرنظام همدانی (قبلاً سردارا کرم) بوزارت مالیه منصوب گردید. این وزیر گذشته از اینکه از امور مالی اطلاع نداشت صاحب

عزم و تصمیم هم نبود و برای هر کار با تسبیحی که غالباً در دست داشت استخاره میکرد و من باب مثال در قانون تشکیلات وزارت مالیه که بعد از کناره گیری مشیرالدوله از کار بتصویب مجلس رسید چند اداره که عبارت بود از تشخیص عایدات — محاسبات کل — خزانه‌داری و محاکمات پیش‌بینی شده بود که رؤسای هر یک از آنها میبایست تعیین شوند تا رؤسای دوایر وشعب با نظر رئیس اداره‌ی مربوطه منصوب گردند.

برای این کار روزی فکر مینمود کسی را بریاست خزانه‌داری کل منصوب کند و استخاره میکرد، اگر خوب میآمد راجع بترک آن یعنی رئیس اداره را انتخاب نکند استخاره مینمود. چنانچه آن هم خوب میآمد از این انتصاب صرفنظر میکرد و اداره تشکیل نمیشد. ولی اگر ترک استخاره بد میآمد آنوقت تشکیل اداره‌ی خزانه را باین موکول مینمود که نتیجه‌ی سایر استخاره‌ها معلوم شود و چون امکان نداشت که استخاره‌ها تمام خوب و ترکشان بد باشد تا حاج امیرنظام وزیر بود وزارت مالیه در حال فلج باقی و تعطیل بود.

بعد از عین‌الدوله مستوفی الممالک در رأس دولت قرار گرفت. وثوق‌الدوله که از امور مالی مطلع و صاحب تصمیم بود بوزارت مالیه منصوب شد و قانون تشکیلات اجراء گردید.

کمیسیون تطبیق حوالجات هم که یکی از تشکیلات مرکزی آن وزارت و مرکب از پنج عضوبودو مجلس شورای ملی میبایست انتخاب کند تشکیل گردید و من بعضویت آن انتخاب شدم و یکی از وظایفش این بود بدرخواست پولی که هر وزارتخانه میفرستاد رسیدگی کند. چنانچه طبق اعتبارات مصوبه صادر شده بود آن را تصدیق نماید. سپس ادارهٔ محاسبات حواله صادر، وزیر مالیه امضا نموده خزانه وجه آن را بپردازد. بطور خلاصه هیچ وجهی از خزانه خارج نشود مگر اینکه اعتباری برای پرداخت آن تصویب شده و کمیسیون هم تصدیق کرده باشد که چون بودجه کل مملکت در هیچیک از ادوارتقنینیه تصویب نشده بود طبق قانون انجام وظیفه مشکل بود.

مجلس اول که جمع و خرج مملکت را موازنه داد گرچه کاری بسیار مفید بود ولی بودجه‌ی مملکت نبود، چونکه بودجه پیش‌بینی عوائد و مخارج مملکتی است برای یک سنه‌ی مالی. در صورتیکه عملیات انجمن مالی آن مجلس مربوط بعوائد و مخارج قبل از مشروطه بود و هر قدر از عمر مشروطه میگذشت چون سبک کار و طرز تشکیلات فرق مینمود و در بودجه تأثیر داشت هیچیک از مجالس اولیه نتوانستند بودجه مملکت را تصویب کنند مگر بعضی از بودجه‌ها جزء را که مدرک کار کمیسیون قرار میگرفت و من باب مثال بودجه‌ی دربار سلطنتی که مجلس اول آن را در هر ماه به سی هزارتومان محدودو تصویب کرده بود و اکنون با دید که مجلس اول بین عایدات و مخارج چطور

ایجاد موازنه نمود.

(۱) تفاوت عملی که ولات و حکام اضافه از مالیات جزو جمعی از مالیات دهندگان میگرفتند بالتمام جزو عایدات رسمی دولت درآمد و بالتمام از این جهت که قبل از مشروطه هم قسمتی از آن بعنوان پیشکش ولات و حکام وارد خزانه میشد.

(۲)مجلس اول تیولات را الغا نمود و موضوع تیول در رژیم قدیم این بود که اشخاص متنفذ و صاحب حقوق یک یا چند پارچه از دهات اربابی یاخالصه‌ی دولت را محل حقوق خود قرار دهند که این کار دو فایده داشت: یکی این بود که ولات و حکام بعنوان فاضل کتابچه یعنی طلب از دولت نتوانند از تأدیه حقوق آنان خودداری کنند و صاحبان تیول حقوق خود را ازبابت مالیات املاک اربابی و عوائد دهات خالصه حساب نمایند، دیگر اینکه تفاوت عمل املاک تیولی را اگر ملک مردم بود بنفع خود بگیرند. چنانچه خالصه و ملک دولت بود در آبادی آن بکوشند و از درآمد ملک استفاده نمایند. برای مالکین و ساکنین دهات هم این رژیم بیفایده نبود چونکه تحت حمایت صاحبان تیول قرار میگرفتند و از تعدیات مأمورین دولت مصون بودند که پس از الغای تیولات تفاوت عمل دهات تیولی نیز وارد خزانهٔ دولت گردید.

(۳) آنچه از همه بیشتر در موازنه‌ی جمع وخرج تأثیر داشت کسر و یا قطع حقوق کسانی بود که بواسطه تمکّن و دارائی احتیاج بحقوق دولت نداشتند ولی بواسطه‌ی وضعیت خانوادگی و نفوذی که داشتند هر سال مبلغی از خزانه‌ی مملکت استفاده میکردند که مجلس اول بدون استثناء و بدون هیچ ملاحظه از بودجه‌ی دربار و حقوق شاهزادگان و رجال و خواتین یا کسر نمود و یا بکلی آنها را قطع کرد و چون مجلسی مرکب از نمایندگان حقیقی ملت بود نه شاه توانست حرفی بزند نه صاحبان حقوق توانستند اعتراض کنند.

خلاصه اینکه چون بودجه‌ی کل مملکت بتصویب نرسیده بود چنانچه در یکی از مجالس اعتباری برای یکی از تشکیلات مملکتی تصویب شده بود کمیسیون ورقه‌ی درخواست را با آن اعتبار تطبیق مینمود والاّ با تصویبنامه های هیئت وزیران که مقصود قانون گذار از تشکیل کمیسیون کاملا عملی نبود چونکه رأی دهندگان باعتبار و مصرف کنندگان هر دو وزیران بودند و هر چه میخواستند تصویب مینمودند.

با این حال کمیسیون کار میکرد ولی بواسطه‌ی اختلاف نظری که بین اعضاء ایجاد شده بود کارها پیشرفت نمینمود و تأخیر در امور سبب شده بود وزارت مالیه وجوه درخواستهائی که پرداخت آن فوری بود بدون تصدیق کمیسیون تأدیه کند و آنهائی که فوریت نداشت چون در خزانه وجهی برای پرداخت نبود بکمسیون بفرستد که روی آن

حرف بزنند،تا هر وقت بخزانه پولی رسید وجه آنها تأدیه‌شود. اعضای کمیسیون هم از اینکه تمام درخواستها برای تصویب نمی‌آمد شکایت نداشتند،چونکه حقوق خود را میگرفتند و رویه‌ی رژیم قدیم که هر کس کاری صورت میدادحق‌العملی ازصاحب کار میگرفت از بین رفته بود.

بواسطه‌ی مشکلات سیاسی مستوفی‌الممالک از کار کناره‌جوئی نمود و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما مأمور تشکیل دولت شد و مرا که در کمیسیون تطبیق حوالجات اشتغال داشتم برای پست وزارت مالیه دعوت نمود و چند روز هم کسی را برای این کار در نظر نگرفت شاید مادرم بتواند مرا برای قبول کار حاضر کند.ولی من از این نظر که با رویه‌ی سیاسی او مخالف بودم در آن دولت شرکت ننمودم و عدم موافقت من سبب شده بود که تا متصدی کار بود با من ملاقات نکند.ولی روزی که‌استعفا نمود بدیدنم آمد و گفت از من سؤال نمیکنی چرا استعفاء کرده‌ام؟گفتم‌بی‌میل نیستم که بدانم علت استعفای شما چیست.گفت از این جهت که نوه‌ی عباس‌میرزا نمیبایست بایران خیانت کند.ولی از این که موضوع چه بود آن روز صحبتی ننمود و اینطور شهرت داشت که قبل از استعفاء از حاج امین‌الضرب خواهش کرده بود کاری بکند که عده‌ای از دولت شکایت کنند تا او بتواند آن را بهانه برای استعفا قرار دهد و از کناره‌جوئیش مدتی نگذشت که معلوم شد کاری که میخواستند و او نتوانسته بود انجام دهد چه بود.

[سپس] محمدولی خان‌سپهسالاردررأس دولت قرارگرفت.«کسمینسکی» رئیس اداره‌ی تجارت روسیه در ایران از من تقاضای ملاقات نمود و سابقه‌ی او با من این بود که خانهای سعدالملک محل فعلی کاخ مرمر در اجاره‌ی او بود که مال‌الاجارهٔ آن را میبایست از بابت طلبی که خانم من از مالک خانه داشت تأدیه کند که چون در حساب اختلافی روی داده بود بین او و من ملاقاتی دست داد که موجب آشنائی ما شده‌بود.

رئیس ادارهٔ تجارت آمد و اظهار نمود که با «یورنیف» منشی سفارت روسیه تزاری بدیدن رئیس‌الوزراء رفته بودم.سپهسالار باو گفت برای ریاست کمیسیونی که باید تشکیل شود شخص خوبی را در نظر گرفته‌ام و اسم از شما برد.ولی یورنیف گفت او را هیچ ندیده‌ام و نمی‌شناسم.گفتم با من آشناست او را بشما معرفی خواهم نمود.اکنون آمده‌ام بشما بگویم کمیسیونی مرکب از پنج عضوتشکیل‌میشود که در مالیه ایران نظارت کند که سه عضو آن را دولت ایران چهارمی را دولت ما و پنجمی را دولت انگلیس‌تعیین خواهد نمود.شما بریاست کمیسیون و با حقوق یکهزارتومان در هر ماه‌تعیین میشوید که بانک استقراضی (بانک سابق روسیه تزاری در طهران) مادام‌العمر بشما خواهد پرداخت و چون اکثریت آن با نمایندگان ایران است از این چه بهتر که این کار را قبول کنید

وچندی مراقبت نمائید که امور جریان عادی خود را طی کند و بعد اگر نخواستید استعفا دهید. اکنون اگر موافقید بسفارت برویم که شما را بوزیر مختار معرفی کنم؟

گفتم اگر وظایف کمیسیون این است که در مالیه نظارت کند اکنون همین کار را میکنم،با این فرق که مرا مجلس شورای ملی انتخاب نموده و در هر ماه هم بیش از دویست تومان حقوق ندارم. چنانچه از این کار صرفنظر کنم و ریاست کمیسیون بین المللی را قبول نمایم آیا نخواهند گفت حقوق گزاف این شغل آن هم مادام‌العمر سبب شده است که من از یک کار ملی دست بکشم و کاری که جنبهٔ بین المللی دارد قبول نمایم؟

رئیس تجارت که مردی بسیار ساده بود گفت رفع این مشکل با خودشماست. چنانچه در این کمیسیون هم بهمان مبلغ قناعت کنید هیچکس نخواهد گفت که شما تطمیع شده اید.

دیگر چون مذاکره بیفایده بود گفتم فکر میکنم و بشما جواب میدهم که بلافاصله از سردار کبیر عضو حزب اعتدال و برادر نخست‌وزیر وقت خواستم و تقاضا کردم سپهسالار مرا از این کار معاف کند و آنوقت فهمیدم که فرمانفرما بچه علت از ریاست دولت استعفا کرده بود.

کمیسیون مختلط تحت ریاست «هن سنس» بلژیکی رئیس ادارهٔ کل گمرکات و عضویت حاج محسن‌خان امین‌الدوله و عبدالحسین خان سردار معظم خراسانی تیمورتاش و نمایندگان روس و انگلیس تشکیل گردید . ازمقابل اطاق کمیسیون تطبیق حوالجات محل کار ما بقصر ابیض رفتند و برئیس دولت معرفی شدند که دیدار آن منظره برای هر کس که ایران را دوست میداشت بسیار ناگوار بود.

* * *

من کماکان در کمیسیون تطبیق کار میکردم و هرقدر میگذشت ضعف مزاج برمن غلبه میکرد بطوریکه نمی‌توانستم خوب انجام وظیفه کنم و علت این بود که در یک سال قبل یعنی آن روزی که شایع شده بود شاه از طهران حرکت میکند و اصفهان را پایتخت قرار میدهد- به‌تب و دلدرد شدیدی مبتلا گشتم و بدکتر خلیل‌خان ثقفی دوست و همسایهٔ خود مراجعه کردم که دوایی دادوآثارش از بین رفت. این دفعه که بازعودت نمود بدکتر محمودخان معتمد و دوست قدیم خود مراجعه نمودم که تشخیص داد بمرض آپاندیسیت مبتلا شده‌ام و دکتر کرک طبیب مریضخانهٔ امریکایی هم آن را تأیید کرد و تا آنوقت این مرض در ایران شایع نبود و کسی هم عمل نکرده بود.

دستوری که‌بمن داد این بود روی محل درد کیسه‌ی یخ بگذارم و غیر از مایعات از قبیل سوپ و آب پرتقال غذای دیگر صرف نکنم تا ورم تحلیل برود و بتوانم برای عمل

جراحی بخارج از کشور مسافرت نمایم.

دستور اجرا شد و درد تخفیف یافت تا یکی از روزها که دکتر کرک از من عیادت نمود گفت میخواهم با خانم و طفل کوچکم بامریکا بروم، رئیس ضرابخانه «لاواشری» وعده داده است که اتوموبیل ضرابخانه مارا به پهلوی من برساند. من نیز تصمیم گرفتم که با او حرکت کنم تا اگر در بین راه اتفاقی افتاد از او استفاده نمایم و چون تعداد اتوموبیل در آنوقت کم بود یکی از وزرای دولت وثوق هم بمن وعده نمود از روسها برایم یک آمبولانس صلیب احمر بگیرد.

روز بعد که دکتر کرک از من عیادت نمود شرح قضیه را گفتم. اوهم موافقت نمود که هردو یک روزحرکت کنیم و تا پهلوی با هم باشیم و برای این کار من صد تومان باو بدهم. چند روز در انتظار ماندیم نه از اتوموبیلی که باو وعده داده شده بود نه بمن هیچکدام اثری بروزننمود. تصمیم گرفتیم با کالسکه ی چاپاری عرض راه حرکت کنیم و باز راجع بوجهی که میبایست باو بدهم صحبت شد که گفت چهارصد تومان وتوضیح داد اگر با اتومبیل میرفتیم چون یک روز در راه بودیم صد تومان کفایت مینمود، ولی اکنون که با کالسکه میرویم با وجهی کمتر ازاین نمیتوانم موافقت نمایم که آنوقت درحدودهشتاد لیره‌ی طلا بود. نظربراینکه مرضم غیر از عمل علاج نداشت و برفرض اینکه دکتر میخواست و میتوانست عمل کند بین طهران و پهلوی وسایل کار فراهم نبود با او وداع کردم و تصمیم گرفتم هر روز که حرکت میکند من قبل از او حرکت کنم تا اگر در راه اتفاقی افتاد برسد و دستوری بدهد و هر قدر هم که خواست بپردازم.

امتیاز وسایل نقلیه‌ی راه‌طهران — انزلی آنوقت با ارباب بهمن زردشتی بود که گفتند دکتر پسراورا در مریضخانهٔ امریکائی معالجه کرده و سفارشنامه‌ای از او بعهدهٔ مأمورین راه گرفته بود و برای گرفتن مال در عرض راه بهر مسافری حق تقدم دارد.

از روز حرکت او مطلع شدم و قبل از آفتاب که زمستان و هوا بسیار سرد بود با برادرم ابوالحسن دیبا و عبدالرحیم‌خان گماشته حرکت کردم. درشاه‌آباد اولین چاپارخانه و چهار فرسخی طهران که اسب ها عوض شده بود و میخواستیم حرکت کنیم کالسکه‌ای رسید که از آن دکتر کرک و خانمش پیاده شدند و از دیدار ما تعجب کردند. دکتر گفت که باز ما همسفر شدیم. گفتم سعادت یاری کرده است با هم باشیم، چنانچه بلا تأمل باو اسب داده میشد و حرکت مینمود مقصودی که داشتم تأمین نبود و برای جلوگیری از این کار نایب چاپارخانه را خواستم و باو گفتم چون ناخوشم و شب باید در ینگی امام استراحت کنم بدکترقدری دیرتر اسب بدهید که من قبل از او بحصارک برسم و از آنجا حرکت کنم که شب در ینگی امام استراحت نمایم. نایب هم که دید مرا از اطاق با

تختخواب حرکت داده‌اند قبول نمود و انعامی هم گرفت و رفت.

هنوز بغروب قدری مانده بود که وارد ینگی امام شدیم و یکی از دو اطاقی که در ایوان چاپارخانه بود گرفتیم. دکتر هم که بعد وارد شد اطاق دیگر را گرفت و بمیل و اراده‌ی خود از من عیادت نمود و همین که خواست برود طبق معمول طهران عبدالرحیم‌خان پاکتی را که پنج تومان در آن گذارده شده بود باو داد که نگرفت و بعد از صرف شام سفارشنامه‌ی ارباب بهمن را برای گرفتن مال بنایب چاپارخانه ارائه نمود. گفت صحیح است، آن را ارباب رئیس ما نوشته است ولی چه میتوان کرد که مالهای خسته و خوراک نخورده را هم نمی‌توان از طویله خارج نمود که در این وقت شب نتوانند شما را بمنزل برسانند و طفل بی‌گناه شما در بین راه از سرما تلف شود. چون این حرف جواب نداشت دکتر شب را در ینگی امام بیتوته کرد.

توجه من باین بود که دکتر موضوع را درک کند و انعامی بیش از معمول و متعارف بدهد و صبح از ما زودتر حرکت نماید ولی هنوز دکتر از خواب بیدار نشده بود که ما از ینگی امام حرکت کردیم و تا قزوین دیگر او را ندیدیم.

وضعیت چاپارخانهٔ قزوین با آنچه من قبل از جنگ دیده بودم فرق کرده‌بود. قبل از جنگ وسائل نقلیه و مهمانخانه در یک محل بود ولی بعد از جنگ که محل سابق را قشون روس اشغال کرده بود مسافرین در مهمانخانه‌های دیگر شهر منزل مینمودند که سورچی ما را بیک مهمانخانه‌ای برد و دکتر هم به مهمانخانه‌ی دیگری رفته بود که بعد آمد و از من عیادت نمود.

سورچی که قول داده بود قبل از آفتاب کالسکه حاضر شود بعهد خود وفا نمود. از قزوین ببعد ما درتمام منازل جلوبوديم ودکتر در پشت سرتاسفیدکتله منزلی نزدیک شهر رشت که دکتر از راه رسید و چون بیش از یک اطاق نبود و آن را هم ما گرفته بودیم گفت یا بمن هم اطاقی بدهید شب در این جا بمانم یا اجازه دهید از این جا حرکت کنم و قبل از اینکه به انزلی وارد شوید برای شما بلیط خریده جای شما را در کشتی حفظ نمایم. گفتم توقف یا حرکت شما بسته بنظر خودتان است. گفت تردید ندارم که هیچکس مانع حرکت من نیست ولی نمیدانم چطور میشود که سفارشنامهٔ ارباب بهمن در این راه هیچ تأثیری نـدارد. گفتم شاید از این جهت است که ما حق تقدم نداریم که خندید و بمحض اینکه گفت اسب کالسکه حاضر شد و حرکت نمود و انتظار ما این بود که در کشتی جای ما را حفظ کرده باشد ولی چون خرید بلیط مقید بارائه گذرنامه بود که بدکتر داده نشده بود بلیط برای ما خریداری نکرده بود. بهرطور بود خودمان تهیه نمودیم و با همان کشتی حرکت کردیم. شب در دریا بمن بسیار سخت گذشت و صبح قبل از

رسیدن بساحل طبق قرارداد چهارصدمنات روسی‌که آنوقت صد تومان ارزش داشت باو دادم که نمیخواست قبول کند و چون تحقیق کرده بود بعلت‌حمل‌قشون‌مدت پانزده روز راه‌آهن بادکوبه مسافر قبول نمیکند از من خواهش نمود که موقع عمل در بیمارستان باشد و هر وقت هم که میخواست اجازه دهند بیاید با من صحبت کند.

در بادکوبه بیمارستان بزرگی بود که یکی از اتباع آلمان قبل ازجنگ بنا کرده و در نتیجه‌ی پیش‌آمد جنگ بیکی از اتباع روسیه واگذار کرده بود که بلادرنگ وارد آنجا شدم ودکتر فین کلش‌تن جراح معروف مرا با حضور دکتر کرک عمل نمود و قسمتی از آپاندیس مرا که در الکل گذارده شده بود ارائه نمود و گفت اندک تأخیر سبب میشد که از این عمل نتیجه‌ی مطلوب عاید نشود.

توقف من در بیمارستان بواسطه‌ی احتیاج مجروحین جنگی باطاق طولی نکشید که از مریضخانه بهوتل رفتم و چون هوای قفقاز از طهران ملایم‌تر بود به تفلیس حرکت نمودم که چندی آنجا استراحت کنم. در این اثناء تلگرافی از پطروگراد بشعاع‌الدوله دیبا ژنرال قونسول ایران در تفلیس رسید که من هرقدر زودتر بطهران حرکت نمایم که در فصل بعد از آن صحبت خواهم نمود.

فصل هفدهم

چهارده‌ماه در معاونت وزارت مالیه

جوانی مریض و مخالف اوضاع روسیه تزاری در بیمارستان بادکوبه در یک اطاق با من بستری بود و از لحن بیاناتش چنین بنظر میرسید که طولی نخواهد کشید در آنکشور تغییرات شگرفی روی دهد. این احساسات آزادی‌طلبی که در روسیه شروع شده بود در ایران بی‌تأثیر نبود و نخست‌وزیر وثوق‌الدوله را باین فکر انداخته بود که در دولت خود تغییراتی بدهد و عده‌ای از مخالفین را موافق نماید تا بتواند باز مدتی درکار بماند. از این چه بهتر قوام‌السلطنه [را] که‌آنوقت میانه‌ی گرمی با او نداشت ولی برادر و خویش نزدیک بود و عده‌ای هم دوست و هواخواه داشت وارد دولت کند وباین‌طریق‌در انجام مقصود توفیق حاصل نــماید. روی این نظر وزیر مالیه استعفاء نمود قوام‌السلطنه عهده‌دار آن وزارت گردید.

قوام متصدی هرکار که میشد میخواست مردم را بچیزهای تازه‌ای متوجه‌کند. عکسی از مستشاران بلژیکی دیدم که در زمان وزارت مالیه‌ی‌اوباشال و کلاه برداشته شده و خواسته بود بفهماند که مستشاران آنقدرمطیع دولتند که حتی روزهای سلام هم با لباس رسمی قبل از مشروطه انجام‌وظیفه میکنند.

سابقه‌ای که قبل از مشروطه در مالیه داشتم و تحصیلاتی که بعد از آن در اروپا کرده بودم سبب شده بود که پست معاونت آن وزارت را برایم حفظ کند و تلگراف حرکت من را هم بـایران وزارتخارجه‌طبق‌دستوراو مخابره کرده بود که وقتی بدیدنم آمد مرا از نظر خود مستحضر نمود.

من هیچ نمیخواستم از عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات که شغلی بود ملی و آزاد دست بکشم و متصدی کاری بشوم که‌استقلالم از دست برود. ولی دو چیز سبب شد که نتوانم بآن کار ادامه دهم: یکی این بود که در کمیسیون از من کار مفیدی ساخته نبود چونکه روزی یک و یا دو درخواست وجه بکمیسیون بیشتر نمیرسید و وجوهات دیگر

بدون تصدیق کمیسیون از خزانه خارج میگردید.

دیگر اینکه مادرم با مادرخانم قوام دوست بود و من طفل بودم که یکی از روزها بخانه‌ی ما آمد و سکته نمود وبعد از چندی وفات کرد. شخصاً هم با قوام دوست بودم و یک روزی با هم مذاکره میکردیم که برای تحصیل باروپا برویم و چند سال در آنجا بمانیم و آن روز بود که نخست‌وزیر از عده‌ای دعوت کرده بود هرکدام وجهی برای سرمایه بانک‌ملی بدهند و احتشام‌السلطنه رئیس مجلس شورای ملی هم آن را با کمال شدت و سختی مطالبه مینمود. در این اثناء بین او و ضیاءالملک همدانی سخن درگرفت. رئیس مجلس میگفت شما یک عمر از این مملکت استفاده کرده‌اید و اکنون موقع آن رسیده است که برای تأسیس بانک ملی کمک کنید و گره از کار مملکت بگشائید. ضیاءالملک هم اظهار مینمود با اینکه یک عمر بنان رعیتی قناعت کرده و از مال مملکت استفاده‌ی نامشروع نکرده‌ام اکنون حاضرم فوج همدان را که ریاستش با من است با خرج خود هر کجا که بفرمائید حاضر کنم. این قبیل گفت و شنودها بین احتشام‌السلطنه و بعضی های دیگر هم بود که قوام‌السلطنه و من در یک گوشه صحبت از مسافرت اروپا بقصد تحصیل میکردیم که جلسه بهمان مشاجرات لفظی گذشت و بدون نتیجه خاتمه یافت.

خلاصه اینکه اصرار قوام بوسیله‌ی مادرم و روابطی که از سابق بین ما بود سبب شد که کار را باین شرط قبول کنم که ریاست ادارهٔ کل محاسبات ضمیمه‌ی کارمن بشود تا کمیسیون تطبیق حوالجات بتواند در یک حدودی وظایف خود را انجام دهد، چنانچه نظر قانون‌گذار بواسطه‌ی عدم‌تصویب‌بودجه کل مملکت اجرا نمیشد از خزانه هم وجهی بدون تصدیق کمیسیون خارج نگردد. وزیر مالیه با نظریاتم موافقت نمود و هیچ حواله‌ای قبل از تصدیق کمیسیون صادر نمیشد. ازآن مدتی نگذشت روابطم با همکاران سابق تیره و تار شد، چونکه آنقدر روی یک ورقه درخواست حرف میزدند که تأخیر پرداخت سبب شده بود وزراء از وزارت مالیه شکایت کنند و برای جلوگیری از شکایت وجوهی قبل از تصدیق کمیسیون از خزانه خارج گردد.

با این حال اگر بواسطهٔ‌بطوء جریان وجوهی قبل از تصدیق کمیسیون پرداخته میشد تصدی من در محاسبات سبب شده بود که هیئت وزیران از تصویب بعضی ر خودداری کنند. وزیر و هیئت دولت هیچکدام نتوانند تصمیماتی برخلاف مقررات در آن‌وزارت اجرانمایند و هر کار فقط با یک گله گزاری خاتمه یابد. من‌باب مثال یکی از تصویبنامه‌هائی که آنوقت اجرا نشد این بود: سالها قبل از مشروطه وثوق‌الدوله مستوفی آذربایجان بود که امیربهادر با او سروکار داشت و روابط این دو نفر با هم سبب شده بود

که بعد از بمباران مجلس کسی متعرض وثوق‌الدوله نشود و روی این سوابق دولت وثوق تصویب کرده بود قبل از رسیدگی بحساب و برسم علی الحساب یکصدوهشتاد هزارتومان از بابت مطالبات امیربهادر از دولت پرداخته شود و موضوع مطالبات این بود که میگفت بعد از بمباران مجلس مخارجی کرده‌ام که ازدولت طلبکارم و پرداخت این مخارج که برای قلع و قمع آزادیخواهان بکار رفته بود در حکومت مشروطه کاری بس مشکل و دشوار و تأدیه آن که برابر $\frac{1}{100}$ بودجه‌ی مخارج مملکت بود سبب میشد که خزانه‌داری از تأدیه مخارج ضروری عجز پیدا کند و دستگاه دولت فلج گردد.

این قبیل تصویبنامه‌ها بازهم بود که اجرا نمیشد و علت این بود که یکی از امضاکنندگان قرارداد ۱۹۰۷ یعنی دولت روسیه ترازی از بین رفته بود و مردم میتوانستند در نیک و بد امور اظهارنظر کنند و کارها در صلاح مملکت بگذرد و دولت وثوق هم که متکی بسیاست خارجی بود چون یکی از حُمات او از بین رفته بود و بر اوضاع مسلط نبود از کار کناره‌جوئی نمود و دولت های دیگری که بعد روی کار آمدند مرا باصرار در سرکار نگهداشتند . هروزیری که میآمدنه من میتوانستم بواسطه‌ی قدردانی مردم از کار کنار بروم نه وزیر میتوانست با من کار نکند و با نظریات من موافقت ننماید. هرکس وزیر میشد مرا بکار دعوت میکرد. من هم حاضر میشدم با کسانی که هم‌فکر و هم سلیقه نبودم کار کنم چونکه فکر و سلیقه‌ی آنها در کار اثری نداشت و افکار عموم پشتیبان من بود.

* * *

تصدی من در کار تأثیربسیارداشت ومدت چهارده‌ماه که در پست معاونت بودم با اینکه دولت ضعیف بود و مالیاتها خوب وصول نمیشد، عایدات نفت و کمک خارجی هم وجود نداشت چرخهای مملکت میگشت. طرزکار در آنوقت این بود که هیچ نامه‌ای را وزیر نمیتوانست امضا کند مگر اینکه من آن را دیده و برای امضا فرستاده باشم و دو مُهر هم تهیه شده بود که روی یکی از آنها عبارت «بامضای وزیر» و روی دیگری «بامضای معاون» حک شده بود که پیش نویس نامه های وزیر پس از امضای رونویس بمهر اول و پیش نویس نامه های معاون پس از امضای رونویس بمهر دوم میرسید.

تهیه‌ی این دومهر سبب شده بود که بین وزیر و من ایجاد کدورت کند. وزیر میگفت بین وزیر و معاون فرق نیست که پیش‌نویس نوشجات وزیر و معاون از یکدیگر تفکیک شود. من میگفتم اگر هر دو مطابق قانون و در صلاح مملکت کار بکنند البته فرقی نیست ولی اگر وزیر یا معاون مرتکب کار خلافی شد آیا بهتر نیست که در پرونده منعکس باشد تا مردم بدانند آن را معاون امضا کرده است یا وزیر که‌چون این حرف جواب نداشت وزیر سکوت میکرد.

چنانچه مردم میتوانستند درنیک وبد اموراظهار عقیده کنند وپشتیبانی مردم سبب شده بود که امورجریان خود را درحدود مقررات ومصالح عمومی طی کند عده‌ای از محیط آزاد سوء استفاده نموده از پرداخت مالیات بمعاذیر غیرموجه خودداری میکردند که عدم وصول مالیات و تأخیر پرداخت مطالبات سبب شده بود که حجم مراسلات وارده و صادرهٔ آن وزارت بیش از دو برابر عادی و معمول شود، بطوریکه من نتوانم در شبانه‌روز بیش از چند ساعت استراحت نمایم و همه روزه یک‌ساعت قبل از وقت اداری در وزارتخانه حاضر شوم و شبها آنقدر در آنجا بمانم تا هیچکار بلا تکلیف نماند.

* * *

من تمام آن زحمات را برای اینکه میتوانستم باتکای مردم خدمتی بکنم تحمل میکردم و با هر کس در هر طبقه و هر صنفی بود روی مصالح مملکت مبارزه‌مینمودم. قلدری وچماق در کار نبود که مردم از ترس دم نزنند و هر چه دولت میگفت بدان عمل کنند و علت پیشرفت کار این بود که طبقات اولیه ایمان داشتند و همان ایمان سبب شده بود که عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلس سوم دست از حقوق و مقام بکشند، ازطهران و شهرهای دیگر حرکت کنند و خود را در داخل و خارج از کشور دچار بدبختی نمایند. طبقات دوم و سوم نیز اکنون دارای همان عقیده و ایمان هستند، ولی از این جهت که مقامات مؤثر مملکت را عمال بیگانه در قبضهٔ خود درآورده و انتخاب نمایندگان مجلسین را که حق ملت ایران است غصب کرده‌اند نه میتوانند در نیک و بد امور اظهار نظر کنند نه کمترین اثری دارند. از مطلب بیش از این دور نشوم و در موضوعی که بودیم صحبت کنم.

من تمام نوشتجات را میخواندم آنچه را که درصلاح نبود رد میکردم و آنچه را که میبایست امضا کنم مینمودم و آنهائی را هم که میبایست وزیر امضا کند در کارتن مخصوصی برای او میفرستادم که برحسب اتفاق سروکارم باوزیری افتاد که هم ناخوش بود و هم مهمل و نسبت بسایر اوصاف او خوب است اظهاری نکنم.

این وزیر که برای معالجه و تغییر آب و هوا در یکی از نقاط شمیران محلی را اجاره کرده بود اطاقش بسبک قدیم طاقچه های متعدد داشت که هر روز کارتن نوشتجات را باز نکرده در یکی از آنها میگذاشت. نوشتجات فوری هم که روی هر کدام کاغذی قرمز رنگ الصاق میشد بلا تکلیف در آنجا میماند که این کار قریب دو ماه طول کشید و آن اطاق بصورت یک کتابخانه درآمد.

هجوم ارباب رجوع و صاحبان حقوق که میآمدند از شکوه‌الملک رئیس دفتر مطالبهٔ جواب میکردند و عده‌ای را از انجام وظایف خود باز مینمودند سبب شد که دیگر

نتوانم آن وضعیت را تحمل کنم و برئیس دفتر بگویم آنها را بمنزل وزیر هدایت کنند. این کار موجب رنجش وزیر گردید و راهی که برای رفع شکایت بنظرش رسید این بود که نوشتجات را از خود دور کند و چون وسایل موتوریزه نبود در شکه‌هائی کرایه کنند و در هرکدام عده‌ای کارتن بگذارند و روی آنها را پوشیده با یادداشت وزیر باین مضمون بوزارت مالیه ارسال نمایند:

کابینه ـ کارتون‌ها رافرستادم. نوشتجاتی که موقع کارشان گذشته است ضبط کنید بقیه را برای امضا بفرستید، که آن را رئیس دفتر بمن ارائه نمود و گفتم چه خوب بود که وزیر مینوشت بقیه را نفرستید تا موقع کار آنها نیز بگذرد.

این سبک کار سبب شد که من دیگر کار نکنم و چون وزیر از نظرم مطلع شد فرزند خود را بفرستد که از من رفع کدورت کند و نتیجه این بشود که وزیر متعهد شود هر روز سه ساعت بدون پذیرائی از واردین با من کار کند و بعد از هرکس که میخواست پذیرائی نماید. از این عهد فقط چند روز گذشت که دیگر بوازرتخانه نیامد و در خانه از واردین پذیرائی میکرد و چون غیر از اهمال علل دیگری هم برای کناره‌جوئی من از کار وجود داشت و آن سوء استفاده‌ای بود که از تسعیر اجناس میشد تصمیم گرفتم بوزارتخانه حاضر نشوم واز ادامه‌ی کار خودداری نمایم.

در آن سال که بواسطه نیامدن باران محصول خوب نبود و مالکین میدانستند که قیمت غلات رو بترقی است بهر وسیله که میتوانستد یادداشتی از وزیر میگرفتند که ادارات مالیه بدهی آنها را بنرخ متوسط سال قبل تسعیر کنند. درصورتیکه نرخ متوسط یک خروار گندم در سال قبل بده تومان نمیرسید ولی در ماه‌های آخر آن سال از صد تومان هم تجاوز میکرد.

با اینکه پیش‌نویس نوشتجات وزیر با مهر «بامضای وزیر» مختوم و یادداشت وزیر هم در پرونده ضبط میشد و من مسئولیتی نداشتم وقتی که غارت خانهٔ قائم‌مقام در تبریز بعلت کمبود نان بخاطرم میرسید بخود میگفتم که آن اوضاع بسر من هم خواهدآمد. چونکه وزراء در کار دوام نداشتند و مردم مرا که عضو دائمی آن وزارت شده بودم مسؤول میدانستند. باین لحاظ صلاح در این دیدم که قبل از برداشت محصول استعفاء بدهم و گریبان خود را از یک مسؤولیت اخلاقی خلاص کنم.

* * *

از استعفایم چیزی نگذشت که عده‌ای از هر طبقه با وسائل نقلیه رو بکاخ صاحبقرانیه رفتند و از دولت خواستند که از من استمالت کند و از آنجا بخانه‌ی من آمدند و مرا هم بهرطور بود راضی کردند بکار ادامه دهم. تصدی مجدّد من در کار سبب شد

وزیر استعفا دهد و شخص دیگری قائم‌مقام او بشود که کار ناتمام وزیر مربوط باجاره‌ی تحدید تریاک را تمام کند که چون یکی از کارهای مهم روز بود آن را بتفصیل بیان مینمایم.

دولت وثوق تصویب کرده بود عوائد تحدید تریاک برای چند سال که اکنون خاطرم نیست ودرهرسال بمبلغ هشتصدهزارتومان به‌الکساندرخان‌تومانیانس‌اجاره‌داده‌شود که طبق تصویبنامه اجاره‌نامه تنظیم و دوائر تحدید در تمام کشور تحویل تاجر شده بود.

نظر باینکه میزان باندرلی که میبایست بلوله های تریاک الصاق شود در قرارداد محدود نشده[بود]واینطورشهرت داشت که‌رئیس دولت و وزیر مالیه نفع سرشاری از آن مُعامله برده و در تمام مدت اجاره باز میبرند برای تسکین افکار و تخفیف اعتراضات مخالفین قوام‌السلطنه که بعد از تنظیم قرارداد متصدی وزارت مالیه شد ماده‌ای بدین مضمون بآن الحاق نمود:

باندرلی که در هر سال بمستأجر داده میشود معادل ۱،٤٥۰،۰۰۰ تومان خواهد بود بدینقرار:

معادل مال‌الاجاره‌ای که بدولت میدهد	۸۰۰,۰۰۰ تومان
برای مخارج اداری	۲٥۰,۰۰۰ تومان
برای نفع مستأجر	٤۰۰,۰۰۰ تومان
	۱,٤٥۰,۰۰۰ تومان

چنانچه مستأجر بیش از این درخواست باندرل نمود قیمت نصف باندرل اضافی را علاوه بر مال‌الاجاره بدولت تأدیه نماید.

این ماده که نفع اضافی مستأجر را بنصف محدود نمود اعتراضات مخالفین را هم تبدیل بنصف نمود. چونکه هرقدر در ازای باندرل اضافی بدولت میرسید مستأجر نیز همان مبلغ استفاده میکرد.

علاء‌السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و از تصدی مستأجر هم بیش از چند ماه نگذشته بود که بعلت ناتوانی از جلوگیری مصرف تریاک بی باندرل درخواست فسخ اجاره را نمود و با اینکه طبق قرارداد حق فسخ نداشت و برفرض اینکه ضرر مینمود میبایست از عهدهٔ پرداخت مال‌الاجاره برآید دولت فسخ او را قبول نمود. در اینصورت چطور میبایست ایـــن کار فیصله یابد؟ ید مستأجر میبایست ید امانت شناخته شود. ضرر و یا نفع هر چه بود متوجه دولت گردد، یعنی مخارج بهره‌برداری و اداری را از ششصدهزارتومان قیمت باندرلی که تا روز فسخ گرفته بود کسر کند و بقیه را بدولت پرداخته حساب خود را تفریغ نماید که این کار نشد و باین فکر افتاد که بعنوان‌دیگری ازمالیه‌ی دولت سوء

استفاده نماید.

وزارت مالیه آنوقت در محلی موسوم بعمارت خورشید محل کنونی آن‌وزارت و مقابل بنائی که اکنون متعلق بشیر و خورشید سرخ است قرار گرفته بود که من همه روز تا ساعت ۲۲ در آنجا کار میکردم. بعد از اینکه دولت با فسخ اجاره موافقت نمود میدیدم که چند شب متوالی در یکی از اطاقهای رو بشمال بنای شیر و خورشید سرخ که آنوقت مقر وزارت خارجه بود چراغ روشن است و رفت و آمدهائی میشود که گفتند بدستور وزیر کمیسیونی مرکب از بعضی رؤسا، و مدیران وزارت مالیه درآنجا تشکیل شده که چون کمیسیون مربوط بکار وزارت مالیه میبایست در آن وزارتخانه تشکیل شود نه در محل وزارت خارجه موجب تعجب گردید و از آن شب ها زیاد نگذشت که بین مراسلات تلگرافی دیدم قریب باین مضمون:

کرمانشاه — مالیه، دستور داده شد ادارۀ تحدید را ازمستأجر بگیرید و بعد بعنوان امانی باو تحویل دهید. قسمت اول دستور اجرا شده و قسمت ثانی بلااجرا مانده است. علت را توضیح دهید.

چون مطلبی از آن دستگیرم نشد نوشتم محتاج بتوضیحات شفاهی است که آن را یکی از کارمندان اداره‌ی تشخیص عایدات آورد و توضیح داد که مطابق صورت مجلس کمیسیون اداره‌ی مالیه هرمحل میبایست ادارۀ تحدید را از این لحاظ که مستأجر اجاره را فسخ نمود از او تحویل بگیرد و از این لحاظ که مستأجر بطور امانی عمل کند باو تحویل دهد که این دستور در تمام نقاط اجرا شده مگر در کرمانشاه، این است که سؤال شده علت عدم اجرای قسمت دوم متحدالمال چه بوده است.

برای اینکه موضوع در پرده بماند و در جرائد منتشر نگردد وزیر یک شماره آزاد از دفتر گرفته صورت مجلس را با آن شماره و امضا و مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و با اینکه راجع بموضوع توضیحات کافی داده شده بود چون صورت مجلس طوری تنظیم گردیده بود که از آن چیزی دستگیر نمیشد آن را نگاهداشتم که در خانه بدقت بخوانم که پس ازمطالعه‌ی دقیق دانستم طبق ماده الحاقیه میبایست ۱,۴۵۰,۰۰۰ تومان باندرل بمستأجر داده شود که در آن چند ماه بیش از ششصدهزارتومان نگرفته بود. بنابراین ادارۀ تحدید را خود او تصدی کند تا بتواندهشتصد هزارتومان بدولت بدهدوچهارصد هزار تومان نفع ببرد ولو هرقدر طول بکشد.

بر اینکه بیشتر اطمینان حاصل کنم عده‌ای از مدیران مطلع و بصیرآن وزارت را دعوت کردم و بدون دادن هیچ توضیحات صورت مجلس را که یکی از شاهکارهای عصر مشروطه بود بآنها دادم که مطالعه کنند و نظریات خود را کتباً اظهار نمایند که چون

نتیجه‌ی مطالعات طرفین یکی درآمد معلوم شد که از تصویب و اجرای آن ضرر زیادی متوجه مالیه مملکت شده، چونکه دولت تعهّد نکرده بود مستأجر درهرسال چهارصدهزار تومان نفع ببرد. هر معامله‌ای مستلزم ضرر و یا نفع هر دو هست و با اینکه مستأجرحق فسخ نداشت دولت فسخ او را قبول نمود و او میبایست بعنوان یک امین حساب مدت تصدی خود را بدهد.

وزیری که با درخواست فسخ اجاره موافقت کرده بود قبلاً استعفاداده‌بود. وزیری هم که صورت مجلس را تصویب و بطوریکه شرح داده شد بمستأجر ابلاغ نموده بود در نتیجه‌ی استعفای دولت علاءالسلطنه در کار نبود. عین‌الدوله بفرمان شاه مأمور تشکیل دولت شده بود و اکنون باید کسی متصدی وزارت مالیه شود که‌اداره‌ی‌تحدید تریاک آنقدر در دست الکساندرخان بماند تا چهارصدهزارتومان نفعی‌که‌میخواست‌ببرد. بنابراین وزیری که قرارداد تحدید تریاک را امضا کرده بود در این دولت نیز پست وزارت مالیه را تصدی نمود که خانه‌ی‌من‌آمدوبااینکه آدم سردی بود با من گرم گرفت و خواهش نمود بکار ادامه دهم. من هم از این نظر که مبلغی از عایدات دولت که بسیاری از مشکلات را حل میکرد از بین میرفت برای ادامه‌ی کارحاضرشدم و با خود او بوزارت مالیه رفتم و گزارشی تهیه نمودند که برای او فرستادم. ولی در تمام مدت تصدی خود آن را نگهداشت و بلاجواب گذاشت تا دولت استعفا نمود و جزو سایر نوشتجات بوزارت مالیه فرستاد.

معین‌الملک منشی مخصوص شاه از قصر صاحبقرانیه ابلاغ نمود تا دولت تکشیل نشده معاونین در وزارتخانها بکار ادامه دهند و امور اداری را متوقف نکنند. نظر باینکه قانون مجازات عمومی تدوین نشده بود و قانون مجازات‌عرفی هم که مدتی بعد در کابینهٔ وثوق‌الدوله تنظیم شده بود در جریان دادگستری نبود که دادستان بتواند برعلیه امضاکنندگان گزارش اعلام جرم کند و راه منحصر بفرد تعقیب این بود که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاورهٔ عالی مرکب از رؤسای ادارات آن وزارت تشکیل شود و بتخلفات اداری امضاکنندگان صورت‌مجلس رسیدگی نماید همان روز که خوب بخاطر دارم شنبه بود مجلس مشاورهٔ عالی را برای روز سه‌شنبه دعوت کردم، ولی روز بعد باز تلفنی از صاحبقرانیه رسید که وزرای مستعفی بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد و از این دستور وزیر سوء استفاده نمود و برؤسای اداراتی که برای تشکیل مجلس مشاورهٔ‌عالی دعوت شده بودند تلفن نمود در جلسه شرکت نکنند که روز موعود نه آمدند نه علت عدم حضور را نوشتند و فقط «مسن سنس» بلژیکی رئیس اداره‌ی کل گمرکات نوشت چون وزیر تلفن نمود حاضر نشوم ـ ضوربهم نرسانیدم.

* * *

دیگر چون اشتغال من بکار مثمر هیچ ثمری نبود از کار کناره نمودم و پس از یک هفته شادروان مستوفی الممالک مأمور تشکیل دولت شد و با اینکه علت کناره‌جوئی من بر هیچکس مستور نبود از من سؤال نمود و من هم آنچه پیش آمده بود گفتم و از ضرری که متوجه مالیه مملکت شده بود او را مستحضر کردم که در خاتمه گفت خواهش میکنم از همین جا بوزارت مالیه بروید، از مشکلاتی که ممکن است روی دهد مرا خلاص نمائید و آن مشکلات جز اینکه در عصر مشروطه یک محاکمهٔ قانونی شروع شده بود چیز دیگر نبود.

گفتم چه مشکلی از این بزرگتر که در خزانه وجهی نیست و همین عایدات تحدید است که باید بمصارف فوری و ضروری برسد که آن را هم باین طریق از بین برده و میخواهند ببرند. اکنون که میفرمائید بکار ادامه دهم دخالتم در کار مشروط باین است که از مساعدت با من دریغ نکنید تا بتوانم گفته‌های خود را ثابت کنم و ضرری که بخزانه دولت رسیده است جبران نمایم که کار مشکل‌تر شد. چونکه نخست‌وزیر میخواست من بکار ادامه دهم تا مردم اطمینان حاصل کنند و بعد ببینند چه میشود کرد. در صورتیکه من ادامه بکار را باین موکول نمودم که متخلفین محاکمه شوند و حقایق برعموم روشن گردد که چون راهی برای متقاعد کردن من نداشت قول داد که از هرگونه مساعدت دریغ ننماید.

مستوفی دولت خود را تشکیل نمود. محمدقلی‌خان هدایت مخبرالملک برادر حاج مخبرالسلطنه رئیس اداره‌ی محاکمات وزارت مالیه که یکی از مدعوین تشکیل دهنده‌ی مجلس مشاوره‌ی عالی بود بوزارت مالیه منصوب گردید و من همانروز دستور دادم نامه‌هائی برای دعوت رؤسای ادارات حاضر کردند که بامضای وزیر رسید و برای مدعوین ارسال گردید و چون یکی از متهمین نوشت که طبق قانون مجلس مشاوره‌ی عالی باید تحت ریاست وزیر یا معاون اداره شود وزیر از این نظر که با من قرابت نسبی دارد، معاون هم ازاین جهت که خود مدعی است نه میتوانند ریاست کنند نه قضاوت نمایند. نه او حاضر شد نه سایر متهمین که من برئیس دولت شکایت نمودم و از نظر وعده‌ی مساعدتی که داده بود استمداد کردم.

مستوفی گفت از همان روز اول من میدانستم که این محاکمه‌سرنخواهد گرفت. شما اصرار کردید من هم گفتم از این چه بهتر که‌یک‌محاکمه‌ی قانونی هم در این مملکت بشود. گفتم حالا هم شما ضرر نکرده‌اید و من دیگر بکار ادامه نمیدهم.

نظر باینکه مستوفی یک مرد ملی بود و سیاست خارجی هم بر اوضاع مسلط نبود و مردم میتوانستند از اعمال بیرویه دولت انتقاد کنند گفت حالا هم شما هرچه بگوئید

قبول میکنم. شما بگوئید چه میخواهید تا آن را انجام دهم.

گفتم قانون تشکیلات وزارت مالیه راجع بوظایف مجلس مشاورهٔ عالی و محاکمهٔ انتظامی موجز و آئین نامه‌ای هم که آن را تکمیل کند تنظیم نشده است. یکی از متهمین میگوید چون وزیر با من قرابت سببی دارد نمیتواند دراین محاکمه رأی بدهد و آن سه نفر دیگر میگویند چون معاون مدعی است نه میتواند رأی بدهد نه ریاست جلسات را عهده‌دار شود. پس خوب است برای جلوگیری از هر بهانه عده‌ی دیگری از اشخاص بصیر و مورد اعتماد تعیین‌شوند که باعتراضات من رسیدگی کنند و گزارش خود را بدولت بدهند تا هر قدر زودتر تکلیف مستأجر ومتهمین هردومعلوم گردد.

مستوفی که تا قدری فکر نمیکرد حرفی نمیزد گفت بسیار خوب امروز موضوع را در هئیت وزیران مطرح می‌کنم و نتیجه را اعلام مینمایم که نتیجه این شد هئیت وزیران تصویب کنند کمیسیونی مرکب ازپنج نفرازاین اشخاص:

محمدعلی فروغی ذکاءالملک رئیس دیوان تمیز— میرزا احمدخان اشتری— میرزاداودخان‌علی‌آبادی— میرزااحمد قمی و یک نفر دیگر که خاطرم نیست و در زندان برای تحقیق وسیله ندارم تشکیل شود و باتهاماتی که‌نسبت‌بامضا کنندگان صورت‌مجلس داده شده بود رسیدگی نمایند و چون متهمین گفته بودند در وزارت مالیه حاضر نمیشوند کمیسیون اطاق نظام را که اکنون محل قسمتی ازدادگستری‌است برای کار خود انتخاب کرد که باز حاضر نشدند و گفتند ما هم نسبت بمعاون وزارت مالیه اعتراضاتی داریم که باید او هم محاکمه شود که باز ناچار شدم با رئیس دولت مذاکره کنم. این مرتبه گفت شما نخواستید حرف مرا قبول کنید و بعد بمشکلاتی برخوردید که منجر بصدور تصویبنامه و تعیین هیئتی برای دادرسی گردید و اکنون دچار یک مشکل بزرگتری شده‌اید که میخواهند شما را هم محاکمه کنند. پس قبول کنید نظریات من صائب بود و حالا نمیدانم چه میخواهید بکنید که آبروی خودتان را حفظ نکنید و از دست بدهید.

گفتم آبروی من وقتی از بین میرود که نتوانم گفته‌های خود را ثابت کنم. تصویبنامهٔ دیگری صادر کنید که آنها هم اعتراضات خود را بکنند و در فکر آبروی من نباشید. این‌تصویبنامه هم صادر شد و محاکمه شروع گردید و در این وقت بود که‌بعضی از جرائد مزدور شروع بفحاشی نمودند. من در اطاق خود مشغول کار بودم که روزنامه‌فروشی مقابل بنای وزارت مالیه فریاد میزد و میگفت «تکفیر معاون». روزنامه‌را که یک نشریهٔ هفتگی بود و فکاهی و مدتی هم منتشر نمیشد شکوه‌الملک بمن ارائه نمود و موضوع تکفیر این بود که در مقدمه‌ی تز دکترای خود راجع بتاریخ و مدارک حقوق اسلامی مطالبی نوشته ام، من جمله «محمد ص درسن چهل سالگی اعلان پیغمبری داد» که در ترجمه

آن را تحریف کرده بودند و قریب باین مضمون در آمده بود محمد در سن چهل سالگی خود را نمایندهٔ خداپنداشت. (۱) سپس آنچه در اثبات بی دینی لازم بود در آن شماره نوشته شده بود.

من کار ندارم که این نسبت ها بجا بود یا نبود. میخواهم این را تذکر بدهم که هرقدر جرائد مغرض و مزدور از این قبیل مطالب نوشتند بر وزن من در جامعه افزود و ظاهراً دو علت بیشتر نبود: یا حرفهای مخالفین را مغرضانه و بی اصل میدانستند و یا اعمالم را در خیر مملکت تشخیص داده و میخواستند بمن بیشتر اظهار اعتماد کنند تا از کار مأیوس نگردم و خود را در حمایت جامعه بدانم و غیر از این نمیتوان برای آن همه احساسات نسبت بمن جهت دیگری تصور نمود. بطور خلاصه هر قدر بمن توهین کردند و بد گفتند بر اعتبار و اهمیت من افزود و آنوقت پی بردم باینکه مادرم چه حرف بزرگی زده بود که گفت: «وزن اشخاص در جامعه بقدر شدائدیست که در راه مردم تحمل میکنند» و این پند آن چنان در من تأثیر نمود که هر وقت موضوعی پیش می آمد که با منافع مردم تماس داشت از همه چیز میگذشتم و بخود میگفتم **آنجا که نفع مردم تأمین نباشد نفع افراد تأمین نخواهد بود** و همین توجه بافکار بود که وقتی رئیس دولت شدم چون مسؤول نیک و بد مملکت بودم باطلاع عموم رسانیدم هر انتقادی که جرائد نسبت باعمال من بکنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت و از این اعلامیه مقصود این بود که از توقیف روزنامه و بازداشت هراس نکنند، از اعمال من و دولتم انتقاد نمایند تا چنانچه منصفانه بود من اعمال خود را با نظریات مردم تطبیق دهم و این کار سبب شود که بتوانم خدمت بیشتری بکنم و اعتماد جامعه را بخود جلب نمایم.

آزادی بیان و قلم ازاین جهت جزء ارکان مشروطیت است که مردم را به نیک و بد امور آگاه و بشناسائی افراد هدایت میکنند. اگر بیان آزاد نبود و قلم کار نمیکرد چطور ممکن بود بهویت اشخاص و اعمالشان پی برد و چطور میشد که اعمال متصدیان امور را بررسی کنند و بحالشان معرفت پیدا نمایند. کسانی که از بیان و قلم هراس کنند و از آن جلوگیری نمایند تنها نه مرتکب عملی میشوند که مخالف قانون اساسی است بلکه خدمت باجانب و خیانت بوطن مینمایند.

از مطلب دور شدم و اکنون باصل موضوع که آغاز محاکمه طرفین است میپردازم

---

(۱) در دادگاه نظامی هم که در سلطنت آباد برای مطالب دیگری تشکیل شده بود باز موضوع این تز و تکفیر بمیان آمد که چون متن فرانسه آن در ۲۸ مرداد بغارت رفته بود ترجمه ی آن را که بفارسی نسخ بسیار داشت تهیه کردم و تسلیم دادگاه نمودم.

که غیر از اعتراض بصورت مجلس راجع بفسخ اجاره تحدید تریاک یازده ادعا نامه دیگر هم برای سایر اعمال متهمین تهیه مینمودم که شب‌ها بعد از مراجعت بخانه ساعت‌ها برای تنظیم آنها کار میـــکردم. محاکمه چند ماه طول کشید و چون از فحش و تکفیر پروا نکردم خواستند مرا از بین ببرند که مجبور شدم با خرج خود چند سوار مسلح استخدام کنم تا در حین عبور و در وزارت مالیه مرا محافظت نمایند.

* * *

محاکمه جریان خود را طی میکرد که مستوفی الممالک تصمیم گرفت دولت خود را ترمیم کند. مرا برای پست وزارت مالیه و ممتازالملک را برای پست وزارت عدلیه بشاه پیشنهاد نمود و قرار بود باتفاق برای معرفی بکاخ فرح‌آباد برویم که من در وزارت مالیه ماندم ولی نخست‌وزیر ممتازالملک را با خود برد و مرا خبرنکرد. بعد معلوم شد که بعضی از خویشان و هواخواهان متهمین رئیس دولت را تهدید کرده‌اند اگر مرا بوزارت معرّفی کند با او مخالفت خواهند نمود. سپس بعضی اشخاص با من وارد مذاکره شدند که از تعقیب محاکمه صرف‌نظر کنم و متهمین هم با وزارت من مخالفت نکنند که چون برخلاف حیثیتم بود حاضر نشدم و بعد قضات مورد تهدید قرار گرفتند که در بعضی ها هم تأثیر نمود و محاکمه جریان‌خود را از دست داد که من در هئیت وزیران شدیداً اعتراض کردم.

نخست‌وزیر، محمدعلی فروغی رئیس کمیسیون را احضار و تأکید نمود که کار جریان خود را طی کند که بعد کمیسیون جداً کار کرد و طرفین را بدین طریق محکوم نمود.

(۱) دو نفر رؤساء ادارات بانفصال سه سال از خدمت وزارت مالیه.

(۲) دو نفر از مدیران بانفصال دائم از خدمت دولتی.

(۳) من نیز از این نظر که طبق قانون تشکیلات وزارت مالیه مجلس مشاوره عالی میبایست بدعوت وزیر تشکیل شود و من دعوت کرده بودم بکسر حقوق در مدت چهارماه.

در صورتی که بانبودن وزیر معاون نه فقط میتوانست مجلس مزبور را تشکیل دهد بلکه مکلف بود وظایف وزیر را انجام دهد، همچنانکه بعد از کناره‌گیری مخبرالملک از وزارت مالیه چون وزیر تعیین‌نشده بود تمام وظایف او را من انجام میدادم و کمیسیون از آن اطلاع داشت. در آنوقت از میرزا احمدخان اشتری یکی از قضات سؤال کرده بودند معاون چرا محکوم شـد او در جواب گفته بود از این جهت که دزد گرفته بود. (۱)

اکنون تشکرات خود را بکسانی که در حال حیاتند و بـــا مـــن از هرگونه

---

(۱) چنانچه اشتری حیات داشت و راجع بحکم دادگاه نظامی و محکومیت من از او سؤال میشد بازجوابی نظیر همین جواب میداد.

مساعدت در آن محاکمه دریغ ننمودند تقدیم میکنم و بروح رفتگان خصوصاً میرزاتقی خان بینش آق اولی برای انتشار «ظرائف وطرائف» خوددر روزنامه‌ی ستاره ایران که افکار جامعه را با چندجمله‌ی مختصر و مفید نسبت بجریان محاکمه روشن میساخت درود میفرستم.

خلاصه اینکه بعد از چند ماه کمیسیون رأی خود را تسلیم دولت نمود ولی اعمال نفوذ مخالفین سبب شد که بلا تکلیف در کیف نخست‌وزیر بماند و هروقت هم که صحبت بمیان آمد بگویند صلاح خود من هم نیست که موضوع را تعقیب کنم. در صورتیکه آن محکومیت هم مثل محکومیت اخیر برایم بزرگترین افتخار بشمار میرفت.

* * *

سلیم‌خان ایزدی نماینده‌ی دوره‌ی پنجم‌تقنینیه که میخواست برشت برود و با سران قوای جنگل ملاقات کند بمن پیامی فرستاد اگر مطالبی باشد بگویم که بآنها ابلاغ نماید. گفتم بگوئید وضعیت ما همان است که بود و کوچکترین تغییری در اوضاع ما پدیدار نشده چندی است‌که من گرفتار یک محاکمه‌ای شده‌ام که در جراید خوانده‌اید و با تمام زحماتی که در این مدت تحمل کرده‌ام کمیسیون رأی صادر نمود ولی دولت نمیخواهد آن را اجرا کند. یادداشتی هم برای اینکه مطلب درست ادا بشود باو دادم که بعد روزنامه جنگل رسید و بدولت شدیداً اعتراض کرد.

نظر باینکه جریده‌ی مزبور مورد توجه عموم و رئیس دولت بود سیدحسین اردبیلی مدیر روزنامه‌ی ایران که آنوقت روزنامه‌ی منحصر بفردی بود که با کمک دولت منتشر میشد بوزارت مالیه آمد و گفت راجع بمحاکمه‌ای که در جریان است اطلاعاتی بمن بدهید و از طرز بیاناتش معلوم بود که رئیس دولت میخواست روزنامه‌ی دیگری هم در این باب اظهارنظر کند تا بتواند حکم را اجرا نماید.

گفتم تازه‌ای ندارم که اظهار کنم. همه میدانند مدتی است گرفتار این محاکمه شده‌ام و در این دولت باین شرط قبول خدمت کرده‌ام که با من کمک و مساعدت کنند تا بتوانم خرجهای این وزارت را بیک‌طور بگردانم. اکنون چندیست کمیسیون رأی خود را داده ولی در چاه و یل خود فرو رفته است. از این مذاکرات بیش از دو روز نگذشت که روزنامه ایران هم مطالبی نوشت و حکم از کیف درآمد و نتیجه این شد که رؤساء و مدیران محکوم از کار خارج شوند و از حقوق من هم یک ثلث آن‌هم برای چندروز بیشتر کسر نکنند، چونکه من هم بصورت دیگری از کار خارج گردیدم که خوب است در این باب نیزشرحی بنگارم.

* * *

محتاج بذکر نیست که هرقدر آلمان رو بشکست میرفت احساسات ملی در ایران ضعیف‌تر میشد و دولت انگلیس سعی مینمود بهرطریق که ممکن بود از سیاست خود در ایران تقویت کند. دولت هائی آمدند و رفتند و از هریک آنقدر استفاده نمود تا رجال مطلوب خود را زمامدار نمود.

صبح یکی از روزها که پنجشنبه بود مستوفی الممالک مرا خواست و اظهار نمود که مخالفین دولت از ایجاد هرگونه مشکلات و کارشکنی مضایقه ندارند. وضع نان خوب نیست و همه روز عده‌ای از بین میروند. دولت هم نمی‌تواند برای مردم کاری بکند، این است که ناچارم آبروی خود را حفظ کنم و از کار کناره نمایم.

گفتم مطلب همین است که بآن توجه کرده‌اید و غیر از کناره‌جوئی هم چاره ندارید. نه پول است نه وسایل موتوری که ما بتوانیم از نقاط دور دست مخصوصاً از سیستان که در آن سال محصول خوب آمده و غله همیشه در آنجا ارزان بود جنس وارد کنیم که پس از مدتی مذاکره و سنجش اوضاع مخصوصاً راجع بامور مالی تصمیم گرفت در هئیت دولت موضوع را طرح کند و تصمیم باستعفا بگیرد. عصر همان روز به فرح‌آباد رفت واستعفای خود را بشاه تقدیم نمود و چون غیر از جریده‌ی ایران روزنامه دیگری منتشر نمیشد و روزهای جمعه هم جریده‌ی مزبور تعطیل بود از این استعفا کمتر کسی اطلاع حاصل نمود.

شنبه صبح از فرح‌آباد ابلاغ شد که معاونین در مقر هئیت وزیران بکار مشغول شوند تا دولت جدید تشکیل گردد که ما همگی در آنجا بکار مشغول شدیم و چیزی نگذشت که خبر رسید عده‌ای مسلح گلدسته‌های مسجد شاه را برای سنگر تصرف کرده‌اند. سپس دستجات مخالف هر کُدام از این نظر که بنخست‌وزیر توهین کنند بمقر هئیت وزیران آمدند و طولی نکشید که شخصیت‌های مخالف دولت نیزازعلماء و وزرای سابق و بعضی از داوطلبان ریاست وزراء همگی در عمارت گالاری که مقر هئیت وزیران بود جمع شدند و چون بعد از استعفای دولت دیگر جا نداشت برعلیه آن سخنی ایراد کنند فقط راجع بکمبود نان کارکُنان مطبعه‌ی روزنامه «رعد» متعلق بسید ضیاءالدین طباطبائی مطالبی گفتند که قرار شد همه روزه شصت من نان بآنها داده‌شودوبدین طریق موضوع خاتمه یافت. همه رفتند و جمعیت‌ها متفرق شدند و روز بعد صمصام السلطنه بریاست دولت منصوب گردید.

وزیر مالیه دولت صمصام همان کس بود که در کابینه‌ی وثوق‌الدوله قرارداد اجاره‌ی تحدید تریاک را امضا کرده بود و بعد از استعفای عین‌الدوله هم برؤسای ادارات وزارت مالیه با تلفن گفته بود دعوت مرابرای تشکیل مجلس مشاوره‌ی عالی نپذیرند و

روزی که جلسه میبایست تشکیل شود حضور بهم نرسانند. وزیری هم که صورت مجلس کمیسیون رؤساء و مدیران وزارت مالیه را با مهر شخصی خود به الکساندرخان ابلاغ کرده بود و قبل از تشکیل دولت صمصام این دو وزیر مخالف بودند هر دو عضو دولت شدند و برای پیشرفت کار دست از مخالف کشیدند که بجهات مزبور میخواستم دیگر در وزارتخانه حاضر نشوم،ولی بخود میگفتم که مخالفینم خواهند گفت اگر از کار کناره‌جوئی نمیکردم این وزراء هم نمی توانستند مرا از کار بردارند و ضرری متوجه دولت نمیشد. این بود که تصمیم گرفتم باز چند روز بکار ادامه دهم و ببینم وضعیت چطور میشود که از حسین علاء وزیر فوائدعامه نامه ای رسید که مضمونش این بود:

چون وزیر جدید مایل نیست با شما کار کند خواستم اطلاع بدهم که قبل از اتخاذ هر تصمیم اگر خودتان کناره‌جوئی کنید بهتر است که تکلیف از من ساقط شد و بعضی ها هم که از این کار راضی نبودند و اعتراض نمودند نامه را بآنها نشان‌دادم، این بود سرگذشت چهارده ماه خدمت من در وزارت مالیه.

* * *

توضیح

اسامی وزیران مالیه در کابینه های مورد ذکر چنین است:

۱) در دولت وثوق الدوله — مشارالملک

۲) در دولت علاءالسلطنه — محتشم السلطنه و بعد ممتازالدوله

۳) در دولت عین الدوله — مشارالملک

٤) در دولت مستوفی الممالک — مخبرالملک و بعد مشارالسلطنه

۵) در دولت صمصام السلطنه — مشارالملک

(ا.ا.)

فصل هجدهم

عضویت من در جمعیت دموکرات ضدتشکیلی

پس از کناره گیری از معاونت وزارت مالیه بدون هیچ سابقه و اطلاع قبلی کارتی از جمعیت دموکرات ضدتشکیلی رسید که بعضویت آن انتخاب شده بودم.

توضیح آنکه در جنگ اول جهانی که سران حزب اعتدال و حزب دموکرات از ایران مهاجرت کردند عده‌ای از اعضای حزب دموکرات در طهران از این نظر که ارتباط بعضی از افراد حزب با سیاست خارجی ممکن است حزب را تحت‌تأثیر قرار دهد و تصمیماتی اتخاذ کنند که برخلاف مصالح حزب و منافع مملکت تمام شود اینطور عقیده داشتند مادام که سران حزب در خارج از کشور بسر میبرند از اتخاذ هرگونه تصمیمی بنام حزب خودداری شود. درصورتیکه عده‌ی دیگرراعقیده این بود که مهاجرت بعضی از سران حزب نمیبایست حزب را از فعالیت های سیاسی باز بدارد و نتواند وظایفی را که طبق مرامنامه دارد انجام دهد. این دونظر که با هم شدیداً مخالف بود سبب شد که در حزب انشعاب روی دهد و آن دسته از اعضاء که نمیخواستند بنام حزب کاری بشود به دموکرات ضدتشکیلی مشتهر گردند و بهر عملی که از هر دولت و برخلاف مصالح مملکت صادر میشد در جرائد مسلکی و هم فکر اعتراض کنند و با دولت وثوق که یک دولت دست نشانده‌ی خـــارجی و از نظر اجرای یک سیاستی بتمام معنا استعماری تشکیل شده بود مبارزه‌ی دامنه‌داری را شروع نمایند.

تشکیل دولت وثوق طبق نقشه هائی بود که چندماه قبل از تصدی او بکار ترسیم شده بود و بواسطهٔ تلقین عمال سیاست خارجی در خود دولت ها ودرخارج اجرامیگردید.

از این چه بهتر که دولت های مورد اعتماد جامعه کاری بکنند و برای تشکیل دولت مطلوب سیاست خارجی و کارهای اوزمینه هائی که لازم بود حاضر نمایند. زمینه ی اول این بود: روزنامه ی «رعد» بمستوفی رئیس دولت بد نوشت و توهین کرد ولی بجای عفوو اغماض و یا توقیف همان یک روزنامه بعضی از وزراء چنین اظهار نظر کنند که توقیف

یک روزنامه مخالف بیطرفی است و بهتر آن است که تمام جراید توقیف شوند و غیر از روزنامه‌ی «ایران» که با کمک دولت منتشر میشد و یک جریده‌ی نیمرسمی بود روزنامهای دیگر تمام در محاق تعطیل درآیند.

من در هئیت وزیران بودم که صبا مدیر روزنامه‌ی «ستاره ایران» از وزیر کشور درخواست نمود شمارهٔ اخیر آن را که حروفش چیده شده بود منتشر کند که مورد موافقت قرار نگرفت و تا آنوقت غیر از زمان محمدعلی شاه آن هم بعد از بمباران مجلس سابقه نداشت که دولت از انتشار تمام جرائد جلوگیری کند. با این حال این تصمیم در افکار زیاد تأثیر بد ننمود، چونکه عده‌ای از جرائد از هرگونه توهین باشخاص از مرده و زنده خودداری نداشتند و جامعه از طرز رفتار این جرائد ناراضی بود و شخص مستوفی الممالک هم که مورد اعتماد جامعه بود دولت او هر چه میکرد مردم از نظر بد تلقی نمیکردند.

* * *

صمصام السلطنه هم که مردی وطن‌پرست بود با پیشنهاد برقراری حکومت نظامی از این نظر که تا افتتاح دوره‌ی چهارم تقنینیه دوام کند موافقت نمود. دیگر نه روزنامه‌ای بود که افکار جامعه را منتشر کند نه آزادی و اجتماعاتی که مردم بتوانند از اعمال دولت انتقاد نمایند. قانون حکومت نظامی که مجلس دوم آن را برای حمایت از مشروطیت تصویب کرده بود بر علیه آزادی و مشروطه بکار رفت و بقول معروف در حکم مرغی قرار گرفت که در عروسی و عزا هر دو آن را مصرف کنند و یا در حکم طپانچه‌ای که دوست و دشمن هر دو ازآن استفاده نمایند. دولت متکی بافکار عمومی آن را برعلیه عمال بیگانه و دولت های دست‌نشانده‌ی سیاست خارجی آن را برعلیه آزادی بکار برند وهرکدام بمنظور خاصی از آن حسن استفاده یا سوء استفاده نمایند.

* * *

اگر بواسطه‌ی توقیف جرائد و منع اجتماعات نتوانستند با دولت صمصام مبارزه کنند برای تشکیل یک دولت متکی بسیاست خارجی راه مسدود نبود، همچنانکه احمدشاه هم با صدور یک دستخط وثوق‌الدوله را بریاست وزراء نصب و صمصام را عزل نمود و تا انعقاد قرارداد از کاری که برخلاف قانون‌اساسی کرده بود متأثرنبود. ولی بعد که توجه نمود اگر صمصام را عزل نکرده بود از انعقاد قراردادمسؤولیتی متوجه او نشده بود میخواست ازهرفرصتی که پیش آید استفاده کند و این لکه‌ی ننگ را از دامن خود بزداید و آن وقتی بود که شاه را برای تأیید قرارداد بلندن بردند و برای این کار مجلسی بر پا کردند ولی با تمام اصراری که وزیر خارجه و تهدیدی که نایب‌السلطنه‌ی سابق برای تأیید آن نمود حاضر نشد حتی یک کلام در نطق رسمی خود از آن اسم ببرد، یا در این باره حرفی بزند.

من آنوقت در سوئیس بودم و از شخص مطلعی شنیدم که با آن همه اصرار و تهدیدی که کردند شاه زیربار نرفت و گفت از من دعوتی کرده‌اند باید تشکر کنم، صحبت از قراردادی که تامجلس آن را تصویب نکند معتبر نیست مورد ندارد و این مقاومت منفی سبب شد که مردم وطنپرست در مملکت بشاه تأسی کنند و آن قدر با قرارداد مخالفت کنند تا دولت انگلیس از اجرای آن مأیوس شود و برای اجرای سیاست خود در ایران فکر دیگری بنماید. خلاصه اینکه شاه بواسطه‌ی مخالفتی که نمود از بین رفت و خوشنام آن پادشاهی که در خیر مملکت از سلطنت گذشت.

بعد از تشکیل دولت وثوق تنها نه موافقین دولت صمصام بلکه مخالفین آن هم که تصور مینمودند از تشکیل دولت وثوق خطراتی متوجه مملکت میشود با آن مخالف شدند و یکی از روزها که صمصام السلطنه بخانه‌ی من آمد ابتدا بساکن و قبل از هر صحبتی گفت عجب شکری خوردم که شهر را نظامی کردم. گفتم صحیح است که خندید. سپس اظهار نمود نه روزنامه‌ای هست که مردم اظهار کنند نه آزادی که در یک جا جمع شوند و نسبت باوضاع ابراز عقیده نمایند. این است که تصمیم گرفته‌ایم مجلس روضه‌ای بر پا کنیم و بدین وسیله خطراتی که متوجه مملکت میشود گوشزد نمائیم.

روضه در مسجد شیخ عبدالحسین معروف بمسجد آذربایجانیها سرگرفت و از همه جا جمعیت هجوم کرد و هرکس میخواست وزیر یا رئیس دولت بشود آنجا می آمد. وعاظ هم آنچه لازم بود میگفتند و از سوابق سیاسی رئیس دولت مردم را برحذر مینمودند و چیزی نمانده بود ایام عزاداری تمام شود که رئیس دولت در فرح آباد بشاه شکایت نمود و او را باستعفای خود تهدید کرد و همین که بشهر رسید دستور داد چادر را بیندازند و مردمی را که برای استماع ذکر مصیبت جمع شده بودند متفرق کنند که از همانجا عده‌ای بخانه‌ی صمصام السلطنه رفتند و بعضی ها هم در فرح آباد تحصن اختیار کردند و این تظاهرات چند روز و چند شب ادامه داشت تا اینکه از هر دو جا بدون اخذ نتیجه متفرق شدند و عده‌ای از مخالفین دولت من جمله میرزا تقی خان بینش آق اولی و کمال السلطان صبا مدیر روزنامه‌ی ستاره ایران را که با من ارتباط داشتند دستگیر و بقزوین تبعید نمودند.

* * *

قبل از تشکیل دولت وثوق سلطان العلماء بروجردی وکیل دوره‌ی چهارم تقنینیه بخانه‌ی من آمد و گفت عنقریب دولت او تشکیل میشود، چنانچه مایل باشید در این دولت شرکت کنید یکی از پست های وزارتی را برای شما حفظ کند که از نظر مخالفت مرامی عذر خواستم. چیزی نگذشت که اداره‌ی تشخیص عایدات آتش گرفت و این

کار عنوانی شد که وزیرمالیه خانه‌ی من بیاید و مرا برای تشکیل مجدد آن اداره و جلوگیری ازخسارت دولت دعوت کند که چون نمیخواستم در آن دولت کاری قبول کنم موافقت خود را موکول باستخاره نمودم. ولی عصر آن روز که وزراء بفرح‌آباد رفتند بعرض شاه رسانیدند و مرا در مقابل کاری انجام شده قرار دادند که چون در حدود پنج سال بود دو فرزندم در اروپا بودند و ندیده بودم از قبول کار معذرت طلبیدم. ازایران رفتم و متجاوز از یک سال در سوئیس بسر بردم.

فصل نوزدهم

سفر سوم من باروپا و مراجعتم از طریق بوشهر بایران

تصمیم مسافرتم سبب شد که ابوالفضل میرزا عضدالسلطان شوهرخواهرم (اکنون سناتور عضد) برای دیدار فرزندان خود که قبل از جنگ آنها را در خانواده‌هائی گذاشته بودم با من همسفر شـــود. بعد شعاع‌السلطنه هم تلفن نمود در مسافرت با هم باشیم که عدهٔ مسافرین با دختر وی و ابوالحسن دیبا برادرم به پنج نفر رسید.

در آنوقت سیاست خارجی با دولت وثوق کمک میکرد. ویژه مرتباً ۳۶۰ هزار تومان بدولت وام میداد که تأخیر پرداخت حقوق موجب عدم رضایت صاحبان حقوق نشود و دولت بتواند افکارجامعه‌راجلب کندوخودرابرای اجرای سیاست خارجی مجهّز نماید و همچنین برای ارضای جماعتی دولت تصمیم گرفت هر کس حقوقی داشت که میخواست واگذار کند آن را در ازای پرداخت چهار برابروجه نقد خریداری‌نماید و این همان حقوقاتی بود که مجلس اول یا مبلغی از آن کسر نموده و یا تمام را ابقاء کرده بود ولی نظر باینکه وضعیت مالی مملکت رضایت‌بخش نبود دولت بیش از ۵۰٪ نمیپرداخت و احتمال میرفت که باز از این هم تنزل بکند و یا از بین برود که من نیز ۱۲۰۰ تومان حقوق خود را که بیش از ۶۰۰ تومان عایدم نمیشد در ازای ۴۸۰۰ تومان بدولت واگذار کردم که ۲۸۰۰ تومان بقروضم رسید و ۲۰۰۰ دیگر را که آنوقت در حدود ۲۰ هزار فرانک سوئیس بود برای مخارج مسافرتم باروپا تخصیص دادم.

* * *

بقاء الملک برادر حسین سمیعی ادیب‌السلطنه که در سال اول جنگ از ایران مهاجرت و در اسلامبول اقامت نمود از من تقاضا نمود معادل یکهزار تومان منات روسی با خود ببرم و در اسلامبول بادیب‌السلطنه تسلیم کنم و در جواب سؤال من چرا ارزهائی که داد و ستد میشود تهیه نمی‌کنید و مناتی که از رواج افتاده است میفرستید اظهار نمود اکنون صد منات در طهران سه‌تومان ارزش دارد در صورتیکه در اسلامبول در حدود ده

تومان معامله می شود و یک هزار تومان مناتی که شما ببرید کارسه هزار تومان را خواهد کرد. گفتم اگر مناتها در راه سرقت شود با من چطور معامله خواهند کرد؟ گفت اگر شما چنین اظهاری بکنید کسی از شما چیزی مطالبه نخواهد نمود و در همین زمینه نوشته ای بمن سپرد. من هم دو هزار تومان خود را منات خریدم که در اسلامبول بفرانک سوئیس تبدیل کنم که از حسن اتفاق هیچکدام در عرض راه سرقت نشد و سالم بمقصد رسید.

* * *

در قزوین بهر وسیله که بود بینش و صبا را در خانه‌ای که دولت آنها را توقیف کرده بود دیدم.

در عرشه‌ی کشتی هم که از پهلوی بباد کوبه میرفتیم نوائی نیرالسلطان را که جزء تبعید شدگان بقزوین بود ملاقات نمودم.

نیرالسلطان یکی از اشخاص وطنپرست بود که روزنامه «صدای ایران» را منتشر میکرد و نظر باینکه با یکی از متهمین وزارت مالیه دوستی داشت موقعی که محاکمه آنها در جریان بود با من روابطی نداشت. ولی بعد که دولت وثوق تشکیل شد همه با هم مربوط شدیم ودر طهران و اروپا همکاری کردیم. او در پاریس و من در سوئیس از مخالفین سرسخت قرارداد بودیم و اعتراضات خود را بجامعهٔ ملل تقدیم نمودیم.

* * *

نظر باینکه در جریان جنگ مشکلاتی برای مسافرت ایجاد شده بود توقف ما در بادکوبه و تفلیس و باطوم برای بدست آوردن جا در راه‌آهن و کشتی هر کدام در حدود ده روز طول کشید و ظرف این مدت منات در اسلامبول تنزل کرد. منات‌ها را که بادیب السلطنه دادم تصور میکردم بقدر دوهزار تومان خوشوقت شود. آنها را گرفت و چیزی هم نگفت و مثل این بود که ناراضی است و ناچار شدم علت را سؤال کنم. گفت آنوقت که بقاء الملک از شما خواهش کرده بود منات در اسلامبول سه برابر ارزش طهران معامله میشد ولی اکنون بیش از همان هزار تومان عاید من نخواهد شد و من از این جهت که شما را زحمت داده‌ام بسی متأسفم وحاق مطلب این بود که گفت، چونکه با خود من هم در اسلامبول کسی بیش از این معامله ننمود.

* * *

شعاع السلطنه و عضدالسلطان بدیدن محمدعلی میرزا برادر خود رفتند و مجلس عقدی هم برای وصلتی که بین محمدحسن میرزا و شعاع السلطنه صورت میگرفت منعقد کردند، ولی من بدیدن شاه مخلوع نرفتم. تا یکی از روزها احتشام السلطنه سفیرکبیر با من مذاکره نمود و اینطور مصلحت دانست بدیدن او بروم که با تعیین وقت این کار شد و

صحبت در اطراف مخالفت‌هائی دور زد که شاه با آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان کرده بود.

* * *

توقف ما در اسلامبول نیز چند روز طول کشید تا یک کشتی فرانسوی که در جنگ مورد اصابت قرار گرفته بود باسلامبول رسید و توانستیم بمقصد رومانی حرکت کنیم و از آنجا با راه‌آهن مسافرت خود را ادامه دهیم و چون اولین دسته مسافری بودیم که بعد از اعلان آتش‌بس از ترکیه به «کنستانزا» رسیدیم چند ساعت در کشتی ماندیم تا تلگرافی که از اسلامبول راجع بورود ما مخابره کرده بودند رسید و اجازه دادند ازکشتی خارج شویم.

* * *

راه‌آهن کنستانزا — بخارست بقدر مسافرین جا نداشت که من و عده‌ای از مسافران از نردبان واگون بالا رفتیم و قسمت زیادی از خط سیر را روی سقف بسر بردیم. شعاع‌السلطنه باز از این نظر که عموی پادشاه است و مأمورین رسمی باید وسایل حرکت او را فراهم کنند میخواست چند روز ما را در بخارست معطل کند که بخواهش من از این کار صرفنظر کرد. گذرنامهٔ خود و دخترش را بمن داد که مثل گذرنامه‌ی خودم جریان رسمی را طی نمود.

قونسول ایران در بخارست که از قوم یهود بود و این خدمت افتخاری را برای استفادات دیگری مینمود از ویزای تذکره‌ی عضدومن برای ورود بسوئیس خودداری نمود و گفت پسر خود من هم که میخواست برای تحصیل بسوئیس برود قریب چهل روزطول کشید تا اجازه‌ی ورودش ازآنجا رسید. گفتم چون ما نمیتوانیم در این جا بانتظار صدور اجازه بمانیم تذکره‌ی مارا هم مثل سایر گذرنامه‌ها برای پاریس ویزا کنید که این کار شد و توقف ما در آنجا بیش از دو روز طول نکشید و از ممالکی که قبل ازجنگ بآن صورت وجود نداشت گذشتیم و هنوز مسافتی مانده بود که بخاک سوئیس برسیم بازرسانی از آن دولت وارد راه‌آهن شدند و پس ازملاحظه‌ی گذرنامه‌ها بهریک از مسافرین کارتهائی برای آنچه از خواربار درین کشور جیره‌بندی شده بود دادند. ولی بعضد و من ازاین جهت که اجازه ورود نداشتیم داده نشد و در جواب سؤال من چناچه در ایستگاه لوزان پیاده شویم مشمول چه مجازاتی میشویم گفتند پلیس شما را خارج خواهد نمود گفتم این که چیزی نیست و ما پیاده میشویم.

سپس یکی از آنها ما را زیر نظر گرفت که ببیند چه طریقی اتخاذ میکنیم و همینکه ترن بایستگاه لوزان رسید و دید که ما در شرف پیاده شدنیم گفت تذکره‌ها را

بدهید و بعد پیاده شوید. گفتم چقدر کار ما سهل شد. این هم گذرنامه‌ها. سپس گفت چون کارت جیره‌بندی ندارید چه میکنید؟ گفتم مشکل بزرگ ما با تسلیم گذرنامه حل شد، این مشکل هم با دادن پول حل خواهد شد. گفت معلوم میشود که شما سابقاً در سوئیس بوده‌اید. گفتم بلی سوئیس برای من مثل یک وطن ثانوی است که از این حرف بدش نیامد. دستی بمن داد و ما پیاده شدیم.

و اما راجع باجازه‌ی اقامت چون درهوتل اعلان شده بود که هر مسافری باید پس از ۲۳ ساعت توقف جواز اقامت خود را ارائه دهد همه روز قبل از انقضای مدت جا عوض میکردیم تا در نتیجه‌ی اقدامات امیرسهام‌الدین غفاری ذکاء الدوله وزیر مختار ایران در سوئیس اداره‌ی پلیس بیگانگان جواز اقامت ما را صادر نمود و توقف ما در آنجا طبق مقررات درآمد.

* * *

من همیشه در این فکر بودم اگر روزی نتوانم در ایران بوطن خود خدمت کنم محل اقامت خود را در سوئیس قرار بدهم و از همین لحاظ در آنجا کارآموزی کرده تصدیقنامه‌ی وکالت گرفتم و چون استفاده‌ی از این شغل موکول بتحصیل تابعیت بود درخواست تابیعت نمودم که شـــرح آن در فصل سیزدهم گذشت. ولی توقفم در تمام مدت جنگ در ایران سبب شده بود که کارم ناتمام بماندو بواسطه‌ی پیش آمد جنگ عده‌ی زیادی از ملل مختلف از آن دولت درخواست تابعیت کنند و دولت نیز برای احتراز از هرگونه مشکلات مدت اقامت سه سال را که یکی از شرایط قانون سابق بود به ده‌سال افزایش دهد تا کمتر بتوانند درخواست تابعیت بنمایند و چون مدت اقامت من در سوئیس بیش از چهار سال نبود مشمول مقررات قانون جدید نگردیدم.

در آنجا بودم که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ معروف بقرارداد وثوق‌الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید که باز تصمیم گرفتم در سوئیس اقامت کنم وبکارتجارت پردازم. مقدار قلیلی هم کالا که در ایران کمیاب شده بود خریده بایران فرستادم و بعد چنین صلاح دیدم که با پسر و دختر بزرگم که ده سال بود وطن خود را ندیده بودند بایران بیایم و بعد از تصفیه‌ی کارهایم از ایران مهاجرت نمایم. این بود از همان راهی که رفته بودم بقصد مراجعت بایران حرکت نمودم.

ورودم در «میلان» تصادف نمود با خبر تصرف بادکوبه بدست کمونیستها. از آنجا به « » رفتم شاید بتوانم تذکره‌ی [illegible]راز خط هندوستان تحصیل کنم. مفخم الدوله وزیر مختار که از دوستان قدیم من بود باین کار موفق نشد و چون مسافتی از راه طی شده بود بمسافرت ادامه دادم. در اسلامبول مشاورالممالک انصاری سفیرکبیر ایران درکشتی

بدیدنم آمد و گفت گر چه از این طریق مسافرت خالی ازاشکال نیست اکنون که مسافت زیادی طی شده خوب است ادامه دهید،شاید بتوانید مشکلاتی که هست حل نمائید.

در باطوم نیز بوسیله‌ی تلگراف از نبوی معززالدوله ژنرال قونسول ایران در تفلیس استفسار نمودم او هم همینطور اظهار نظر نمود و در تفلیس کسی را معرفی کرد که مرا بخاک ایران برساند و از هویت او همین بس که گفت این همان کسی است که شخصی را در جلوی همین قونسولگری بخاک کشید و چون من بهیچ چیز اهمیت نمیدادم جز اینکه خود را زودتر بایران برسانم و فرزندانم را که هر دو در مسافرت ناخوش شده بودند مداوا نمایم ازمسافرت با او امتناع نکردم و با هم بمحلی رفتیم که از بعضی اشخاص برای تسهیلات در عبور توصیه هائی بگیرد. چند نفر آنجا بودند و معلوم بود که انجمن سری دارند.یکی از حضار از من راجع بروابطم با حیدر عمو اوقلی سؤال نمود. گفتم ایامی که او در ایران وارد سیاست شده بود من در اروپا تحصیل میکردم. ازآنجا که بیاناتم صادقانه تلقی شد از دادن توصیه مضایقه نکردند و با راهنما بهوتل آمدیم که وسایل حرکت خود را فراهم کنیم. بعد از معاینه‌ی اشیاء و لوازم مسافرتم اظهار نمود پُلی که در روی رود «کورا» بود منفجر کرده‌اند و قبل از رسیدن برود مسافرین باید از راه‌آهن پیاده شوند. مسافتی را پیاده بروند سپس با کرجی از رود بگذرند و باز مسافتی را طی کنند تا بتوانند با راه‌آهن دیگر مسافرت نمایند و حمل این اشیاء در این راه گذشته از اینکه خالی از اشکال نیست دست های خود را هم باید با دوده‌سیاه کنید تا شما را فردی سرمایه‌دار ندانند که چون طی چنین مسافرتی با دوناخوش کاری بسیاردشوار[بود]و بعد معلوم نبود سرنوشت ما چه خواهد بود از آن طریق صرفنظر کردم و از راهنما عذر خواستم و باین فکر افتادم که از طریق دیگری بمقصود برسم.

در آنوقت ممکن بود از دو راه دیگر بایران مسافرت کنند:یکی راه ایروان به تبریز و دیگری راه ولادی قفقاز به مشهدسر(بابل سرفعلی) که چون ازطریق اول بواسطه‌ی نبودن وسایل خصوصاً با دو فرزند مریض مسافرتم عملی نبود متوجه راه دوم‌شدم. بدستور ژنرال قونسول اتوموبیلی تهیه نمودند که با پرداخت‌چهل هزارمنات‌مرا به «پتروسکی» برساند واز آنجا از طریق دریا وارد بابل‌سر شویم. ساعتی چند قبل از حرکت خبر رسید کمونیست ها «دربند» را تصرف کرده‌اند که ازاین طریق نیز مأیوس شدم و چون ناامنی در تفلیس رو بشدت میگذاشت از همان خطی که آمده بودم بسوئیس مراجعت کردم.

از ورودم چیزی نگذشت تلگرافی از مشیرالدوله نخست‌وزیر رسید که مرا بوزارت عدلیه منصوب کرده بود. این بهترین وسیله‌ای بود که میتواستم خود را بایران برسانم. برای رفع خستگی و بهبودی حال فرزندانم درخواست نمودم اجازه دهند پس از

چهل روزبایران حرکت کنم که مورد موافقت قرار گرفت و داشتن یک مقام رسمی سبب گردید که سفارت انگلیس بدون هیچ اشکال گذرنامه‌ی مرا از طریق هندوستان ویزا کند.

محمدعلی فروغی ذکاءالملک رئیس دیوان عالی تمیز که در دولت وثوق بعضویت هیئت نمایندگی ایران در جامعه‌ی ملل تعیین‌شده و باروپا رفته بود و بعد از تصویب قرارداد تحت الحمایگی ایران باز در پاریس توقف کرده بود و با وزیر خارجه کار میکرد بدیدنم آمد. نظر باینکه تـصور کرده بود رائی که راجع بمحکومیت من در محاکمه‌ی رؤساء ومدیران وزارت مالیه داده بود سبب شود ریاست او را در دیوان مزبور حفظ نکنم از من دعوتی در «بوادوبولن» بشام کرد،سپس تقاضا نمود مقامش کماکان محفوظ بماند که من موافقت کردم.

از مارسی با یک کشتی که پانزده‌روزبعدبه «بمبائی»میرسید حرکت کردم و از بحر احمر که میگذشتم یک شب پس از صرف شام «سر پرسی کاکس» همان وزیر مختار انگلیس که قرارداد وثوق‌الدوله را امضاء کرده بود و بسمت کمیسر عالی انگلیس ببغداد میرفت خود را بمن نزدیک نمود و بعد از مُعارفه سؤال کرد چند روز در«بمبائی» میمانم و بعد بکدام یک از بنادر خلیج فارس وارد میشوم. گفتم توقف من در بمبائی زیاد نخواهد بود و مایلم در بصره پیاده شوم و ازآنجا با راه‌آهن بغداد مسافرت نمایم که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از چگونگی وضعیات آن هر دو مطلع نماید.

شب دیگر باز پس از صرف شام نزدیک من آمد و گفت تحقیقاتم باین نتیجه رسید که راه‌آهن بغداد را اعراب خراب کرده‌اند و اکنون از این خط نمی‌توان‌عبورنمود. گفتم در اینصورت ناچارم در یکی از بنادر ایران شاید بوشهر پیاده شوم که نگاهی بمن نمود و گفت «بوشهر بندر ایران است» که من هیچ نگفتم و از او جدا شدم.

توقف من در بمبائی همانقدر طول کشید که از فرمانفرما والی فارس بوسیله تلگراف ده هزار روپیه قرض کردم و بعد از خرید یک اتوموبیل و استخدام یک شوفر هندی با یکی از کشتی های خط بمبائی—خلیج فارس حرکت نمودم.

در بوشهر میرزا اسدالله‌خان اسفندیاری یمین‌الممالک کارگزار از من پذیرائی نمود و تا شیراز هم مرا بدرقه کرد.

از محمدتقی خان مؤید الملک دوست قدیم تلگرافی رسید و مرا در شیراز بخانه‌ی خود دعوت نمود که خود بآنجا رفتم و فرزندانم را بخانه‌ی فرمانفرما فرستادم.

فصل بیستم

انتصابم بایالت فارس

ورودم بشیراز تصادف نمود با ناامنی هائی که در بعضی از نقاط فارس مخصوصاً خط آباده — شیراز بروز کرده، فرمانفرما هم استعفا داده بود و دولت این مأموریت را بهر کس تکلیف مینمود چون برای برقراری امنیت پول و استعداد میخواست والی فارس هنوز تعیین نشده بود.

نه مردم میخواستند کسی بفارس برود که از رویه‌ی ولات سابق پیروی کند نه سیاست خارجی میخواست در آنوقت که تبلیغات کمونیستی رو بشدت میگذاشت مردم ناراضی شوند. منتقدین هم که میدانستند هر کس از طهران اعزام شود بضرر عموم تمام خواهد شد از تمام طبقات و احزاب و دستجات بتلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا بآن ایالت از نخست‌وزیر پیرنیا مشیرالدوله درخواست کردند. او بمن تلگراف نمود شرایط خود را برای تصدی این خدمت پیشنهاد کنم. سپس بخانه‌ی مؤیدالملک آمدند و با من وارد مذاکره شدند و مرا بتوقف در شیراز و قبول این خدمت تشویق نمودند و خلاصه‌ی بیاناتشان این بود حقوق یک وزیر در هر ماه ۷۵۰ تومان است چنانچه وزارت من یکسال دوام کند بیش از نه‌هزارتومان بمن نخواهد رسیدولی درفارس میتوانم یکصدوچهل هزار تومان در سال استفاده نمایم بدینقرار:

(۱) حقوق دولت یکماهه ٦ هزار تومان در یکسال	۷۲۰۰۰ تومان
(۲) از قوام الملک یکماهه ۲ هزار تومان در یکسال	۲٤۰۰۰ تومان
(۳) از صولت الدوله سردارعشایریکماهه ۲ هزارتومان دریکسال	۲٤۰۰۰ تومان
(٤) از نصیرالملک بابت عوائد متفرقه در یکسال	۲۰۰۰۰ تومان
	۱٤۰۰۰۰ تومان

که چون این پیشنهاد مخالف با سبک وسلیقه‌ی من در کار بود مورد قبول واقع نشد. گفتند حالا که شما چیزی نمیخواهید بشما چیزی نـمیدهیم. گفتم مقصود این

است که از مردم چیزی نگیرید. برای مردم چه فرق میکند که وجهی بدهند ولی شما بمن چیزی ندهید، که متعهد شدند نه از کسی بگیرند نه چیزی بمن بدهند. این بود که بدولت تلگراف کردم اگر رجال متنفذ بعهد خود وفا کنند من نه پول میخواهم نه قوا و از ماهی شش هزارتومان حقوق ایالتی هم دوهزار تومان در هر ماه آن هم برای مخارج شام و ناهارو پذیرائی دستگاه ایالتی بیشتر نخواهم گرفت. چنانچه خلف عهد کنند و بعهدی که کرده‌اند وفا نکنند من آن کس نخواهم بود که بر علیه مردم قوا بکار برم. آنوقت استعفا میدهم و دولت هر کس را خواست باین سمت تعیین نماید.

در جواب این تلگراف رئیس دولت اظهار امتنان نمودومن بکار شروع کردم و در همه جا امنیت برقرار شد. اموال پرنس ارفع الدوله نماینده‌ی ایران در جامعهٔ ملل که از خط فارس بار و پا میرفت و قبل از تصدی من در آباده بعضی از افراد ایل قشقائی بغارت برده بودند و پسر ارباب کیخسرو را هم که بعزم تحصیل با پرنس حرکت کرده بود بقتل رسانیدند تمام از سارقین مسترد و بصاحب مال تحویل گردید.

نظر باینکه علت موجدهٔ دولت پیرنیا این بود که بعد از دولت وثوق دولتی روی کار بیاید که مورد توجه مردم باشد و تبلیغات کمونیستی زیاد تأثیر نکند ولی علت مبقیه نداشت، چه سیاست های خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطنپرستی آنان نباشند و با اشخاصی کار میکنند که خود را تابع صرف آنها بدانند مشیرالدوله از کار کناره‌جوئی نمود. سپهدار (سردار منصور) دولت محلل دیگری بجهات دیگر(۱) تشکیل داد که من هیچ تصور نمیکردم بتوانم با آن دولت همکاری کنم و در صدد بودم که استعفا دهم ولی رئیس دولت مرا بمساعدتهای خود امیدوار کرد.

* * *

برقراری امنیت ایجاب مینمود که صولت‌الدوله سردار عشایر بریاست ایل قشقائی منصوب شود. سلف من نیز صاحب همین نظر بود ولی چون شصت هزار تومان میخواست که او برای پرداخت این مبلغ حاضر نشده بود انتصابش بریاست ایل صورت نگرفته بود و چون نخست وزیر سپهدار تصور کرده بود این کار بدون سود انجام نشده مجوز آن را از من پرسید که گفتم عمل مأموران باید با قانون یا آئین نامه و در نبودن هیچکدام با سوابق تطبیق کند. نظر باینکه برای این انتصاب نه قانونی هست نه نظامنامه و طبق سابقه هم این کار همیشه با نظر والی صورت گرفته است من اورا باین سمت نصب کرده‌ام و غیر از یکصدو پنجاه تومان که بدفتر ایالتی داده دیگر بهیچکس دیناری نپرداخته است که بعد تلگراف نمود و از من معذرت خواست.

(۱) یکی از جهات بیحالی نخست وزیر بود که برای کودتا زمینه فراهم کرد.

از متعهدین فقط یک نفر وفا بعهد ننمود و موضوع خلف عهد او هم این بود که زمستان قبل زغال در شیراز کمیاب شده بود و از هر دهی از دهستان اطراف شهر برای حمل زغال از «کوهمره» بشیراز الاغ میگرفتند که چون تعداد الاغ بیش از عده‌ی مورد احتیاج بود از صاحب هر الاغ یک تومان میگرفتند که مال او را از حمل زغال معاف کنند. این کار هم برخلاف منطق و هم برخلاف عدالت بود. برخلاف منطق از این جهت که علت نداشت ساکنین دهات برای ساکنین شهر زغال حمل کنند. برخلاف عدالت از این جهت که متصدیان کار زغال را بفروشند و از کرایه آن سوءاستفاده نمایند.

نظر باینکه در آن جنگ قسمت عمده‌ی کالای خارجی از طریق بوشهر وارد کشور میگردید چنین قرار شد هر دسته مکاری که از بوشهر بشیراز رسید سه روز کار خود را تعطیل کند و یکبار از کوهمره بشهر زغال حمل نموده کرایه آن را بنرخ عادی و معمول دریافت نماید. این کار بصورت منظمی درآمد وموجب رضایت همه گردید چونکه خریدار بیش از قیمت زغال بنرخ محل و کرایهٔ مکاری چیزی نمیپرداخت و از صاحبان مال هم که شغلشان کرایه کشی نبود نه پول گرفته میشد نه الاغ.

برحسب اتفاق یکی ازخانواده های متنفذشهرتقاضا نمود عده‌ای مال متعلق بیک مکاری از حمل زغال معاف شود و علت این بود که در جریان جنگ اول جهانی و چندی هم پس از خاتمه‌ی جنگ بعضی از کالاهای خارجی در ایران کمیاب شده و قیمتشان بسیار بالا رفته بود و هر مال التجاره‌ای که زودتر بمقصد میرسید نفع سرشاری عاید صاحب مال میگردید که من با این تبعیض موافقت ننمودم و روز بعد که صورت مالهائی را که برای حمل زغال فرستاده بودند دیدم معلوم شد آن دسته مکاری را نایب الایاله بخواهش آن خانواده از حمل زغال معاف کرده است که بار خود را باصفهان حمل کنند و از تسریع ورود مال التجاره بمقصد نفع سرشاری عاید صاحب مال نمایند. این بود که تصمیم گرفتم دیگر کار نکنم و چند ساعت بعد که وسایل حرکتم فراهم شد بطهران حرکت نمایم که از تصمیم من مطلع شدند و گروه بسیاری از تمام طبقات نایب الایاله را با خود آوردند که تعهد نمود دیگر کاری برخلاف مقررات نکند و بدین طریق موضوع خاتمه یافت و تا من متصدی کار بودم هیچ نشنیدم که متعهدین خلف عهد کنند و تمام طبقات بدون استثناء با نظریات من موافقت میکردند و در پیشرفت امور ایالتی از هرگونه مساعدت خودداری نمیکردند. این بود جریان سیاست داخلی.

* * *

واما تماس من با مأمورین سیاست خارجی که آنوقت منحصر بود بمأمورین دولت انگلیس از اواسط مهرماه ۱۲۹۹ که من باین خدمت منصوب شدم تا ۳ فروردین

۱۳۰۰ که شاه استعفایم را قبول نمود با سه نفر از مأمورین انگلیس در آن ایالت کار کردم که بد نیست طرز رفتار هر یک از آنها را نسبت بخود بطور اختصار شرح دهم:

(۱) بعد از انتصابم بایالت فارس ماژور «وویر» قونسول انگلیس بدیدنم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد مردم فارس از پلیس جنوب متنفرند و ما نمیدانیم چه تمهیدی بکار بریم که از این تنفر بکاهیم و باز پس از چند روز که از تصدی من گذشت آمد و گفت پلیس جنوب را مأمور کرده‌ایم آن عده از خوانین تنگستانی را که موجب عدم نظم و امنیت میشوند تنبیه کنند که بی اختیار حالم تغییر نمود و چنین استنباط کرد که این تغییر حال بواسطه‌ی بیاناتی بود که او کرده است و در جواب سؤال او که چرا حالم تغییر نمود گفتم این بیانات را هر کس می‌شنید حالش از این هم بدتر میشد.

مگر نبود که جلسه‌ی قبل شما گفتید مردم فارس از پلیس جنوب متنفرند و باید کاری کنیم از این تنفر بکاهیم. اکنون میخواهید آن را مأمور تنبیه عده‌ای از هموطنان خود بکنید و بر انزجار مردم بیفزائید. هنوز فراموش نشده که قتل شیخ حسین‌خان چاه کوتاهی را که نسبت بیکی از عمال انگلیس دادند مردم طهران در نقاط عدیده مجلس ختم گذاشتند و او را مثل یکی از شهدای وطن شناختند؟ از این بیانات مقصودم این نیست که بخواهم تنگستانیها را از نسبتی که بآنها میدهید مبرا کنم، بلکه میخواهم این تذکر را بدهم که دخالت پلیس جنوب سبب خواهد شد که مردم بر تنفر خود بیفزایند و این کار برعلیه خودتان تمام میشود.

و امّا آنچه راجع بشخص من است در اموری که مربوط بایالت است شما نمیبایست دخالت کنید. از ناامنی راه باید بمن شکایت نمائید تا من بوظیفه‌ی خود عمل کنم. اکنون که میخواهید برخلاف رویه عمل کنید بگذارید من از خاک فارس بروم آنوقت هر طور میخواهید بفرمائید که بعد از خاتمه‌ی این بیانات قونسول ازجای خود برخاست. بمن دست داد و گفت از نصایحی که بمن کرده‌اید متشکرم و خواهانم شما بوظایف خود عمل کنید و از ما رفع نگرانی بنمائید که از آن جلسه چند روز بیشتر نگذشت که آمد و از من اظهار امتنان کرد.

(۲) ماژر وویر تغییر نمود ماژر مید بقونسولگری شیراز مأمور شد و او یکی از مأموران انگلیس بود که بامن صددرصد موافقت نمود. چه هر دو دارای یک مرام بودیم. او اهل ایرلاند بود و میخواست وطنش بآزادی و استقلال برسد و صوم هفتاد و چهار روزه‌ی «لورد مردوکرک» ایرلاندی در ۱۹۲۰ از وقایعی است که در تاریخ آزادی و استقلال ملل ثبت شده و هیچوقت از آن محو نمیشود.

از مطلب قدری دور شدم و راجع باین مأمور وطنپرست بگویم که «مید» شخص

شرافتمندی بود که من نظیر او را کم دیده‌ام وتاروزی که من متصدی این خدمت بودم ماژرمید در شیراز بود و ما مثل دو برادر صمیمی بایران خدمت کردیم.

مأمورین سلفش از بعضی رؤساء و خوانین عشایر وجوهی برسم ودیعه برای تضمین امنیت گرفته بودند که هرگاه برخلاف عهد عمل کنند آن راضبط نمایند،ولی ماژر میدبمن مسترد نمود و گفت اینـــهاباید در مقابل شما متعهد شوند که نماینده عالی مقام دولت در این ایالت هستید و اضافه نمود یکی از جهات ودیعه در قونسولگری این بود که صاحبان وجوه بقونسولگری اعتماد داشتند. اکنون که بشما هم اعتماد دارند من سپرده‌ی آنهارا بشما رد میکنم و جهات دیگری هم که سبب شده بود این وجوه در قونسولگری بماند از نظر شخص من منتفی است و مورد ندارد.

(۳) تماس من با کلنل «فریزر»رئیس پلیس جنوب — پلیس جنوب قشونی بود بعده‌ی شش هزارنفر که دولت انگلیس در جنگ اول جهانی در جنوب ایران تشکیل داده بود که بیش از نصف در فارس و بقیه در کرمان اقامت داشتند.

در دولت علاءالسلطنه که پیرنیا مشیرالدوله وزیر جنگ بود در یکی از اعیاد و روزهای گرم تابستان مقابل همین طالار آئینه ی سلطنت آباد که جلسات اولیه ی محاکمه من در آنجا تشکیل میشد سلام عام منعقد گردید و ژنرال «ساکس» رئیس پلیس جنوب هم آمد در جلوی صف صاحبمنصبان وزارت جنگ قرار گرفت. چون شاه هنوزبطالار نیامده بود وزیر جنگ با شاه مذاکره کرد. شاه ژنرال ساکس را خواست و با او صحبت نمود و بعد که ازحضورشاه رفت سلام منعقد شد و این کار در آن روز بسیار حسن تأثیر نمود.

روی این سابقه یکی از روزهای اول انتصابم که هنوز مفتاح رمزی از مرکز برایم نرسیده بود تلگراف زیر را یمین الممالک کارگزار بنادر جنوب با رمز کارگزاری بعنوان رئیس دولت تهیه نمود.

«اداره ی پلیس جنوب که ازقرارمذکورسه هزار نـــفر است کتباً و شفاهاً با ایالت رجوعاتی داشته و دارند و در مواقع رسمی واعیاد هم حاضر میشوند. مستدعی است تکلیف تعیین فرمایند که روابط آنها از چه قرار بایدباشد،شماره ۲۶۳۰ — ۱۹ میزان»[۱] که مخابره شد و چون جوابی از نخست‌وزیر نرسید اینطور صلاح دیدم که سلامهای رسمی را که آنوقت در هر یک از اعیاد مذهبی منعقد میشد موقوف کنم و روزهای عید بطور غیررسمی در طالار بزرگ ایالتی از واردین پذیرائی نمایم و صاحبمنصبان پلیس جنوب هم مثل

(۱) اصل این تلگراف و نوشتجات دیگرم که در خانه بود روز ۲۸ مرداد از بین‌رفت. تلگراف مزبور و تلگرافهای دیگری که بعد از نظر خوانندگان میگذرد ازنهمین‌سالنامه‌ی دنیا صفحه ۳۷ و صفحات بعد نقل شده است.

سایرین میآمدند و من از آنها پذیرائی میکردم.

راجع بمکاتبات هم از رویه‌ای که فرمانفرما برقرار کرده بود پیروی کنم و ماژر ادریس میرزا فرزند یحیی میرزا ثقة السلطنه نماینده‌ی مجلس اول وافسرپلیس جنوب را که رابط بین ایالت و پلیس بود بهمین سمت باقی بگذارم که مطالب خود را بگوید و شفاهاً جواب گرفته بفرماندهی ابلاغ نماید و بدین طریق عمل میشد. کلنل فریزر هم که فرمانده‌ی پلیس جنوب بود از همه بیشتر بزبان ما آشنا و روابطش با من بسیارصمیمانه بود.

شب سوم حوت ۱۲۹۹ سیم تلگراف شیراز — طهران قطع شد و قریب سه روز کرسی یکی از ایالات مهم از پایتخت اطلاع نداشت و هر کس این پیش‌آمد را بنوعی تعبیر میکرد،تااینکه تلگراف متحدالمال شاه که ذیلاً نقل میشود بشیراز رسید.

از طهران بشیراز — شب ٦ حوت — حکام ایالات وولایات -درنتیجه‌ی غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی‌تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ما وتمام اهالی را از فقدان یک دولت متأثرساخته بود مصمم شدیم که بتعیین شخص لایق و خدمتگذاری که موجب سعادت مملکت را فراهم نماید ببحرانهای متوالی خاتمه دهیم.بنابراین باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه بمعزی الیه دیده ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرائی بمعزی الیه مرحمت فرمودیم،شهرجمادی الآخر۱۳۳۹. **شاه**

نظر باینکه نه‌فقط اجراءتلگراف بلکه انتشار آن را هم در صلاح مملکت نمیدانستم تلگراف زیر را بشاه مخابره نمودم.

ششم حوت ۱۲۹۹ از شیراز بطهران — دستخط جهانمطاع تلگرافی بوسیله تلگرافخانه‌ی مرکزی زیارت شد.در مقام دولتخواهی آنچه میداند بعرض خاکپای مبارک میرساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد باعث بسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود.چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آن را مکتوم داشته هرگاه تلگراف مزبور برحسب امر ملوکانه و انتشارش لازم است امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد.والی فارس دکتر **محمد مصدق.**

پس از این تلگراف بیانیه‌ی رئیس‌دولت و رئیس کل قــواء رسید که در جراید روز منتشر گردید.سپس رئیس دولت تلگرافی بخود من نمود که عیناً نقل میشود.

دهم حوت ۱۲۹۹ از طهران بشیراز — جناب آقای دکتر مصدق السلطنه والی فارس.

آگاهی یافته ام اکل ازقفاتلگراف تصدی مرا بشغل ریاست وزراء انتشار نداده و گفته اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده اید. این خبر باین جانب مسلم داشت که حضرتعالی از وضعیات بی اطلاع و افق طهران را همانطور تصور کرده اید که قبلاً دیده اید و عیناً مشاهده کرده اید. نه چنین نیست. دوری مسافت و بی اطلاعی از جریان حضرتعالی را از اطلاعات مفیده محروم داشته است. این حکومت جدیدالتشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده‌ی اقتدار قشونی است بکسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند جز مشت چیزی نشان نمی دهد ودرلحظه ی واحد جان، مال، عائله، علاقهٔ اشکال کنندگان بعنوان رهینهٔ صداقت آنها در معرض تهدید گذارده میشود واین زبری و خشونت نه برای مصالح شخصی است بلکه برای مصالح وطنی است که هر اقدامی رامجوز و مشروع میسازد. بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند بالمره فکری نارسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی لازم است وظیفه ی خودراایفاءنمائید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح کننده را هیچکس جز خیانت کار نمیتواند تردید کند، آنهم فوراً تنبیه میشود.

من دراینجا تمام رجال پوسیده ودروغین راتوقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم هر مانع و مشکلی را بهیچ میشمارم. حضرتعالی نیز اگر میخواهید نماینده‌ی چنین دولتی باشید با جسارت قدم برداشته اصلاحات را در خطه ی مأموریت خودتان شروع کنید و از تقویت بی نهایت این جانب استفاده نمائید و باور کنید که اشخاص دانشمند و بیغرض را مجالی شایسته بدست آمده است. راست و بی پرده همانطور که عادت من است بحضرتعالی سابقه میدهم که نسبت بشخص شما خوشبین و خیلی مایلم که از چون حضرتعالی شخص شایسته‌ای در اصلاحات فارس استفاده کنم و بطور متقابل لازم است از صداقت و صمیمیت حضرتعالی آگاه گردم، بنابراین منتظرم که خودتان برای خودتان تعیین تکلیف نمائید، ولی در عین حال خود را از ذکر این نکته که باز یک شمه‌ای از صمیمت و صداقت من است ناچار می بینم و آن این است که انتخاب طریقی جز صداقت و راست گفتاری برای اشخاصی که مرجع این سؤالات میشوند مصلحت نیست و موجب ـ خودشان میشود. امیدوارم بنام وطن و بنام اصلاحات حضرتعالی از آن فاصله‌ی بعید آغوش گشوده مرا برادرانه در بغل گرفته کمک و مظاهرت خودتان را باحترام منافع ملی بمن اهداء نمائید. روش و منشور خودم‌را دربیانیه ای که امر داده‌ام بولایات مخابره کنند لامحاله ملاحظه و از عقاید این جانب آگاهی یافته اید — ریاست وزراء، **سید ضیاء ألدین**

طباطبائی.

باین تلگراف مطلقاً جواب ندادم و تلگراف دیگری از رئیس دولت رسید بشرح ذیل:

ایالت جلیله فارس — برای اطلاع حضرتعالی اعلام میدارد بفرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون با توپخانه بطهران اعزام دارند — ۱۱ حوت، نمره ۱٤۰۱، **سیدضیاء الدین طباطبائی** ریاست وزراء

که در این تلگراف نام پلیس جنوب بقشون جنوب تبدیل شده و با گفته‌های دولت وطنی که آن را برسمیت شناخت بکلی منافات داشت و مردم بعدم صداقت آن گفته‌ها پی بردند و تصمیم باعتراض و مخالفت گرفتند. بتدریج که اخبار طهران میرسید برمخالفت خود میافزودند.

نظر باینکه مخابرات حضوری وزیر فوائد عامه با نمایندگان متنفّذین محل راجع بدستگیری من به نتیجه نرسید و گفته بودند از من که جز خدمت بمملکت چیزی ندیده‌اند چطور میتوانند مرا دستگیر کنند پس بهتر این است بطهران احضارم کنند و هر طور صلاح میدانند آنجا بامن معامله نمایند (۱) کلنل فریزربا من داخل مذاکره شد و بعنوان هواخواهی از شاه گفت چرا دستخط شاه را در این ایالت اجرا ننمودید؟ که در جواب گفتم بشما مربوط نیست که چنین سؤالی بکنید. شاه مملکت بمن که والی این ایالتم دستخطی صادر نمود که چون موجب نا امنی و اغتشاش میشد آن را نه فقط اجراء نکردم بلکه انتشار هم نداده‌ام. بلافاصله گفت از سؤالی که کردم معذرت میطلبم، حق با شماست. من که یک صاحبمنصب خارجی هستم نمیبایست چنین سؤالی کرده باشم. حال اگر اجازه میفرمائید قدری دوستانه صحبت کنیم. گفتم با کمال میل حاضرم و بفرمائید.

کلنل گفت آیا تصور میکنید ایالت فارس از ایران مجزا شود و شما در فارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟ گفتم بهیچوجه. سپس گفت در اینصورت از دو حال خارج نیست یا با این دولت ولوبرخلاف عقیده باید همکاری کنید تا معلوم شود چقدر از وعده‌هائی را که داده است میتواند عملی کند و یا از کار کناره‌جوئی نمائید بگذارید هر چه در تمام مملکت میشود در این ایالت هم بشود و چنانچه نظری غیر از این دارید بفرمائید که من از نظریات شما مطلع گردم.

---

(۱) این احساسات وقتی ابراز مشید که هنوز دولت بر اوضاع مسلط نبود و مردم میتوانستند نسبت به نیک و بد اظهارنظر کنند.

نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بود بسازم و مخالفتم سبب نشود که دیگران بمن تأسی کنند و نقشه‌ی سیاست خارجی را خنثی نمایند. این سلیقه‌ی انگلیس هاست که اوّل حداکثری میخواهند، چنانچه طرف با دلیل و برهان مخالفت نمود باز از خود او بهر حداقلی که ممکن باشد استفاده مینمایند و برای اثبات بیغرضی خودشان کوچکترین استفاده‌ی از اشخاص باعقیده و ایمان را بزرگترین استفاده‌ی از اشخاص سرسپرده و بی ایمان ترجیح میدهند(۱) و از کسان بی عقیده و بی ایمان وقتی میخواهند استفاده کنند که هیچ فرد کم ایمانی هم خود را در معرض استفاده قرار نداده باشد، و چون دید که من با دلیل و برهان حرف میزنم و حاضر نمیشوم برای دخالت خارجی در امور مملکت کوچکترین موافقتی بکنم پس بهتر این بود که من خود استعفا بدهم و من هم هیچ چاره غیر از این نداشتم. چونکه پیشرفت نظریات من بسته باین بود که شاه استعفای مرا قبول نکند، همچنانکه در نهضت اخیر هم آزادی و استقلال حقیقی مملکت بسته باین بود که شاه مرا عزل ننماید ودولت دیگری را بلافاصله روی کار نیاورد. بهمین جهت هم من به احمدشاه تلگراف کردم و بدولت استعفا ندادم. چنانچه با نظریات کلنل موافقت نمیکردم آنوقت بهر طریق که ممکن بود بدست بعضی از متنفذین محل و یا بوسیله‌ی پلیس جنوب مرااین عنوان که دستخط شاه را اجرا نکرده‌ام دستگیر میکردند و یک رستاخیزی هم در شیراز بر پا مینمودند. این بود که تلگراف ذیل را بخود شاه مخابره کردم.

«نظر بآثار پیش آمدهای محتمل الوقوع و کسالت مزاجی که بغـتتاً عـارض شده و چاکر را از تحمل زحمت فوق‌العاده و مقاومت ممنوع مینماید تا ورود آقای قوام‌الملک از ابوابجمعی خودشان بهر زحمتی باشدحوزه‌ی ایالتی را مراقبت مینماید و بعد از ورود ایشان امر امر مبارک خواهد بود، ۱٦حوت ۱۲۹۹ ، **دکترمحمد مصدق**».

و از مخابره‌ی این تلگراف دو نظرداشتم: یکی این بود که شاه باین جمله از تلگراف من «پیش آمدهای محتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفتنی است و بهمان مقاومت منفی که در مجلس ضیافت لندن راجع بقرارداد نمود اکتفاء نکند و اگر میرود نام درخشانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد. دیگراینکه تصور میشد حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان هم از احساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه در هر مورد از ابراز وطنپرستی و فداکاری خودداری نکرده‌اند استفاده کند و با یک دولت ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی موافقت ننماید و بهمین جهات هم دخالت خود را در امور تا

---

(۱) علت تشکیل دولتهای ملی در ایران همین اصل بوده است.

ورود قوام‌الملک بشیراز محرز نمودم. ولی این دو آرزو و انتظار بخود صورت تحقق نگرفت و جامه‌ی عمل نپوشید.

* * *

هنوز بتلگراف من جوابی نرسیده و بیش از چند روز بآخر سال نمانده‌بود که مؤیدالشریعه یکی از علماء و ملاکین شیراز نزد من آمد و از پلیس جنوب شکایت کرد و گفت ملک مزروعی من را میخواهند میدان اسب‌دوانی قرار دهند که من بوسیله‌ی ماژرادریس میرزا کلنل فریزر را از شکایت او مطلع کردم و نتیجه گرفتم که بعد از خاتمه کار بتصدیق اهل خبره خسارت او را تأدیه کنند و تصور میکردم از این کار اظهار رضایت کند که گفت امسال با اقداماتی که شما کرده‌اید بمن وجهی میدهند ولی حق استفاده‌ی از این زمین را برای خود حفظ میکنند و سالهای بعد باستناد این سابقه چیزی بمن نخواهند داد که گفتم از یک حاکم مستعفی بیش از ساخته نیست و خوب است خودتان بفرمانده‌ی قشون مراجعه کنید و مقصودی که دارید حاصل نمائید.

در جواب گفت من بکسی امید ندارم و شکایتم را بدرگاه خدا میبرم و از جلسه خارج گردید. از این طرز بیان متأثر شدم و فکر میکردم چطور میتوانم رضایت او را فراهم کنم که در این اثنا کارتی از کلنل رسید و مرا برای روز اسب‌دوانی دعوت میکرد. در جواب نامه‌ای روی کاغذ ساده و بی‌مارک نوشتم و از حضور در محلی که مالک آن راضی نبود عذر خواستم. بعد کلنل با تلفن صحبت نمود وگفت نامه‌ی شما رسید و مرا تنبیه کرد. (۱) خواستم این چند کلمه را در این وقت شب عرض کنم تا بعد بیایم و از کاری که شده است معذرت بخواهم.

روز بعد باتفاق میرزا محمد باقرخان دهقان پیشکار قوام آمد و با کمال خوشروئی گفت این آقا را میشناسید؟ گفتم این چه سؤالی است، ایشان متصدی امور قوام‌الملک هستند. گفت متصدی کار فرمانفرما هم هستند و بهمین جهت با ایشان آمده‌ام که رضایت خود را برای اسب‌دوانی در سلطان‌آباد ملک فرمانفرما اظهار کنند. اکنون که نماینده‌ی مالک با این کار موافق است آیا باسب‌دوانی خواهید آمد؟

گفتم با کمال میل. کلنل رفت و دستور داد تمام چادرهائی که در ملک مؤیدالشریعه بر پا شده بود ازجای کندند و بسلطان‌آباد حمل نمودند. این بود طرز رفتار کلنل فریزر در روزهای آخر سال ۱۲۹۹ با من. اکنون باید دید و قضاوت کرد که این فرمانده قشون بیگانه با من که یک حاکم مستعفی و بلا تکلیف بودم اینطور رفتار کرد یا

---

(۱) جمله «تنبیه کرد» گفته‌ی خود اوست که عیناً نقل شده.

با حاکم دیگر هم این رفتار را میکرد.

* * *

بعد از ۲٤ سال یعنی سال ۱۳۲۳ که دوره‌ی دیکتاتوری خاتمه یافت و انتخابات طهران نسبت بسایر نقاط آزاد شد و من مجدداً بنمایندگی از مردم طهران وارد مجلس چهاردهم شدم خاطره‌ی دیگری از او دارم که بد نیست آن را هم در این‌جا نقل کنم.

قبل از حرکتم از شیراز که کلنل بدیدنم آمد و با او وداع کردم و از دو مشک(۱) آبی که بگماشته من داده بود اظهار امتنان نمودم و دیگر از او هیچ خبر نداشتم تا روز ۱۳ اسفندماه ۱۳۲۳ که بین من با بعضی از وکلاء در مجلس سخنانی درگرفت که از جلسه خارج شدم و تصمیم گرفتم دیگر بمجلس نروم. (۲)

روز بعد اول وقت مصطفی فاتح معاون شرکت نفت ایران و انگلیس بمن تلفن نمود و گفت فردا (۱۵ اسفند) عده‌ای شما را بمجلس خواهند برد که من چیزی نگفتم و مذاکرات خاتمه یافت و بعد بخود میگفتم که با شرکت نفت ارتباطی ندارم که بمن این تلفن را کرده‌اند و بهواخواهی من قیام نموده‌اند. من هر عملی که کرده‌ام روی صلاح و مصلحت مملکت نموده‌ام. عصر همان روز هم ادیب فرزند ادیب‌الممالک فراهانی (۳) شاعر معروف از طرف کلنل فریزر نزد من آمد و همین طور پیام آورد که باز مزید تعجب گردید و فکر میکردم با کسانی که از طرف شرکت نفت جنوب و وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس میآیند چه بگویم و چه رویه‌ای اتخاذ کنم.

نظر باینکه در این مملکت احزاب مؤثر و مهمی نیست و ابتکار در بسیاری از

---

(۱) آنوقت هنوز اتوموبیل در ایران رواج نگرفته بود و بتقلید از پلیس جنوب هرکس در شیراز مسافرت مینمود مشک آبی هم برمیداشت تا چنانچه در محلی آب نبود برای مصرف اتوموبیل استفاده کند و این مشکها را که هر کدام گنجایش چند لیتر آب داشت پلیس جنوب وارد کرده بود و گماشته‌ی من که برای خرید دو مشک بآنجا مراجعه کرده بود کلنل مزبور مطلع شده و گفته بود اکنون ارباب شما دارای سمتی نیست که از قبول دو مشک آب هم خودداری کند و طبق دستور او اداره دو مشک آب به گماشته‌ی من بلاعوض داده بود.

(۲) برای اطلاع از شرح قضیه ملاحظه شود «سیاست موازنه‌ی منفی»، جلد اول صفحه‌ی ۲۸۲ تا ۳٤۱.

(۳) ادیب‌الممالک از دوستان من بود و تا نه آبان ۱۳۰٤ که در مجلس شورای ملی با ماده واحده راجع به تشکیل دولت موقتی مخالفت کردم و از جلسه خارج شدم از اینکه فرزند او سمتی در آرتش داشت اطلاع نداشتم. چون شهرت یافته بود که دولت مخالفین خود را تبعید میکند شب هنگام یک نفر از پشت‌بام خانه‌ای مجاور من با صدای بلند میگفت امشب مراقب خود باشید که بعد معلوم شد خانهٔ مزبور متعلق است بادیب که آنوقت آجودان سرلشکر کریم‌آقا بوذرجمهری همسایه من بود.

موارد دست سیاست خارجی است تصمیم گرفتم اگر واردین کسانی باشند منسوب بسیاست خارجی از خانه حرکت نکنم،والاّ نسبت بآن عده از مردمی که صرفاً روی احساسات و علاقه بامور اجتماعی بخود زحمت میدهند و بخانه‌ی من میآیند توهین ننمایم.

روز بعد ابتدا عده‌ای آمدند که مورد توجه واقع نشدند.سپس جمعیت زیادی از دانشجویان و اشخاص دیگر از هر قبیل و هر قسم وارد شدند و گفتند بین خانه‌ی من و خیابان نادری آنقدر جمعیت است که بزحمت میتوان عبور نمود.این بود همگی بقصد مجلس حرکت کردیم و هر قدر بمجلس نزدیک‌تر میشدیم بر تعداد مردم افزوده میشد و چون در اتوموبیل عده‌ی زیادوتنگی جا سبب شده بود که من دچار حمله شوم در میدان بهارستان مرا از اتوموبیل خارج کردند و روی دست میبردند که وارد مجلس کنند که نظامیان در را بستند و باز مرا همانطور و باهمان‌حال برای استراحت بکافه‌ای که در ضلع شمال شرقی میدان و مقابل مجلس واقع شده بود میبردند که ناگهان سرتیب گلشائیان فرماندارنظامی طهران دستور داد شلیک کنند و یکی از سربازان که مرا هدف کرده بود تیرش بخطا رفت و رضای خواجه نوری دانشجو را که درایوان‌طبقه‌ی‌فوقانی کافه ایستاده بود از پای درآورد.

با اینکه برعلیه سرتیپ گلشائیان در مجلس شورای ملی اعلام جرم نمودم مسئولین وزارت جنگ نخواستند او را در یک دادگاه قانونی محاکمه کنند تا معلوم شود چرا دستور شلیک داد و چرا شلیک تمام افراد هوائی بود جز آن یک تیر که دانشجوئی را از بین برد.

اکنون قسمتی از نطق خود را که در جلسه ۲۳ اسفندماه ۲۳ مجلس شورای ملی ایراد کرده‌ام از شمارهٔ ۲۵ «مذاکرات مجلس» صفحه ۱٤۲ عیناً نقل میکنم.

«من از دولت سؤال میکنم چه شد اول سرتیپ گلشائیان حاکم نظامی از کار برکنار شد و بلافاصله رکن ۲ ستاد آرتش که صلاحیت رسیدگی نداشت بدون تحقیقات از شهود و مطلعین او را تبرئه کرد.پس از آن بعنوان اینکه بسیلی یکی از نمایندگان جواب نداد از کار منفصل شد.من باین دولت و دولتی که بعد میآید عرض میکنم که‌سرتیپ نامبرده باید در محکمه‌ای مرکب از اشخاص معروف بصحّت عمل محاکمه شود والا برای من مشکل است که در این مجلس انجام وظیفه نمایم.»

* * *

این واقعه در جامعه بدو شکل مختلف تعبیر گردید: نظر بعضی از هموطنان این بود که سانحه‌ی‌روز۱۵ اسفند زاده‌ی فکر دستگاه شرکت نفت بوده ولی عده‌ی دیگر

عقیده داشتند که شرکت مزبور میخواست در ازای مخالفت من با پیشنهاد «کافتارادزه» و نیز برای طرح منع امتیاز نفت که بمجلس پیشنهاد کردم از من قدردانی کند. این تعبیر بیشتر با حقیقت تطبیق میکند. اگر شرکت میخواست من از بین بروم عضو رسمی شرکت بمن تلفن نمی کرد و وابسته‌ی نظامی سفارت انگلیس مرا از آمدن مردم مطلع نمینمود و چون مخالفتم با پیشنهاد کافتارادزه سبب شده بود که مخالفینم آن را از نظر هواخواهی سیاست انگلیس تعبیر کنند این است که لازم میدانم در این باره نیز توضیحاتی بدهم.

نطق من در جلسه هفتم و طرح قانونیم در جلسه یازدهم آبان ۲۳ راجع بتحریم امتیاز نفت مربوط بهیچ سیاستی نبود و مثل تمام بیاناتم روی مصالح مملکت ایراد شده بود.

چنانچه کافتارادزه موفق شده بود امتیاز معادن نفت شمال را بدست آورد نفع مشترک دو همسایه شمال و جنوب در معادن نفت ایران سبب میشد که ملت ایران نتواند هیچوقت دم از آزادی و استقلال بزند و این یکی از مواردی بود که ما با سیاست انگلیس وجه اشتراک و وجه افتراق داشتیم.

وجه اشتراکمان این بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی از معادن نفت شمال استفاده نکند و روی همین اصل طرح پیشنهادی من در مجلس که اکثریت قریب باتفاق نمایندگانش هواخواه سیاست انگلیس بود با آن سرعت گذشت.

و امّا وجه افتراق‌ما– دولت انگلیس میخواست روزی از معادن نفت شمال هم استفاده کند ولی ما میخواستیم که روزی بیاید ملت ایران از تمام معادن نفت منحصراً خود استفاده کند و هیچ دولتی نتواند برای ادامه‌ی از استفاده نفت آزادی و استقلال ما را دستخوش اغراض خود قرار دهد و آن روز همان جلسه‌ای بود که قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از تصویب مجلسین گذشت.

* * *

از موضوع که خاطراتم در ایالت فارس بود خارج شدم و اکنون بدنبال اصل مطلب میپردازم که از شاه جوابی بتلگراف استعفای من نرسید و هر چه میگذشت بیشتر احتمال میرفت که شاه استعفایم را قبول نکند و من در فارس بمانم. با این حال بعضی از عمال بیگانه در شیراز میخواستند دست بعملیاتی بزنند و در اطراف ایجاد ناامنی نمایند که بعضی از همکاران من برای جلوگیری از هرگونه اغتشاش و ناامنی پیشنهاداتی نمودند. یکی از آن پیشنهادات کتبی بود و عیناً در اینجا نقل میشود.

«٤ رجب ۱۳۳۹ مطابق ۲٤ حوت ۱۲۹۹ — چون پاره‌ای بی نظمیها در اطراف

این ایالت شروع شده سارقین دست بکار هرزگی و در این موقع که بعضی هنگامه‌طلب‌ها ممکن است برای تأیید بی‌نظمی و بهمخوردگی به بعضی عملیات بپردازند لازم است تلگرافی که بتلگرافخانه فرستاده میشود در تحت نظر ایالت باشد استدعا میشود بریاست تلگرافخانهٔ مرکزی امر و مقرر فرمایند تلگرافی که بنقاط گفته میشود قبل از اینکه بنظر کارگذاران عالی برسد مخابره ننمایند و تلگراف مخل نظم و صلاح مملکت را توقیف فرمایند. ابوالقاسم نصیرالملک — مؤیدالملک— محمدباقر — لطفعلی نوری — فضلعلی رئیس نظمیه و سه امضای لایقرأدیگر (نقل از نهمین سالنامهٔ دنیا، صفحهٔ ٤۰).

این پیشنهاد بموقع اجراء گذارده شد و پس از دو سه روز ماژر مید قونسول انگلیس بملاقات من آمد و گفت آقایان سردار فاخر و مشارالدوله حکمت تلگرافی از طهران بشیراز مخابره نموده‌اند که بمقصد نرسیده است. در جواب گفتم نظارت رئیس تلگرافخانه راجع بتلگرافاتی است که از شیراز بخارج مخابره میشود، در تلگرافاتی که از خارج بشیراز میرسد حق نظارت ندارد و این قبیل تلگرافات را باید بدون تأخیر بمقصد برسانند که معلوم شد بیانات من او را متقاعد نمود و نامه ذیل را که بخط خود نوشته بود فرستاد.

«فدایت شوم، واقعاً از زحمت دادن بحضرت اشرف خجالت میکشم. امّا چاره ندارم عرض شود که چند روز قبل خدمتتان عرض کردم ازقراری که جناب وزیر مختار فرموده بودند بنا بود که آقایان سردار فاخر و مشارالدوله تلگرافی کنند بجناب آقای حشمت الممالک آنوقت از ایشان پرسیدم که همچوتلگرافی رسیده است یا خیر؟ فرمودند که هنوز خیر. چند روز که گذشت از جائی شنیدم که واقعاً رسیده بود ولیکن بآقای مزبور ندادند. حالا هم وزیر مختار سؤال میکنند که تلگراف رسیده یا خیر، خدمت ایشان چه جواب بدهم؟ اگراز جائی جلوگیری از دادن بصاحبش شده باشد تا یک اندازه برای این جانب جواب دادن بوزیر مختار مشکل است، چه کنم — دوستدار ماژر مید قونسول انگلیس در شیراز.»

بالاخره معلوم نشد که آقایان تلگراف خود را در چه موضوع مخابره کرده بودند که بمقصد نرسید و از وصول بمقصد چه نفعی عاید بیگانگان میشد که قونسول انگلیس بصدور این نامه مبادرت کرد.

* *

بآخر سال چند روز بیشتر نمانده بود که بعضی از همکارانم خصوصاً نصیرالملک که بعنوان مخالفت با سیاست خارجی مدتی بزندان رفته و در زمان ایالت

فرمانفرما آزاد شده بود اظهار نمود وضع سیاست خارجی بازمانی که من مأمور این ایالت شده بودم بسیار فرق کرده است. آنوقت اقتضا مینمود شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت قرار بگیرد ولی اکنون دولت از اشخاصی تشکیل شده که ارتباطشان با سیاست خارجی بر احدی پوشیده نیست. آن ایام والی فارس با پلیس جنوب مکاتبه نمیکرد ولی امروز رئیس دولت پلیس جنوب را برسمیت شناخته و یک ستون از این قواء را با توپخانه بطهران احضار کرده است. بنابراین عدم انعقاد سلام از این نظر که پلیس جنوب در سلام حاضر نشود مخالفت شدیدیست که با سیاست انگلیس میشود. بهتر آن است که روز اول سال سلام منعقد گردد. پلیس جنوب هم اگر آمد کاری برخلاف سابقه نشده چونکه در زمان فرمانفرما هم همیشه در سلامهای رسمی حاضر شده‌اند.

این بود اظهار یکی از همکاران من وعده‌ای دیگر، چنانچه مسلم بود که شاه استعفای مرا قبول نمیکند با این پیشنهاد موافقت نمیکردم ولی چون معلوم نبود شاه چه تصمیمی اتخاذ خواهد نمود، در این مملکت هم احزاب مُهمّ و مؤثری نیست که کمیته مرکزی تصمیم بگیرد و اعضاء تحت این عنوان که تبعیت از تصمیمات حزبی میکنند از خود رفع محظور کنند، در مبارزاتی هم که پای حزب در کار نیست وضعیت مبارزین از نظر فهم و علاقمندی بوطن و احساسات و احتیاجاتشان یکی نیست و بسیار فرق دارد بعضی که حتی از کشته شدن باک نمیکنند وبرخی که برای اندک ضرردست از مبارزه میکشند، این بود که با این پیشنهاد موافقت کردم. شاید همین سبب شود که شاه استعفایم را قبول نکند و همکارانم دچار مشکلات نگردند. چونکه بعد از کودتا پیشرفت کار من در امور ایالتی بواسطه احساساتی بود که یک عده مردم وطنپرست ابراز نموده و با من همکاری میکردند و گاه می شنیدم که میگفتند وای از آن روز که من از شیراز بروم و باز گرفتار بدبختیهای سابق بشوند.

آری!! سلام منعقد شد و اشک تأثر از چشمهای بعضی از همکارانم خصوصاً محمدتقی خان مؤیدالملک سرازیر بود و طولی نکشید که تلگراف زیر در جواب تلگراف استعفای من از شاه رسید.

«۲ حمل ـ استعفای شما ازایالت فارس بتصویب جناب رئیس الوزراء قبول شد. لازم است کفالت امور ایالتی را بقوام‌الملک تفویض نموده فوراً حرکت نمائید، شاه» که در این تلگراف شاه خواسته بود برساند که پادشاه مشروطه است و تصویب رئیس دولت را بمن ابلاغ نموده است. پس تصمیم گرفتم روز ۵ فروردین از شیراز حرکت کنم و روز قبل از حرکتم قوام‌الملک آمد و باین عنوان که در مدت تصدی خدمت چیزی از او نگرفته‌ام چکی برایم آورد که از قبول آن خودداری کردم وچون برای خرج سفر احتیاج

بوجه داشتم مبلغ ۱۶۰۰ تومان از میرزا محمدباقرخان دهقان بوام گرفتم و بورود طهران آن را پرداختم.

***

احضار فوری من بطهران از طرف شاه سبب شده بود که هر کس آن را بشکلی تعبیر کند. بعضی چنین حدس میزدند که مقصود این بود زودتر از خاک فارس خارج شوم تا زمینه برای آمدن نصرت السلطنه عموی شاه و قایم‌مقام من فراهم گردد و برخی اینطور که چون نتوانستند مرا در شیراز دستگیر کنند زودتر حرکت کنم که در اصفهان بازداشتم نمایند. ولی از آنجا که وقایعی روی داد بمقصود نرسیدند و بد نیست که آن وقایع را نقل کنم.

دختر و پسر بزرگم را که فرمانفرما با خود بطهران آورده بود قبل از وقوع کودتا با همسرم و تمام خانواده بشیراز حرکت نمودند. ورودشان تصادف نمود با استعفای من که چند روز بیشتر در شیراز نماندند و بعزم طهران حرکت کردند و قبل از حرکت نصیرالملک دعوت نمود و منزل اول را در قریه سیدان دوازده‌فرسخی شهر قرب «سیوند» ملک خانواده‌ی او قرار دهم و شب در آنجا بمانم.

وسایل نقلیه ما عبارت بود از یک اتوموبیل که در هندوستان خریده بودم و یک دلیجان و گاری که از شیراز تا اصفهان کرایه کرده بودم که برحسب اتفاق نزدیک پل‌خان گاری برگشت و چند نفر سرنشینان آن مجروح و مصدوم شدند که آنها را برای معالجه بشیراز روانه کرده‌ودر سیدان ماندم. شوفرم نیز مبتلا بحصبه گردید که او را هم از سیدان بشیراز فرستادم.

در سیدان از «آرمیتاژ اسمیت» نامه‌ای رسید که پس از یک سلسله تحسین از عملیاتم در فارس تقاضا کرده بود با من ملاقات کند که چون ممکن بود آن را بهانه قرار دهند و بعنوان سازش با سیاست خارجی مرا دستگیر کنند این ملاقات دست نداد.

توضیح آنکه آرمیتاژ مستشار مالی قرارداد وثوق بود که مشیرالدوله نخست‌وزیر او را برای رفع اختلافی که راجع بحق الامتیاز دولت از سال اول بهره‌برداری تا ۱۹۲۰ روی داده بود بلندن فرستاد و مقصود اصلی نخست‌وزیر این بود که آرمیتاژ از ایران برودو عدم دخالتش در امور مالی مملکت بعنوان مستشار قرارداد سبب شود که افکار عمومی تسکین یابد.

طبق قرارداد دارسی اختلاف بین دولت و شرکت را میبایست سه نفر حکم قطع کنند، ولی آرمیتاژ آن را بحکمیت یک نفر انگلیسی محول نمود و تمام دعاوی دولت ایران را از بابت حق‌الامتیاز چندساله بمبلغ ناچیزی که یک میلیون لیره بود قطع کرد. در کاری

هم که مأمور نبود و حق دخالت نداشت دخالت نمود و نظری برخلاف قرارداد و مصالح ایران اظهار کرد. چونکه طبق قرارداد دولت ایران حق داشت ۱۶٪ عایدات خالص شرکت‌های اصلی و شرکت‌های تابعه را بعنوان حق‌الامتیاز بخواهد. ولی آرمیتاژ شرکت‌های حمل و نقل را از پرداخت این حق معاف نمود و بعد از استعفای مشیرالدوله هم بایران آمده بود که باز برطبق قرارداد انجام وظیفه کند.

* * *

متجاوز از چهل روزدر سیدان بسر بردم. نصرت‌السلطنه باین عنوان که‌زمینه‌ی کارش در شیراز فراهم نشده بود یا بعلت دیگر در اصفهان توقف نموده بود و روز ۱۸ اردی‌بهشت از سیوند گذشت و بشیراز وارد گردید که چون توقفم در خاک فارس بیش از آن صلاح نبود شوفری از شیراز خواستم و حرکتم تصادف نمود با مسافرت بنی‌سلیمان خبیر معظم رئیس تلگرافخانه‌ی‌شیراز که باصفهان منتقل شده بود و در اتومبیل با من مصاحبت میکرد.

* * *

در مهیار هشت‌فرسنگ باصفهان ژاندارمی آمدو مرا از دستور دولت مطلع کرد و گفت اگر در اصفهان بمانید امنیه مأموریت خود را برای دستگیری شما اجراء خواهد نمود ولی اگربقصدطهران از شهر خارج شوید بمرکزاطلاع میدهد که‌بواسطه‌ی عدم توقف در شهر دستور اجراء نگردید و هر قدر خواستم بگوید از طرف کی آمده است چیزی نگفت و رفت.

در قلعه شور آخرین منزل شیراز باصفهان با مصاحب خود بدین عنوان که توقفم در اصفهان و اظهارنظر در اوضاع ممکن است موجب بازداشتم بشود وداع کردم و بخانواده دستور دادم وسایل حرکت خود را در اصفهان فراهم کنندودرقریه‌ی «گز» منزل اول اصفهان بطهران خود را بمن ملحق نمایند.

از ورودم به گز چیزی نگذشت که دوست صمیمی من شادروان غلامحسین سردار محتشم حاکم اصفهان بوسیله‌ی قاصدی پیام فرستاد هر کجا بروم دستگیرم خواهند نمود. چنانچه بچهارمحال بروم از من پذیرائی خواهند کرد تا وضعیات روشن شود. خانواده‌ام نیز پس از سه روز توقف در اصفهان به گز آمد و بطهران حرکت نمود و چون من با خانواده نبودم و بکاشان وارد نشدم که دستگیرم کنند مجدداً بمأمورین اصفهان دستور بازداشتم را میدهند که خبر ورودم بچهارمحال میرسد و موضوع خاتمه مییابد.

* * *

و امّا راجع بمسافرتم بچهارمحال که با شوفر و عبدالرحیم خان گماشته و قاصد

که ما را هدایت مینمود جمعاً چهارنفر بودیم از نقاطی گذشتیم که با اسب هم باشکال میتوان از آن نقاط عبور نمود. شب در عزیزآباد شکارگاه سابق ظل السلطان بیتوته نمودیم و روز بعد از «سامان» ملک سردار ظفر گذشته وارد «قهفرخ» شدیم که گفتند خوانین از محل قشلاقی ایل به شمس‌آباد ملک سردار اشجع آمده و از آنجا میخواهند بخانهای خود بروند که چون از ورودم بچهارمحال اطلاع نداشتند لازم بود شرحی بنویسم تا چنانچه موافقت کنند محلی برای اقامت خود تهیه نمایم.

نامه‌ای بسردار جنگ نوشتم که همان قاصد برد و جواب آورد که در جریان جنگ جهانی از حاج آقا نورالله و «واسموس» قونسول آلمان پذیرائی کردیم و اکنون نیز تا لچک سرزنهای بختیاری است از شما پذیرائی خواهیم نمود که چون دیگر جای تأمل نبود عازم شمس‌آباد شدم که برای دیدار من یک شب دیگر خوانین آنجا ماندند و قرار شد که هر پانزده روز میهمان یکی از آنها باشم که با امیر مفخم رئیس ایل بختیاری به «دهکرد» رفتم و آنجا با معظم السلطان پدر آقایان معظمی آشنا شدم و از توقفم چند روز بیشتر نگذشت که رئیس دولت از ایران رفت و قوام السلطنه مأمور تشکیل دولت شد و مرا بشاه برای پست وزارت مالیه معرفی کرد.

از چهارمحال با سردار اشجع باصفهان میآمدیم و چیزی بآخر روز نمانده بود که چرخهای جلوی اتوموبیل در یک چمن‌زاری فرو رفت و این واقعه نزدیک جاده‌ای روی داد که محل عبور ایل بویراحمدی بود و منتهی میشد بقریه‌ی زردیان. رجل معروف بختیاری میخواست شب در آنجا که امنیت نداشت بمانیم تا صبح شود و از اطراف کمک بخواهیم، ولی بعد با ما همکاری نمود و توانستیم چرخها را از گل درآوریم.

توقف من در اصفهان طول نکشید و بعد از عرض سپاس بسردار محتشم با سردار اشجع برادر ایشان بطهران حرکت نمودیم.

فصل بیست و یکم

تصدی من در وزارت مالیه

از این نظر که قوام‌السلطنه در رأس دولت قرار گرفته بود و من والی فارس بودم و میبایست گزارش حوزه‌ی مأموریت خود را باو بدهم از من دیدن نکرد. درصورتیکه من سه ماه قبل از تشکیل دولت او استعفا داده بودم و در آن دولت هم که مرا برای پست وزارت مالیه بشاه معرفی کرده بود نمیخواستم شرکت کنم و از این سوءتفاهمی که باو دست داده بود استفاده نمودم و ملاقاتی بین ما دست نداد.

یکی از علل عدم قبول کار این بود که «آرمیتاژ اسمیت» مستشار مالی قرارداد تحت الحمایگی ایران در وزارت مالیه کار میکرد. دیگراینکه سلیقه‌ی ما در طرز کار با هم فرق داشت. تا اینکه چندی بعد از ورودم بطهران نامه ای ازاورسید ومرا برای حضور در یکی از جلسات هیئت وزیران دعوت کرد و چون موضوع مذاکرات معلوم نبود میخواستم قبلاً استحضار حاصل کنم تا اگر مقتضی نبود معذرت بطلبم. ولی از نظر حفظ نزاکت تصمیم گرفتم در جلسه حاضر شوم، چنانچه موضوع مذاکرات با نظریاتم تطبیق ننمود خارج گردم که برحسب اتفاق همینطور پیش آمد.

جلسه تشـــکیل شـــده بود از نخست‌وزیر و سردار سپه وزیر جنگ و سایر وزرای آن دولت که قوام شروع بصحبت نمود و گفت گمان نمی کنم کسی باشد که با نظریات آقای وزیر جنگ راجع باصلاحات آن وزارت موافق نباشد، ولی با نهایت تأسف باید گفت که اجرای نظریاتشان تصادف با زمانی کرده است که در خزانه وجهی نیست و تهی است و با فقدان وجه هم نمیتوان کاری کرد و تنها راهی که بنظر رسید این است که علی‌الحساب با کمک و مساعدت شما وجهی برای وزارت جنگ تهیه کنیم تا بتوانند وظایف عادی خود را انجام دهند و بعد ببینیم چطور میشود وسایل کار ایشان را برای انجام نظریات کلی فراهم کرد. وزیر جنگ هم که تا آنوقت مرا ندیده بود تمام نگاهش متوجه من شده بود، برای اینکه بیانات نخست‌وزیر در من تأثیر کند و شانه از کار

خالی نکنم. تا اینکه پس از یک سلسله بیانات قوام گفت انتظار ما هم از شما فوق‌العاده نیست. نظر باینکه میخواهیم بوسیله‌ی طبع ونشر اوراق خزانه (بون دوترزور) وجهی بدست آوریم و دارندگان وجـــه هـــم وقتی برای خرید اوراق حاضر میشوند که بدانند روز وعده میتوانند طلب خود را ازخزانه‌ی دولت وصول کنند این است که تصور کرده‌ایم از نظر تأمین داخلی امضای شما و از نظر سیاست بین‌المللی امضای آرمیتاژ اسمیت ما را بانجام مقصود موفق بدارد و یقین داریم تا آنجا که بتوانید از این کمک و همراهی دریغ نخواهید نمود و بعضی از وزراء هم که اکنون خاطرم نیست در این زمینه بیاناتی کردند.

نظر باینکه شهرت یافته بود با مستشار قرارداد نمیحواهم همکاری کنم این نقشه که صورتاً برای تهیه پول و معناً برای تکذیب آن اشتهارات ترسیم شده بود آن چنان در من تأثیر نمود که با نهایت شدت و عصبانیت گفتم این کار از من ساخته نیست و از جا برخاستم و موضوع بدینطریق خاتمه یافت.

آرمیتاژ هم که یقین کرد تا در آن‌وزارت کارمیکند من کار قبول نخواهم کرد و افکار [عامه] هم بادخالت اودرامورمخالف است تدریجاً از کار خودداری نمودتا اینکه دیگر بوزارت مالیه نرفت و چون موقع ورود من از شیراز بدیدنم آمده بود از او برای بازدید وقت خواستم که در باغ مخبرالدوله محل کنونی بیمارستان‌شماره‌ی ۲ آرتش منزل داشت و ناخوش روی زمین خوابیده بود و از من با همان حال پذیرائی کرد و در ضمن صحبت گفت چه خوب کردید کار قبول نکردید، چونکه وضع طوری خواهد شد که کارها بیشتر دوام کند و آنوقت است که شما میتوانید بهتر بمملکت خود خدمت کنید که از این بیانات چیزی درک ننمودم و بعد که دکتر میلسپو آمد و متصدی کار شد فهمیدم که مقصود آرمیتاژ از این بیانات چه بود.

با اینکه مستشار مالی قرارداد رفته بود چون قوام میدانست علت دیگری هم هست که نمیخواهم در آن دولت شرکت کنم وزیرجنگ بخانه‌ی من آمد و گفت من میخواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم و آن را توسعه‌بدهم، شما نمیخواهید مالیه را بصورتی در آورید که من از کار و عمل شما بنفع مملکت استفاده نمایم؟ این بیانات و همچنین اصرار بعضی از دوستان و خیرخواهان که میگفتند آرمیتاژ اسمیت‌ها وقتی نخواهند توانست در مالیه مملکت دخالت کنند که مالیه اصلاح شود سبب شد که خود را برای قبول کار حاضر کنم و چون پست وزارت فوائد عامه هم متصدی نداشت آن را برای نوائی نیرالسلطان که یکی از مبارزین با قرارداد بود پیشنهاد نمایم که باین سمت منصوب گردید و دیگر کاری نبود مگر اینکه مجلس شورای ملی بمن اختیاراتی دهد و شروع باصلاحات کنم که برای اینکار لایحه‌ای پیشنهاد کردم‌وضمن بحث در لایحه از

مذاکرات بعضی از نمایندگان حسّ کردم که مقصود از آن همه اصرار این نبود که من وارد کار بشوم و اصلاحاتی بکنم بلکه میخواستند با من مخالفت کنند و کاری انجام نشود تا زمینه برای ورود مستشاران خارجی فراهم گردد. این بود که قبل از تصویب لایحه میخواستم خود را از دامی که برایم گسترده شده بود خلاص کنم که گردانندگان سیاست خارجی مساعی خود را بکار بردند و با تصویب ماده‌ی واحده راه کناره گیری از کار و عدم شروع باصلاحات را برویم بستند و دیگر چاره نبود جز اینکه بکار شروع نمایم ونتیجه‌ی کارم این بشود که خویش و بیگانه همه را با خود دشمن کنم.

اصلاحات من روی سه اصل استوار شده بود:

(۱) موازنه‌ی بودجه

(۲) رسیدگی بسوابق کارمندان وزارت مالیه

(۳) تنظیم لایحه تشکیلات

و بعداز آزمایش پیشنهاد آن بمجلس شورای ملی که شرح وقایع آن ایام بواسطه فقدان مدارک ویادداشت هایم که در ۲۸ مرداد از بین رفته متعسر است و با مراجعه بجراید می توانند درک کنند که رفتار اکثریت و بعضی از نمایندگان اقلیت در آن مجلس چقدر ناجوانمردانه بود و بهترین دلیل اینکه ماده‌ی واحده مربوط باختیارات سه ماه بمن وقت میداد که لوایح خود را بمجلس پیشنهاد کنم که پس از ۶۵ روز دست از پشتیبانی دولت کشیدند، که ناچار شد استعفا دهد و بعد هم نگذاشتند در دولت بعد من پست وزارت مالیه را تصدی کنم و کار ناتمام خود را تمام نمایم.

مجلس بشادروان مشیرالدوله اظهار تمایل نمود و راجع بشرکت من در دولت در جلسه‌ی خصوصی مجلس مذاکراتی کرد که بعضی از نمایندگان مخالفت کردند و گفتند چنانچه من در پست سابق خود ابقاء شوم ببرنامه‌ی دولت رأی نخواهند داد. رئیس دولت با من مذاکره نمود پست دیگری را قبول کنم که چون مخالف با حیثیتم و در حکم این بود از عهده‌ی گفته های خود برنمی آیم از شرکت در دولت خودداری کردم.

فصل بیست و دوم

انتصاب من بایالت آذربایجان

بعد از استعفای دولت قوام دیگر نتوانستم از خانه خارج شوم چونکه مأموریت یک عده نظامی که برای حفاظت من تعیین شده بود پس از کناره گیری من از کار خاتمه یافت و تبلیغات مخالفین هم برعلیه من آنقدر تأثیر کرده بود که خروج از خانه بدون محافظ برایم خالی از خطر نبود. فقط یک روز از خانه خارج شدم و آن روزی بود که امیراعلم وزیر فرهنگ و همکارم در آن دولت برای فوت یکی از برادران خود مجلس ختمی در خانه بر پا کرده بود و در پیچ هر پله یکی از اخوان او ایستاده از واردین پذیرائی مینمود و هر کدام که مرا میدید روی خود را طرف دیگر میکرد وعلت این بود که یکی از این برادران در ریاست مالیه ی یک محلی متهم بسوءاستفاده شده بود و در انتخابات دوره چهارم تقنینیه هم که در زمان نخست وزیری وثوق الدوله صورت گرفت بعنوان نمایندگی مردم وارد مجلس گردیده بود که برای اولین بار در عصر مشروطه سلب مصونیت او را از مجلس خواستم.

از پیچ و خم پله ها که گذشتم وارد مجلس شدم و در محلّی که بین صمصام السلطنه و حاج فخرالملک اردلان خالی بود قرار گرفتم که آنها نیز روی خود را بطرف دیگر نمودند و علت این بود که صمصام مالک ملکی بود در دهستان غار طهران موسوم به «ایرین چیچکلو» که میخواست گندم آن را بنرخ روز در بازار آزاد معامله کند ولی «مولی تور» رئیس اداره ی غله آن را برای مصرف نان شهر گرفت و قیمت آن را بنرخ رسمی دولت پرداخت. حاج فخرالملک هم که یکی از دوستان من بود مثل بعضی اشخاص از دو محل حقوق میگرفت، یعنی دویست تومان در هر ماه از دربار و دویست تومان از دولت که چون هر دو از خزانه ی مملکت داده میشد یکی از آن دو حقوق از بین رفته بود.

در موضوع کسر حقوق مخالفینم منحصر باینها نبود. اشخاص و تشکیلاتی که

بدون دلیل و تصویب مجلس ازخزانه ی دولت استفاده میکردند و از نظر توازن جمع و خرج این راه استفاده مسدود شده بود با من مخالف شدند. من باب مثال بودجه دربار سلطنتی که طبق تصویب انجمن مالی مجلس اول در هر ماه به سی هزارتومان تصویب شده و دولت وثوق برای جلب دربار ده هزار تومان بآن افزوده بود و نیز حقوق ولیعهد که از ماهی ده هزار تومان به چهارده هزارتومان افزایش یافته بود.

اکنون هموطنان عزیزم میتوانند خوب قضاوت کنند که بعد از کناره گیری از کار من با چه مخالفین بزرگی روبرو شده ام. ازشاه، ولیعهد، همه وهمه هر کدام بیک جهتی با من مخالفت میکردند و آنهائی هم که از من ضرری ندیدند تحت تاثیر تبلیغات مخالفین درآمدند و مرا پیرومذهب باب دانسته و میگفتند از «عکا» بمن الواحی میرسد که باین عنوان مرا از بین ببرند.

این مشکلات و محظوراتی که برایم ایجاد شده بودسبب شد که تصمیم بگیرم هیچوقت در امور دولت دخالت نکنم و نظریاتی که قبل از انتصابم بوزارت عدلیه داشتم بموقع اجراء گذارم، یعنی امور خود را تصفیه کرده از ایران مهاجرت نمایم که قضیه لاهوتی در تبریز پیش آمد و عده‌ای ژاندارم بفرماندهی لاهوتی از اوامر مرکز سر پیچی کردند و بعضی از قسمت های بازار و شهر تبریز را غارت نمودند. حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان از تبریز خارج شد و اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف دولت مشیرالدوله راجع بانتصابم بآن ایالت با من وارد مذاکره گردید و نتیجه ی مذاکرات این شد در فارس اگر از من کاری پیشرفت نمود از این جهت بود که قوای انتظامی زیر نظر شخص خود من اداره میشد، ولی در آذربایجان که قواء زیر نظر فرمانده لشکر است و تا امری از وزارت جنگ نرسد کاری صورت نخواهد گرفت از من چه کاری ممکن است برآید که هیچ تصور نمیشد دولت با نظریاتم موافقت کند و وسایل کارم را بطوریکه لازم بود در این مأموریت فراهم نماید که روز بعد سردار سپه وزیر جنگ بخانه ی من آمد و اظهار نمود از مذاکرات شما با وزیر پست و تلگراف مسبوق شدم و من مخصوصاً برای این آمده ام که بشما بگویم اگر این مأموریت را قبول کنید در این ایالت هم قوای انتظامی تا آنجا که مربوط بانتظامات است در اختیار شما قرار خواهد گرفت و برای اینکه شما مطمئن شوید مینویسم مادام که شما در رأس آن ایالتید فرمانده لشکر خود را مطیع نظریات شما بداند و دستور شما را در اموری که مربوط بامنیت است اجراءنماید. بنابراین دیگر جای عذر نیست و انتظار ما این است هر چه زودتر حرکت کنید و امنیتی را که این ایام در آن حدود مختل شده است برقرار نمائید که با این بیانات آنهم گوینده سردار سپه دیگر جای عذر نبود، خصوصاً اینکه از طرز رفتار مجلس نسبت بخودم افسرده

بودم و راضی باقامت در طهران نبودم.

روز بعد شخصی بنام حاج شعبانعلی خلخالی از طرف وزیر جنگ یک قبضه موزر برایم آورد که آن را در راه با خود ببرم و چُپق بلندی هم که در جیب داشت چاق کرد و مطالبی اظهار نمود از این قبیل که من شما را میبرم و هر چه بنظرم رسید میگویم و چون شما بحال مردم آن حدود سابقه ندارید باید با نظریات من موافقت نمائید. مفتاح رمزی هم که وزارت جنگ برای مخابرات تلگرافی باو داده بود ارائه نمود تا حرفهایش را خوب گوش کنم و بآنها ترتیب اثر بدهم که مرا بسیار متعجب نمود و بیاناتش برایم ناگوار آمد و بخود میگفتم این شخص کی است و با چه مقامی سر و کار دارد که تا این درجه مورد توجه است و اکنون میخواهد مرا با خود بیک ایالتی ببرد و مثل یک پیشکار بااقتدار در امور ایالتی دخالت نماید. تقاضای من این بود که قوای انتظامی در اختیارم باشد تا بتوانم انجام وظیفه کنم اکنون وضعیت دارد طوری میشود که حتی خود من باید در اختیار چنین کسی قرار بگیرم، باشد تا بهیئت وزیران بروم و تکلیف خود را معلوم نمایم.

روز بعد که برای مذاکرهٔ در اوضاع بهیئت وزیران رفتم بوزیر جنگ گفتم این حاج شعبانعلی را نشناختم کی است و نمی دانم چه مأموریتی باو داده اید. اگر او کسی است که میتواند والی یک ایالتی را رهبری کند از این چه بهتر که شخصی را باو بسپارید از او تمکین کند و بین آنها اختلافی روی ندهد که ناگهان برآشفت و گفت این.... برای چه آنجا آمده، او را دیگر راه ندهید و از خانه بیرونش کنید که بعد جلسه وزیران تشکیل شد و چون از وقایع تبریز اطلاعات کافی نداشتم بودجه ایالتی مورد بحث قرار گرفت و تصمیم گرفتند همان بودجه ای [را] که والی سابق میگرفت برای من تصویب کنند و از آن چیزی نکاهند، مشروط باینکه من هم بعد از دو روز حرکت کنم که من بوعده وفا نمودم. ولی از بودجه کسر شد و من در این مأموریت ضرر کردم.

پس از مراجعت از هیئت وزیران میرزا محمودخان جم مدیرالملک کفیل وزارت مالیه (اکنون سناتور جم) بدیدنم آمد و اظهار نمود که «سر پرسی لورن» وزیر مختار انگلیس گفت انتصاب شما باین ایالت روی نظریات من صورت گرفته است و انتصابات مهم تمام بدینطریق صورت میگرفت و ما هم پای خود را از استقلال کامل پائین تر نمیگذاشتیم، چنانچه کسی هم سخنی برخلاف میگفت مورد استهزاء قرار میگرفت چونکه شرط اول هر اقدام دانستن است سپس خواستن و بعد توانستن و ما میبایست در جهل بمانیم تا نتوانیم مراحل بعدی را طی نمائیم.

از مذاکرات جم اینطور دستگیرم شد با اینکه در وزارت مالیه با من مخالفت

کردند میخواهند در آذربایجان مأمور عالی رتبه دولت کسی باشد که صرفاً آلت فعل نبوده و صاحب رائی از خود باشد(۱) که تبلیغات افراد چپ در مردم تأثیر نکند و امنیتی را که در آنجا مختل شده بود با وسایل عادی و توجه بافکار عمومی برقرار نماید، ولی در جریان کار استنباط کردم این انتصاب فقط از نظر برقراری امنیت صورت نگرفت و جهات دیگری هم داشت که در خاتمه‌ی این فصل از آن صحبت مینمایم.

حرکتم تصادف نمود با اواسط دیماه ۱۳۰۰. وسایل حرکتم دو کالسکه بود که آنوقت برای این قبیل سفرها اجاره میشد. هوابسیار سرد و در راه آنقدر برف آمده بود که در یک روز بزحمت دو منزل را طی مینمودم. وزیر جنگ بسرلشکر خدایارخان حاکم قزوین و سرلشکر محمد توفیقی سردار عظیم حاکم زنجان امر داده بود از من استقبال کنند و در این دو شهر پذیرائی نمایند. ازمیانج به بعد بواسطه زیادی برف راه را سواره طی کردم و در نزدیکی تبریز اشخاصی از دوستان و طبقات مختلف وسرتیپ حبیب الله خان شیبانی فرمانده لشکر و سرتیپ اسماعیل‌آقا امیرفضلی فرماندار نظامی باستقبالم آمدند و مرا با وسایل نقلیه خود بمقر مأموریت هدایت کردند.

* * *

بمحض شروع بکار پاکتی نسبتاً ضخیم ازاداره نظمیه دیدم که روی آن نوشته شده بود «راپرتهای محرمانه» که چون از وضع شهربانی ها اطلاّع داشتم و میدانستم که خواندن این گزارشات جز گمراهی فکر نتیجه ندارد آن را باز نکرده رد کردم و گفتم از فرستادن این قبیل گزارشات خودداری کنند و در صورت لزوم شفاهاً گزارش بدهند و دستور بخواهند که چون بدین طریق نتوانستند فکر مرا خراب کنند شروع بمکاتبه کردند که پس ازخواندن چند نامه دیدم چیزی که ممکن است مانع انجام وظیفه بشود اطلاع از مندرجات این قبیل نامه هاست و عنقریب کارم بجائی خواهد رسید که حتی یک نفر را هم در آن شهر با خود دوست ندانم و نسبت بغموم سوءظن حاصل نمایم که دستور دادم دفتر ایالتی از ارسال نامه های بی امضا خودداری کنید و عدم توجه باین قبیل نوشتجات سبب شد که من با یک نظر صاف و ساده در اظهارات هموطنانم قضاوت کنم و توجه آنها را به بیطرفی و بیغرضی خود جلب نمایم.

* * *

از ورودم چند روز بیشتر نمیگذشت و درجلسه ای که برای اعاده‌ی امنیّت تشکیل

---

(۱) در آنوقت بهترین مأموران دولت بشمال اعزام میشدند، برای اینکه از خود عقیده‌ای داشتند و آلت سیاست بیگانه واقع نمیشدند و سایرین در نقاط جنوب که هر چه میخواستند بدون قید و شرط انجام دهند.

شده بود حضور داشتم که گفتند حاج شعبانعلی یعنی همان کسی که میخواست مرا از طهران به تبریز ببرد آمده و میخواهد فوراً ملاقات کند که من اورا بعدازخاتمه‌ی جلسه پذیرفتم که رنجش حاصل نمود و با تلگراف رمزی که معلوم نبود در چه موضوع مخابره مینمود بین وزیر جنگ و من را تفتین کرد.

* * *

نزهت الدوله نوه‌ی میرزا تقی خان امیرکبیر و دختر خاله‌ی من برای حفظ املاک و اموال خود با ضرغام حاج علیلو سردار عشایر که ده‌ها سال از او کوچک‌تر بود ازدواج کرده بـــود. ضرغام همان تفنگدار ایالتی بود که حسینقلی خان مافی نظام‌السلطنه پیشکار محمدعلی میرزا ولیعهد اورا مأمور کار جعفرآقای شکاک برادر اسماعیل آقا سمیتقو نمود و باز همان کسی بود که بعد از بمباران مجلس وغائله‌ی تبریز بهواخواهی محمدعلی شاه با شادروان ستارخان و سایر آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان جنگ کرده بود.

عدل الدوله یکی از مأمورین مالیه‌ی آذربایجان مبلغی بدولت بدهکار بود که پیشکار مالیه آن را مطالبه مینمود و برای فرار از تأدیه دین بخانه سردار عشایر رفته در آنجا تحصن اختیار کرده بود که بدستور من از آنجا خارج شد و این کار موجب رنجش سردار از من گردید و بمن پیام فرستاد که محمد حسن میرزا ولیعهد هم نتوانست میرزا اسماعیل نوبری را که در خانه‌ام متحصن شده بود خارج کند و میخواست کماکان در امور ایالتی دخالت کند و اعمال نفوذ نماید.

عدم ملاحظهٔ من از اشخاص و توجه کاملم بمصالح اجتماع سبب شده بود در تبریز هم عده‌ای از این قبیل ناراضی بشوند و زمینه را طوری فراهم نمایند که یا از کار دوری کنم و یا اینکه مرا از بین ببرند که لازم میدانم وضع ساختمان اداره‌ی ایالتی و محل کارم را شرح دهم و حادثه‌ای که در یکی از روزها در آنجا روی داد بیان نمایم.

اداره‌ی ایالتی دارای دو مدخل بود. یکی در شمال که با محله ششکلان ارتباط داشت و دیگری در جنوب که ارتباط آن با میدان توپخانه بود.

محل پذیرائی من یک طالار بزرگ و محل کـــارم اطاقی سـمت غرب طالار بود که هر دو مشرف بجنوب و جلوی اطاق هم ایوانی بود بارتفاع یک متر که از فضا میتوانستند بایوان آمده از آنجا وارد اطاق بشوند و پشت طالار هم دالانی بود طویل که با حیاط سمت شمال این بنا ارتباط داشت، بدین طریق که ازمحله‌ی ششکلان بحیاط بیایند از آنجا بدالان سپس بطالار و اطاق کار من وارد گردند.

بتحریک مخالفین اجتماعی از پلیس از محلهٔ امیرخیز بقصد گرفتن حقوق معوقه

حرکت کردند و در بین راه هم عده‌ای با اسلحه‌ی گرم‌وسرد برای انجام مأموریتی که داشتند بآنها ملحق شدند و از درب سمت جنوب که مشرف بمیدان توپخانه بود بدون هیچ مقاومتی از طرف مراقبین وارد فضا شدند و در حینی که من در اطاق کار بانجام وظیفه مشغول بودم بایوان آمدند و با کمال جسارت و بی ادبی حقوق معوقه خود را مطالبه میکردند و همین کفایت مینمود بگویم فعلاً در مالیه پول نیست تاطبق‌دستوری که داشتند عمل کنند که من برخلاف گفتم تأمل کنید تا حقوق شما را برسانم و با بودن پاسبانان در جلو که جز گرفتن حقوق نظری نداشتند آنهائی که در عقب بودند و مأموریت دیگر داشتند نتوانستند کاری انجام دهند و من از این مهلکه جان بدر بردم و بلافاصله بوسیله تلفن با سرتیپ شیبانی تماس گرفتم و شرح واقعه را بزبان فرانسه گفتم و دستور دادم که با یک عده کافی از در دیگر که بامحله‌ی‌ششکلان ارتباط داشت و درمرآء و منظر محاصرین نبود بیایند و افراد را دستگیر نمایند.

برای اینکه پاسبانان بانتظار گرفتن وجه بمانند و بافراد پشت سر مجال ندهند که مرتکب سوءقصدی بشوند هر چند لحظه هم یک نفر را باداره مالیه میفرستادم که حقوق معوقهٔ آنان را هر چه زودتر بپردازند و پیشکار مالیه موسس‌خان‌هم که در زمان وزارت مالیه خود من باین مأموریت آمده بود و در فضیلتش همین بس که یکی از علماء تبریز و اگر اشتباه نکنم حاج میرزا تقی‌آقا باو گفته بود «موسس‌خان‌بیل‌میرم سن نه‌سن هر نه سن موسلمان سن»(۱) نمیدانم که تو چه هستی هر چه هستی مسلمانی، اظهار بی پولی ننمود و پاسبانان را بدعا و ثنای من مشغول نمود تا سرتیپ شیبانی ا ز همان دری که دستور داده بودم آمد و با چند نفر وارد اطاق شد و در جلوی پنجره قرار گرفت تا نتوانند بمن آسیبی برسانند. بقیه نظامیان هم از طالار وارد فضا شدند آنها را دستگیر نمودند و بدینطریق غائله خاتمه یافت.

* * *

مخالفین دست از کار برنداشتند و این مرتبه نقشه‌ی کمیابی نان را کشیدند و در تبریز معمول این بود که اشخاص توانا آرد مصرف سالانه خود را در رأس خرمن تهیه کنند و دیگران نان یومیه خود را از بازار بدست آورند. برای نان روزانه این عده درحدود یکصدو بیست خروار گندم ضرورت داشت که درانبار دولت بیش از هشتصد خروار نبود ومن بهرحا کمی که برای حمل جنس تلگراف میکردم یا دست نشانده‌ی سردار عشایر بود و یا تحت نفوذ او و بمعاذیر مختلفه از حمل گندم خودداری مینمود و شهردار هم که یکی از دست

---

(۱) موسس‌خان ارمنی و یکی از بهترین رؤسای ادارات مالی دولت بود.

نشاندگان سردار بود همه روزه از گندم مصرف نان شهر میکاست و تهاجم مصرف کنندگان در جلوی دکاکین بیشتر میشد و جریان کار بدین منوال بودتا یکی از روزها که همسر حاج میرزا محسن آقا فوت نمود و من میبایست بمجلس ختمی که در مسجد این آیت الله بر پا شده بود بروم و در این مصیبت شرکت نمایم.

در حین عبور معلوم شد آنچه راجع بتهاجم عموم در مقابل دکاکین نانوائی گفته بودند بیان واقع بود و هر قدر میگذشتم خود را بخطری که احتمال میرفت بروز کند نزدیک تر میدیدم، چه بهترین وقتی بود که میتوانستند نقشه‌ی خود را اجراء کنند. تا اینکه وارد مسجد شدم و عده‌ای دور مرا گرفتند و از نبودن نان شکایت نمودند و همین کفایت مینمود حرفی بگویم که نان در آن نباشد. بطور خلاصه حرفی که شکم‌های گرسنه را سیر نکند که من آنجا هم همان رویه‌ی چندروزقبل را پیش گرفتم و باحاطه کنندگان گفتم تا فردا ظهر یا بشما نان میدهم یا بدولت استعفا تا شخص دیگری مأمور شود نان شما را تأمین نماید که این حرف جواب نداشت. اگر خود مخالفین هم آنجا بودند و می شنیدند حتماً موافقت میکردند، چونکه در این فاصله کم نه برای شخص من بلکه برای هر کس دیگر هم تهیه‌ی نان امری بود محال که آن روز هم کار بدینطریق گذشت و من جان بدر بردم و از مسجد که مراجعت کردم آنی از فکر و خیال راحت و فارغ نبودم و بخود میگفتم چطور ممکن است بوعده‌ای که داده‌ام وفا کنم.

باستعفا و حرکت عقیده نداشتم، چونکه اقامتم در طهران با وضعیتی که پیدا کرده بودم مشکل، واصلاح کار نان هم بدون دستگیری مخالفین کاری بود محال و بعضی از مالکین هم حاضر نبودند از ترقی احتمالی قیمت جنس صرفنظر کنند و گندم خود را برای عرضه بشهر ارسال نمایند.

تـــا اینکه تمام فکرها و ناراحتی هایم باین جا رسید که غیر از دستگیری سردار عشایر چاره ندارم. باین کار تصمیم گرفتم و خود را برای هر پیش آمدی آماده کردم.

هنوز باذان صبح مدتی مانده بود که شخصاً بسرتیپ شیبانی تلفن نمودم آمد و موضوع مطرح مذاکره قرار گرفت و باین نتیجه رسید که برای کار نان دعوتی از سردار و عده‌ای از اعیان و ملاک بشود و همین که سردار آمد اول دراین باب مذاکره کنیم که فرمانده لشکر هم مقدار مهمّی گندم برای ادامه جنگ با سمیتقو میخواهد که باید در «دانالو» و «شرفخانه» تحویل نظامیان بشود. بنابراین خوب است او هم در این جلسه حـ ـسر شود که برای احتیاجات ‌ـسون و مصرف اهالی تصمیمی یک جـ اتخاذ نمائیم.

سردار برادری داشت موسوم به سام و ملقب بامیر ارشد که حاج مخبرالسلطنه او

را بجنگ سمیتقو فرستاد و در آنجا از بین رفت و معروف بود که تا او حیات داشت هر یک از این دو برادر که برای ملاقات ولیعهدیاوالی میآمد آن دگری در خانه می نشست تا چنانچه حادثه‌ای روی دهد بکمک برادر بشتابد. ولی بعد از فوت او سردار عشایر برای حفاظت خود با عده‌ای مسلح میآمد.

خانه‌ی او درمحله‌ی ششکلان بود ورفت وآمدنش با اداره ایالتی از درب سمت شمال صورت میگرفت و محافظین او در دالان پشت طالار قرار میگرفتند که برای اجتناب از هر سوءظن قرار شد سرتیپ شیبانی فقط با ده نفر نظامی حرکت کند و مثل همیشه از درب سمت جنوب اداره‌ی ایالتی که مدخل معمولی بود بیاید و از طالار باطاق من واردشود. دری هم که بین طالار و دالان بود چون بواسطه‌ی فصل زمستان هر وقت که آن را باز مینمودند بسته میشد محافظین سردار از آمدن سرتیپ و آن عده نظامی بطالار اطلاع حاصل نمیکردند و بمحض اینکه سرتیپ وارد اطاق شد قبل از جلوس(۱) او را با سردار روانه طالار کنم که راجع بگندم مورد احتیاج قشون مذاکره نمایند و در همانجا چند نفر از نظامیان او را از درب قسمت جنوب باداره‌ی نظمیه ببرند و بازداشت کنند و بقیه نظامیان افراد مسلح او را که در دالان قرار میگرفتند یک یک وارد طالار نموده خلع سلاح نمایند.

مقارن هفت صبح بود که سرتیپ رفت و گفت منتظر تلفن شما هستم و هنوز بساعت هشت نرسیده بود که مصدق الممالک رئیس عدلیه آمد و میخواست راجع بکارهای خود مذاکره کند که گفتم تا انقضاء ضرب الاجلی که نموده‌ام بیش از چند ساعت باقی نیست که یا بمردم نان بدهم و یا از شهر حرکت نمایم. بنابراین امروز برای اصغای مطالب شما مجال ندارم و میخواهم موضوع‌نان را در جلسه‌ای مرکب از اعیان و تجار و ملاک مطرح کنم تا چنانچه نتیجه نداد راجع بحرکت خود اقدام نمایم و چون رئیس دفتر نیامده اگر بتوانید نام عده‌ای از طبقات فوق را در حدود بیست نفرمرقوم بدارید که برای ساعت ده در اینجا حضور بهمرسانند، کمکی است که در این روز بمن کرده‌اید و چون تردید نداشتم که شخص مطلوب را مینوشت اسم از کسی نبردم تا ایجاد سوءظن ننماید. دعوتنامه را که خواندم نام سردار نوشته شده بود و مقصودی که داشتم بعمل آمده بود که آن را بمسؤول ارسال مراسلات دادم که بُرد و بامضای مدعوّین رسانید.

ساعت ده که برای پذیرائی مهیا شدم هر یک از مدعوین که میآمد چون سردار عشایر نیامده بود تصور میکردم از نظر من مطلع شده است و نخواهد آمد، در صورتیکه

---

(۱) عدم جلوس از این نظر بود که مذاکرات طولانی شود و محافظین سردار از آمدن نظامیان مطلع نشوندوسوءظن حاصل ننمایند.

سرتیپ شیبانی مردی بود مورد اعتماد و چنین تصوری در بـــاره‌اش هیچ مورد نداشت که بعد از نفر ششم سردار هم آمد و با شور و مشورت حضار بفرمانده لشکر تلفن نمودم که او هم آمد و هنوز جلوس نکرده بود موضوع مطرح شد و هر دو روانه‌ی طالار شدند و طولی نکشید که سرتیپ آمد و انجام نقشه را بدون اینکه حادثه‌ای روی داده باشد اعلام کرد و باز قبل از اینکه جلوس کند گفتم با شهردار هم که حضور داشت بهمانطور عمل کنید که گفت برخیز و او را هم از اطاق خارج نمود و بشهربانی فرستاد.

از جریانی که گذشت حضار مات و مبهوت شدند و بخود میگفتند چه اوضاعی پیش آمد و چه وقایعی روی داده و این دو نفر را کجا بردند و گفتم طبق گزارشات کمبود نان در نتیجه‌ی تحریکات سردار بود و شهردار هم مجری نظریات او که هر دو بشهربانی اعزام شدند و بازداشت گردیدند.

از این بیانات حضار تعجب کردند و همگی بفکر فرو رفتند و نمی‌دانستند چه بگویند که بعد برای آنها ایجاد مشکلاتی بکند. هیچ باور نمیکردند باین سهولت بتوان سردار را دستگیر کرد. گفتم کار از این چیزها گذشته و اکنون باید مذاکره کنیم و ببینیم چطور میتوان تجهیزات او را تصرف نمود، چونکه در «آبخواره» هفت فرسخی شهر تبریز تجهیزاتی داشت که دولت در هیچ یک از نقاط کشور نداشت که با شور و مشورت حضار قرار شد عده‌ای نظامی تحت‌نظر حاج میرزاآقا فرشی که شخصی بود بیطرف بآنجا بروند و تمام را بشهر حمل نمایند که این کار شد. ولی در بین راه نمیدانم چه شد که فرشی از اسب افتاد و از انجام این کار معذرت خواست و تأخیر در کار سبب شد که افراد ایل قسمتی از تسلیحات را ببرند. با این حال چند عراده‌توپ و در حدود دوهزار قبضه تفنگ و عده‌ای مسلسل و لوئیکن(؟) و چند کرور فشنگ بدست نظامیان رسید و ضمن خبر دستگیری سردار برئیس دولت و وزیر جنگ صورت دادم.

وزیر جنگ بلا تأمل جواب داد و تحسین نمود ولی از رئیس دولت جواب نرسید و چنین شهرت داشت که از تبریز بحاج مخبرالسلطنه تلگرافاتی شده و او هم با رئیس دولت مذاکره نموده و گفته است غرب آذربایجان بواسطه‌ی عصیان و تمرد سمیتقو امنیت نداشت، درشرق هم کار ناامنی بجائی خواهد رسید که با هیچ قوه‌نتوان آن را منظم کرد و دولت هم روی همین نظر در صدور جواب تأمل کرده بود تا ببینند نتیجه چه میشود و کار بکجا میرسد و چون یک هفته طول کشید و از نخست‌وزیر جوابی نرسید بوسیله تلگراف رمز گله کردم که بعد او هم تلگراف نمود و عملیاتم را ستود.

راجع بنان کافی است بگویم آن روز بقدری طبخ شد که از مصرف شهر زیاد آمد و در اطراف بفروش رسید. سپس آنقدر گندم بشهر وارد شد که من از اعتبار دولت برای

خرید جنس استفاده ننمودم و آن را دست نخورده بمرکز برگردانیدم و اما اینکه گفته بودند دستگیری سردار عشایر سبب میشود آذربایجان شرقی هم امنیت خود را از دست بدهد عکس آن مشاهده گردید و از رؤسای شاهسون نامه‌ها مبنی براطاعت و انقیاد رسید و راه میانج به تبریز که تا آنوقت امنیت نداشت کاملاً امن گردید بطوریکه تجارمال التجاره‌ی خود را با نهایت اطمینان حمل میکردند و در عرض راه از هیچ دسته و طایفه‌ای بمحمولا تشان گزند نمیرسید.

از بازداشت سردار چند روز گذشت که دختر خاله‌ام تقاضا نمود بامن داخل مذاکره شود و البته مقصود جز این نبود که وجهی بدهند و او را از زندان خلاص کنند که گفتم نظر شخصی در این کار نبود. او میخواست در اموری که حق دخالت نداشت دخالت کند که چون با سبک و سلیقه‌ی من سازگار نبود بنای مخالفت را گذاشت و شروع بتحریکات کرد. من هم برای حفظ مصالح اجتماع ناچار شدم که با او اینطور معامله کنم و اکنون بشما قول میدهم که هر وقت خواستم از تبریز بروم او را صحیح و سالم بخانه روانه کنم و دست شما بسپارم که این جواب او را متقاعد ننمود و آنچه میخواست بمن بدهد اضعاف ومضاعف در مرکزخرج نمود و از وزارت جنگ تلگرافی رسید که سردار را بطهران روانه نمایم. (۱)

بعد ازاستعفای من که اوضاع آن استان بصورت دیگری درآمد و اقبال السلطنه ماکوئی بقتل رسید و هر چه داشت از جواهر و پول تمام از بین رفت نزهت الدوله بطهران آمد و بمادرم گفت اگر پسرشما سردارراخلع سلاح نکرده بود او هم دچار همان سرنوشت میشد که اقبال السلطنه بآن دچار شد.

* * *

چندی بعد از ورودم به تبریز یکی از اتباع شوروی شب‌نامه‌ای بر علیه سردار سپه وزیر جنگ نوشت و منتشر کرد که سرهنگ بقائی رئیس نظمه (اکنون سرلشکر بقائی و سناتور) آن را بمن ارائه نمود و اجازه خواست نویسنده را تعقیب کند که من موافقت کردم. سپس گفت قبل از هر اقدام باید بقونسول شوروی اطلاع داد. گفتم آنوقت که این قبیل امور باطلاع و استحضار قونسولگری میرسید دولت روسیه در ایران از مقررات کاپی‌تولاسیون استفاده میکرد. ولی اکنون که طبق عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ بین ایران و دولت

---

(۱) قبل ازاین تلگراف که در بعضی از جلسات در امور انتظامی مذاکره میشد صحبت از این بمیان آمد که برای محل اقامت سردار از کجا مناسب است که آنجا باشد. حاج مشیر دفتر یکی از اعیان و اشخاص معتبر تبریز و بذله گو گفت پیشنهاد میکنم که سردار هیچ کجا نباشد.

اتحاد جماهیر شوروی این رژیم الغاء شده حضور نماینده‌ی قونسولگری لازم نیست و مخالف مقررات عهدنامه‌ایست که بین دولتین منعقد گردیده است.

دستوری که داده‌بودم اجراء نمود و قونسول شوروی آمد و اظهار کرد چون اتباع ما در ایران امنیت ندارند برای حفاظتشان ناچاریم گارد روژ (قشون سرخ) وارد کنیم. گفتم کاری برخلاف مقررات نشده و عملی کاملاً طبق عهدنامه صورت گرفته است، مگرنه این است که یکی از مساعدتهای ذیقیمت دولت شوروی بایران الغای همین مقررات است. اگر عهدنامه صحیح است عملی برطبق آن شده و تا عهدنامه باقی است و نسخ نشده من و هر مأمور دیگر تکلیفی جز اجراء نداریم. سپس اظهار نمود ما تا کنون معامله‌ی بمثل نموده‌ایم یعنی در شوروی هم هر یک از اتباع ایران متهم شده است او را با حضور نماینده‌ی ایران تعقیب کرده‌ایم. گفتم برفرض اینکه چنین عملی هم شده باشد کاری مخالف عهدنامه شده و سابقه‌ی مخالف عهدنامه ملاک اعمال بعد نمیشود که این کار با تکدر زیاد قونسول گذشت و قشون سرخ هم وارد نگردید.

* * *

هوای تبریز بمن سازگار نبود و گرفتاریهای من در وزارت مالیه مرا آنقدر ضعیف و عصبانی کرده بود که یکی از روزها مقداری خون از دهانم آمد(۱) و برای جلوگیری لازم بود حرف کم بزنم و عصبانی نشوم و این کار هم با توقف در شهر و آمد و رفت زیاد میسر نبود. بباغی خارج از شهر رفتم که سابقاً ببانک استقراضی روسیه تزاری تعلق داشت و طبق عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ بدولت ایران واگذار شده بود.

در نتیجه‌ی استراحت و امساک در حرف حالم بهتر شده بود که روزی ناگهان اول قونسول شوروی سپس حاج ساعدالسلطنه الهامی معاون من و بعد میرزا رضاخان مترجم قونسولگری وارد اطاق شدند و هر کدام در محلی قرار گرفتند و قونسول نامه‌ای بمیرزا رضاخان داد که آن را قرائت نمود و موضوع نامه این بود: موقع بازجوئی در نظمیه داغی به پشتم کرده‌اند که قادر بحرکت نیستم و از شما که قونسول دولت اتحاد جماهیر

---

(۱) این خونریزی مرتبهٔ دیگری هم در طهران عارضم شد که محل آن در حلق بود. پرفسور شمس آن را داغ نمود و موقوف گردید و باز چندی بعد این حال بمن دست داد که این مرتبه محل آن معلوم نبود. برای کشف علّت به برلن رفتم و در آنجا مورد معاینهٔ پرفسور «آیکن» متخصص در امراض حلق و پرفسور «برگمان» متخصص در امراض داخلی قرار گرفتم که هر دو گفتند چیزی نیست و حتی یک دستور و نسخه هم ندادند و بعد هم دیگر خون از دهان نیامد و مجرای خود را تغییر داد که در همین زندان چند مرتبه بوسیله‌ی ادرار خون زیادی از من دفع شده است که آن را برای خود خطر بزرگی میدانم.

شوروی و مدافع حقوق ما هستید درخواست احقاق حق مینمایم که بعد قونسول روی خود را بمن نمود و گفت با این تشکیلات خودتان میخواهید اتباع شوروی را از استفاده مقررات کاپی تولاسیون محروم بدارید؟ که با اشاره از الهامی سؤال کردم او هم با اشاره مندرجات نامه را تصدیق نمود. سپس قونسول گفت یا نویسنده را اینجا حاضر کنید و یا اجازه دهید که من بنظمیه بروم او را معاینه نمایم که چون قبول هر یک از این دو تقاضا بطور تحکم‌آمیز نوعی از اجرای مقررات کاپی تولاسیون بشمار میرفت موافقت نکردم. او ناگهان از جای برخاست و گفت مطلب همان است که قبلاً بشما گفته‌ام و اکنون باز تکرار میکنم که بدون حضور عده‌ای قشون سرخ زندگی برای اتباع ما در ایران محال است که من ناچار شدم بگویم شما چرا بدون اجازه و اطلاع قبلی وارد اطاق من شده‌اید و مرا بحالتی در آورده‌اید که ممکن است باز دچار خونریزی بشوم، چنانچه ضرری از این رفتار متوجه من بشود مسؤول آن شما هستید(۱) که پس از ترجمه‌ی این بیانات قونسول بجای خود قرار گرفت و گفت حالا چه میفرمائید که من انجام دهم. گفتم برای دادن جواب بیست و چهار ساعت تأمل نمائید و از این بیان مقصودم این بود: بعد از جنگ اول جهانی که ارمنستان خود را دولت آزاد و مستقلی اعلان کرده و هنوز باتحاد جماهیر شوروی محلق نشده بود برای حفظ منافع اتباع خود در تبریز قونسول داشت که روابطش با قونسول شوروی گرم بود و تصور میشد او بتواند قونسول شوروی را ساکت کند تا جراحت مجروح التیام یابد.

قونسول موافقت نمود و بعد از اینکه رفت توانستم بیان واقعه را از الهامی سؤال کنم و از او توضیحاتی بخواهم که گفت نویسنده‌ی نامه متهم است بقتل دکتر «پرشین» تبعه‌ی دیگر شوروی که موقع بازجوئی او را در اردبیل داغ کرده‌اند و این کار در زمان ایالت سابق شده و اکنون که او را برای محاکمه به تبریز آورده‌اند و در نظمیه زندانی است این نامه را نوشته و از طرز رفتار نظمیه‌ی اردبیل شکایت کرده است که این بیانات مرا نسبت بخودم مطمئن نمود، چونکه نظر قونسول مخالفت با شخص من بود. ولی چون ارتکاب چنین عملی شایسته‌ی یک مملکت مترقی نبود قونسول ارمنستان را که برای هموطنان خود از من تقاضای کمک کرده بود خواستم که رفت مذاکره نمود. ولی قونسول شوروی قبول نکرده و گفته بود علائم جرم از بین میرود که پس از بیست و چهار ساعت باداره ایالتی رفته و از آنجا بوسیله‌ی تلفن از من مطالبه جواب میکرد که گفتم طرف عصر نویسنده نامه خود را در

---

(۱) ایراد من وارد نبود چونکه قونسول با الهامی معاون من آمده بود و او میبایست مرا از ورود قونسول مطلع کرده باشد که این کار نشده بود.

قونسولگری بشما معرفی خواهد نمود.

برای اینکه مجروح خود رفته باشد و ما او را نفرستاده باشیم دستور دادم او را آزاد کنند و موقع خروج از زندان باو تذکر دهند که بقونسولگری برود و از محبتهای قونسول تشکر نماید و دو مأمور ناشناس هم او را تعقیب کنند که وقتی خارج میشود او را دستگیر نمایند.

مجروح که رفته بود قونسول از او مطالبی پرسیده و همینکه موضوع باینجا رسیده بود او را در اردبیل و در زمان ایالت سابق داغ کرده‌اند گفته بود تو را آنوقت داغ کرده‌اند حالا شکایت میکنی که بعد مذاکرات خاتمه پیدا میکند و مجروح از آنجا خارج میگردد.

* * *

چندی بعد غائله دیگری روی داد واین بود: چشمه‌ی آبی است که درگردش سیزده هشت شبانه‌روز متعلق است بقونسولگری و پنج شبانه‌روزدیگر بباغی تعلق دارد که ملک دولت است و من در آنجا اقامت داشتم و روزی از ماه رمضان که خواب بودم صدای غوغائی برخاست و مرا از خواب بیدار کرد که گفتند باغبان قونسولگری آمده و باغبان ما را باین عنوان که بیش از حقابه آب بُرده است کتک میزند و این کار ممکن بود باز روابط ما را بیشتر تیره و تار کند، چونکه باغبان میرفت شکایت میکرد و معلوم نبود کدامیک در این کارسبقت کرده‌اند. این بود که باغبان را خواستم و انعامی باو دادم و گفتم از باغبان خودمان راضی نبودم شاید کتک شما سبب شود که بعد از این بوظیفهٔ خود عمل کند و حقیقت همین بود، ولی باغبان قونسولگری در جواب گفت هرکس گفته است من او را زده‌ام خلاف گفته و اکنون هر چه بود گذشت.

* * *

قبل از بروز این اختلافات علت نصب خود را در این ایالت پیش‌آمدهائی میدانستم که در روزهای آخر مأموریت سلفم روی داده بود، ولی بعد از شروع بکار و اختلافاتی که بین قونسول و من روی داد چنین بنظر رسید که علت انتصابم نه فقط آن پیش آمده‌ها بود بلکه جهات دیگری هم داشت که مندرجات ذیل آن را تأیید میکند.

(۱) بعد از شروع جنگ اول جهانی که دولت ترکیه کاپی تولاسیون را الغاء نمود طی رساله‌ای نظریات خود را برای اینکه دولت ایران هم همان رویه را تعقیب کند منتشر کردم که در جامعه حسن اثر نمود. سپس «اردشیر جی ادولجی» نماینده زردتشتیان هند در ایران بدیدنم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد رساله‌ی شما در سفارت انگلیس مورد بررسی قرار گرفت و گفتند که نویسنده تحت تأثیر تبلیغات آلمان قرار گرفته است

ومن برای رفع هرگونه سوء تفاهم گفتم که نویسنده را سالهاست میشناسم و او کسی نیست که تحت تأثیر سیاست بیگانه درآید. چون تحصیلاتی کرده و اکنون بایران آمده خواسته است در این باب نظری اظهار نماید.

(۲) در مأموریت فارس ثابت شده بود که از قبول کار جز خدمت بوطن نظری نداشتم و روزی که پای مصالح مملکت بمیان آمد از همه چیز گذشتم.

(۳) بعد از سقوط کابینه‌ی سیاه که از بختیاری بطهران آمدم «روتشتین» وزیرمختار شوروی بدیدنم آمد و از اینکه با کودتا مخالفت کرده بودم‌تحسین کرد و روی این سابقه اولین روزی که پشت میز وزارت مالیه قرار گرفتم «مارتین لیانازوف» یکی از فرزندان لیانازوف صاحب امتیاز شیلات بحرخزر آمد و پس از تبلیغ سلام از طرف روتشتین اوراقی ارائه نمود که طبق تصویبنامهٔ هئیت وزیران یا حکم قوام‌السلطنه نخست‌وزیر اداره‌ی تشخیص عایدات محل بانک استقراضی‌سابق‌راکه‌اکنون‌بانک‌ملی ایران است برای مدت طویل و بمبلغ قلیل باداره‌ی تجارت شوروی اجاره داده بود که من میبایست آن را امضا کنم.

بآورنده گفتم که بسیار مایلم با وزیر تجدید دیداری کنم و هر وقت که ملاقاتی دست داد نظریات خود را در این‌باب‌میگویم که رفت و طولی نکشید که آمد و از طرف روتشتین مرا برای روز جمعه‌ای که تعطیل بود بناهاردعوت کرد و پس ازصرف‌ناهار باو گفتم چنانچه شما این محل را تصرف کنید آیا نخواهند گفت که انعقاد این عهدنامه فقط یک جنبه‌ی‌تبلیغاتی داشته و هر چه دولت اتحاد جماهیرشوروی‌بایران‌داده‌بیک عنوانی پس خواهد گرفت؟ آیا نفع این معامله برای شما بیشتر است یا ضرری که از این اجاره متوجه سیاست شما خواهد شد؟

روتشتین‌پس از قدری تأمل گفت چون اداره‌ی تجارت ما اکنون در محل سابق سفارت (محلّهٔ پامنار) کار میکند و از محل خود راضی نیست،باین جهت ما در صدد اجاره‌ی این محل برآمدیم. ولی اکنون که شما اینطور اظهار میکنید صلاح خود ما هم نیست این کار را تعقیب کنیم و بهتر آن است که از آن صرفنظر نمائیم و با اینکه وزیرمختار حرف مرا تصدیق کرد از آن ببعد روابط گرمی که با من داشت مبدل بسردی شده بود.

(٤) موقع انتصابم بایالت آذربایجان که هنوز سیاست‌دولت یک طرفی نشده بود لازم بود کسی بآن ایالت برود که از خود صاحب رأی و عقیده باشد واعمالش‌بالتمام منتسب بدستور مرکز نشود و یکی از دلایل انتصاب من بآن ایالت همین بود.

اکنون باید دید چه چیز سبب شد که سایر دول نیز از رژیم کاپی تولاسیون

درایران صرف نظر کنند و از آن دست بکشند؟ برای دولت اتحاد جماهیر شوروی که از این رژیم صرف نظر نمود بسیار ناگوار بود که سایر دول اتباع خود را برای محاکمه و مجازات از ایران ببرند، ولی اتباع آن دولت که لازم بود تبلیغاتی در ایران بکنند گرفتار شوند و برطبق قوانین مملکت محاکمه و محکوم شوند. این بود میخواست بهرقیمتی که بود کماکان از این رژیم استفاده کند و آن همه مناقشاتی که بین قونسول شوروی و من روی داد مبتنی برهمین اصل بوده است. دول غرب نیز روی این نظر که دیر یا زود دولت شوروی از کاپی تولاسیون استفاده خواهد نمود و این کار سبب خواهد شد که تبلیغات کمونیستی در ایران پیشرفت کند از آن صرف نظر نمودند..

* * *

از استعفایم چند روز گذشته بود که قونسول شوروی در تبریز از من تقاضای ملاقات نمود و من هرقدر فکر کردم چه پیش آمده است کـه میخواهد با من ملاقات کند چیـزی درک نـنـمودم تـا اینـکـه آمد و رفتـارش بـا سـابق بسیـار فرق کـرده بود و گفت از استعفای شما متأسفیم. چنانچه بخواهید میتوانیم اقدام کنیم دولت استعفای شما را نپذیرد. گفتم استعفای من دلایلی دارد که یکی از آن کسالت مزاج است و ملاحظه میکنید که بواسطه روماطیسم نمی‌توانم حرکت کنم و علاجی هم غیر از تغییر محل ندارم. برفرض اینکه میتوانستم در این جا بکار ادامه دهم من تاکنون برای داشتن کار یا ادامهٔ بکار بهیچ کس و بهیچ مقامی‌تشبث ننموده‌ام، خـواه آن مقام داخلی باشد یا خارجی.

علت استعفاء

امریه‌ی وزارت جنگ بفرمانده لشکرآذربایجان‌سبب شد که با نظر دولت موافقت کنم و با حال کسالت خود را برای خدمت بمملکت حاضر نمایم. ولی بیش ازچندماه نتوانم بکار ادامه دهم و علت استعفای من این بود که در «اسکو» وضعیتی پیش آمده بود که برای جلوگیری از آن میبایست عده‌ای سوار بآنجا اعزام شود که دستور اعزام ده سوارنظام بفرمانده لشکر دادم که گفت برای جنگ با «سمیتقو» مورد احتیاجند و دستورم را اجرا ننمود.

سپس خواستم که ده قبضه تفنگ از تفنگهای ضبطی از سردار عشایر بدهند که خود ده نفر سوار استخدام و بآنجا روانه کنم که باز بهمان دلیل موافقت ننمود و بعد معلوم شد که وزارت جنگ امریه‌ای‌را که قبل از حرکت من از طهران صادر کرده بود الغاء نموده و آنوقت فهمیدم که مدت مأموریت من در آن استان بسر آمده است. این بود

بدولت قوام که بعد از دولت مشیرالدوله تشکیل شده بود استعفا دادم که مورد قبول واقع نشد و چون دیگر در آن ایالت از من خدمتی ساخته نبودبوسیله‌ی تلگراف دیگری ضرب‌الاجل کردم که تا ۲۰ سرطان در تبریز میمانم و آن روز حرکت میکنم خواه استعفایم قبول شود یا نشود.

فرمانده لشکر نیز همان وقت تغییرکرد که ما باتفاق حرکت کردیم و چون شهرت داشت عده‌ای اشرار در عرض راه میخواهند ازمن انتقام بکشند صدو بیست نفرسوارنظام مأمور حفاظت من شدند و تا میانج با ما بودند و سرتیپ شیبانی که میخواست زودتر بمرکز وارد شود در آنجا با من وداع نمود.

نتیجه‌ی مأموریتم در مدتی کمتر از شش ماه این بود که یک عده مردم آزادیخواه و بیگناه در حدودشصت نفرازتمام طبقات که در نتیجه‌ی غائله‌ی لاهوتی دستگیر و زندانی شده بودند آزاد شوند. چنانچه طرز دیگری پیش آمده بود برای آنان بسیار گران تمام شده بود. چه هر کس با دیگری غرض داشت میخواست در آنوقت تفریغ حساب کند و نیز برقراری نظم و امنیت و اجرای عهدنامه راجع بالغای مقررات کاپی‌تولاسیون بشرحی که قبلا گذشت.

فصل بیست و سوم

مراجعتم از تبریز
و انتخابم بریاست انجمن فرعی انتخابات

موقع ورودم به تبریز نزهت الدوله دختر خاله ام یک جفت قالیچه بعنوان تبریک برایم فرستاد که در عالم خانوادگی نتوانستم رد کنم و چون موقع حرکت از طهران به تبریز هم وزیر جنگ یک قبضه موزر برایم فرستاده بود آن را برسم سوقات برای وزیرجنگ فرستادم که قبول نکرد و من هرقدر فکر کردم نتوانستم علت آن را درک کنم مگر اینکه تلگرافی کرده بود بامیر عشایر خلخالی کاری داده شود که با آن موافقت ننمودم و باو خدمتی رجوع نکردم.

روز بعد سرلشکر خدایارخان آمد وگفت چون حضرت اشرف حمام بودند دستور ایشان را خوب اجرا نکرده اند و قالیچه ها را نفهمیده برگردانیده اند. مجدداً آنها را بفرستید که فرستادم و دیگر صحبتی بمیان نیامد

* * *

پای دردم ایجاب مینمود که تا فصل اقتضا میکرد و هوا سرد نشده بود در یکی از آبهای گوگردی استحمام کنم و مناسب‌تر از همه آبگرم خرقان در کنار جاده‌ی همدان بنظر رسید که از آنجا بعلاقجاتی که در خرقان داشتم و ندیده بودم رفته بکارهای محلی رسیدگی نمایم. (۱)

سفرم در حدود بیست روز طول کشید و پس از ورودم بطهران محمدحسن میرزا ولیعهد این پیام را فرستاد: با اختصاصی که ایالت آذربایجان بمن دارد انتظارم این بود

---

(۱) این علاقجات‌را که ملک دو نفر از اقوام ما بود و بشرکت مادرم خریده بودم امیر مجاهد بختیاری که در زندان بود از من خرید و با پول آن برای خود خانه ساختم که روز ۲۸ مرداد منهدم گردید.

که بعد از مراجعت از تبریز بدیدن من بیائید و گزارش آنجا را بمن بدهید. اکنون مدتی است آمده‌اید و مرا ملاقات نکرده‌اید خوب است ساعتی بیائید که با هم صحبت کنیم.

روز بعد بقصر ابیض رفتم که در باغ ایستاده بود و باامیرمفخم بختیاری صحبت میکرد و مرا که دید گفت چرا تا کنون بدیدن من نیامده‌اید؟گفتم برای اینکه والاحضرت بتلگرافم جوابی مرحمت نفرموده‌اید. موضوع تلگراف این بود که ولیعهد از اروپا بایران آمده بود و من هم مثل بعضی از رجال و اعیان تبریز تبریک ورود گفتم که جواب همه رسید جز جواب تلگراف من.

سپس گفت شما چرا پیشنهاد کردید ازحقوق من کسر بشود؟گفتم از این جهت که شاه و ولیعهد از مملکت بیش از همه استفاده میکنند و بیش از همه هم باید بآن علاقمند باشند که صورتش برافروخت و مثل این بود که خجالت کشید و از گفته‌ی خود پشیمان گردید.

امیرمفخم رفت. وارد قصر شدیم و باز شروع بصحبت نمود و نتیجه‌ی مذاکراتش این بود الغاء اختیارات شما در آرتش کاری است که من سبب آن شده‌ام و اکنون بشما میگویم که از کرده‌ی خود پشیمانم. گفتم پشیمانی سودی ندارد من هم بواسطهٔ دردپا نمیتوانستم بیش از این در تبریز بمانم.

* * *

اوقاتم در خانه بمطالعه میگذشت تا یکی از روزها که سفارت آلمان پذیرائی مینمود و من آنجا رفته بودم پیامی از مستوفی الممالک رسید که میخواست با من ملاقات کند. از آنجا بخانه‌ی صاحب اختیار که منزل داشت رفتم. محمدعلی فروغی ذکاءالملک از اطاق خارج میشد که بلافاصله من را پذیرفت و گفت البته اطلاع دارید که من مأمور تشکیل دولت شده‌ام و سلیقه‌ام در کار این است که اوّل دو نفر را بعنوان عضو مشاور تعیین کنم و بعد با شور و مشورت آنان سایر اعضای دولت را انتخاب نمایم که در این دولت فروغی و شما را برای این کار تعیین نموده و قبل از شما با فروغی مذاکره کرده‌ام و اکنون میخواهم نظریات شما را هم بشنوم و بدانم.

گفتم بجای من خوب است با مشیرالدوله مشورت کنید. گفت تصور نمیکردم در این دولت شرکت کند. شما استمزاج کنید اگر موافق است من هم با نظر شما موافقت میکنم که بلافاصله با مشیرالدوله ملاقات نمودم و از مذاکراتی که شده بود او را مستحضر کردم که گفت مستوفی هم مثل من وعده‌ی دیگر ازحوزه‌ی انتخابیه‌ی طهران بنمایندگی مجلس چهارم انتخاب شده و انتظار مردم این بود ما که نماینده‌ی ملتیم سایر نمایندگان مجلس را در خیر و صلاح مملکت رهبری کنیم ولی او باین عنوان که مجلس چهارم

ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی است(۱) حتی یک روز هم بمجلس نیامد و بآن رسمیت نداد. اکنون نمیدانم چطور میخواهد در مقابل چنین مجلسی قبول مسؤولیت کند. من با این رویه موافق نیستم و از شرکت در این دولت معذرت میطلبم.

از ذکر این بیانات برای اینکه تفتین نشود خودداری کردم و بمستوفی فقط گفتم هرقدر سعی کردم موافقت حاصل نشد و از شرکت در این دولت معذرت طلبید. سپس راجع باشخاصی که میخواست بعضویت تعیین‌شوند مذاکره کردیم و قرار شدروزی که خواست دولت خود را بشاه معرفی کند بمن اطلاع دهد. ولی تشکیل این دولت هم مثل دولت های دیگر او بطول انجامید و همه روزه در جراید اسم از کسانی برده میشد که با من هیچ مذاکره نکرده بود و چون مرتبهٔ دیگری هم مرا برای پست وزارت مالیه در نظر گرفته و قرار بود برای معرفی بفرح‌آباد برویم که رفت و مرا خبر نکرد من هیچ اُمید شرکت در این دولت نداشتم و کماکان اوقاتم بمطالعه میگذشت که باز یکی از روزها از من تقاضای ملاقات نمود و این دفعه پس از عذرخواهی گفت شما میدانید که پشتیبان من در این مجلس سلیمان میرزا و میرزا محمدصادق طباطبائی و رفقایشان هستند که با عضویت شما در این دولت مخالفند. گفتم از این که این مرتبه مرا زود مطلع کردید و تا روزی که بدربار برای معرفی میروید منتظر نگذاشتید متشکرم.

* * *

انتخابات طهران برای دوره‌ی پنجم تقنینیه در این دولت شروع شد و مشیرالدوله بریاست انجمن مرکزی انتخاب گردید و یکی از روزها که بدیدنم آمد گفت میخواهیم شما را بعضویت انجمن فرعی محله‌ی دولت انتخاب کنیم و من مخصوصاً برای این آمده‌ام که از شما خواهش کنم آن را قبول کنید.

گفتم اکنون برای خود اشتغالی دارم و مایل نیستم درکار انتخابات دخالت کنم. مجدداً اظهار نمود شما که بکرات در آزادی انتخابات اظهار عقیده نموده‌اید و اکنون فرصتی بدست آمده‌است که میتوانید در یک حوزه‌ی انتخابیه از اعمال خلاف قانون جلوگیری کنید چرا میخواهید از قبول کار خودداری نمائید که این بیان جای حرف نگذاشت و دعوت حاکم طهران را پذیرفتم و بریاست انجمن نیز انتخاب شدم و تا سرحد

---

(۱) انتخابات طهران مدتی قبل از اینکه وثوق‌الدوله دولت خود را تشکیل دهد در یک محیط آزاد و از روی کمال دقت و صحت انجام گرفت و بعد وثوق‌الدوله از نظر تصویب قرارداد برای اولین بار رسماً در انتخابات سایر نقاط دخالت کرد و حقوقی که قانون اساسی بمردم داده است غصب نمود.

امکان در اجرای نظریات خود راجع بآزادی انتخابات و جلوگیری از هرگونه دسیسه و تزویر در آن انجمن کوشیدم و هنوز قرائت آراء خاتمه نیافته بود که دولت مستوفی سقوط نمودومشیرالدوله مأمور تشکیل دولت شد که من در آن دولت شرکت کردم و پست وزارت خارجه را تصدی نمودم. قرائت آراء هم که خاتمه یافت بنمایندگی دوره‌ی پنجم تقنینیه انتخاب گردیدم.

فصل بیست و چهارم

انتصاب من بوزارت خارجه

اولین روز ورودم بوزارتخارجه میرزا محمدقلی‌خان منتخب‌الملک رئیس اداره‌ی انگلیس نامه‌ای بمن ارائه نمود که «سر پرسی لورن» وزیر مختار انگلیس بمستوفی الممالک نخست‌وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» واقع در خلیج فارس متعلق بایران نیست و نظامیان برخلاف حق در آنها دخالت میکنند. رئیس الوزراء هم بخط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب‌الملک از من سؤال نمود باین نامه باید جوابی داده شود یا آن را بلاجواب گذاریم.

گفتم قبل از ملاحظهٔ پرونده نمیتوانم در این‌باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزائر مزبور ملک غیرقابل تردید ایران است موضوع را در هئیت وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس بنامه‌ی وزیرمختار جواب دادم و چند بار هم با او مذاکرات شفاهی نمودم. (۱)

* * *

موضوع دیگری که پیش آمد این بود «روتشتن» وزیرمختار دولت اتحاد جماهیر شوروی که با من سابقه داشت رفته بود و شخصی بنام «شومیاتسکی» بجای او آمده بود و میخواست با من برای اینکه در تبریز نسبت باجرای کاپی تولاسیون مخالفت کرده بودم تفریغ حساب کند که برحسب اتفاق مستمسکی هم بدست آورده و این بود که عده‌ای از علماء با قانون مجازات عرفی که دولت وثوق تصویب کرده و بموقع اجراء گذارده بود مخالفت کردند و آن را از کار انداختند.

وزیر مختار ضمن‌یک‌نامه‌ازمن‌سؤال نمود شما که میخواهید ما از رژیم

---

(۱) در همان جلسه‌ی اول باسر پرسی لورن وارد مذاکره‌شدم. از اینکه منتخب‌الملک از ضبط نامه جلوگیری کرده و موضوع را مطرح کرده بود عصبانی بود و برای اویک خط ونشانی هم کشید.

کاپی تولاسیون استفاده نکنیم خوب است بفرمائید اتباع ما در ایران طبق چه قانون باید مجازات شوند؟ که این حرف جواب نداشت. چنانچه قونسول شوروی هم در تبریز این سؤال را کرده بود چون قانون مجازات عرفی را دولت تصویب کرده بود و قدرت قانونی نداشت ما را برای جواب دچار اشکال مینمود. نامه را طبق اصول بوزارت دادگستری فرستادم که چون نتوانستند جوابی بدهند بنامه‌ی سفارت شوروی جوابی داده نشد.

* * *

نظر باینکه دولت مشیرالدوله برای این تشکیل شده بود که بقیه‌ی انتخابات دوره پنجم تقنینیه را تمام کند و تا افتتاح مجلس پنجم در سرکار بماند با رئیس دولت مذاکره کردم که مجلس دولت را مأمور کند در ایام فترت لایحه‌ی قانون مجازات عمومی را تنظیم نماید که با آن موافقت نمود و مجلس این مأموریت را بدولت داد.

راجع بتدوین لایحه نیز قرار شد من با بعضی از علماء صحبت کنم تا مغرضین نتوانند آنها را برضد دولت تحریک کنند و چنین بنظر رسید اول با حاجی آقا جمال که با من بیش از دیگران ارتباط داشت شور کنم و چنانچه نتیجه داد با دیگران وارد مذاکره شوم که در ضمن صحبت باو گفتم از تنظیم این لایحه مقصود این نیست که مسلمین مشمول چنین قانونی بشوند بلکه منظور این است که فقدان قانون سبب نشود جرائم اتباع بیگانه در ایران بلاعقاب بماند که در جواب با همان لهجه‌ی اصفهانی مخصوص بخود گفت «سرایت میکند که» و از این جملهٔ کوتاه نظر آیت‌الله این بود اگر قانونی از تصویب مجلس گذشت و نسبت باتباع بیگانه اجرا شد باتباع ایران نیز سرایت خواهد نمود.

سپس گفتم اگر این قانون تصویب نشود ما نخواهیم توانست اتباع شوروی را برای جرائمی که در ایران مرتکب میشوند تعقیب کنیم و تحت محاکمه درآوریم و فقدان قانون سبب خواهد شد که باز از رژیم کاپی تولاسیون استفاده نمایند که این مرتبه گفت «بجهنّم» و آنوقت فهمیدم که مذاکراتم با دیگران به هیچ نتیجه نخواهد رسید.

* * *

موضوع دیگری که باز در آن دولت مطرح شد مربوط بامتیاز کشتی رانی دریاچه ارومیه بود که دست «استیونس» تبعه‌ی انگلیس و «بوداغیانس» بود و دولت صمصام السلطنه آن را مثل امتیاز شیلات بحرخزر الغا کرده و بعد یکی از وزرای خارجه بوسیله یک نامه در جواب سفارت انگلیس آن را احیاء نموده بود که باستناد همان نامه سفارت انگلیس بعنوان حمایت از تبعه‌ی خود با دولت ها مکاتبه مینمود.

سر پرسی لورن نامه‌ای برئیس دولت نوشت که آن را در هیئت وزیران مطرح نمود و نتیجه این شد ادامه‌ی این امتیاز در دست تبعه‌ی انگلیس دور از مصلحت و ممکن

است به تشکیل یک دولت کرد در آن حدود کمک بکند. بنابراین خوب است بعنوان غرامت وجهی داده شود که دعوا خاتمه یابد و بحداکثر ۳۵۰ هزارتومان تعیین گردید و چنین قرار شد که من با وزیرمختار انگلیس مذاکره کنم و هرقدر ممکن باشد از آن بکاهم. این کار شد و او هم با استیونس مذاکره نمود و آن را به ۳۲۰ هزار تومان قطع کرد که بعد دولت از کار کناره نمود و دولت سردار سپه لایحه‌ی آن راتنظیم و بمجلس پیشنهاد کرد.

* * *

موضوع دیگری هم که در زمان تصدی من روی داد این بود که روزی وزیرمختار مرا در قلهک بناهاردعوت نمود و پس از صرف ناهار گفت برای مطالباتی که از دولت داریم میخواهم از شما و فروغی وزیر مالیه دعوت کنم که اسناد ما را (اشاره بجعبه‌ای که روی میز بود) بخوانید وعقیده‌ی خود را اظهار نمائید. گفتم مرا بچه عنوان میخواهید دعوت کنید. اگر برای این است که متصدی وزارتخارجه هستم چنین مأموریتی از دولت ندارم چنانچه بعنوان یک فرد عادی است تأمل کنید هروقت از کار بیکار شدم دعوتم نمائید آنوقت هم یقین است که با من کاری ندارید که چون مرد بسیار فهمیده‌ای بود خندید و گفت صحیح است که دیگر با من هیچ مذاکره نکرد و اکنون لازم است که شمه‌ای راجع باین مطالبات بیان نمایم.

در جریان جنگ اول جهانی که بعضی از دول از نظر تبلیغات و مصالح خودشان، وجوهی در ایران بمصرف رسانیدند دولت انگلیس هم برای حفظ منافع خود پولهائی خرج نمود و یک عده نفع‌پرست دور مأمورین و مبلغین آنها را گرفتند و سوءاستفاده نمودند. فرمانفرما و قوام‌الملک هم در شیراز از قونسول انگلیس برای مخارجی که قلمداد مینمودند یکصد لک روپیه که آنوقت با سه میلیون تومان برابر بود دریافت نمودند و یک ورق سفید هم بقونسولگری ندادند و یکی از اقلام این مخارج را هم که ماژر مید قونسول انگلیس بمن گفت وجهی معادل شش هزار تومان بود که برای تعزیه‌داری حضرت سیدالشهداء گرفته و تا دینار آخر آن را خرج کرده بودند.

دولت انگلیس تمام پولهائی راکه درآن جنگ برای پیشرفت سیاست خود در ایران خرج کرده بود از دولت مطالبه مینمود و دولت انکار میکرد تا اینکه موضوع تغییر سلطنت پیش آمد. محمدعلی فروغی نخست‌وزیر شد و ضمن نامه‌ای بسفارت انگلیس مطالبات آن دولت تصدیق کرد.

در مجلس ششم که مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر وثوق‌الدوله را بوزارت مالیه و فروغی را بوزارت جنگ معرفی نمود نسبت بوثوق‌الدوله برای تصویب قرارداد ۹ اوت

۱۹۱۹قراردادتحت الحمایگی‌ایران و نسبت بفروغی برای تصدیق دعاوی دولت انگلیس من اعتراض کردم که وثوق از خود دفاع نمود و اکنون کارندارم‌باینکه دفاعش موجه بود یا نبود. باید اعتراضات من و مدافعات او را بخوانند و حق را از باطل تشخیص دهند.(۱) ولی فروغی که برای انجام مأموریتی باروپا رفته بود و بعد آمد بجای رد اتهام و جوابگوئی وسایلی برانگیخت که من دیگر مطلب را دنبال نکنم، یعنی حسین علاء را فرستاد و گفت با عوالمی که داشتیم شایسته نبود در مجلس این مذاکرات بشود و نتیجه این شد که چون فروغی از سفر آمده من دیدنی از او بکنم و او هم آنچه در برائت خود میدانست اظهار کند که روزی باتفاق برای ملاقات او رفتیم و گفت شما اعتراض دیگری هم در مجلس بمن کردید که چون حق با شما بود سکوت کردم و از شما گله‌ننمودم. موضوع آن اعتراض هم این بود که در جریان جنگ اوّل جهانی که دولت صمصام امتیازات اتباع بیگانه را در ایران لغو نمود یکی از آن امتیازات حق انحصار «لیانازوف»راجع بشیلات بحرخزر بود که هشت سال بعد مدت آن خاتمه میبافت.

نظر باینکه در عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ راجع به بهره‌برداری از شیلات مطالبی درج شده بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی باستناد آن میخواست با دولت ایران قراردادی منعقد کند که قبل از هر اقدام صاحبان امتیاز شکایت کردند و دولت قوام موضوع را بحکمیت ارجاع نمود.

از طرف ورّاث لیانازوف دکتر ولی‌الله‌خان نصرواز طرف دولت ایران حاج سید نصرالله اخوی و از طرفین محمدعلی فروغی بحکمیت انتخاب شدند و رأی دادند که صاحبان امتیاز از هشت سال‌بقیه‌ی مدت امتیاز استفاده کنند. اکنون کار نداریم باینکه این رأی صحیح بود یا نبود، میخواهم این را عرض کنم بعد از تغییر سلطنت که دولت اتحادجماهیر شوروی سلسله‌ی‌جدید را شناخت فروغی نخست‌وزیر لایحه‌ی امتیاز بهره‌برداری از شیلات را برای مدت ۲۵ سال بنفع آن دولت بمجلس پیشنهاد نمود که من در همان جلسه مخالفت کردم و باو گفتم هنوز مرکب امضای شما در رائی که داده‌اید خشک نشده و معلوم نیست چه پیش‌آمده که از رأی سابق عدول کرده‌اید و چون یک فرد خواه رئیس دولت باشد خواه شخص عادی نمیبایست در یک موضوع دو عقیده‌ی متضاد اظهار کند برفرض اینکه چنین کاری هم میبایست بشود شایسته‌ی یک مرد صاحب ایمان نبود. شما میبایست از کار کنار بروید و شخص دیگری آن راپیشنهادنماید.

---

(۱) «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره‌ی پنجم و هشتم تقنینیه»، صفحه ۷۷ و صفحات بعد، جمع آوری حسین مکی.

این بود اعتراض من در آن جلسه و اشاره فروغی در مذاکرات آن روز مربوط بسکوتی بود که در مجلس پنجم باین اعتراض کرده بود. من هم برای اینکه او را بدفاع از خود وادار کنم گفتم باعتراض اخیر هم اگر شما سکوت کنید معلوم خواهد شد که حق با من است که دیگر هیچ نگفت و انتظار داشتم که در مجلس باعتراضات من جواب دهد ولی بعد بمجلس آمد و با اینکه مرا در جلسه دید خود را باین موضوع آشنا ننمود و من هم بیش از آنچه گفته بودم چیزی نداشتم اظهار کنم.

* * *

از شیراز که بطهران آمدم روزی با فرمانفرما صحبت ازمذاکرات قونسول انگلیس بمیان آمد که بمن گفته بود فرمانفرما در زمان ایالت خود یکصد لک روپیه از ما پول گرفت، ولی فرمانفرما گفت قوام‌الملک هم با من شریک بود. سپس از من سؤال نمود که قونسول بشما نگفت حتی یک ورق پاره‌هم که مدرک بشود باو ندادیم.

اکنون بسته باین است جامعه قضاوت کند و تشخیص بدهد کدام یک از این دو کار برای مملکت بیشتر مُضّر بود. کار فرمانفرما و قوام‌الملک که وجهی گرفتند سندی ندادند یا کار فروغی که نفعی جز ادامه کار نداشت و هرچه گفتند بآن عمل نمود و سابقه‌ای هم گذاشت که هر وقت بیگانگان کاری در نفع خود انجام دهند آن را بحساب دولت بگذارند و از طریق اعمال نفوذ مخارجی که برای مملکت مفید نیست و مربوط بامور سوق‌الجیشی است تحمیل ملت نمایند.

* * *

در این دولت کماکان سردارسپه وزیر جنگ بود و در جلسات وزیران مرتباً شرکت مینمود و با من تماس میگرفت و میانه‌ی سرد ما پس از مراجعت از تبریز بگرمی مبدل شده بود و هر وقت که زودتر میآمد در گوشه اطاق با من صحبت میکرد و روزی هم که از درشکه افتادم و دستم شکست اول کسی بود که از من عیادت نمود. بااین حال از عمر دولت چیزی نمیگذشت که شهرت پیدا کرد وزیر جنگ میخواهد دولت را تشکیل دهد و یکی از وعاظ هم در یکی از مجالس روضه گفته بود کشوری که مشیرالدوله رئیس دولت آن و مصدق السلطنه وزیر خارجه باشد چطور میتوانند در مقابل کفار از ما دفاع کنند و این نحو کلام هرجا که عده‌ای جمع میشدند گفته میشد.

نظر باینکه شنیده بودم بین مشیرالدوله و سردارسپه در دولت اسبق کار بکدورت کشید و دولت از کار افتاد و آنوقت من در تبریز بودم و از کنه قضایا مطلع نبودم برای اینکه در این دولت هم کار بدلتنگی و کدورت نکشد با توافق نخست‌وزیر قرار شد هر طور میتوانم از وزیرجنگ استمزاج کنم تا چنانچه صاحب چنین نظری است قبل از وقوع هر

واقعه ما کنار برویم.ولی نمیدانستم چطور ممکن است آن را عملی نمود. چونکه وزیرجنگ بمن نمیگفت‌داوطلب تشکیل دولتم و من هم تا از نظر او مطلع نمیشدم نمی‌بایست خود را مسؤول استعفای دولت قرار بدهم که برحسب اتفاق سرلشکر خدایارخان برای کاری نزد من آمد و دیدم که مناسب‌تر از هر کس اوست مرجع سؤال من واقع شود که چون در جواب گفت نمیدانم خندیدم و گفتم شما را توقیف میکنم تا جواب مرا بدهید. گفت خواهش میکنم مرا توقیف نکنید تا رفته تحقیقات کنم و جوابی که صحیح باشد برای شما بیارم.

فردای آن روز که جلسه‌ی وزیران درکاخ صاحبقرانیه تشکیل شد وزیر جنگ آمد و با من شروع بصحبت نمود و ضمن مذاکرات گفت خدایار را توقیف کرده‌بودید؟ گفتم بلی.سپس قدری خندید و باین‌طریق فهمانید که شایعات راجع بزمامداری او مقرون بصحت است که بعد از خاتمهٔ جلسه برئیس دولت گفتم و از حقایق او را مستحضر نمودم که تصمیم باستعفا گرفت و دولت از کار کنار رفت.

هنوز دولت تشکیل نشده بود که سردار سپه مرا خواست و گفت شما هم در این دولت باید شرکت کنید که من بسکوت گذرانیدم و بعد شخصی که با سفارت انگلیس ارتباط داشت نزد من آمد و راجع بشرکتم در آن دولت مذاکره نمود، گفتم نظر باینکه این دولت مدتی دوام خواهد کرد و من باید در مجلس انجام وظیفه کنم زیبنده نیست برای مدت کوتاهی وارد شوم و بعد از دولت خارج گردم و عضویتم در آن دولت آنقدر شایع شده بود که یکی از همکاران مُعمّرم در دولت مشیرالدوله نزد من آمد و گفت کاری بکنید که من هم در این دولت وارد شوم. گفتم معذورم چونکه خودم در این دولت شرکت نخواهم نمود.

دکترمحمد مصدق

کتاب دوّم

مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران

مقدمه

عیب‌جوئی و انتقاداتی که اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی از من و کارهای دولتم در کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند در افکار این نسل که خود شاهد جریان امور بوده‌اند کمترین اثری ندارد و از آنچه واقع شده چیزی نمی کاهد ولی از این نظر که نسلهای بعد بکنه حقایق پی برند ودچار اشتباه نگردند سطوری چند تنظیم میکنم تا هروقت اوضاع و احوال اجازه دهد آن را بطبع رسانند و در دسترس عموم بگذارند. این سطور را ذیل سه بخش می آورم. بخش اول مربوط بوقایعی است که روی داد و سبب شد که من کار قبول کنم و بعد دولتم سقوط کند و در دادگاه نظامی محکوم شوم — بخش دوم مربوط است بمبارزه‌ی من با دولت انگلیس در مراجع بین‌المللی و مبارزه‌ی دولت امریکا و انگلیس با من از طریق دربار و مجلس و انتقادات شاهنشاه و بعضی جرائد از من و دولت من و این همان لایحه‌ایست که در زندان لشکر ۲ زرهی برای تقدیم بدیوان عالی کشور تهیه کرده بودم و دادگاه مرا احضار ننمود آن را تقدیم کنم و حضوراً از خود دفاع نمایم — بخش سوم راجع بانتقاداتی است که شاهنشاه اخیراً از من و کارهای دولت من در چند فصل از کتاب «مأموریت برای وطنم» و بیش از همه در فصل پنجم فرموده‌اند که هرکدام را در فصل مخصوص بخود نقل میکنم و جوابی که مقتضی است میدهم.

دادگاه نظامی مرا بسه سال حبس مجرّد محکوم نمود که در زندان لشکر ۲ زرهی آن را تحمل کردم و روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ که مدت آن خاتمه یافت بجای اینکه آزاد شوم باحمدآباد تبعید گردیدم و عده‌ای سرباز و گروهبان مأمور حفاظت من شدند و اکنون که سال ۱۳۳۹ هنوز تمام نشده مواظب من هستند و من محبوسم و چون اجازه نمی دهند بدون اسکورت بخارج بروم در این قلعه مانده‌ام و با این وضعیت میسازم تا عمرم بسر آید و از این زندگی خلاصی یابم.

مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران

مقدمه

علت جوابگوئی به بیانات اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه پهلوی از من کارهائی که کرده‌ام
در کتاب «مأموریت برای وطنم» که منتشر شده بر افکار این بنده و خودشان در جهان امور مملکتی
بوده‌اند کمترین اثری ندارد و آنچه راجع به شده و چیزی که ...
می‌کند حقایقی به بیند در جائی ... چند سطری چند سطر بنویسم تا ... اجازه
اجازه دهند آن را طبع نمایند و در دسترس عموم بگذارند. این سطور را در سه بخش ...
بخش اول مربوط به مطالبی است که در روزی دادرسی شده ... که ... تقریر کنم
تقریر کنم در دادگاه نظامی ... بخش دوم مربوط است به مبارزه‌ای که با ... مجلس
انگلیس در نزاع بین‌المللی و مبارزه دولت ایران و انگلیس از طریق دادرسی
و اسنادات شاه و بعضی ... این دولت من و این زمان ذکر شده است در زمان
لشکر ۲ زرهی برای تقدیم به دیوان عالی کشور تهیه کرده بودم و دادگاه مرا احضار ننمود
آن را تقدیم کنم و حضوراً از ... بخش سوم راجع به انتقاداتی است که اعلیحضرت شاه
صریحاً از من و کارهای دولت من در چند فصل از کتاب «مأموریت برای وطنم»
و بیش از همه در فصل ... خود ... هر کدام را در فصل مخصوص به خود بحث ... و جواب
به تفصیل است ... داده‌ام

بخش اوّل

تصدی مقام نخست وزیری

این بخش را به سه فصل تقسیم می کنم بدین قرار:

فصل اوّل — وقایعی که سبب شد من کار قبول کنم
فصل دوّم — علل سقوط دولت من
فصل سوّم — تألمّات وتأسفات

فصل اول

وقایعی که سبب شد من کار کنم

شنبه ۸ اردی‌بهشت ۱۳۳۰ که روز جلسه‌ی مجلس نبود بمجلس شورای ملی احضار شدم. اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و میخواستند در جلسه‌ی خصوصی بشور و مشورت پردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست‌وزیر بعرض شاهنشاه برسانند. از اینکه گفته میشد آقای حسین علاء استعفا داده است تعجب کردم چونکه روز ششم اردی‌بهشت شب که بخانه‌ی من آمده بودند و میخواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند هیچ از این بابت صحبتی نکردند و چون قبل از این ملاقات من در کمیسیون نفت مجلس شورای ملّی بودم که طرح نه ماده‌ای جمعی از نمایندگان که برای ملی شدن صنعت نفت تنظیم شده بود از تصویب کمیسیون گذشت نخست‌وزیر را از جریان مطلع کردم و تقاضا نمودم که روز یک‌شنبه نهم اردی‌بهشت در جلسهٔ رسمی مجلس حضور یابند و موافقت دولت را در خصوص طرح مزبور اظهار نمایند و بعد در همان جلسه راجع بموضوعی که میخواستند مشورت کنند وارد مذاکره شویم که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه‌ی من رفتند.

علت استعفای نخست‌وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم یکی از دوستان گفت حضرات که مقصود انگلیس‌ها بود چنین تصور کرده‌اند از این نخست‌وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و میخواهند آقای سید ضیاءالدین طباطبائی را که هم اکنون بحضور شاهنشاه آمده و بانتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است وارد کار کنند. جلسه تشکیل شد، بمشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور مینمودند تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت میکردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه میداد بکاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند که چون صحبت درگرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن بمذاکرات یکی از نمایندگان

که چند روز قبل از کشته شدن رزم‌آرا نخست‌وزیر بخانه‌ی من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمیکرد برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش‌آمد سبب شد که نماینده‌گان از محظور درآیند و همه بالا تفاق کف بزنند و بمن تبریک بگویند.

موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نماینده‌گان راجع بملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چنانچه آقای سید ضیاءالدین نخست‌وزیر میشد دیگر مجلسی نمی گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توقیف و یا تبعید میکرد. بطور خلاصه مملکت را قرق مینمود تا از هیچ کجا و هیچکس صدائی بلند نشود و او کار خود را باتمام رساند. چنانچه شخص دیگری هم متصدی این مقام میشد باز من نمی‌توانستم صنعت نفت را ملی کنم. مگر من در مجلس چهاردهم نماینده‌ی اول طهران نبودم و نطقی تهیه نکرده بودم تا هر وقت وضعیت اجازه میداد آن را در جلسه علنی مجلس بخوانم و از مضرّات قرارداد رضاشاهی جامعه را مطلع و مستحضر سازم که وضعیت مجلس اجازه نداد حتی کوچکترین سخنی در این باب بگویم، چونکه وکلای آن دوره غیر از چند نفر همه روی تمایل سیاست خارجی وارد مجلس شده بودند و حاضر نمیشدند کسی راجع باین قرارداد حرفی بزند و اظهاری نماید. «کافتارادزه» که از طرف دولت شوروی بطهران آمد و نماینده‌گان اکثریت درخور آن نبودند بخواسته‌های او اعتراض کنند یکی از همان نماینده‌گان از من که در اقلیت بودم تقاضا نمود در این باب اظهار عقیده کنم. این بود که از موقع استفاده کردم و قبلاً از مضرات قرارداد سخن بمیان آوردم و آن را با ادلّه و اعداد ثابت کردم که مجلس با کمال اکراه تحمل نمود. سپس روی همان دلایل با دادن امتیاز بهر دولتی مخالفت کردم.(۱) چنانچه «کافتارادزه» بگرفتن این امتیاز موفق شده بود ملت ایران نمی‌توانست هیچوقت برای الغای این امتیاز که در شمال و جنوب داده شده بود کوچکترین قدمی بردارد ودر دو جبهه و با دو سیاست مبارزه نماید. اثبات مضرات این امتیاز طوری در جامعه تأثیر نمود که زمینه برای ملّی

---

(۱) در جلسهٔ هفتم آبان ۱۳۲۳ که من این نطق را کردم اکثریت قریب باتفاق نماینده‌گان مجلس بمن رأی تمایل دادند که نخست‌وزیر بشوم و از دادن این رأی دو نظر داشتند: یکی این بود از من قدردانی کرده باشند و دیگر این که بعد از مدتی قلیل دولت را در اقلیت بگذارند و من را از مجلس خارج نمایند که چون قبول کار با نظر موکلینم که میخواستند تا آخر دوره در مجلس باشم و از حقوق آنان دفاع نمایم تطبیق نمی‌کرد از قبول کار خودداری کردم. ملاحظه شود کتاب «سیاست موازنهٔ منفی» تألیف حسین کی استوان، جلد اول صفحه ۱۸۵، عریضه‌ای که بشاهنشاه عرض کرده‌ام.

شدن صنعت نفت مهیّا گردیدو این کار در مجلس شانزدهم صورت گرفت و علت تأثیر من هم در این مقام این بود که از هیچکس و هیچ مقامی قبول کار نکردم و با گفتن یک «موافقم» و تبریک نمایندگان نخست‌وزیر شدم. (۱)

نظر باینکه اتخاذ رأی بدین طریق برخلاف سابقه بود طبق پیشنهاد خود من جلسهٔ رسمی مجلس و بدون تماشاچی تشکیل گردید و نمایندگان رأی خود را با ورقه و بطور مخفی دادند و با اینکه متجاوز از بیست نفر از آنان که کف زده بودند از دادن رأی بمن امتناع کرده و ورقهٔ سفید دادند باز من اکثریت داشتم و اعلیحضرت شاهنشاه هم طبق نظریات خود من در صدور فرمان خودداری فرمودند تا قانون ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس گذشت و چنانچه قبل از تصویب قانون فرمان صادر شده بود دولت تشکیل میگردید آن دسته از نمایندگان مخالف آنقدر از عدم صلاحیت بعضی از وزراء حرف میزدند تا من مأیوس شوم و کنار بروم و در صورت مقاومت باز روی طرح نمایندگان راجع بملی شدن صنعت نفت آنقدر صحبت میکردند و مخالفت مینمودند تا موضوع بکلی منتفی شود و از درج کلام ساقط گردد.

قانون که بتصویب و توشیح رسید بکار شروع کردم و نتایج نیکو گرفتم. دولت انگلیس که سال ۱۳۱۱ از دولت ایران راجع بکارنفت بجامعه‌ی ملل شکایت کرده و کامیاب شده بود از دولت من بمجمع ملل‌متحد شکایت نمود و مغلوب گردید، چونکه دولت من دست نشانده‌ی دولت انگلیس نبود که از مملکت دفاع نکند و آن دولت از دادگاه فاتح درآید ــ بدادگاه بین‌المللی لاهه هم که عرضحال داد محکوم گردید و با

(۱) در شهریور ۱۳۰۵ که مستوفی الممالک نخست‌وزیر شد چند روز قبل از تشکیل دولت خود بخانه‌ی من آمد. مرا برای شرکت در دولت خود دعوت کرد، عذرخواستم و بعد که دولت خود را تشکیل داد و در ۲۹شهریور ۱۳۰۵ بمجلس معرفی نمود من با دو نفر از وزرای دولت او وثوق‌الدوله و محمدعلی فروغی مخالفت کردم و از این مخالفت چیزی نگذشت مرا یک روز در جشن میلاد پادشاه انگلیس در قلهک و سفارت انگلیس دید و باز برای قبول پست وزارت خارجه اصرارنمود. قبول نکردم و از این مذاکرات مدتی گذشت که اعلیحضرت شاه فقید مرا توسط سرتیپ حبیب‌الله‌خان شیبانی و آقای حسین علاء احضار نمود و فرمود من بمستوفی گفتم شما را وارد دولت کنند که قبول نکردید. اکنون خودتان بیائید جای او را اشغال کنید که باز از این نظر که موکلینم میخواستند درمجلس بمانم و قبول کار هم از یک دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده بود معذرت طلبیدم. تا مستوفی از کار برکنار شد و حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت بجای او منصوب گردید و لازم بود برای حفظ ارتباط دیدنی از مستوفی بکنم که این کار در سعدآباد خانه‌ی خواهر او صورت گرفت و مذاکراتی بسیار نمود و از اینکه نخست‌وزیر شده بود اظهار ندامت میکرد و میگفت بحاج مخبرالسلطنه گفتم قبول کار سبب شد که من تا چانه در لجن فروبردم، شما سعی کنید که تا سر در لجن فرو نروید.

نبودن هیچ عایداتی از نفت و هیچ گونه کمک از خارج موفق شدم دو سال و چند ماه مملکت را اداره کنم و بودجهٔ خرج سازمان نفت را هم که تعطیل شده بود و کار نمیکرد از عوائد دیگر متفرقه بپردازم و بین صادرات و واردات کشور که یک موضوع حیاتی است ایجاد توازن نمایم.

ولی بعد توفیق رفیقم نشد و یکی از علل عدم موفقیتم این بود که در انگلیس حزب محافظه کار روی کار آمد و میخواست بهر قیمتی که تمام شود کماکان از ملت بیچاره و مستأصل ایران سوءاستفاده کند و برای پیشرفت مقصود زحمت زیادی کشید تا امریکا را هم در این سوءاستفاده با خود شریک نمود.

* * *

و اکنون برای صدق گفتار چون در این کنج ده نه با کسی حشر دارم که بتوانم مدرکی تحصیل کنم و تحصیل مدارک برایم گران تمام‌شود، نه بی‌مدرک می‌توانم مطالبی اظهار نمایم بنقل مفاد بعضی از خاطرات ایدن وزیر خارجه انگلیس که در پاریس طبع شده است میپردازم و نظر باینکه ترجمه‌ی من از این خاطرات تحت‌اللفظی نیست آنها را با ذکر صفحات نقل میکنم تا چنانچه هموطنان عزیزم بخواهند اطلاعاتی بیشتر تحصیل کنند رجوع باصل کنند و از آن استفاده نمایند.

فصل دوم

علل سقوط دولت من

ایدن خاطرات خود را بدین طریق شروع میکند: «روزی که من متصدی وزارت خارجه شدم آبادان از دست رفته بود و نفوذ ما در خاورمیانه رو به تنزل گذاشته بود. در مصر هم پیش‌بینی تحولاتی میشد(۱) که لازم بود مطالعه کنم تا بدانم از چه طریق خود را مقابل وضعیات قرار دهم و من یقین داشتم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه کار نفت نمایم که منشاء این اختلاف بود.»

و بازمیگوید: «برای ما بسیار ناگوار بود که از ترس کمونیسم بهر قیمتی که تمام شود با مصدق کنار بیائیم و من هیچوقت نمی‌خواستم قبول کنم اگر مصدق را قبول نکنیم ایران کمونیست خواهد شد.»(صفحه ۲۲۱خ)

«برای پیشرفت مقصود روز ۱٤ نوامبر ۱۹۵۱ در پاریس با آچسن وزیر خارجه امریکا وارد مذاکره شدم و اقامتم در آنجا ده روز طول کشید و در ظرف این مدت پنج جلسه تشکیل گردید که هریمن(۲) نیز در جلسات ما شرکت میکرد و روزهای اول این مذاکرات هنوز مصدق در امریکا بود و نظریات ما با دولت امریکا بسیار فرق داشت و موضوع مذاکرات این بود که مصدق را کمک بکنند و یک دولت ثابتی در ایران برقرار نمایند یا کمک نکنند و او را بحال خود گذارند. عقیدهٔ دولت امریکا این بود اگر باو کمک نکنند وضعیت ایران متزلزل خواهد شد. در صورتیکه من مخالف این نظریه بودم و

---

(۱) پس از مراجعت از امریکا یکی از نمایندگان از مجلس بمن گفت برای چه مقصود بمصر رفته‌ایم که آن روز من جوابی ندادم و بسکوت گذراندم و بعد معلوم شد که علت رفتن ما بمصر چه بوده است.

(۲) هریمن همان شخصیت امریکائی است که بعد از ملی شدن صنعت نفت بطهران آمد و من از او راجع بشناسائی ملی شدن صنعت نفت در ایران از طرف دولت انگلیس بسیار استفاده کردم.

میگفتم غیر از دولت مصدق و کمونیسم شق ثالثی هم هست(۱) و چنانچه دولت دیگری روی کار بیاید ما میتوانیم قراردادهائی با آن منعقد کنیم که موجب ارضای ما بشود. ایرانیان همیشه خوب بوده اند و باز باید همانطور خوب بشوند.»(صفحهٔ ۲۲۳و۲۲۴خ)

«درهفتم نوامبر که ما مشغول مذاکره بودیم دو نفر از مشاورین من از لندن وارد پاریس شدند و موافقت نامهٔ چرچیل و دولت انگلیس را مربوط بنظریاتی که من قبل از حرکت از لندن اظهار کرده بودم بمن تسلیم کردند و این نظریات مربوط بشرکت امریکا در نفت ایران بود که نمایندگان آن دولت نمیخواستند از این پیش آمد استفاده کنند و از قبول آن خودداری میکردند و هریمن میگفت اگر این پیشنهاد در تابستان سال قبل(۲) شده بود در روحیهٔ ایرانیان تأثیر بسیار مینمود.— گرچه از این مذاکرات که تا ۱٤ نوامبر طول کشید نتیجه‌ای بدست نرسید و شرکت امریکا در کار نفت محرز نگردید ولی من از اینکه بتوانم امریکا را متقاعد کنم دولت دیگری در ایران تشکیل شود که نه مصدق باشد نه کمونیسم مأیوس نبودم. عقیدهٔ سفیر امریکا هم در انگلیس این بود که میگفت آنجا منافع انگلیس در خطر است دولت امریکا باید از تحمیل نظریات خودصرفنظر کند.» (صفحهٔ ۲۲٦خ)

پوشیده نماند که از همین کنفرانس هم ایدن نتایجی گرفت و دست خالی مراجعت نکرد بدین قرار:

(۱) تغییر «گریدی» سفیر امریکا در ایران که شخص بی نظر وبیطرفی بود و انتصاب هندرسن مأمور سابق امریکا در هندوستان بجای او که در انجام وظیفه بی نظر نبود یکی از نتایج مهمّ این کنفرانس بشمار می‌آید و ایدن در این کتاب همه جا از او قدردانی کرده و مخصوصاً در یکی از خاطرات اینطور اظهارنظر کرده است: «روابط انگلیس و امریکا بواسطه‌ی نمایندگی هندرسن در ایران روز بروز بهتر میشد و او شخص لایقی بود که اجازه نداد هیچوقت مصدق از اختلاف بین امریکا و انگلیس کمترین استفاده‌ای بکند. از او کمال تشکر داریم. چنانچه هندرسن در ایران نبود قرارداد ۱۹٥٤ اینبار نفت طبق نظریات ما تمام نمیشد.» (صفحهٔ ۲۲۸خ)

(۲) دیگر از نتایج مذاکرات این دو وزیر خارجه این بود: دولت امریکا که بعد از سقوط دولت من بیش از یک ملیارد کمک بدولت ایران نمود نسبت بدولت من هیچ

(۱) شق ثالث همان نوکر استعمار است که در قرون اخیر و بضرر ملت‌های فقیر از این نوکرها استفاده [illegible]ده‌اند.

(۲) از تابستان سال قبل مقصود ایامی است که مجلس پانزدهم خاتمه نیافته بود و جبههٔ ملی هنوز تشکیل نشده بود و مجلس مزبور قرارداد «گس ــ گلشائیان» را تصویب ننمود.

مساعدتی ننمود و همان ایّام که نمایندگان دولتین در پاریس مشغول مذاکره بودند من در واشنگتن از دولت امریکا وامی بمبلغ صد ملیون دلار درخواست نمودم که با هر سودی تعیین کنند پرداخته شود و از خواستن وام نظرم این بود از کارگران نفت که بیکار شده بودند در امور دیگر تولیدی استفاده شود و آنان اجرتی در مقابل کار بگیرند. جوابی که بدرخواست من داده شد این بود موضوع مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و این مطالعه آنقدر طول کشید تا دولت امریکا در کار نفت شرکت نمود وبعد بمن این جواب رسید: تا کار نفت با دولت انگلیس تمام‌نشود امریکا از هر گونه کمک و مساعدت معذور است. (صفحهٔ ۲۲۸خ)

ایدن ادامه میدهد و میگوید «مراجعت بلندن‌خواستم یک مطالعه‌ای در صحت عقیده‌ی‌خودبکنم‌و روی این نظر با سفیر ایران که یکی از دوستانم بود مشورت کردم. نظریاتم را تصدیق نمود و گفت وضعیت مصدق مثل سابق نیست و قول داد شخصاً هرقدر میتواند با ما کمک نماید.(۱)

هفته‌ی اول سال ۱۹۵۲ باز خبری از ایران بمن رسید که موجب تقویت روح من گردید و آن گزارشی بود که قونسول انگلیس داده بود، یعنی همان کس که مصدق احضار او را از ما خواسته بود و گزارش او موافق بود با نظریات سفیر ایران در لندن که تنفر مردم ایران از ما روی حقیقت نیست و ساختگی است.»(صفحهٔ۲۲۸خ)

نویسندهٔ خاطرات میخواهد تحت لفافه این را بگوید اگر ملت ایران بحق خود عارف بود و احساساتی که ابراز میکرد از روی حقیقت بود ما نمی‌توانستیم کاری بضرر آن ملت صورت بدهیم. در صورتیکه من هر وقت صحبتی راجع بملی شدن صنعت نفت بمیان آمده بنمایندگان دول ذینفع گفته‌ام در آن روز که قرارداد دارسی بامضا رسید وجود نفت در ایران محرز نبود و بحریهٔ انگلیس هم احتیاجات خود را بوسیلهٔ زغال‌سنگ رفع میکرد ولی اکنون که متجاوز از نیم قرن است در ایران نفت استخراج میشود و از آن در امور سوق‌الجیشی استفاده میکنند چطور ممکن است ملت ایران راضی شود باز یک شرکت خارجی نفت استخراج کند و برای سوءاستفاده‌ای که میکنند مملکت را از آزادی و استقلال محروم نماید که وزیر خارجه انگلیس در یکی از خاطرات خود آن را بدین مضمون آورده است: «در یکی ملاقات راجع بیادداشت ترومن — چرچیل مصدق گفته بود ایرانیان خر نیستند که باز بگذارند مدتها آنان را افسار کنند.» (صفحهٔ ۳۳۲خ)

---

(۱) نظر باینکه وزیر خارجه انگلیس اسم سفیر را نبرده از ذکر نامش خودداری میکنم.

مندرجات این قسمت از خاطرات را من تکذیب نمی کنم چونکه ممکن است حین مذاکرات عصبانی شده باشم و یک چنین کلماتی دور از نزاکت به هندرسن گفته باشم، ولی تأسف این جاست بجای اینکه شاهنشاه با آمال و آرزوی ملت خود که آزادی واستقلال مملکت بود موافقت کنند و با دولتی که صنعت نفت را ملی کرده بود همراهی و مساعدت فرمایند آن را از طریق کودتا ساقط کنند و ملت ایران را طوری در مضیقه گذارند و از آن سلب آزادی نمایند که قادر نشود بقرارداد امینی — پیچ کوچکترین اعتراضی بنماید و هر ملتی از آن فهمیده تر هم که باشد چطور می تواند در دو جبهه جنگ نماید که یکی داخلی است و دیگری خارجی.

ایدن و آچسن دو وزیر خارجه انگلیس و امریکا ساکت ننشستند و از کنفرانس آتلانتیک شمالی که سه ماه بعد در لیسبون تشکیل گردید و هر دو در آن عضویت داشتند استفاده نمودند و روز ۲۰ فوریه ۱۹۵۱ مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سر گرفتند و قدر مسلم این است که دولت انگلیس پیشنهاد کرده بود دولت امریکا در کار استخراج نفت ایران شرکت کند و شخص دیگری جانشین من بشود تا بتواند قانون امتیاز نفت را از مجلس بگذراند.

پس از این کنفرانس عمال ایرانی و فداکار انگلیس در ایران شروع بکار کردند و هر کدام بنحوی نقشه‌ی سقوط دولت من را طرح می نمودند و با هندرسن سفیر امریکا و یکی از عمال بسیار مؤثر سیاست انگلیس در ایران مذاکره می نمودند و سفیر مرا تحت نظر قرار میداد و مینگریست تا چنانچه کوچکترین تماسی با مأمورین دولت شوروی پیدا کنم آن را بدولت خود گزارش دهد و سقوط دولتم را فراهم نماید که در آن مدّت فقط یک یا دو مرتبه سادچیکف سفیر شوروی بخانه‌ی من آمد و راجع بشیلات بحرخزر که قرارداد آن در بهمن‌ماه ۱۳۳۱ منقضی میشد مذاکره کرد و تقاضا نمود شیلات کماکان دست مأمورین دولت شوروی باشد تا بعد قراری در این باب داده شود و بمحض اینکه گفتم دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل ازانقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود چطور می تواند قرارداد منقضی شده‌ی شیلات را ابقاء نماید و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد.

آیا می دانید سفیر شوروی در جواب من چه گفت؟ او گفت صحیح می فرمائید ما نمی بایست از شما چنین تقاضائی کرده باشیم و عذر خواست و رفت و در روز انقضاء هم شیلات بتصرف دولت درآمد و تصرف شیلات بدست من کار دول غرب را سهل کرد و مدارای با دولت من هم شاید از این نظر بود که این کار بدست من تمام شود و بهمین جهت هم بود که دولت شوروی از تحویل طلای ایران بدولت من خودداری کرد.

کار شیلات که بآخر رسید نقشهٔ سیاست خارجی بموقع اجراء درآمد و میخواستند که من طوری از بین بروم که نتوانند آن را بسیاست های بیگانه نسبت دهند. چونکه استالین هنوز حیات داشت و نمی خواستند دولت را از طریق کودتا ساقط نمایند.

این بود که برای از بین بردن شخص من عده‌ای از دربار و علماء وافسران و بعضی از اعضای جبهه ملی با هم توحید مساعی کردندوتوطئه‌ی روز نه اسفند را پیش آوردند.

و مقصود از توطئه این بود عده‌ای رجاله باین عنوان که من میخواستم شاه را از مملکت خارج کنم درب کاخ جمع شوند و موقع خروج من از کاخ مرا از بین ببرند و چنانچه این کار صورت میگرفت علماء روز نه اسفند که بکاخ آمده بودند بجنازه‌ام نماز میگزاردند و چون وزیر دفاع ملی بودم بامر شاهنشاه آن را روی توپ قرار میدادند و با احترامات کامل بخاک میسپردند و عده‌ای از غوغاگران مقابل درب کاخ را هم که مرتکب این جنایت شده بودند باشد مجازات میرسانیدند تا هیچ فردی گمان نبرد این واقعه در اجرای یک نقشهٔ سیاست خارجی صورت گرفته است و آنوقت بود که من میشدم بتمام معنا یک مرد ملی که نه شیعه با من مخالف بود نه سنی.

* * *

گرچه جریان واقعهٔ روز نه اسفند در بخش دوم «لایحه‌ی دیوان کشور» بتفصیل آمده با این حال دو چیز سبب میشود که بازنسبت باین واقعه در این جا مطالبی بگویم: یکی مربوط برلی است که هندرسن در آن روز بازی کرد و دیگری مربوط است بآن قسمت از فصل پنجم «کتاب مأموریت برای وطنم» که شاهنشاه فرموده‌اند «روز شنبه نه اسفند مصدق بمن توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم.»

(۱) رُل هندرسن

در لایحه‌ی دیوان کشور چیزی از این بابت ننوشته‌ام چونکه ترس داشتم با وسایلی که هندرسن در این مملکت داشت در آن دیوان اعمال نفوذ کند و محکوم شوم و اکنون بشرح واقعه میپردازم:

ساعت هشت روز نه اسفند آقای حسین علاء وزیر دربار بخانه‌ی من آمد و راجع بحرکت شاه که سری بود ولی مجریان نقشه از آن اطلاع داشتند و صبح همان روز باجرای آن مبادرت کردند با من مذاکره کرد و چنین قرار شد که ساعت یک و نیم بعدازظهر من برای صرف ناهار بکاخ بروم و ساعت دو و نیم هم وزراء حضور بهمرسانند که موقع حرکت شاهنشاه تشریفاتی بعمل آورند.

از این مذاکرات چیزی نگذشت که ساعت ده همان روز آقای علاء وزیر دربار مرا پای تلفن خواست و اظهار نمود اعلیحضرت میخواهند خودشان با شما فرمایشاتی بفرمایند که بلافاصله گوشی بدست شاهنشاه رسید و فرمودند بجای ساعت یک و نیم‌ظهر شرفیاب شوم که در همین جا مذاکرات قطع شد و از اینکه موضوع مهم نبود و شاهنشاه خودشان مرا برای اصغای فرمایشات خواستند بسیار تعجب کردم. چنانچه آقای علاء یا هر کس دیگر آن را ابلاغ می نمود اطاعت میکردم ولی بعد از ختم غائله دریافتم که موضوع اهمیت داشت و بهمین جهت خواستند شخصاً فرمایشات را بفرمایند تا موجب هیچگونه سوءتفاهم نشود.

و اهمیت موضوع در این بود اگر ساعت یک و نیم بعدازظهر میرفتم چون جمعیت برای از بین بردن من مقابل درب کاخ جمع شده بود از خانه خارج نمیشدم تا جمعیت را متفرق کنند و موقع تشرف علیاحضرت ملکه ثریا حضور داشتند که پیشخدمت پاکتی آورد بمن داد و دیدم تلفن‌چی خانه‌ی خودم نوشته بود برای یک کار فوری سفیر امریکا میخواهد با من ملاقات کند که بنظر شاهنشاه رسانیدم و از این پیش‌آمد خواستم این استفاده را بکنم که در حرکت عجله نفرمایند، شاید ملاقات من با سفیر سبب شود فسخ عزیمت فرمایند.

نامه را که ملاحظه فرمودند اهمیتی بآن ندادند و حتی نخواستند یک کلام در این باب فرمایشی بفرمایند و غیر از ملاقات با هندرسن هیچ چیز سبب نمیشد که من قبل از حرکت شاهنشاه از کاخ خارج گردم، چونکه طبق مذاکراتی که با آقای وزیر دربار شده بود میبایست هیئت دولت در کاخ باشند و موقع تشریف‌فرمائی مراسمی بعمل آورند. اگر شاهنشاه حرکت میفرمودند مقابل درب کاخ کسی نمی ماند تا بتوانند نقشه را اجرا کنند. چنانچه از این مسافرت منصرف میشدند باز تا جمعیت در آنجا بود من از کاخ خارج نمیگردیدم.

برای ملاقات با سفیر حرکت کردم و هنوز بدرب کاخ نرسیده بودم که صدای فریاد جمعیت در خیابان مرا متوجه نمود که از آن در نباید خارج شوم و از در دیگری بخانه مراجعت نمایم. (۱)

هندرسن هم که باتفاق آقای علی پاشا صالح آمد هیچ مطلبی نداشت که ملاقات فوری با من را ایجاب کرده باشد. چند کلامی گفت و رفت.

---

(۱) ملاحظه شود بخش دوم فصل چهارم قسمت اول.

(۲) فرمایشات شاهنشاه

درفصل پنجم کتاب «مأموریت برای وطنم»

«روز شنبه نه اسفند ۱۳۳۱ مصدق بمن توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم. برای اینکه وی را در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم.»

و اکنون بعرض جواب مبادرت میکنم که روز نه اسفند من تا ظهر خانه بودم و ظهر شرفیاب شدم تا در موقع حرکت باتفاق وزیران تشریفاتی بعمل آورم و ساعت یک بعدازظهر هم که برای ملاقات سفیر امریکا از کاخ خارج میشدم علماء روز نه اسفند باین عنوان که میخواهند از حرکت شاه جلوگیری کنند وارد عمارت شدند و آنها را باطاق انتظار که نزدیک درب ورودی است هدایت کردند و جمعیتی هم که میبایست مرا از بین ببرند همان وقت درب کاخ جمع شده بودند و منتظر خروج من از کاخ بودند.

خبر تشریف فرمائی شاهنشاه عصر روز سه‌شنبه پنجم اسفند با تلفن درباروبقید استتار بآقای دکتر عبدالله منظمی نمایندهٔ مجلس که با جمعی از نمایندگان دیگر از دربار بخانه‌ی من آمده بودند داده شد که از محل تلفن بجلسه آمدند وبرسبیل نجوی آقای دکترسنجابی را از این مسافرت مطلع نمودند و بعد چیزی نگذشت که سایر حضاربقید استتار از آن اطلاع حاصل کردند.

و باز میفرمایند «مصدق پیشنهاد کرد که این نقشهٔ مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت بفاطمی وزیر خارجه دستور خواهد داد شخصاً گذرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسرم و همراهانم را صادر کند.»

که عرض میکنم راجع به این قسمت هم حتی یک کلام من حضور شاهنشاه عرض نکرده‌ام و مذاکرات راجع بگذرنامه صبح شنبه نهم اسفند که آقای حسین علاء وزیر دربار برای همین کاربخانه‌ی من آمده بودند صورت گرفت و دستور گرفتن شناسنامه های ملتزمین را هم خود ایشان دادند. چنانچه من میخواستم شاهنشاه از این مملکت بخارج تشریف ببرند هم آن روز ۳۰ تیر آن را عملی می کردم.

توضیح آنکه روز ۲۶ تیر که استعفای خود را به پیشگاه شاهانه دادم قبل از اینکه از حضورشان مرخص شوم فرمودند بمن قول بدهید اگر اتفاقی روی داد با من همراهی کنید که بلا تأمل عرض کردم در مجلس پنجم من برای اعلیحضرت شاه فقید قسم یادنکردم ولی درمجلس چهاردهم برای شاهنشاه قسم یادنموده‌ام و خود را مرهون الطاف شاهانه می دانم — گرچه استخلاص من از زندان بیرجند بهمت موسیوپرن یکی از اتباع

سوئیس که با شاهنشاه از زمان تحصیلاتشان در آن مملکت سابقه داشت صورت گرفت با این حال هر وقت که فرصتی بدستم آمد و مخصوصاً در جلسات رسمی مجلس وفاداری خود را نسبت بشاهنشاه ابراز نموده‌ام و پس از ۳۰ تیر هم که وزیر دفاع ملی شدم برای اطمینان خاطر و رفع نگرانی آنچه لازم بود در پشت قرآنی نوشته توسط آقای سپهبد مرتضی یزدان پناه اهداء نموده‌ام و جای بسی تأسف است که نخواستند با من مساعدت فرمایند تا ثابت کنم هیچ نظری غیر از یک شاه وطنپرست و آزادی‌طلب نداشته‌ام، و چون این فرمایشات تمام نظیر همان صنعت نفت است که ملی شده و نمایندگان مجلس است که ملت آنها را انتخاب کرده و روز نه اسفند است که روز ملت نامگذاری شده زائد میدانم بیش از این قلمفرسائی کنم. نسل حاضر از این وقایع خوب مطلع است، نسلهای بعد هم از صفحات تاریخ پی بدرک حقایق میبرند و تاریخ را نمیشود تحریف کرد.

و نیز میفرمایند: «جالب توجه این بود که مصدق با التهاب مخصوص توصیه میکرد با هواپیما از ایران خارج نشوم، زیرا میدانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من میشوند، از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز عراق و بیروت بطور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد موافقت شد.»

در این باب هم حتی من یک کلام عرض نکرده‌ام چونکه مورد نداشت در اموری که از مختصات مقام سلطنت است من دخالت کنم. این بیاناتی است که روز چهارشنبه ششم اسفند که من شرفیاب شدم خود شاهنشاه فرموده‌اند. اکنون فرض کنیم این پیشنهاد را من داده بودم. اگر غیبت شاهنشاه از ایران در صلاح جامعه بود میبایست بی‌سر و صدا تشریف برده باشند. ملت ایران هم که بعد اطلاع حاصل مینمود عکس‌العملی نداشت چونکه کاری درصلاح جامعه صورت گرفته بود و چنانچه در صلاح جامعه نبود و من میخواستم شاهنشاه را از اعمال نیّات خیری که نسبت بمملکت داشتند باز بدارم چه شد که در همان روز مردم مملکت را از حیل و دسایس من مطلع نفرمودند و چرا همان روز وزیر دربار طی یک اعلامیه‌ای ملت ایران را از این فکر پلید مستحضر ننمود و مرا در افکار جامعه محکوم نساخت و چه چیزسبب شد که خودرا برای مسافرتی که خلاف مصالح مملکت بود حاضر کنند و باز چه شد گزارشی که عصر همان روز نه اسفند من در جلسهٔ خصوصی مجلس بنمایندگان دادم و مصاحبه‌ای که روز یازده اسفند آقای دکتر سیدعلی شایگان با اعلیحضرت همایون‌شاهنشاهی نمودوهمچنین‌بیانیه‌ای که در جرائد روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ طهران این جانب منتشر کردم(۱) تکذیب نشد و اکنو

(۱) برای اینکه خوانندگان بتوانند بهتر قضاوت کنند. بیانیهٔ ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ این جانب در آخر این بخش عیناً منتشر میشود. (صفحهٔ ۲۰۹ دیده‌شود، ا.ا.)

پس از چند سال آن را در یک کتابی فاش و آنچه [را]خود فرموده اند بمن نسبت داده اند.

ضمن وقایع روز نه اسفند نویسندهٔ خاطرات اسمی از کاشانی برده و می نویسد «او نخواست مصدق در مبارزات غالب شود و از این نظر روز ۲۸ فوریه (نه اسفند) میتینگی بر له شاه تشکیل داد و مردم عوام هم تحت راهنمائی افسران بازنشسته مصدق را از خانه خارج کردند که مجبور شد با پیژاما فرار کند و فقط قوای تأمینیه و احساسات توده‌ای سبب شد که مصدق نجات پیدا نماید.»(صفحهٔ ۲۳۳خ)

اکنون این سؤال پیش می‌آید چه چیز سبب شد که کاشانی و چند نفر از اعضای جبههٔ ملی نخواستند من در این مبارزه غالب شوم و چرا هر وقت ملت ابراز احساساتی نمود نویسندهٔ خاطرات و دربار شاهنشاهی آن را بیک عده از افراد حزب توده نسبت داده‌اند و مخالفین خود را مستظهر* بآن عده و بقیه‌ی مردم ایران را جزء اموات حساب کرده‌اند.

شاهنشاه و ایدن از نظر ابقای حکومت فردی و استعمار با تسلط فکری حزب توده در ایران متفقند و از این رویه‌ی برخلاف حق و حقیقت نظری جز این ندارند که هر کس در مصالح مملکت اظهاری بکند او را بحزب توده منتسب کنند و بمجازات برسانند تا هیچکس را این قدرت نباشد که از منافع مملکت و آزادی دفاع کند و از هر یک از سیاستهای استعماری انتقاد نماید.

* * *

نظر باینکه توطئه‌ی روزنه اسفند به نتیجه نرسید و فوت استالین که در ۱۶ اسفند روی داد موقع را برای سقوط دولت من مساعد کرده بود در ۲۰ مارس ۱۹۵۳ (اول فروردین ۱۳۳۲) ایـــدن ســـفری بامریکا نمود که نه روز طول کشید و با رئیس جمهوری ودالس وزیر خارجه وارد مذاکره گردید. آیزنهاور از جریان امور در ایران اظهار عدم رضایت کرده و گفته بود بواسطهٔ حمایتی که هندرسن از شاه میکند روابط او با مصدق خوب نیست و ممکن است عذر او را بخواهند و قطع رابطه با ایران قابل تحمل نیست و باید بهر قیمتی که تمام شود از آن احتراز نمود. (۱)

این بیان رئیس جمهوری دلیل قاطعی است که از وقایع روز نه اسفند و اعتراض

* اصل: مستحضر (سهوالقلم)

(۱) ممکن است خوانندگان ایراد کنند با عملیاتی که هندرسن در ایران مینمود چرا من عذر او را نخواسته ام که در این باب میگویم برکناری او از کار ایران دست من ولی انتصاب دیگری بجای او بسته بنظر جناب آقای ایدن وزیر خارجهٔ انگلیس بود و بطور حتم کسی را مثل او و یا از او بدتر میفرستادند و من دیگر نمی توانستم بدون ذکر دلیل انفصال او را هم از دولت امریکا بخواهم.

من به هندرسن کاملاً مسبوق و مطلع بوده است و اکنون برای اطلاع و استحضار هموطنان عزیزم بشرح واقعه میپردازم.

بعدازظهر دهم اسفند هندرسن بواسطهٔ آقای علی پاشا صالح با تلفن بمن گفت دیروز که از خانه‌ی شما رفتم بدربار تلفن کردم متعرض خانه‌ی شما نشوند و چون میدانستم در این توطئه او دخالت داشته است گفتم شما چرا از حدود خودتان خارج میشوید و در کار این مملکت دخالت میکنید. او در جواب گفت دخالتی نکرده‌ام. گفتم همین تلفنی که شما دیروز بدربار کرده‌اید آیا جز دخالت چیز دیگری است که چون جوابی نداشت بدهد سکوت اختیار کرد و مذاکرات قطع شد.

ایدن میگوید «امریکا از این ترس داشت که مصدق بروسها متمایل شود. من گفتم سیاست مصدّق این است دول بزرگ را بهم بیندازد واستفاده کند و بالاخره خوشوقت شدم که نظریاتمان با هم نزدیک شده بود و چون در ایران وضعیت روشن نبود(۱) بنظر من اینطوررسید که بهتر است شخص دیگری قائم‌مقام مصدق شود تا اینکه سعی کنیم او را خریداری نمائیم(۲) و در آخرین مذاکرات با این نظریه و نیز روی مذاکرات ۲۰ فوریه (اول اسفند) موافقت حاصل شد(۳) و من بنخست‌وزیر انگلیس تلگراف کردم که بدولت امریکا گفتم بواسطهٔ فشار سیاست آن دولت ما بکرات شرایط خود را تغییر داده‌ایم که بیک نتیجه برسیم و من از جریان دو سال اخیر اینطور استنباط کرده‌ام اگر یک مدتی وضعیت خود را تغییر ندهیم زودتربتوانیم بمقصود برسیم.» (صفحهٔ ۲۳۸خ).

«درماه‌آوریل ماهی که اطلاع داشتم دولت مصدق ضعیف شده چون تحت عمل قرار گرفته بودم نتوانستم در امور دخالت کنم.»

سپس ادامه میدهد و میگوید «مخالفین‌مصدق از عدم کمک و مساعدت آیزن‌هاور بدولت او استفاده نمودند و دولت را استیضاح کردند(٤) که در جلسه حاضر

---

(۱) البته برای سیاست انگلیس روشن نبود.

(۲) از این چه بهتر بود که هر چه میخواستند بدست من صورت بدهند و چون نتوانستند مرا از بین بردند.

(۳) بظن قوی مذاکرات مربوط بشرکت امریکا در کار نفت و برکناری من از مقام نخست‌وزیری بوده است.

(٤) نقشهٔ استیضاح بسیار ماهرانه ترسیم شده بود و فرق آن با نقشهٔ غائله روز نه اسفند این که در نه اسفند یک حسّ خشم و غضب بچشم میخورد. بأین معنا که میخواستند من از بین بروم و دولت

نشد و امتناع کرد و برای تعیین تکلیف خود به رفراندم متوسل گردید، چنانچه ملت با دولت او موافق است رأی بدولت بدهد والاّ رأی بابقای مجلس، و نتیجه این شد که اکثریت کثیری بنفع دولت رأی داد و چون مصدق خود را قوی تصور میکرد درخواست انحلال مجلس را از شاه نمود ولی شب بعد یک کودتای شاهانه(۱) برای انتصاب زاهدی بمقام نخست‌وزیری شروع شد که بعلت سوء تشکیلات نقشه کشف گردید و به

←

بعلت نابود شدن نخست‌وزیر ساقط شود، در صورتیکه درنقشهٔ استیضاح هیچ نظری نسبت بشخص من نبود بلکه میخواستند دولت از بین برود و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود: دکتر شایگان و دکتر عبدالله معظّمی هردو کاندیدای ریاست مجلس بودند و میخواستند هر کدام از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و هر یک در این باب با دیگری مبارزه میکرد. نظر باینکه دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود یک عده از وکلای اکثریت موافق دکتر معظمی سرّا بصف نمایندگان اقلیت پیوستند که دکتر معظمی را بریاست مجلس و حسین مکی نمایندهٔ دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را بعضویت هیئت اندوختهٔ اسکناس انتخاب کنند و سرّاً از این جهت که بدنام نشوند و چون رأی مخفی بود اسم هر کس را که میخواستند می نوشتند.

این نقشه در وهلهٔ اول بی‌سر و صدا بموقع اجرارسید. یعنی دکتر عبدالله معظمی بریاست مجلس و حسین مکی بعضویت هیئت اندوختهٔ اسکناس انتخاب گردید ولی من از دعوت او برای شروع بکار خودداری کردم. چونکه او از این نظر انتخاب شده بود آنچه دولت از پشتوانهٔ اسکناس استفاده کرده بود و آن عده اعضاء دیگر هیئت پشتوانه از نظر حسّ وطنپرستی فاش نکرده بودند فاش کند و نتیجه این بشود که نرخ اجناس ترقی کند و مخالفین بتوانند زودتر دولت را ساقط نمایند.

در وهلهٔ دوم یکی از نمایندگان مجلس عضو جبههٔ ملی دولت را استیضاح نمود و دولت میبایست ظرف یک ماه برای عرض جواب در مجلس حاضر شود و نتیجه این بود بدولت رأی ندهند و ساقط شود که من از رفتن بمجلس خودداری کردم وتصمیم گرفتم از مردم مملکت کسب تکلیف کنم.

در این اثنا دکتر معظمی رئیس مجلس با من وارد مذاکره شد و تقاضا نمود از این کار صرف نظر کنم که من نتوانستم موافقت کنم. چونکه هدف ملت از بین میرفت و دولت در جلسه‌ای که تحت ریاست یک دکتر حقوق و استاد دانشگاه تشکیل میشد با یک اکثریت قلابی سقوط میکرد وعمال استعمار می گفتند در مملکت مشروطه اختیار بامجلس است و یک عده آشوب‌طلب میخواستند مملکت را بطرف کمونیسم سوق‌دهند. ولی کدام مجلس همان مجلسی که در زمان تسلط شاه فقید هیچ وکیلی بمجلس نرفت مگر با تصویب سفارت انگلیس و باز همان مجلسی که رئیس آن را یک اکثریت متّکی بسیاست بیگانه انتخاب نمود. نتیجهٔ رفراندم این شد که دیگر عمال بیگانه نتوانند چنین استدلال کنند چونکه نقشهٔ سقوط دولت در پایگاه آلپ سویس ترسیم شده بود و با تقسیم پول بیگانه بین جهال بمرحلهٔ اجرا رسید.

(۱) من هر قدر خواستم قضات دادگاه را متقاعد کنم که جوش و خروش مردم در نتیجهٔ کودتای شاهانه بود Coup d'état Royaliste متقاعد نشدند چونکه مأمور بودند مرا محکوم کنند.

نتیجه نرسید وشاه با طیاره عازم بغداد گردید. دکتر مصدق هم بلافاصله انحلال مجلس را اعلام نمود و نمایشات ضد سلطنت شروع شد و قشون مأمور گردید با شاه کمک کند. مصدق هم که نمیخواست تحت تسلط کمونیستها درآید روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) بقوای شهربانی امر نمود اعلانات تودهای را از بین ببرند و در تمام سال ۱۹۵۳ هر یک از پیشرفتهای دولت او سبب میشد که وسعت تکیه گاه دولتش کمتر شود.(۱)

مبارزه بر علیه شاه موجب عدم رضایت قشون شده بود و عملیات ضد کمونیست هم سبب گردیده بود کمونیستها بر علیه مصدق بشوند و نتیجه این بشود که نمایشات بر له شاه در ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) با هیچیک از دو دسته که نمی‌توانستند با مصدق کمک کنند تصادف نکند و شب آن روز مصدق و وزرایش مجبور باختفا گردند و ژنرال زاهدی شاه را دعوت کند و از یک استقبال با وجد و نشاطی در طهران مستفیض گرداند.

خبر سقوط مصدق وقتی بمن رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دورهٔ نقاهتم را با خانم و پسرم در آنجا میگذرانیدم و در آن‌شب خواب راحتی کردم.» (صفحهٔ ۲۳۹خ)

ایدن پس از شش ماه استراحت مجدداً از ۵ اکتبر ۱۹۵۳ (۱۳ مهرماه ۱۳۳۲) شروع بکار نمود و خاطراتش مربوط به تنظیم قرارداد کنسرسیوم و مساعدتهائی است که بعضی از هموطنان برای گذشتن این قرارداد با دولت انگلیس نموده‌اند که چون مربوط بایام تصدی من نیست از نقل آنها خودداری میکنم.

و باز در ۱۳ آبان ۱۳۳۳ که متصدی مقام نخست‌وزیری شده بود در پارلمان انگلیس بیاناتی راجع بمن نمود که در آخر بخش دوم خواهد آمد.

این بود خلاصه‌ای از خاطرات وزیر امور خارجهٔ انگلیس و شخص مؤثر در سیاست ایران و مخالف من که نقل گردید و تمام حاکی است از اینکه من در تمام مدت زمامداری خودم با هیچیک از دول بیگانهٔ مؤثر در سیاست ایران خواه دولتین امریکا و انگلیس، خواه دولت شوروی سازشی نداشته و مصالح مملکت و وطنم را بهر چیز حتی بجان خود ترجیح داده‌ام و آنچه گفته و کرده‌ام تمام در منافع ملت ایران بوده و آنچه هم در این مملکت برعلیه من صورت گرفت طبق نظریاتی بود که سیاست خارجی ترسیم نموده بود و بامر بعضی از هموطنانم اجراء گردید.

نظر باینکه وزیر خارجهٔ انگلیس قبل از کودتای مرداد دچار کسالت شده بود و

---

(۱) تکیه گاه من نه آرتش بود نه کمونیسم. من بیک عده مردم فهمیده و وطنپرست متکی بودم که کودتا آن را بنفع استعمار خنثی نمود.

استراحت میکرد باید دید که نقشه‌های بعدی بدست چه اشخاصی ترسیم شده بود و چطور اجراء گردید که چون خاطراتی در این باب نوشته نشده و چنانچه باشد من از آن بی‌خبرم به نقل دو مدرک استناد می‌کنم: یکی مربوط به چکی است که ادوارد دونالی رئیس حسابداری اصل چهار در ایران صادر کرده و دیگری مربوط بجلسهٔ سرّی است که در پایگاه آلپ سوئیس تشکیل گردیده بود.

(۱) ادوارد دونالی چکی بمبلغ ۳۹۰ هزار دلار صادر و تسلیم بانک برنامه کرده بود و بانک مزبور هم آن را بریال تسعیر نموده چکی بشمارهٔ ۵۳۱۴۵ و تاریخ مؤخر(۱) یعنی ۳۱ مرداد بمبلغ ۳۲/٦٤۳/۵۰۰ریال بعهده‌ی بانک ملی ایران در وجه خود ادوارد دونالی صادر کرده بود که بمصرف کودتای روز ۲۸ مرداد رسید و مدرک آن را در جلسه‌ی ۱۹ اردی‌بهشت ۱۳۳۳ بدادگاه تجدیدنظر نظامی ارائه دادم و درخواست نمودم تحقیقات کنند تا معلوم شود وجه مزبور را ادوارد دونالی بچه اشخاصی داده است که مورد قبول واقع نشد و دادگاه باین عنوان که محاکمه برای رسیدگی بکیفرخواست دادستان آرتش تشکیل شده از رسیدگی امتناع نمود و عملی برخلاف وجدان و قانون و مصالح مملکت مرتکب گردید، چون که دادستان آرتش حکم اعدام مرا از این جهت خواسته بود که مسبّب پیش‌آمد روزهای آخر مرداد من بوده‌ام.

چنانچه رسیدگی شده بود ثابت میگردید آنچه در روزهای مزبور صورت گرفت نتیجه‌ی کودتای شاهانه و تشریف‌فرمائی شاهنشاه بخارج از کشور بوده است(۲) و اشخاص وطنپرست روی اصل دفاع قانونی légitime défense که یکی از حقوق طبیعی نوع بشر است از وطن خود دفاع کرده‌اند و کودتای ۲۸ مرداد نتیجهٔ آن وجوهی بود که بین اشخاص مؤثر پست و خائن از علماء، از رؤسای کلانتریها، از افسران و غارتگران تقسیم شده بود.

(۲) مدرک دیگر من روزنامهٔ «فیگارو» فرانسوی است که در شمارهٔ ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۵ (۲۸ شهریور ۱۳۳٤) راجع بکودتای مرداد مطالبی درج کرده و جریان واقعه و مسببین آن را معرّفی کرده است که ترجمهٔ آن عیناً در این جا نقل میشود.

«در آن ایّام که ژان فوستردالس وزیر خارجهٔ امریکا مصدق را گرم در سیاست

---

(۱) مقصود از تاریخ مُؤخر این بود که برسانند چک مزبور بعد از وقایع ۲۸ مرداد صادر شده و در اجرای نقشه‌ی سیاست خارجی اثری نداشته است.

(۲) اعتقاد قطعی من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقهٔ مشیت یزدانی میدرخشید. نقل از فصل سوم کتاب «مأموریت برای وطنم».

کرده بود آلن دالس رئیس انتلیژان‌سرویس مرکزی امریکا زمینهٔ سقوط آن پیرمرد لجباز را فراهم میکرد و مصدق نیز همان الفاظ و عباراتی که همیشه بکار میبرد تکرار مینمود.

در ۱۱ اوت ۱۹۵۳ (۲۰ مرداد ۱۳۳۲) آلن دالس جلسه‌ی محرمانه در یکی از پایگاه‌های آلپ سوئیس با شرکت دو شخص عالی مقام تشکیل داد: یکی لوی هندرسن سفیر کبیر امریکا در ایران که بنا بمصلحت چندی از ایران غیبت کرده بود و دیگری شاهزاده خانم اشرف خواهر دوقلوی شاه که او هم بواسطهٔ سوءتفاهمی که با شاه داشت از ایران خارج شده و در سوئیس اقامت گزیده بود و جای شخص چهارمی که ژنرال «نرمان شوارتسکف» یکی از شخصیت های عالی انتلیژان سرویس امریکاست در این جلسه خالی بود که حضور و غیابش فرق نداشت، چونکه چند روز قبل از تشکیل این جلسه راجع باین موضوع بحث مفصلی با آلن دالس کرده و دالس حضار را از نظریات او مستحضر نموده بود. — شوارتسکف در سیاست ایران بسیار وارد بود و از سال ۱۹٤۲ تا ۱۹٤۸ سمت مشاور شخص پادشاه ایران را عهده‌دار شده بود و او کسی است که پلیس ایران را آلت دست دربار کرده و دوستی او با ژنرال زاهدی رئیس پلیس ایران از همان تاریخ شروع گردیده بود و بهمین جهت هم روزی که درهفتهٔ دوم ماه اوت (بین ۱٦ و ۲۳ مرداد) بطهران آمد هیچکس از ورود شوارتسکف تعجّب ننمود چونکه او برای دیدار دوستان آمده و سلامی بدوستان کرده بود و نتیجهٔ مسافرتش این شد شاه که تا آن زمان خواهی نخواهی با مصدق راه میرفت یکمرتبه او را رها نمود و عزل کرد و ژنرال زاهدی دوست وفادار شوارتسکف را بجای او نصب نمود.»

این بود خلاصه‌ای از مندرجات روزنامهٔ «فیگارو» که عکس این قسمت از روزنامه در آخر کتاب و دسترس خوانندگان قرار خواهد گرفت.*

و درهمان ایام هم بود که والاحضرت اشرف پهلوی ناگهان بطهران آمدند و پس از یک توقف کوتاه و مشورت با شاه مراجعت و در این جلسه شرکت نمودند.

اکنون مصاحبهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه با مخبر روزنامهٔ مصری «المصور» را که حاکی است شاهنشاه از مذاکرات جلسه‌ی پایگاه آلپ قبلاً اطلاع داشته‌اند عیناً نقل میکنم(۱)

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلفه را نیز

* در اوراق موجود عکس آن روزنامه نبود تا به چاپ برسد و دسترسی هم فعلاً به آن روزنامه نیست. اگر عکس تهیه شد در چاپهای دیگر بر کتاب افزوده خواهد شد. (ا.ا.)

(۱) مجلهٔ خواندنیها ٤ مهرماه ۱۳۳۲

پیش بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای من آمادهٔ پرواز فوری از کشورم بود ومن میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً دست آنها افتاده است و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند.»(۱)

این بود فرمایشات شاهنشاه بمخبر روزنامهٔ مصری «المصور» و تا ۲۵ مرداد شب که دستخط عزل بمن رسید در هیچیک از احزاب توده و سایرین هیچگونه خلاف نظم دیده نشده بود. شهر آرام بود و امورجریان طبیعی خود را طی میکرد و خروج شاهنشاه از مملکت که بفرار تلقی شده بود سبب شد که روز ۲۶ مرداد شهر آرامش خود را از دست بدهد، وهنوز از خاطرها نرفته است در آن روز که ناصرالدین شاه در شاه عبدالعظیم بقتل رسید برای جلوگیری از هرج ومرج و عواقب شاه‌میری میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم جسد شاه را طوری از شهر ری بطهران منتقل نمود تا هیچکس گمان نکند شاه مرده و موجب هرج و مرج شود و جان و مال عده‌ای در نتیجهٔ این واقعه از بین برود.

از ترسیم این نقشه هم که با نظرشوارتسکف تنظیم شده بود مقصود گرفتن نتیجه ای عکس آن بود، یعنی از فرار شاه عده‌ای غوغا کنند و از هر یک از احزاب برای تعیین قائم‌مقام شاه صدائی بلند شود تا بتوانند آن را بهانه برای کودتا قرار دهند و دولت را ساقط نمایند.

هندرسن سفیر امریکا هم که برای ترسیم نقشه های گوناگون و سقوط دولت من بخارج رفته بود ۲۶ مرداد بطهران مراجعت نمود و عصر روز ۲۷ از این نظر که برساند داخل در توطئه نیست از من دیدن نمود و ضمن مذاکرات گفت روز قبل که وارد طهران شدم حین عبور بمجسمهٔ شاه فقید برخوردم و دیدم که بآن توهین شده است و من با این کار مخالفم، که هر چه او گفت من گوش کردم و از اظهار هرگونه سخنی که موجب تشدید اختلاف دربار با من بشود خودداری نمودم. ولی اکنون که در حدود هشت سال از آن میگذرد و من در این قلعه بی جهت و بی دلیل محبوسم و از تمام آزادیهای فردی محرومم و خواهانم که هر چه زودتر عمرم بسر آید و از این زندگی خلاص شوم چرا باید از

(۱) قبل از این مصاحبه مردم چنین تصور میکردند شاه از مملکت فرار کرده است و چه خوب شده که این مصاحبه صورت گرفت تا همه دانستند قصد فرار در کار نبود و مقصود از مسافرت این بود که باجرای نقشه‌ی سیاست خارجی کمک کنند و کمتر دیده شده است پادشاهی ملت خود را اغفال کند.

ذکر حقایق خودداری کنم و رفع اشتباه از کسانی که در جریان امور این مملکت نبوده اند نکنم.

وقایع روزهای اخیر مرداد مبتنی بر دو علت بود: که یکی جنبهٔ سیاسی داشت و دیگری جنبهٔ حقوقی:

جنبهٔ سیاسی از این نظر که آن اعلیحضرت در تمام مدت سلطنت خود از افراد سلب آزادی نمود و حق انتخاب نمایندگان مجلس را که در مملکت مشروطه حق طبیعی و مسلم مردم است از آنان سلب کرد و قرارداد نفت را سی ودوسال تمدید نمود و ملیونها از این کار سوءاستفاده فرمود و چه خوب بود که آن پادشاه حیات داشت و قانون از کجا آورده‌ای را جلوی ایشان می گذاشتند تا معلوم شود آن ثروت هنگفت را از چه ممرّی تحصیل نمود.

جنبهٔ حقوقی از این نظر که ملکی را بزور در یکی از نقاط و با ثمن بخس مالک میشد و بعد بجان و مال دیگر مالکین مجاور ابقاء نمی فرمود و بدین طریق در ظرف بیست سال پنج هزار رقبه تمیک نمود و کسی ندید آن پادشاه که خود بانی ثبت اسناد بود راجع بیکی از این املاک اعلان ثبت دهند و حق اعتراض را از مردم سلب نکنند تا هر کس سخنی داشت بگوید و حقانیت خود را باثبات رساند. خلاصه اینکه از دولت دیکتاتوری مردم تنفر داشتند ولی از ترس جرأت نمی کردند اظهاری بکنند و بعد که نسیم آزادی دمید چون دست مردم بشاه نمیرسید غیظ و غضب خود را نسبت بمجسمه ها ابراز میکردند و این کار منحصر بروزهای آخر مرداد نبود و سابقه داشت و چندی قبل از مرداد هم میخواستند نسبت بیکی از مجسمه ها که در وسط شهر واقع شده بود توهین کنند که ناچار شدم عده‌ای نظامی برای حفاظت آن بگمارم. چنانچه مجسمه نبود دیگر وسائلی نبود که مردم کینهٔ خود را اظهارنمایند. مجسمه‌ای هم که برای گرفتن کار یا سوء استفاده از بیت المال بر پا کنند عاقبتی از این بهتر ندارد، و دوام آن مجسمه‌ای دارد که مردم بعد از حیات کسی و در ازای خدمات او بمملکت بر پا نمایند.

نظر باینکه گزارش رسید حزب توده اوراقی بدیوارها الصاق کرده دستور دادم تمام را پاره کنند و از بین ببرند. این کار شد و دیگر خلاف نظمی مشاهده نشد که آن را بهانه برای کودتا قرار دهند. ولی از این نظر که تصمیم برکناری من از کار و انتصاب سرلشکر زاهدی در جلسه ی پایگاه آلپ گرفته شده بود صبح روز ۲۸ مرداد نقشهٔ کودتا بموقع اجرا رسید معلوم نشد که از من چه خلافی سرزده بود که تسلیم دادگاه نظامی ش.م.(۱)

(۱) عصر ۲۸مرداد که باتفاق جمعی از خانه فرار کردم شب را در یکی از خانه های مجاور ←

و اکنون قریب هشت سال از آن میگذرد که سه سال در زندان لشکر ۲ زرهی بسر برده‌ام و بعد باحمدآباد تبعید شده در این قلعه محبوسم و ای کاش هندرسن برای من تأمین جانی نخواسته بود، چونکه چندی بعد از ۲۸ مرداد بکسی گفته بود تلگراف او بشاهنشاه سبب شد که من از بین نروم.



متعلق بیکی از تجار که در شمیران اقامت گزیده وخالی بود بیتوته نمودیم و صبح روز بعد عده‌ای متفرق شدند و بمحلهائی که در نظر گرفته بودند رفتند. آقایان دکتر شایگان، دکتر صدیقی و مهندس معظمی و من بخانه‌ی آقای مهندس معظمی که بیش از چند قدم فاصله نداشت رفتیم و نظر بقرابت سببی آقای مهندس شریف امامی از صاحبخانه دیدن نمود و قرار شد که از توقف ما در آنجا سرلشکر زاهدی را مطلع نماید.

فصل سوم

تألمات و تأسفات

در آن زمان که وجود نفت در ایران محرز نشده و در امور سوق‌الجیشی مورد استفاده قرار نگرفته بود دولت ایران امتیاز معادن نفت جنوب را برای مدت شصت سال بیکی از اتباع انگلیسی موسوم به دارسی داده بود و اکنون که شصت سال از آن می گذرد این امتیاز بآخر رسیده بود. متأسفانه در زمان اعلیحضرت فقید صحنه‌سازیهائی شد که آن را تمدید کنند و صحنه‌سازی از این جهت اگر اعلیحضرت فقید می‌توانستند و قادر بودند قبل از مذاکره با صاحب‌امتیاز و تهیهٔ زمینه آن را لغو کنند بدون شک قادر بودند که از تجدید قرارداد و بالخصوص از تمدید آن جلوگیری فرمایند و اکنون باید دید آن صحنه‌سازیها چه بود.

(۱) اولین رُل آن بدست آقای عباس مسعودی مدیر اطلاعات صورت گرفت که طبق دستور شرکت اعتراض نمود و از آن انتقاد کرد و طبق دستور از این جهت که اطلاعات هیچوقت از هیچ استعماری انتقاد نکرده و برای حفظ وضعیت خود همیشه با هر سیاست استعماری در این مملکت ساخته است.

(۲) رل دوم را خود شرکت نفت بازی کرد که بدولت اعلام نمود حق‌الامتیاز سال ۱۳۱۰ کمتر از $\frac{۱}{۴}$ سال قبل خواهد بود. چنانچه شرکت نفت گفته بود ۱۰٪ و یا ۲۰٪ از سال قبل کمتر میشود این طرز بیان چیزی نبود که کسی را عصبانی کند. این بود که گفت فقط ۲۵٪ از حق‌الامتیاز و یا از آن هم کمتر پرداخته میشود تا اعلیحضرت شاه فقید بتوانند عصبانی شوند و مقدمات کار را فراهم فرمایند.

(۳) رل سوم را خود شاه بازی فرمود که امتیازنامه را انداخت در بخاری و سوخت. چنانچه این کار نمیشد دولت انگلیس برای یک کار عادی بجامعهٔ ملل نمیرفت و شکایت نمی کرد.

(۴) چهارمین رل بدست دکتر بنش وزیر خارجهٔ چک اسلواکی صورت گرفت

که بجامعهٔ ملل پیشنهاد نمود دولت ایران و شرکت نفت با هم وارد مذاکره شوند و کار را تمام کنند که چون مقصود طرفین همین بود جامعهٔ ملل آن را تصویب نمود.

(۵) پنجمین رل را هم آقای سید حسن تقی‌زاده بازی کرد که قبل از تقدیم بمجلس قرارداد را منتشر ننمود و بمعرض افکار عموم قرار نداد. چنانچه جامعه از مضار آن مطلع شده بود مخالفت می‌نمود و تصویب تمدید در همان مجلس دست نشانده هم کاری بس دشوار بود. پس لازم بود که قرارداد را خود شرکت تهیه کند و کسی از مفاد آن مطلع نشود تا مجلس بتواند آن را در یک جلسه تصویب نماید.

نظر باینکه غیر از تاریخ ۳۳ سالهٔ اطلاعات مدرکی ندارم از این تاریخ استفاده می کنم تا معلوم شود جزو وقایع سال ۱۳۱۱ جریان واقعه چطور شرح داده‌شده و اکنون آنچه در این تاریخ درج شده عیناً نقل مینمایم.

«در اواخر آبان روزنامهٔ اطلاعات طی چند مقاله اظهار عقیده کرد باید قرارداد دارسی لغو شود و قراردادی که متضمن منافع ایران باشد منعقد گردد.»

«روز ٦ آذر مصادف با ۲۷ رجب وعید مبعث بود اعلیحضرت رضاشاه امتیازنامهٔ دارسی را در آتش بخاری انداخت و دستور داد دولت ایران رسماً قرارداد دارسی را لغو نماید. بلافاصله نامه‌ای از طرف وزارت دارائی بشرکت نفت مشعر بر اعلام الغای قرارداد مزبور تنظیم و ارسال گردید.

دلایل وزارت دارائی این بود که اولاً قرارداد دارسی در ایام استبداد و بی‌خبری با وسایل غیرمشروع صورت گرفته و ثانیاً شرکت نفت حتی بمواد همان قرارداد هم عمل نکرده است.

شرکت نفت در پاسخ وزارت مالیه اظهار داشت که دولت ایران حق الغای قرارداد را ندارد، ولی مجلس شورای ملی نظر دولت را تأیید کرده لغو قرارداد را رسماً اعلام داشت.

پس از اعلان لغو قرارداد در سراسر ایران جشنهای مفصلی بر پا شد و در این اثنا دولت انگلیس توسط وزارت امور خارجه بلغو قرارداد اعتراض کرد و دولت ایران جواب مستدلّی باعتراض انگلیس داده یادآور شد که چون شرکت نفت جنوب بهمان قرارداد پوسیده هم عمل نکرده و از تأدیهٔ حق قانونی ایران استنکاف ورزیده عملاً قرارداد لغو شده است.

دولت انگلیس بجامعهٔ ملل شکایت کرد و اظهار داشت چون دولت ایران قرارداد را لغو کرده و دولت انگلیس عمل ایران را مشروع نمی داند ممکن است این واقعه موجب تزلزل صلح جهانی گردد، جامعهٔ ملل هم یادداشتی در این خصوص برای ایران ارسال داشت و دولت ایران در جواب جامعه‌ملل استدلال کرد که چون ایران حاضر است قرارداد جدیدی با شرکت منعقد کند از آن رو هیچگاه لغو قرارداد موجب تزلزل بنیان صلح جهانی نخواهد شد.

عرضحال انگلیس بجامعهٔ ملل

در دی ماه ۱۳۱۱ دولت انگلیس عرضحال خود را بجامعهٔ ملل داد و آقایان داور وزیر عدلیه و علاء وزیر مختار سابق ایران در پاریس وآقای نصرالله انتظام بسمت منشی هیئت برای جواب عرضحال بریتانیا عازم ژنو شدند تا در موقع تشکیل جلسات جامعه حاضر باشند.

دفاع داور در جامعه ملل

اطلاعات روز ۸ بهمن ۱۳۱۱ فوق‌العاده‌ای راجع بمذاکرات نفت در ژنو انتشار داد. در این فوق‌العاده

اظهارات سرجان سیمون و داور نمایندگان انگلیس و ایران در جامعهٔ ملل ذکر شده است. داور در طی نطق خود این نکته را متذکر شده که دولت ایران با یک شرکت عادی و نه با دولت انگلیس طرف مذاکره است.(۱)

پیشنهاد دکتر بنش

در همین ماه بنش وزیر امور خارجهٔ چک‌اسلواکی بجامعهٔ ملل پیشنهاد کرد که ایران و شرکت نفت با هم کنار بیایند. جامعهٔ ملل این طرز را پذیرفت.

روز ۲۵ اسفند ۱۳۱۱ مجلس نهم توسط اعلیحضرت شاه با همان مراسم معمولی افتتاح یافت و اعلیحضرت ضمن نطق افتتاحیه خود راجع به نفت چنین اظهار داشتند:

«بمناسبت الغای امتیاز معادن نفت جنوب و مذاکره‌ای که برای قرارداد در نظر است امیدواریم که اقدامات دوست با ترتیب عادلانه که متضمن تأمین منافع حقهٔ مملکت باشد بحسن نتیجه منتهی گردد.»

در ۲٤ اردی‌بهشت آقای تقی‌زاده وزیر مالیه متن قرارداد جدید نفت را که در ۲٦ ماده تنظیم شده بود تقدیم مجلس نمود.»

این بود آنچه اطلاعات در این باب در تاریخ ۳۳ سالهٔ خود منتشر کرده است و آقای تقی‌زاده بنا بـاقرار خود آلت فعل بوده و هر عملی که از او صادر شده بواسطهٔ دستی بوده که این آلت را بحرکت در آورده است.

ولی معلوم نیست چه چیز سبب شد که شاه فقید کاری برخلاف مصالح مملکت صورت دهد و مضحک این است طبق مادهٔ ۱۰ متمم بودجهٔ سال ۱۳۱۲ مبلغ سی و پنج هزار لیره که به تعبیر امروز متجاوز از هفتصد هزار تومان میشود بوزارت مالیه اعتبار داده شد که بین دلالهای نفت تقسیم کنند، و چه خوب است آقای تقی‌زاده وزیر مالیهٔ وقت نام این دلالان را فاش کنند و باز باین متعذر نشوند که هم اکنون هم آلتی بی اراده هستند.

در عصر سلاطین قاجار چنانچه یکی از دول بیگانه میخواست از دولت ایران استفاده کند و قراردادی منعقد نماید میبایست با گروه بسیاری از وزراء و علماء و متنفذین تماس بگیرد تا بتواند مقصود خود را انجام دهد که این طرز کار بسیار خسته کننده و مستلزم خرج زیاد بود و چه بسیار هم اتفاق می افتاد که نتیجهٔ مطلوبه حاصل نشود.

انقلاب روسیه و گرفتاری دولت شوروی در امور داخلی سبب شد که دولت انگلیس از موقع و بنفع سیاست خود استفاده کند و قرارداد تحت‌الحمایه موسوم بقرارداد وثوق‌الدوله را با دولت ایران منعقد نماید که چون قابل هضم نبود و مورد اعتراض ملّت

---

(۱) پرواضح است که دولت با شرکت نفت طرف نبود، ولی داور میبایست مضرات این امتیاز و سیئات عمل شرکت را گفته باشد و به دنیا ثابت کرده باشد. نظر باینکه قرارداد میبایست تمدید شود سکوت اختیار کرد و طبق دستور رفتار نمود.

قرار گرفت بخودی خود از بین رفت و نقشه تغییر نمود و متوسل بکودتا گردید و نتیجه این شد دولتی روی کار بیاید که مسلط بر تمام شئوون مملکت باشد. وکلای مجلس با نظر او انتخاب شوند و هر چه دولت از مجلس خواست تصویب کنند و روی این اصل هم مقرر شده بود وکلا روزهای دوشنبه حضور شاه بروند تا بهر موضوع که اشاره کنند آن را در مجلس تصویب نمایند و الغای امتیاز نفت و تمدید آن در مجلس بشرحی که گذشت بهترین گواه برای صدق این مقال است.

در آن روز که امر شد امتیاز نفت ملغی شود همه باتفاق رأی بالغاء دادند و در آن روز هم که لایحهٔ تمدید امتیاز بمجلس داده شد احدی مخالفت نکرد و در یک جلسه آن را تصویب نمودند.

و اکنون همین رویه در شورای عالی اقتصاد که جلسات آن زیر نظر شاهنشاه تشکیل میشود مجرا و معمول شده است. در آن روز که صنعت نفت ملی و کشور از عوائد نفت محروم شده بود دولت من به مبلغی در حدود شصت و پنج ملیون تومان احتیاج داشت تا بتواند عوائد و مخارج مملکت را توازن دهد و علت اینکه من با یک لایحه قانونی این موازنه رابرقرار نکردم این بود که یک عده عمال بیگانه آن را برای مخالفت با دولت دست آویز نکنند و در نتیجهٔ هو و جنجال نرخ زندگی بالا برود و مردم مملکت از گرانی بحق شکایت کنند.

ولی بعد که جلسات شورای اقتصاد زیر نظر شاهنشاه تشکیل گردید کار عدم توازن بجائی رسید که بودجهٔ مملکت دچار ملیاردها تومان کسر شده است، چنانچه در عوائد نفت نقصانی روی دهد و دولت امریکا کمک نکند رشتهٔ امور گسیخته و قوای انتظامی طوری از هم پاشیده میشود که هیچکس نتواند از عهدهٔ هرج و مرج برآید و چنانچه کمک هم بکنند سنگ بزرگی است که در پیش پای ملت انداخته اند تا نتواند هیچوقت آن را تکان بدهد و آزادی واستقلال خود را بدست آورد.

از اعلیحضرت شاه فقید کسی غیر از این انتظارنداشت. چونکه آن پادشاه مخلوق سیاست خارجی بود و قادر نبود از آنچه امر میشد تخلف کند ولی از اعلیحضرت محمدرضا شاه که از هیچ بمقام سلطنت نرسیده اند و مقتضیات روز هم با آن زمان فرق کرده بود چونکه در آنوقت دولت اتحاد جماهیر شوروی غرق در امور داخلی بود ولی بعد از جنگ دوم جهانی در صحنهٔ سیاست بین المللی وارد شده بود بنابراین هیچکس انتظار نداشت همان رویهٔ سابق را تعقیب کنند و یک سیاست مستقلی که مورد توجه افکار عموم باشد برای خود انتخاب نفرمایند — و باز انتظار نبود رفراندم ملت راجع بابقای دولت را ندیده بگیرند و بآن احترام نگذارند که از قدیم گفته اند حرمت امامزاده با متولی است.

اگر پادشاهی رأی ملت خود را بهیچ شمرد چگونه می توان انتظار داشت که دول بیگانه آن را بهیچ نشمرند و بمملکت تجاوز نکنند و همین عدم توجه بافکار عمومی بود که ایدن وزیر خارجه انگلیس در یکی از خاطرات خود می نویسد ناسیونالیسم ایران یک ناسیونالیسم نارس است. (۱)

رئیس هر مملکت باید افکار عموم را محترم بشمارد تا بتواند منافع ملت را در مقابل بیگانگان حفظ نماید و انتخاب رویه‌ای غیر از این سبب میشود که پادشاه بیکی از دول بیگانه سر بسپارد تا بتواند بر یک ملت مرده سلطنت نماید.

برای اینکه از ارزش این رفراندم بکاهند در فصل پنجم این کتاب میفرمایند: «در این رفراندم که مصدق خود را قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد میکرد کار را طوری ترتیب داده بود کسانی که با انحلال موافق بودند رأی خود را در یک صندوق که از حیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی خود را در یک صندوق دیگر بیندازند و همه میدانستند که با این ترتیب اگر کسی جرأت کرده و میخواست رأی مخالف بدهد بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت اراذل و اوباش طرفداران مُصدّق و توده ایها که بدانها ملحق شده بودند و تمیزی بین این دو دسته دیگر غیرممکن شده بود قرار میگرفت. نتیجهٔ رفراندم همان بود که مصدق میخواست چنانکه هیتلر هم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود و از مجموع آراء ۹۹٪ موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرها که جمعیت آن ۳۰۰۰ نفراست ۱۸۰۰۰ رأی موافق باانحلال مجلس داده بودند.»

این بود نظریات شاهنشاه راجع برفراندم و اکنون این سؤال پیش می‌آید چنانچه رفراندم نشده بود آیا ملت ایران با آن مجلس که تحت تأثیر سیاست خارجی واقع شده بود موافق بود. (۲)

---

(۱) nationalisme élémentaire (صفحهٔ ۲۱۶خ)

(۲) بسیار خوشوقتم که دشمنانم فقط توانستند نسبت بعملیات من روی دو موضوع انتقاد کنند: یکی این بود که من در مجلس شورای ملی گفته بودم از عوائد نفت روزانه سیصد هزار تومان عاید دولت میشود ولی نشد.

دیگر اینکه ۸۰٪ از وکلای مجلس ۱۷ نمایندهٔ حقیقی ملت بوده‌اند و با این حال من مجبور شدم برفراندم متوسل شوم.

راجع بامر اول عرض میکنم اگر دولت انگلیس متکی بمخالفین داخلی نبود و کودتا نمیشد دول غرب مجبور میشدند که نفت ایران را خریداری کنند و ترس داشتند از اینکه شوروی با

←

اینک دلایل صحت رفراندم

(۱) حزب توده در بعضی از نقاط شمالی و مرکز یک عده پیروانی داشت که بواسطه‌ی تشکیلات منظم جلوه‌گر بود و در سایر نقاط اگر داشت قابل توجه نبود واین شایسته نیست که شاهنشاه بیست ملیون نفوس کشور را ندیده بگیرند و برای آن ارزش قائل نشوند و هر عملی که از مردم خیرخواه وطنپرست صادر شود برای اینکه بآن اهمیت ندهند آن را معلول تبلیغات عده‌ای قلیل بنام توده بدانند و یا قلمداد فرمایند.

(۲) اخذ آراء در همه جا زیر نظر اشخاص مورد اعتماد مردم صورت گرفت و در هیچ کجا انجمن نظارت انتخابات از عملیات حزب توده شکایت ننمود و چه خوب بود که شاهنشاه نام شهری که عده‌ی ساکنین آن‌سه هزار نفر بودند و از صندوق آراء هجده هزار رأی درآمد فرموده باشند. چه شد که در آنوقت فرمایشی از این مقوله نشد و اعتراض نفرمودند و اکنون که هشت سال از آن میگذرد اینطور اظهار میفرمایند.

(۳) رفراندم ظرف یک هفته در تمام نقاط کشور صورت گرفت و هیچ فرصت نبود که فردی یا حزبی و یا اشخاص مؤثر مملکت بتوانند تصمیمی بگیرند و اعمال نفوذ نمایند.

و امّا راجع باخذآراء — اگر رفراندم برای موضوع واحدی صورت میگرفت و من باب مثال مردم با مجلس موافقند یا مخالف طبق معمول رأی‌دهندگان میبایست رأی خود را در یک صندوق وارد کنند. موافقین بامجلس ورقه‌ی سفید و مخالفین ورقه‌ی آبی داده باشند، بدون اینکه در اوراق چیزی بنویسند و اظهار عقیده کنند. چنانچه اخذ آراء برای دو موضوع مختلف باشد مثل همین رفراندمی که در سال ۱۳۳۲ صورت گرفت و مقصود این بود که مردم نظر خود را نسبت بمجلس و دولت هر دو اظهار کنند ریختن یک ورقه سفید برای موافقت و یک ورقه آبی برای مخالفت نتیجه نداشت و معلوم نمیشد که دهنده‌ی رأی بکدام یک از آن دو رأی مثبت یا منفی داده است. رأی دهنده میبایست از



ایران معامله نفت کنند و آنوقت بود که آنچه گفته بودم لباس عمل بخود میپوشید و بتدریج این مبلغ عاید دولت ایران میگردید، اگر بتوانند کودتا کنند و مالی را بثمن بخس تحصیل بکنند چرا حاضر شوند بصاحب مال قیمت عادله بدهند و ضرر کنند.

و راجع بایراد دوم عرض میکنم بر هیچکس پوشیده نبود که نمایندگان طهران را در مجلس تماماً مردم این شهر با یک اکثریت بی‌سابقه‌ای از بین اعضاء جبهۀ ملی انتخاب نمودند. ولی بعد بواسطۀ اعمال نفوذ سیاست خارجی بعضی از آنان رویۀ خود را تغییر دادند و با دولت من مخالف شدند و این اعمال نفوذ بین وکلای سایر نقاط هم صورت گرفت.

دادن ورقهٔ سفید یا آبی برای موافقت و مخالفت خودداری کند و فقط یک ورقه سفید بدهد که روی آن بنویسد با مجلس موافق است یا با دولت و در این رویه گذشته از این که عده‌ای بی سواد آلت دست عده‌ای مغرض واقع میشدند معایب دیگر هم داشت که یکی طول مدت بود چونکه قرائت آراء احتیاج بوقت زیاد داشت و نتیجه در یک روز بدست نمی‌آمد و دیگری تقلب در قرائت یعنی موافق را مخالف و مخالف را موافق بخوانند که در بسیاری از انجمنها ممکن بود این کار بشود و چنانچه آراء بدین طریق اتخاذ شده بود و شاهنشاه در این مورد ایراد میفرمودند بیشتر قابل قبول بود تا اینکه بفرمایند رأی دهندگان مورد ضرب وشتم و اهانت واقع شدند، چونکه نادر است در حضور اجتماع و مخصوصاً هیئت نظارت رأی دهنده‌ای را مضروب کنند و یا تهدید نمایند، خصوصاً اینکه حزب توده فقط پیروانی در شهرهای بزرگ داشت و هیچ دیده و حتی شنیده هم نشد کسی ازاین افراد، رأی دهنده‌ای را مورد ضرب و شتم قرار داده باشد.

بدیهی است وقتی اعلیحضرت همایون شاهنشاه رأی یک ملتی را به پشیزی ارزش نمی‌دهند باید عللی هم برای مخدوشیت انتخابات بیان فرمایند و بدین طریق متوسل بعذری شوند که بدتر از گناه است و نتیجهٔ رفراندم با پیش‌بینی این دسته از نمایندگان موافق درآمد و مثل این بود که ملت ایران عمل آنان را ستود. ولی شاهنشاه بجای اینکه آنها را مورد توجه قرار دهند تا دیگران هم از این رویه و روش پیروی کنند و کشور ایران بالمآل صاحب رجالی بشود که بتوانند در مقابل خواسته‌های نامشروع خارجی ایستادگی و مقاومت نمایند حق ورود بمجلس را از این دسته نمایندگان سلب و از انتخابات آنان جلوگیری فرمودند و این عمل گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی است که باستناد همان قانون شاهنشاه در این مملکت سلطنت می کنند توهین بزرگی است بمست و سدّی است در راه کسانی که می‌خواهند از طریق خدمت بوطن بجاه و مقامی برسند و در راه ترقی و سعادت ملت از همه چیز خود بگذرند و کار قحط الرجال بجائی نرسد که بیگانگان دست هر ناکسی را بگیرند وارد کار بکنند و از این اشخاص بی عقیده و ایمان هر چه بخواهند بضرر مملکت تحصیل نمایند.

طبق یک خبری که در جریدهٔ کیهان مندرج ۳۱ فروردین ۱۹۶۰ منتشر شده عایدات ایران از فروش نفت بخارج در این سال متجاوز از صد ملیون لیره شده است. چنانچه از سوءاستفاداتی که شرکتهای خارجی از این امتیاز میکنند صحبت نکنیم(۱) و قبول نمائیم که عوائد نفت در سال ۱۹۶۰ همین است که کنسرسیوم قلمداد میکند از

(۱) این شماره در متن آمده ولی درحاشیه نیامده است. (ا.ا.)

قراردادی که بتوجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاه درمجلس هجدهم گذشت ۳۵۰۰ ملیارد ریال در مدت سی و چهار سال بملت ضرر رسیده است و با تأسفی که شاهنشاه در فصل دوازدهم کتاب «مأموریت برای وطنم» از تمدید امتیاز در عهد سلطنت پدر تاجدار خود اظهار و چنین فرموده‌اند: «در این قرارداد مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید و این نکته مایهٔ تأسّف بود» باز خودشان وسایل کار را طوری ترتیب دادند که قراردادی بدتر از قرارداد «گس ــ گلشائیان» که‌مجلس پانزدهم آن را تصویب نکرد تصویب شود و دو سال هم از این نظر که زمان دولت من شرکت سابق از کار افتاد بعنوان جریمهٔ ملت بمدت سی و دو سال اضافه گردد.

طبق یک خبری که مجلهٔ «تهران مصور» در شمارهٔ ۹۱۳ مورخ ۱۲ اسفند ۱۳۳۹ منتشر کرده است: «کلیهٔ بانکهای سوئیس بمشتریان حسابهای راکد خود اطلاع داده‌اند هر چه زودتر وجوه خود را بجریان کارهای اقتصادی بگذارند و طبق مقررات جدید در صورتیکه صاحبان حسابهای راکد اقدامی برای بکار افتادن سرمایه‌های خود ننمایند مالیات و حق‌الحفاظه‌ای که از این گونه حسابها اخذ خواهد شد در مدت ده سال تمام وجوه را از بین خواهد برد. علاوه بر صدها ملیون فرانک سوئیس که بوسیلهٔ اعراب و سرمایه‌داران ممالک نفت‌خیز خاورمیانه در بانکهای آن کشور راکد مانده در حدود سیصد ملیون فرانک نیز در حساب راکد ایرانیان موجود است» که این وجه مساوی است با ششصد ملیون تومان و در بانکهای سایر کشورها هم البته ودایعی هست و چه خوب است که قانون «از کجا آورده‌ای» را که تا کنون بحرف گذشته است جلوی صاحبان این وجوه بگذارند تا معلوم شود دامنهٔ خیانت بملت و کشور چقدر وسیع بوده است.

از آنچه گذشت خوب معلوم شد که عزل من برای ترس از کمونیسم نبود و ترس از کمونیسم بهانه برای عزل من و چپاول مال ملت بوده است که چنین قراردادی تصویب شود و معادن نفت کماکان در ید شرکتهای خارجی درآید تا هر چه میخواهند ببرند و هر حسابی که میخواهند درست کنند و طبق یک چنین حسابی ۵۰٪ بدولت بپردازند(۱) و دول ذینفع هم ازا ین عوائد آنقدر که بتوانند از طریق اقتصاد و امور سوق‌الجیشی استفاده نمایند و برای حفظ این وضعیت ملت را از آزادی محروم و مجلس را در دست بگیرند تا

(۱) خوب بود در این قرارداد هم مینوشتند ۷۵٪ از عوائد عاید دولت شود و اعلیحضرت شاهنشاه هم آن را بحساب خدماتی که بمملکت فرموده‌اند میگذاشتند. وقتی که حسابی در کار نباشد هر چه میخواهند بنویسند و هر چه میخواهند بدهند.

هر چه از این مملکت بخواهند بدست دولت و مجلس دست نشانده انجام دهند.

* * *

اکنون باستحضار هموطنان عزیز میرسانم که بعد از محکومیتم در دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی دیگر وسیله‌ای نبود که بی تقصیری خود را ثابت کنم مگر اینکه از دیوان عالی کشور درخواست فرجام نمایم و طبق مادهٔ ۲٦۸ قانون دادرسی و کیفر آرتش درخواست فرجام در آن دیوان پذیرفته نمیشود مگر اینکه شاهنشاه آن را اجازه فرمایند. این کار صورت گرفت و رسیدگی بفرجام بشعبهٔ ۳ آن دیوان ارجاع گردید و من لایحه‌ای تنظیم نمودم که هر وقت دادگاه طبق مادهٔ ٤۵۲ اصول محاکمات جزائی احضارم کند(۱) آن را تقدیم کنم و طبق مادهٔ ٤۵۱ همان قانون از خود دفاع نمایم. ولی اعمال نفوذ آقای علی هیئت رئیس دیوان عالی کشور سبب شد که دادگاه مرا احضار نکند و برخلاف قانون حق دفاع را از من سلب و حکم دادگاه نظامی را تنفیذ نماید.

اکنون عین نامهٔ دادستانی آرتش را نقل میکنم تا هموطنانم بخوانند و بدانند رأیی تاکنون باین سخافت از هیچ دادگاهی صادر نشده و از این رأی که مرا محکوم نمود تنها نه من که محکوم شدم بلکه شاهنشاه هم که کمال مطلوب را بدست آوردند راضی نشدند. چونکه دربار نمیخواست قضات آن دیوان هم مثل قضات دادگاه نظامی عمل کنند و حیثیت دربار را با صدور یک چنین رائی لکه‌دار نمایند.

وزارت جنگ

دادستانی ارتش شمارهٔ ۳٤۰۵ د
۳۵/۱/۲۲

آقای دکتر محمد مصدق

(۱) رأی مورخ ۳۳/۲/۲۲ دادگاه تجدیدنظر نظامی وقایع ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ که بموجب آن اعمال وافعال شما از ساعت ۱ روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ منطبق با مادهٔ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش تشخیص داده شده و با رعایت مادهٔ ٦٤ قانون کیفر

---

(۱) مادهٔ ٤۵۲ اصول محاکمات جزائی «متداعیین برای رسیدگی در دیوان احضار میشوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی افتد.»

مادهٔ ٤۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیّز اوراق تحقیقیهٔ خود را قرائت می‌کند. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه‌ی رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند. دیوان تمیز پس از آن باکثریت آراء حکم میدهد.»

عمومی بسه سال حبس مجرد محکوم شده‌اید بموجب دادنامهٔ شمارهٔ ۳۷۰۶ تاریخ ۲۲ اسفند ۳٤ شعبهٔ نهم دیوان عالی کشور ابرام گردیده و در نتیجه محکومیت شما به سه سال زندان مجرد قطعی گردیده است.

(۲) رأی شعبهٔ نهم دیوان عالی کشور که باتفاق آراء صادر گردیده و هیئت رسیدگی مرکب از آقای فرهت رئیس شعبه، آقای شجیعی مستشار و آقای عقیلی مستشار بوده‌اند با توجه بموضوع اتهام و جریان دادرسی دادگاه نظامی و دلایل فرجام‌خواهی شما و آقایان وکلای مدافع بشرح زیر است.

«هیئت شعبه در تاریخ ۱۲ اسفندماه ۱۳۳٤ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظهٔ اوراق مربوطه و کسب عقیده‌ی آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل که برابر حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنین رأی میدهد.

با ملاحظهٔ جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادره ابرام میشود.»

دادستان آرتش، سرلشکر آزموده

بیانیهٔ ۱۷ فروردین ۱۳۳۲

مربوط به حاشیهٔ صفحهٔ ۱۸۸

هموطنان عزیز روزنهم اسفند گذشته باین عنوان که دکتر مصدق میخواهد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را بخارج روانه کند عده‌ای جلوی کاخ اختصاصی آمده بودند و قصدشان این بود که در موقع خروج از کاخ کار مرا یکسره سازند ولی بهدف نرسیدند. پس ازآن جلوی خانه خود اینجانب آمدند و باز کامیاب نشدند.

گرچه توضیحات راجع بتصمیم این مسافرت را همان شب در جلسه خصوصی مجلس شورایملی داده‌ام ولی نظر باینکه رسماً و کاملاً منتشر نشد و حتی بمردم چنین وانمود کردند. که ابتکار این مسافرت با اینجانب بوده و اختلاف شخصی بین اعلیحضرت همایونی و اینجانب وجود دارد این است که لازم میدانم چگونگی را برای روشن ساختن اذهان عمومی باستحضار هموطنان عزیز برسانم.

هموطنان عزیز بخوبی واقفند اگر اینجانب تصدی نخست‌وزیری را با کبر سن و ضعف مزاج بعهده گرفتم برای این بود که قانون ملی شدن صنعت نفت را سرانجام دهم و همانطور که بارها متذکر شده‌ام صلاح ندیدم که با وجود جنگ در جبههٔ‌خارجی دست باصلاحات داخلی که موجب تشنجات بزرگی است بزنم و جنگ در دو جبهه را بر ملت ایران تحمیل نمایم. از اینرو تا سرحد امکان کوشیدم که در امور داخلی وضع موجود را حفظ کنم ولی در همان اوائل در نتیجه احساس عدم امنیت برای شخص خود در مجلس متوقف شدم و رئیس شهربانی وقت را ازکاربرکنارکردم. پس از آن جناب آقای علاء وزیر دربار مرا در مجلس ملاقات نموده در ضمن مذاکراتی که بعمل آمد اظهار نمودند اوضاع خوب نیست مبادا ترتیبی پیش آید که کشور ما جمهوری شود. بدین جهت برای اینکه خاطر شاهانه نگران نباشد در چهارم خرداد ۱۳۳۰ شرحی بدین مضمون:

«پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چون مدت خدمت چاکر به محض خاتمهٔ کار نفت بسر خواهد رسید برای ریاست شهربانی کل کشور به هیچوجه نظری نمی تواند بعرض برساند و تعیین آن فقط منوط باارادهٔ ملوکانه است» عرض نموده فرستادم.

دو سه روز بقضیهٔ ۲۳ تیر بیشتر نمانده بود که اعلیحضرت خودشان رئیس شهربانی را تعیین فرمودند و بعد قضیهٔ ۲۳ تیر در تهران پیش آمد و این حادثه بهانه‌ای شد که در مجلس علیه دولت مخالفتهای شدید آغاز کنند. اینجانب از پیشگاه شاهانه مجازات رئیس شهربانی راخواستم. مشارالیه به دادگاه نظامی فرستاده شد ولی دادگاه او را تبرئه کرد.

در موضوع ادارهٔ امور ارتش نیزمدتهارویه‌ی گذشته را پیروی کردم ولی رفته رفته تحریکات بر ضد دولت توسعه پیدا کرد بطوریکه پس از مراجعت از امریکا مذاکراتی که در یک جلسه شش ساعتی با حضور اعلیحضرت همایونی بعمل آمد باین نتیجه رسید که انتخابات مملکت در همه جا بطور آزاد و بدون اینکه توصیه‌ای برای انتخاب اشخاص بفرمانداران و فرماندهان ارتش بشود صورت گیرد.

ولی در خلال انتخابات مشهود گردید که بعضی از افسران در پاره‌ای از نقاط باوامر دولت وقعی نمیگذارند و بوسائل مختلف در حق مشروع مردم دخالت مینمایند بطوریکه موقع عزیمت به لاهه انتخابات ۵۵ کرسی مجلس صورت نگرفت.

در ایام توقف در لاهه تحریکات بر ضد دولت بشدت جریان داشت که حتی نبی‌الله ضارب را تلقین کرده بودند که در دادگاه اعتراف کند که در جرم منتسب باو این جانب شرکت داشته‌ام و منظور این بود که این خبر را مطبوعات خارجی در همه جا منتشر کنند تا دیوان بین‌المللی دادگستری وقعی بمدافعات نمایندهٔ ایران نگذارد و بجهانیان نشان دهند که مدافع دولت ایران آن کسی است که در این قبیل توطئه‌ها شرکت داشته است. پس از مراجعت از لاهه این تحریکات بمنتهای شدت خود رسید و مسلم شد که بدون وسایل رئیس دولت نمی‌تواند مسئول حفظ امنیت وانتظامات باشد. از این رو ناچار شدم که درخواست تصدی وزارت جنگ را شخصاً بنمایم و در روز ۲۶ تیر که نظر خود را بعرض ملوکانه رسانیدم فرمودند خوب است اول من چمدان خود را ببندم بروم بعد شما این کار را تقبل کنید. بعرض رسید وقتی اعلیحضرت اعتماد دارند که من در رأس دولت باشم چگونه اعتماد ندارند که وزارت جنگ را که جزئی از دولت است تصدی نمایم. بنابراین خوب است مرا از تصدی ریاست دولت معذور بدارند و بهر نحو که مقتضی میدانند عمل فرمایند.

پس از مذاکرات زیاد چنین قرار شد اگر تا ساعت هشت آن روز خبری از طرف اعلیحضرت نرسید من استعفای خود را بفرستم والا بکار ادامه دهم. موقع مرخصی از من خواستند اگر وقایعی رخ داد آنچه را که در خیر شاه لازم است خودداری نکنم. عرض شد که من بپدر شما در دورهٔ ششم قسم نخوردم ولی بشما که مرا از زندان پدر خود نجات

داده‌اید در دورهٔ چهاردهم قسم خورده‌ام و بدون قسم نیز همیشه باعلیحضرت وفادار بوده‌ام.

ساعت هشت رسید چون خبری از اعلیحضرت نرسید استعفای خود را با ذکر علت فرستادم و بر طبق اطلاعات بعدی همان روز با قوام داخل مذاکره شدند که نتیجهٔ آن مذاکرات منجر بوقایع سی ام تیر گردید.

پس از اینکه بارادهٔ ملت مجدداً این جانب مأمور تشکیل دولت شدم روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم باوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان آن واقعه استحضار کامل دارند برای اینکه بکلی رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند بنوعی ذهن ایشان را مشوب نموده اختلافی میان دربار و دولت بیندازند و از این راه باساس نهضت ملی ضربتی برسانند این شرح را: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم» در پشت کلام‌الله مجید نوشته و آن را بحضورشان فرستادم. ولی با این حال تا آثار جریان سی ام تیر و احساسات بی شائبهٔ مردم اثر خود را در افکار باقی نگهداشته بود از هیچ کجا کارشکنی و بهانه‌جوئی نمیشد ولی بعد از مدتی مجدداً در مجلس سنا بعضی از نمایندگان انتصابی بنای مخالفت را گذاشته و موجبات تضعیف دولت را فراهم میآوردند.

در خلال این احوال یک روزصبح آقای علاء وزیر دربار در ضمن ملاقات خود اظهار نمودند که اعلیحضرت میخواهند مسافرتی بخارج بفرمایند. عرض کردم علت این مسافرت چیست؟ گفتند که اعلیحضرت از بیکاری خسته شده‌اند. عرض کردم چه کاری در این مملکت ممکن است اعلیحضرت را مشغول کند. دولت همیشه بوظیفه خود عمل نموده و کارهائی که باید از مجاری دربار بگذرد بعرض رسانیده است و اگر مسائلی قبلاً بعرض نرسیده از نظر رفع محظورات بوده است. فی المثل موضوع بسته شدن کنسولگریهای انگلیس در تهران در موقع بعرض نرسید و علت این بود که اگر خارجیها بدربار مراجعه میکردند از دو حال خارج نبود: چنانچه تقاضای آنها پذیرفته میشد مورد پسند ملت نبود و اگر نمیشد مستقیماً اعلیحضرت خود را با سیاست خارجی طرف کرده بودند و مصلحت این بود که بار این مسئولیت را دولت طبق وظیفهٔ قانونی که داشت عهده‌دارشود. مخصوصاً اینکه وضعیت چنین ایجاب میکرد که تا تصمیم دولت بسفارت انگلیس ابلاغ نشود موضوع محرمانه ومستور بماند.

ضمناً آقای وزیر دربار یکی دیگر از دلایل مسافرت را کسالت اعلیحضرت و

همچنین علیاحضرت ملکه و لزوم پاره‌ای معاینات طبی ذکر نمودند و من اینطور اظهار نمودم که خوب است اول علیاحضرت مسافرت فرمایند چنانچه لزوم پیدا کرد اعلیحضرت هم بعد مسافرت بفرمایند.

چیزی نگذشت که مشاهده شد تحریکات بر علیه شخص این جانب و تضعیف دولت از قبیل مذاکرات بعضی از نمایندگان قبل از دستور در مجلس و تجمع عدهٔ زیادی از افسران مسلح بازنشسته در اغلب روزها جلوخانهٔ این جانب و غائلهٔ ابوالقاسم بختیار در خوزستان و تحریک عناصر مفسده‌جو بوسائلی که مخالفین دولت در دست داشتند جریان دارد.

در اینجا لازم میدانم چگونگی بازنشسته شدن این افسران را توضیح دهم.

هنگام تصدی وزارت جنگ به اعلیحضرت همایونی عرض شد که چون این جانب سابقه‌ای در وزارت جنگ ندارم و نظریات اعلیحضرت را نیز می‌خواهم در امور آنجا کاملاً رعایت نمایم خوبست سه نفر از امرای طرف اعتماد خود را معرفی فرمایند که اینجانب درکارهای آن وزارتخانه با آنها مشورت نمایم. لذا آقایان سپهبدنقدی، سپهبد آق‌اولی و سرلشکربهارمست برای این کار تعیین شدند و بعد موضوع اصلاحات و تقلیل بودجه پیش آمد. چون هر رسته از واحدهای نظامی پنج نفر را از بین خود انتخاب نمودند که بسوابق افسران آن واحد رسیدگی شود و نظر بدهند پس از آنکه نظریات مزبور رسید اینجانب دیدم عدهٔ بالنسبه زیادی را پیشنهاد کرده‌اند که بازنشسته شوند. از سه نفر مشاورین فوق‌الذکر و دو معاون وزارت دفاع ملی که هیئت مشاوره را تشکیل می دادند تمنا کردم بموضوع دقیقاً رسیدگی و بررسی نمایند چنانچه عدهٔ زیادی هم بازنشسته نشوند برای دولتهای بعد مجال خواهد بود که بسوابق آنها رسیدگی کنند ولی توجه فرمایند که برخلاف قانون کسی بازنشسته نشود و آنها پس از چندین روز مطالعه و رسیدگی پیشنهاد نمودند که از بین آن عده فقط ۱۳۶ نفر بازنشسته شوند که بعد از تصویب اعلیحضرت بموقع اجرا گذاشته شد و زائد است عرض کنم که این جانب شخصاً حتی یک نفر از این عده را نمی‌شناختم و هنوز هم نمیشناسم.

دولت چون میدید هر روز دامنهٔ تحریکات وسعت پیدا میکند و میخواهند موجبات تضعیف او را فراهم سازند ناگزیر شد که از این تحریکات جلوگیری کند. لذا از دربار نماینده‌ای خواستم که وضعیت را بعرض اعلیحضرت برسانم، چنانچه چاره‌جوئی نشد ضمن یک پیام مراتب را بعرض ملت برسانم و از ملت کسب تکلیف نمایم.

روز جمعه اول اسفند با حضور سه‌تن از نمایندگان مجلس شورایملی مراتب بفرستادهٔ اعلیحضرت همایونی گفته شد وچند روز گذشت تا اینکه روز سه‌شنبه پنجم

اسفند مقارن غروب هفت نفر از نمایندگان فراکسون نهضت ملی بمنزل اینجانب آمده اظهار نمودند که بدربار رفته‌اند و اعلیحضرت مراتب پشتیبانی خود را تأیید و وعده هرگونه مساعدت‌رادادە‌اند. در خلال این احوال یکی از آقایان نمایندگان را از دربار پای تلفن خواستند و ایشان پس از مراجعت اظهار نمودند خبری دارم که قول شرف از نمایندگان میگیرم محرمانه بماند و آن اینست که اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند مسافرتی بخارج بفرمایند و آقایان وزیر دربار و والاتبار هم می‌آیند که در این مورد با نخست وزیر داخل مذاکره شوند. طولی نکشید که آقایان مزبور بمنزل این جانب آمدند و مذاکراتی بعمل آمد که نتیجه این شد:

صبح روز بعد این جانب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت بطول انجامید. نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده‌ای بدربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوءتفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح شخص خودشان و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معاینهٔ طبی بخارج بفرمایند. ضمناً احتمال میدادند که در ایام مسافرت مسئله نفت هم حل میشود و پس از مراجعت دیگر محظورات و مشکلاتی باقی نمیماند. مخصوصاً فرمودند که این مذاکرات باید بقدری محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای اینکه کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد زیرا تهیهٔ جا در طیاره سبب خواهد شد که مردم نه فقط از مسافرت بلکه از روز و ساعت حرکت هم مطلع گردند و باین لحاظ مسافرت با اتومبیل را در نظر گرفتند که بعنوان مسافرت برشت از تهران خارج شوند و بسمت بغداد حرکت فرمایند.

پس از آن فرمودند که برای مسافرت دو ماه چهل هزاردلار و ده هزار دلار هم برای مخارج مقدماتی که مجموعاً پنجاه هزار دلار باشد لازم است که قرار شد روز حرکت ده هزار دلار از بانک ملی گرفته تقدیم شود و چهل هزار دلار دیگر را بعد که تصویبنامهٔ هیئت وزیران صادر شد ارسال نمایم.

و باز چنین قرار شد که یکی از دول رسماً از اعلیحضرت دعوت کند و مذاکراتی نیز در این زمینه بوسیلهٔ وزارت امور خارجه انجام گرفته و هنگام مرخصی فرمودند روز حرکت یا شنبه نهم اسفند و یا یکشنبه دهم خواهد بود.

روز پنجشنبه با آقای وزیر دربار ملاقاتی دست داد و در بارهٔ شورای سلطنتی که در غیاب اعلیحضرت باید وظایف مربوط بسلطنت را انجام دهد مذاکراتی بعمل آمد و پیشنهاد نمودند که عضویت این شورا را که مرکب از سه نفر: یکی از والاحضرتان شاهپورها و وزیر دربار و اینجانب خواهد بود بپذیرم و چون بعد در تعداد اعضاء و اشخاص

آن نظرات دیگری اظهار نمودند این جانب از قبول عضویت معذرت خواستم و حق همین بود، زیرا شورای سلطنتی از دولت مجزاست و نخست‌وزیر نمی بایست در آن دخالت نماید.

و باز صبح شنبه نهم اسفند اول وقت ملاقاتی دست داد و اظهار نمودند که امروز اعلیحضرت قصد عزیمت دارند و صورت گذرنامه هائی را که باید تهیه شود دادند و گفتند همچنین قرار شده است که یک ساعت‌ونیم بعدازظهر اینجانب برای صرف ناهار شرفیاب شوم و دو ساعت و نیم بعدازظهر وزراء برای تشریفات موقع حرکت حاضر باشند و ساعت سه بعدازظهر هم موکب همایونی حرکت فرمایند.

پس از آن حضرت آیت‌الله بهبهانی بوسیلهٔ تلفن سؤال کردند آیا اعلیحضرت میخواهند بخارج مسافرتی بفرمایند. چاره‌ای نداشتم مگر اینکه بگویم شنیده‌ام. گفتند چرا مانع نمیشوید؟جواب دادم دولت نمیتواند از تصمیم اعلیحضرت جلوگیری کند خودتان با دربار مذاکره بفرمائید.

سپس رؤسای ستاد آرتش، شهربانی، فرماندار نظامی،حتی رئیس کلانتری ناحیهٔ کاخ را خواسته و بهر یک از آنها جداگانه دستورات کافی برای حفظ انتظامات اطراف کاخ و خانهٔ خود دادم که مبادا هنگام حرکت اتفاق ناگواری روی دهد. مجدداً دو ساعت قبل‌ازظهر آقای وزیر دربار چند کلمه بزبان فرانسه با تلفن صحبت کردند و گفتند گوشی را باعلیحضرت میدهم که فرمایشاتی دارند بفرمایند. اعلیحضرت فرمودند چون میخواهم ظهر حرکت کنم شما بجای یکساعت و نیم بعدازظهر ظهرشرفیاب شوید. عرض کردم آقایان وزرا هم شرفیاب بشوند؟فرمودند ضرری ندارد. در این گیر و دار خبر تشکیل جلسهٔ خصوصی مجلس رسید که وکلا از جریان عزیمت مستحضر گردیدند.

بطوریکه مقرر فرموده بودند ظهر این جانب رفتم. اعلیحضرت و علیاحضرت وارد تالار شدند. پس از چند دقیقه مذاکره فرمودند هیئت رئیسه نامه‌ای از مجلس آورده میخواهند مانع مسافرت من بشوند و من میخواهم آنها را ندیده حرکت کنم. عرض کردم بهتر آن‌است که‌آنهارابپذیرید. اگر دلایلی برای انصراف از مسافرت اظهار نمودند قبول بفرمائید. اعلیحضرت برای پذیرفتن آنها تشریف بردند و یک ربع ساعت بعد مراجعت و فرمودند که برادرانم از مسافرت من اطلاع نداشتند و حالا برای وداع آمده‌اند،خوب است هیئت وزیران بیایند که من بتوانم بعد بروم با آنها وداع نمایم. هیئت وزیران وارد تالار شدند و پس از اصغاء بیانات ملوکانه و عرض این جانب اعلیحضرت برای وداع تشریف بردند و هیئت وزیران هم از تالار خارج شدند. چون روز پنجشنبه با آقای وزیر دربار قرار شده بود هیئت وزیران موقع حرکت حضور داشته باشند بوسیلهٔ رئیس تشریفات دربار

استفسار شد فرمودند که دیگر با هیئت وزیران کاری نیست. این بود که ساعت یک بعدازظهر قبل از آقایان وزراء اینجانب از کاخ خارج شدم و هنوز بدر نرسیده بودم که صدای جمعیتی بگوشم رسید و موجب تعجب گردید زیرا با دستوراتی که بمأمورین انتظامی داده بودم چنین وضعیتی را انتظار نداشتم. در ضمن اینکه فکر میکردم بروم یا برگردم یکی از کارمندان دربار که از خارج وارد شده بود از پهلوی من گذشت سئوال کردم آیا ممکن است مرا راهنمائی کنید که از در دیگر خارج شوم. با کمال خوشروئی و محبت قبول کرده و مرا بدر دیگر سمت شمال که بچهارراه حشمت‌الدوله باز میشود هدایت نمود. پس از آن کسی را فرستادم اتومبیلم را مقابل این در آوردند. افرادی که مقابل در معمولی که سمت جنوب کاخ است جمع شده بودند بمحض اینکه اتومبیل بسمت در شمالی حرکت نمود دنبال آن آمدند، ولی قبل از اینکه بآنجا برسند این جانب سوار شده بخانه مراجعت کردم و آنها در جلوی همان در توقف نمودند که بعد شنیدم گفته بودند مرغ از قفس پرید.

عده‌ای پاسبان در سمت شمال چهارراه حشمت‌الدوله که بطرف خانهٔ این جانب میآید بودند و مانع از عبور جمعیت میشدند که در این اثنا والاحضرت شاهپور حمیدرضا از آن در خارج شده دلیل توقف قوای انتظامی را در آنجا سؤال کرد و گفت مردم آزادند بهر کجا که می خواهند بروند. این بود که پس از مرتفع شدن مانع جمعیت بدر خانهٔ اینجانب هجوم آوردند.

در اینجا لازم است گفته شود که در پیشاپیش این عده چند نفر افسر حاضر بخدمت و بازنشسته و چند تن چاقوکش معروف حرکت و قریب یک ساعت سعی میکردند که در را شکسته وارد خانه شوند.

در آهنی بود و موفق نشدند. عده‌ای هم مشغول شکستن در خانهٔ پسرم که چوبی و مجاور در آهنی است بودند و قسمتی از آن را شکستند ولی نمیدانستند که از این در هم میشود بحیاط من آمد. بمحض اینکه در را شکستند ساکنین خانه بحیاط من آمدند و پسرم گفت چون هدف این اشخاص شما هستید اگر شما از این خانه بروید تنها نه فقط کسان شما بلکه جان عده‌ای از کارمندان نخست‌وزیری هم که در این جا هستند محفوظ خواهد ماند. این بود که از خانهٔ خود بخانهٔ مجاور و از آنجا بستاد ارتش رفتم. پس از عزیمت من چون هنوز اشرار از حرکت من اطلاع پیدا نکرده بودند بوسیلهٔ ضربات جیپ قسمت بخش خون بهداری وزارت دفاع ملی که رانندهٔ دولتی و یک چاقوکش معروف در آن بود در آهنی خانه را شکسته و چند نفر نظامی که در خانه بودند ناگزیر بتیراندازی شدند و آن افراد که بوسیله تطمیع از خارج و داخل جمع‌آوری شده بودند چون

هدف معینی نداشتند فرار کردند.

در اینجا لازم است عرض کنم که در تمام این مدت رئیس ستاد ارتش که باید حاضر بخدمت باشد در کاخ اختصاصی متوقف بود و بر طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی وسایلی را که برای حفظ نظم وجلوگیری از اشرار خواسته بود در اختیار او نگذاشته بودند و موقعی از اشرار خواستند جلوگیری کنند که مدتی قبل اینجانب از خانه رفته بودم.

بدین ترتیب هموطنان عزیز متوجه می شوند که شایعهٔ اختلاف شخصی این جانب و اعلیحضرت همایونی مفهومی نداشته و در تصمیم اعلیحضرت بمسافرت اینجانب مداخله ای نداشتم.

حال چرا این اکاذیب را انتشار می دهند و چرا کوشش در استقرار مشروطیت ایران را بصورت اختلاف بین شاه و نخست وزیر جلوه گر می سازند علت دیگری دارد که اکنون باطلاع هموطنان عزیز میرسانم.

حوادث اخیر معلول یک سلسله تحریکات ودنبالهٔ یک رشته دسائسی است که ازبدو تشکیل دولت حاضر هر روز بنوعی جلوه گر شده و منظور محرکین اصلی همواره هدف واحدی بوده و آن عقیم ساختن نهضت ملی ما میباشد.

دول استعمارطلب هر کجا که بخواهند مقاصد خود را پیش ببرند نقشه هائی دارند که هر یک از آنها با اوضاع و احوال روز تطبیق کند آن را انتخاب نموده بموقع اجرا میگذارند و از هرگونه اختلاف و اختلال داخلی کشورها سوءاستفاده مینمایند.

در طول یکصد و پنجاه سال اخیر در این مملکت با کسانی که بحمایت منافع وطن خویش برخاسته اند با حربه های گوناگون مبارزه کرده اند و هر یک از آنها را بنوعی از میان برده اند.

یک نظر اجمالی بحوادثی که دو قرن اخیر در ایران روی داده است بخوبی نحوهٔ سیاست شوم خارجی را در ایران معلوم میکند و با مقایسهٔ اوضاع و احوال و مقتضیات عهد یک حقیقت مسلم را که تکرار وقایع تاریخی است روشن وآشکار می سازد.

کسانی که از جریان زندگی سیاسی این جانب مستحضرند بخوبی میدانند که انگلیسها در اجرای مواد برنامهٔ استعماری یک قسمت از مساعی خود را از سالها پیش یعنی چند سال قبل از کودتا تا امروز برای مأیوس و مغلوب کردن اینجانب همواره مصروف داشته اند، ازقبیل دسائسی که علی رغم اختیاراتی که در دورهٔ چهارم تقنینیه برای تصویب قانون موقت تشکیلات وزارت دارائی وموازنهٔ بودجه و تصفیهٔ کارمندان آن

وزارتخانه از مجلس باین جانب داده شده بود بکار برده و پس ازآن موجبات سقوط کابینه ای را که این جانب عضویت آن را داشتم فراهم آوردند و تمامی آن اصلاحات بی نتیجه ماند.

و نیز مشکلات و محظوراتی که در دورهٔ پنجم و ششم تقنینیه برای انجام وظیفه داشته ام که منجر بچهارده سال تحت نظر و مراقبت شهربانی و ده نشینی وبالاخره حبس در زندان بیرجند گردید که چون شرح تمام آنــها در اینجا طولانی خواهد شد و از حوصلهٔ این پیام خارج است فقط حوادث دو سال اخیر را بطور اجمال یادآوری می نمایم.

یکی از روزهای اول نخست وزیری خود که صبح بکاخ ابیض رفتم وقتی که از آنجا خارج می شدم ناگهان دو نفر زن که یکی از آنها بچه ای در بغل داشت جلوی اتومبیل من که در حال حرکت بود آمدند و آن را متوقف ساختند و معلوم شد که دو نفر مرد نیز از دور متوجه من هستند.

ولی بلافاصله مأمورین نخست وزیری رسیدند و آن دو نفر ناپدید شدند و زنـها نیز در موقع بازجوئی نتوانستند دلیل موجهی برای متوقف ساختن اتومبیل بیان کنند و این سبب شد که این جانب برای چندی مجلس شورای ملی را محل توقف خود قرار دهم و از عبور و مرور در خارج اجتناب نمایم و همان روز قبل از رفتن بمجلس حضور اعلیحضرت شرفیاب شده واقعه را عرض کردم. فرمودند گزارشی هم بمن رسیده بود.

بار دیگر که عمال بیگانه قصد جان این جانب را کرده بودند واقعه ای بود که روز یکشنبه ۲۳ آذرماه ۱۳۳۰ هنگام تشکیل جلسهٔ علنی مجلس اتفاق افتاد و شرح قضیه بطور خلاصه این است که عده ای چاقوکش مست را بعنوان تماشاچی بسالن جلسه آوردند تا موقعی که این جانب بمعیت هیأت دولت وارد جلسه شویم فریاد مرده باد دکتر مصدق را بلند کنند و چون برخلاف آنها صدائی بلند میشد آن وقت زد و خورد را بداخل جلسه بکشانند و کار خود را صورت دهند. یکی از نمایندگان که قبلاً این مطلب را استنباط نموده بود چنین صلاح اندیشی کرد که در اطاق انتظار بمانم و از رفتن در جلسه خودداری نمایم که بهمین ترتیب عمل شد. تا اینکه یکی از نمایندگان مخالف دولت بجلسه وارد شد و کسانی که قرار بود برای من مرده باد بگویند برای او زنده باد گفتند. دستهٔ دیگر بحمایت از دولت عمل نمود و کار جار و جنجال بتالار جلسه کشید. جلسه را تعطیل و چاقوکشان را خارج نمودند و مجدداً جلسه تشکیل و تماشاچیان جلسه بکارمندان مجلس منحصر گردید که بیم هر اتفاقی از بین برود.

باز هم بانجام دادن مقصود توفیقی نیافتند و فقط نمایندگان مخالف توانستند در نطقهای خود بیانات توهین آمیزی بکنند که اینجانب همه را تحمل و بردباری نموده پس

از یک نطق مفصلی که تا مدت زیادی بعدازظهر طول کشید بدون اینکه جواب گوئی کنم و تشنجی حاصل شود جلسه خاتمه یافت. ولی در جلسهٔ بعد که این جانب حضور نداشتم مخالفین در نطق‌های خود هتاکی و ناسزا گوئی را بجائی رساندند که مرا بکلی از خدمت مأیوس نموده و ناگزیر از کناره گیری شوم. ولی چون این جانب هدفی بالاتر داشتم و از نقشهٔ حریف که بانواع وسایل میکوشید مرا از کار دلسرد کند آگاه بودم بهیچوجه توجهی بگفته‌ها ننموده و با کمال رضا و رغبت بکار ادامه دادم.

همه میدانند که در دورهٔ شانزدهم اقلیت مخالف دولت در مجلس با علیاحضرت ملکه مادر و والاحضرت شاهدخت اشرف دائماً در مراوده بوده و ارتباط کامل داشتند و بجای این که اوقات دولت صرف اصلاحات امور اساسی بشود صرف مبارزه با اقلیت می گردید.

البته عملیات نمایندگان مخالف دولت و تحریکاتی که میشد بعرض اعلیحضرت همایونی میرسید و چون اطرافیان مؤثر دربار شنوائی نداشتند منتج به نتیجه نمیگردید.

وقایع نه اسفند نمونهٔ جدیدی از همین دسائس می باشد ولی ملت بیدار ایران کاملاً بحقیقت امر واقف بوده و همانطوری که تاکنون اقدامات عمال بیگانه را نقش بر آب کرده است این بار هم نخواهد گذاشت که دشمنان ایران بهدف خود رسیده و نهضت ملی ایران را با شکست مواجه سازند.

در خاتمه لازم است تأیید کنم بقسمی که نسبت باعلیحضرت همایون شاهنشاهی یاد کرده‌ام همیشه وفادارم و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز میدانم، ولی چون قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت می کرد هیچگونه اختلاف اساسی بین دربار و دولت‌های وقت وجود نداشت و این اختلافات پس از ملی شدن صنعت نفت بوجود آمده امیدوارم که مجلس شورایملی هر قدر زودتر تکلیف گزارش هیئت هشت نفری حل اختلاف را معلوم کنند و بروح قانون اساسی مفهوم حقیقی خود را بازگردانند تا هیچوقت بین دربار و دولت‌ها جای اختلاف نباشد.

در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد پادشاه مسؤول نیست و بهمین جهت است که گفته‌اند پادشاه سلطنت می کند نه حکومت.

بخش دوّم*

لایحهٔ دیوان عالی کشور

مقدمه

فصل اول — کارهای دولت من

فصل دوم — مبارزهٔ دولت انگلیس در مراجع بین المللی

فصل سوم — مبارزهٔ سیاست خارجی از طریق مجلس

فصل چهارم — مبارزهٔ سیاست خارجی از طریق دربار

فصل پنجم — انتقادات از کارهای دولت من

* در دیماه ۱۳۳٤ این لایحه را تهیه کرده بودم که هر وقت اجازه دادندآقایان وکلایم مرا در زندان ملاقات کنند تاریخ روز که جای آن در در آخر لایحه خالی است نوشته شود که بدیوان عالی کشور تقدیم کنند. آن روز فرا رسید و آقایان حسن صدر و علی شهیدزاده که بزندان لشکر ۲ زرهی آمدند و آن را بررسی کردند صلاح ندانستندوبعدهم شعبه ۹ دیوان کشور رأی خود را دایر به محکومیت من صادر کرد.

احمدآباد، اول مهرماه ۱۳۳۵

دکتر محمد مصدق

در دیماه ۱۳۳۴ این لایحه را تهیه کرده بودم و از دولت

اجازه دادند آقایان وکلایم مرا در زندان ملاقات کنند تاریخ روز

و جای آن در آخر لایحه خالی است نوشته شود و به دیوان عالی کشور

تقدیم کنند آن روز فرا رسید و آقایان حسن صدر و علی شهیدزاده

به زندان لشکر ۲ زرهی آمدند و آن را بررسی کردند صلاح ندانستند

و بعد هم شعبه ۹ دیوان کشور رای خود را دایر به محکومیت من

صادر کرد و اجرا را از اول مهرماه ۱۳۳۵ دکتر محمد مصدق

مندرجات این کتاب

دیوان عالی کشور

بعد از شکست سیاست خارجی در مراجع بین‌المللی که شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری خود را بسیاست استعمار آشنا و آلوده نکردند و رأی بحقانیت ایران صادر نمودند سیاست خارجی تصمیم گرفت مبارزه‌ی خود را در خود مملکت ادامه دهد و با اینکه هیچ بهانه و عنوانی نبود و حتی این بهانه هم بدست نیامده بود که چند نفر اخلالگر حرف از جمهوری دموکراتیک بزنند شهرت تشریف‌فرمائی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را بخارج از مملکت بهانه قرار دادند و غائلهٔ روز نه اسفند ۱۳۳۱ را پیش آوردند و دست بعملیاتی زدند که به نتیجه‌ی مطلوبه نرسید و «مرغ از قفس پرید».

چون از طریق بلوا کاری صورت نگرفت خواستند از طریق جلب بعضی از نمایندگان مجلس شورای ملی دولت را بطور عادی و از طریق استیضاح در خود مجلس ساقط کنند و دولت دیگری روی کار بیاورند که مقاصد خود را بدست آن انجام دهند که این راه نیز بوسیله‌ی رفراندم مسدود گردید و عده‌ای متجاوز از دو ملیون نفر ساکنین شهرها و روشنفکران مملکت رأی بانحلال مجلس و بابقای دولت دادند که تصور نمیشد اعلیحضرت همایون شاهنشاه برای این عده مردمی که از روی کمال وطنپرستی و در نهایت آزادی رأی داده بودند ارزشی قائل نشوند و دستخط عزل این جانب را توشیح فرمایند.

نظر باینکه دستخط طوری تنظیم شده بود که اصالت آن مورد تردید بود و علت تردید هم این بود که در سطر آخر کلمات طوری بهم نزدیک و فشرده شده بود که هر کس دستخط را میدید یقین میکرد که ورقه قبل از نوشتن دستخط توشیح شده است (سفیدمهر) و نزدیک شدن کلمات از این نظر بود که دستخط خاتمه پیدا کند و از محل توشیح تجاوز نکند و ابلاغ آن هم که ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ بوسیله‌ی کودتا صورت گرفت سبب شد که من از دو طریق یکی را انتخاب کنم:(۱)

---

(۱) دستخط که در خانه‌ی من بود روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بغارت رفته است.

(۱) منافع خودرا در نظر بگیرم و دست از کار بکشم. دراین صورت دولتی بطور عادی روی کار میآمد و هدف ملت از بین میرفت.

(۲) بمبارزه ادامه دهم که باز از دو حال خارج نمیشد یا میگذاشتند آنچه ملت بدست آورده بود حفظ کند، البته کمال مطلوب بود، و یا نه. در اینصورت هر چه میکردند و هر چه میگرفتند چون از روی قهر و غلبه صورت میگرفت هدف از بین نرفته بود.

این بود از نظر سوگندی که بقانون اساسی یاد کرده بودم و صراحت اصل ٦٤ متمم قانون اساسی که «وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه‌را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند» و نیز از نظر فداکاریهائی که ملت ایران برای تحصیل آزادی و استقلال خود نموده بود از همه چیز خود گذشتم و آن را اجراء ننمودم که بعد کودتای روز ۲۸ مرداد پیش آمد و سرتیپ حسین آزموده دادستان آرتش مرا برای صدور حکم اعدام تسلیم دادگاه بدوی نظامی نمود.

از آن دادگاه بدادگاه تجدیدنظر نظامی شکایت کردم. آن هم در اطاعت امر دست کم از دادگاه بدوی نداشت. این بود که از حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی از آن دیوان درخواست فرجام نموده‌ام تا هر وقت احضار شوم طبق مادهٔ ٤٥۱ اصول محاکمات جزائی توضیحات لازمه بدهم و آنچه را هم نتوانستم در این لایحه عرض کنم حضوراً باستحضار دادگاه برسانم.

البته در جرائد روز ملاحظه فرموده‌اند که در آخرین جلسهٔ دادگاه بدوی نظامی نامه‌ای بشماره‌ی ٦٥۹۲ مورخ ۲۹ آذر ۱۳۳۲ از وزارت دربار شاهنشاهی خطاب بریاست دادگاه رسید که عیناً نقل میشود.

«بفرمودهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه بپاس خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران و مورد تأیید ذات ملوکانه بوده و میباشد آنچه نسبت بمعظم له گذشته است صرف نظر فرمودند.»

بنابراین لازم می‌دانم اوّل خدماتی که در سال اول نخست‌وزیری از من نسبت بوطنم شده در فصل اول این لایحه شرح دهم و در فصول بعد باستحضار برسانم چطور سیاست خارجی مرا که جز خدمت بوطن گناهی نداشتم بدست عمّال خود زندانی نمود و آنچه ملت در نتیجه‌ی فداکاریهای خود بدست آورده بود با عزل من و نصب شخص دیگری مسترد کرد.

فصل اول

کارهای دولت من

کلیات

از روزی که ایران مشروطه شده تنها نه من بلکه هر یک از افراد این مملکت دارای این نظر بوده است که شاه در زمان استبداد (سلطنت مطلقه) هر چه میخواست میکرد و مسؤول هم نبود، ولی در حکومت مشروطه کاری بدون تصویب نمایندگان ملت و موافقت دولت نمی کند، مسؤولیت هم ندارد.

چنانچه در حکومت مشروطه هم شاه هر چه میخواست میکرد و مسؤول هم نبود دیگر لزوم نداشت ملل عالم برای سرنگون کردن دستگاه استبداد انقلاب کنند، کشته و تلفات بدهند تا بآزادی و حکومت مشروطه برسند.

من تازه دارای این عقیده نشده‌ام و روز نهم آبان ماه ۱۳۰٤ هم که در مجلس پنجم تهدید بقتل شده بودم دارای همین عقیده بودم و در جلسهٔ علنی گفتم:

«هم شاه، هم رئیس الوزراء، هم وزیر جنگ و هم فرمانده کل‌قوا، چنین حکومتی در زنگبار هم نیست. اگر سر مرا ببرند و مرا قطعه قطعه و ریز ریزم بکنند باین حکومت رأی نمیدهم.»

بیانات آن روز من نه فقط از این نظر بود که تصویب مادهٔ واحده مشروطه را باستبداد تبدیل مینمود و از مردم سلب آزادی میکرد بلکه جهات دیگری هم داشت که مخالف با قانون اساسی و مخالف با اصول بود.

مادهٔ واحده مخالف با قانون اساسی بود — از این نظر مجلس شورای ملی که مجلس عادی است نمیتوانست قانونی برخلاف قانون اساسی وضع کند و این کار را میبایست مجلس مؤسسان بکند که بعد بآن صورت تشکیل شد و کرد.

مادهٔ واحده مخالف با اصول بود — چونکه من در همان مجلس بشاه قسم یاد کرده بودم و شاه هم غیر از اینکه با قرارداد وثوق‌الدوله مخالفت کرده بود و میخواستند او

راعزل کنند کار دیگری که حقاً بتوانند او را عزل کنند نکرده بود.

در مجلس ششم هم که تمام نمایندگان بدون استثناء باعلیحضرت شاه فقید قسم یاد کردند باز من روی این عقیده برای حلف حاضر نشدم. ولی هجده سال بعد که در مجلس چهاردهم بنمایندگی مردم طهران وارد مجلس شدم چون دیگر محظوری نبود باعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی قسم یاد کردم و تا آخرین ساعتی هم که گرفتار نشده بودم وفادار ماندم و اختلاف من با دربار روی این اصل نبود که دولت میخواست سلطنت مشروطه را بجمهوری دموکراتیک یا هر رقم جمهوری دیگری تبدیل کند بلکه روی این اصل بود که شاه میبایست سلطنت کند نه حکومت و این همان اصلی است که در ممالک مشروطهٔ درجه اول دنیا مجرا و معمول شده است.

شخصیت شاه در این نیست که هر کاری خواست بکند مسؤول هم نباشد، بلکه عظمت پادشاه در این است که بقانون اساسی احترام کند و جز مقررات قانون چیزی در نظر نگیرد. هیچ شنیده نشده است در ممالکی مثل انگلستان و یا سوئد پادشاه در این صدد برآید که اختیارات خودرا زیاد کند و مسؤول هم نباشد. این قبیل هوا و هوس بیشتر در ممالکی روی میدهد که ملت بحق خود عارف نیست و شاهان هم بآن درجه از تمدن نرسیده اند که ملت خود را بپایهٔ ملل درجه ی اول برسانند و در مقابل سیاست خارجی منافع ملت را حفظ نمایند.

من هیچوقت داوطلب کار نبوده‌ام و هر وقت کاری بمن پیشنهاد شده و قبول کرده‌ام جز خدمت بوطن عزیزم نظری نداشته‌ام. در زمان تصدی وثوق الدوله که از خدمت بوطنم مأیوس شدم از ایران بقصد مهاجرت رفتم. موقعی که قرارداد تحت الحمایگی ایران منعقد گردید در سوئیس بودم و با آن مبارزه نمودم. در آنجا بودم که دولت وثوق سقوط نمود و من بوزارت دادگستری منصوب گردیدم و از طریق جنوب بایران می آمدم که یک روز بعد از ورودم بشیراز بایالت فارس منصوب گردیدم و تا کودتا پیش نیامده بود انجام وظیفه نمودم و بعد چون در آن رژیم از من خدمتی ساخته نبود استعفا دادم و همچنین روزی که میخواستند دولتی روی کار بیاورند که فداکاریهای ملت ایران را از بین ببرند بمحض اینکه یکی از نمایندگان در جلسهٔ خصوصی مجلس بمن تعارفی کرد بلا تأمل قبولی خود را اظهار نمودم و برای تشکیل دولت حاضر شدم و تصمیم گرفتم با کمک همکاران خود آنقدر مبارزه کنم تا وطن عزیزم را بآزادی و استقلال برسانم.

اولین ابتکارم در مبارزه این بود که بعد از رأی تمایل از تشکیل دولت خودداری کردم تا مادهٔ واحدهٔ راجع بملّی شدن صنعت نفت از تصویب مجلسین بگذرد و غیر ازین در موقع طرح برنامهٔ دولت آنقدر نمایندگان حرف میزدند و مخالفت می کردند تا دولت ناتوان شود و دست از کار بکشد. چنانچه دولت مقاومت می نمود آنوقت بقانون نه ماده

رأی نمی دادند و مادهٔ واحده را هم که قطعی نشده بود از بین میبردند.

والحق که اکثریت نمایندگان مجلسین هم نخواستند خواسته های مردم موافقت نکنند. این بود که در ظرف سه روز قانون نه ماده بتصویب رسید و بعد دولت تشکیل گردید. این بزرگترین شاهکاری بود که بکار رفت.

دومین ابتکارم وقتی صورت گرفت که مستر هریمان از طرف مقام ریاست جمهور امریکا برای میانجی شدن بین دولت ایران و شرکت نفت بطهران آمده بود و من برای مذاکره حاضر نشدم تا دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت اصل ملی شدن صنعت نفت را بشناسد.

و فورمولی که بمستر هریمان داده شد دارای چهار بند بود که بند اول آن بدین قرار تنظیم شده بود:

(۱) «در صورتیکه دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملّی شدن صنعت نفت را در ایران بشناسد دولت ایران حاضر است با نمایندگان دولت انگلیس بوکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود.»

و بند سوم آن نیز بدین طریق نگارش یافته بود:

(۳) «مقصود از اصل ملی شدن صنعت نفت پیشنهادی است که درکمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملّی تصویب شده و در قانون مورخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تأیید گردیده است و متن آن ذیلاً درج میشود:

بنام سعادت ملت ایران و بمنظور کمک بتأمین صلح جهان امضاکنندگان ذیل پیشنهاد مینمائیم که صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثناء ملی اعلام شود، یعنی تمام عملیات اکتشاف و استخراج و بهره برداری در دست دولت قرار گیرد.»

ملّی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است که چون کمیسیون نفت مجلس شورای ملی پس از چند ماه مذاکره و مباحثه نتوانست راجع باستیفای حق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران تصمیمی اتخاذ کنند دکتر فاطمی با من که رئیس کمیسیون بودم مذاکره نمود و گفت با وضعی که در این مملکت وجود دارد استیفای حق ملت کاری است بسیار مشکل، خصوصاً که دولت انگلیس مالک اکثریت سهام شرکت است و بعنوان مالیات بر درآمد هم هر سال مبلغ مهمی از شرکت استفاده میکند و من باب مثال در سال ۱۹۴۸ از شصت و یک ملیون لیره عوائد خالص شرکت نفت بدولت ایران که مالک معادن نفت است از بابت حق الامتیاز فقط نه ملیون لیره رسیده در صورتیکه دولت انگلیس بعنوان مالیات بردرآمد بیست و هشت ملیون لیره استفاده کرده است.

بنابراین اول باید در فکر آتیه بود که از مال ملت بیش از این سوءاستفاده نکنندو عوائد نفت هر چه هست نصیب ملت ایران بشود. سپس راجع بگذشته هراقدامی ممکن باشد نمود، همانطورکه کشورانگلیس بعضی از صنایع خود را ملی کرده است برای اینکه منافع آن نصیب ملت بشود ایران هم نفت خود را در سراسر کشور ملی کند تا دنیا بداند که نمایندگان جبههٔ ملی جز آسایش مردم چیزی نمیخواهند و با هیچ سیاستی سازش ندارند.

این پیشنهاد گذشته از اینکه مفید بود کار ما را نیز سهل میکرد و لازم نبود که اول بطلان قرارداد ۱۹۳۳ را که در زمان دولت دیکتاتوری و اختناق ملت ایران منعقد شده بود ثابت کنیم و بعد از شرکت نفت خلع ید نمائیم، چونکه تا معایب آن حکومت را نمی گفتیم بطلان قرارداد را نمیتوانستیم ثابت نمائیم و این کار ما را دچار مشکلات و مواجه با مخالفت دربار میکرد.

این بود که با نظریات آن شادروان موافقت نمودم و قرار شد که ایشان پیشنهاد خود را در جلسهٔ نمایندگان جبههٔ ملی بدهند و ببینیم نظر دیگران چه خواهد بود.

در جلسه‌ای که در خانهٔ آقای نریمان تشکیل گردید دکترفاطمی پیشنهاد خود را نمود و مورد موافقت حضار در جلسه قرار گرفت و آن را امضا نمودند. افراد چپ با این پیشنهاد مخالف بودند چونکه ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور مخالف با منافع دولت اتحاد جماهیر شوروی میدانستند ولی بعد از مدتی مخالفت که دیدند اکثریت قریب باتفاق ملت ایران با ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور موافقند و از آن دفاع میکنند دست از مخالفت کشیدند و سکوت اختیار نمودند.

مستر هریمان که بقصد میانجی آمده بود برای اینکه کارش زودتر خاتمه پیدا کند و مدتی اوقاتش صرف مکاتبه نشود روز ٤ مرداد از طهران بلندن حرکت نمود و روز ٦ مرداد یادداشتی از دولت انگلیس رسید که قسمتی از آن از صفحهٔ ۳ گزارش ۱۳ مرداد ۱۳۳۰ دولت بمجلس شورای ملی در اینجا نقل میشود:

«دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است از این دعوت استفاده نماید. لیکن دولت ایران باین نکته توجه خواهد نمود که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با منتهای حسن نیت وارد مذاکره خواهد شد و مذاکرات مزبور فقط در صورتی میتواند بصورت رضایت‌بخش جریان یابد که «کششی» که در حال حاضر در جنوب موجود است تسکین و خفیف یابد.»

سفارت امریکا نیز همان روز پیشنهادی بشرح ذیل نمود که هرگاه دولت ایران با آن موافقت مینمود آن را بلندن بفرستد: «دولت ایران خوشوقت است که دولت

انگلستان طبق پیشنهادی که توسط آقای هریمن تسلیم گردیده هیئتی بایران اعزام میدارد — دولت ایران تمایل برفع «تانسیون» در جنوب را از نقطهٔ نظر دولتین ذینفع توفیق مذاکرات مطلوب تشخیص می دهد و دولت ایران با همان روح حسن نیتی که دولت انگلستان ابراز داشته است وارد مذاکره خواهدشد.» (نقل از همان گزارش صفحه ٤)

ولی دولت نتوانست آن را قبول کند و علت عدم موافقت دو چیز بود که یکی در گزارش مجلس شورای ملی گفته شده و از صفحهٔ ٤ عیناً نقل میشود: «پیشنهاد فوق مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت زیرا در آن صحبت از وجود «کششی» در خوزستان شده بود که دولت ایران قبول میکرد آنرا رفع کند و ممکن بود از ابهام این کلمه استفاده کرده و آن را چنین تعبیر کنند که تمام عملیات مربوط بخلع ید در خوزستان باعث وجود حالت تانسیون شده و دولت ایران قبول کرده است که برای رفع این حالت وضع را بحال اولیه برگرداند.»

و آن دیگری که گفته نشده این است که: دول استعماری تجربه دارند و میدانند در نقاطی که مردم میتوانند اظهار احساسات کنند و در خیر و شر خود اظهار عقیده نمایند نمی توانند توفیق حاصل نمایند.

ابراز احساسات در آبادان چه مانع بود از اینکه مذاکرات را در طهران شروع کنند و روی حق و انصاف رفع اختلاف نمایند.

بعد از ورود هیئت نمایندگی انگلیس و چند روز مذاکره معلوم شد که حسن نیتی در کار نبود و غیر از اجرای قرارداد ۱۹۳۳ ولی بصورت دیگر نظری ندارند.

چون شرکت نمیتوانست با یک دولت صاحب عقیده و مستقل در پس پرده اظهارنظر کند و دولت آن را اجرا نماید این بود که میخواستند بوسیلهٔ یک تعهد بین المللی دولت را برای خاموش کردن احساسات متعهد نمایند، چنانچه دولت با این پیشنهاد موافقت مینمود مرتکب یک انتحار سیاسی شده بود چونکه علت پیشرفت دولت تا آنجا که دولت انگلیس یکی از رجال نامی خود را برای رفع اختلاف بطهران فرستاد احساساتی بود که ملت ایران ابراز و خود را بدنیا یک ملت زنده و حساس معرفی کرده بود.

جلوگیری از احساسات خواه ازطریق نصیحت که با نبودن تشکیلات مؤثر حزبی در مملکت کاری بس مشکل بود، خواه از طریق شدت عمل سبب میشد که مردم از دولت مأیوس شوند و شرکت بدون مدعی و مزاحم دستگاه نفت را مجدداً تصرف نماید.

بالاخره با تمام مذاکراتی که بین این جانب و سفارت امریکا بعمل آمد نه دولت ایران حاضر شد آن کشش را موقوف کند نه دولت انگلیس حاضر شد لفظ کشش

را از یادداشت خود حذف نماید.

بند دوم یادداشت دولت انگلیس که درجواب فرمول هریمن تهیه شده بود و سفارت انگلیس در نامهٔ(۱) شماره ۱۰۰ مورخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۰ بدولت ابلاغ نمود بدین قرار تنظیم شده است:

(۲) «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل است فورمول مزبور را مورد استفاده قرار داده و حاضر است طبق آن فورمول مذاکره نماید ولیکن دولت شاهنشاهی تصدیق خواهند نمود که مذاکراتی که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در قسمت خود با کمال حسن نیت وارد آن خواهد شد نمی‌تواند بطریق رضایت‌بخشی پیشرفت نماید مگر اینکه تسکینی در محیط فعلی داده شود» که درین بند لفظ «کشش» به «تسکین» تبدیل یافته، و بند ۳ یادداشت بدین طریق تنظیم شده است:

(۳) «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران قبول مینماید» و با بند ۱ فورمول هریمن که دولت ایران پیشنهاد نمود مختصر اختلافی داردبدین‌قرار که در بند ۳ پیشنهادی دولت انگلیس جملهٔ «از طرف خود» که در فورمول هریمن نبود بآن اضافه شده و کلمهٔ «سابق» که در فورمول هریمن «شرکت سابق نفت» نوشته شده بود از آن برداشته شده است.

برفرض اینکه دولت انگلیس ملی شدن صنعت نفت را نمی‌شناخت صنعت نفت ملی شده بود، چونکه هر کشوری میتواند از نظر مصالح عموم صنعتی را ملی کند و منافعی را که افراد یا شرکتهای صاحب امتیاز میبرند بخود اختصاص دهد. ولی فرق این است اگر صاحب امتیاز دولت مقتدری و یا از اتباع آن باشد در تعیین غرامت مؤثر است.

اعتراف بملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور باین نتیجه میرسید اگر اختلاف بحکمیت ارجاع میشد شرکت نتواند بعنوان عدم‌النفع چیزی مطالبه نماید چونکه ملی شدن صنعت نفت را بدون هیچ قید و شرطی شناخته بود و دعوا منحصر میشد بغرامت.

سومین ابتکار وقتی شروع شد که مذاکرات با استوکس به نتیجه نرسید و دولت از گرفتاری احزاب محافظه‌کار و کارگر در انتخابات مجلس عوام استفاده نمود و بکارشناسان و کارمندان تبعهٔ انگلیس اخطار نمود که از ٤ مهرماه ۱۳۳۰ تا هفت روز وسایل حرکت خود را فراهم نمایند وباین طریق معادن نفت بکلی از تصرّف بیگانگان درآمد.

اکنون عملیات دولت این جانب در تمام مدت تصدی کار از نظر سیاسی و مالی

(۱) گراور این نامه درصفحه‌ی۱۵ «سخنرانی نخست‌وزیر برای هیئت مخبرین جرائد امریکائی در روز سه‌شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۳۰» منتشر شده است.

و اقتصادی و اجتماعی و استفاده از قانون اختیارات هر کدام جداگانه برای استحضار هموطنان عزیزم* داده میشود.

قسمت اول — از نظر سیاسی

آزادی و استقلال مراحلی داشت که ما میبایست آنها را طی کنیم:

اول — ملی شدن صنعت نفت که در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ صورت گرفت.

دوم — تصویب قانون ۹ ماده که دهم اردی‌بهشت ۱۳۳۰ از مجلسین گذشت و ملی شدن صنعت نفت قطعی شد.

سوم — خلع ید از شرکت سابق نفت که در ۲۹ خرداد ۳۰ بعمل آمد.

چهارم — خروج کارشناسان تبعهٔ انگلیس از معادن نفت جنوب که بعد از چهارم مهرماه ۱۳۳۰ از ایران رفتند.

پنجم — پیشرفت دولت ایران در شورای امنیت ۲۶ مهرماه ۱۳۳۰.

ششم — آزادی انتخابات که آن هم نصیب ملّت شد و در انتخابات دورهٔ هفدهم سیاست خارجی دخالت ننمود و انتخاب بعضی از عمال بیگانه نتیجهٔ عملیات داوطلبان و آثاری بود که سیاست استعماری از خود باقی گذاشته بود.

هفتم — بستن قونسولگریهای انگلیس که هر کدام در صفحات جنوب حکومت مستقلی داشتند و هر یک از قونسولها خود را مافوق مأمورین عالی رتبهٔ دولت ایران میدانستند، اوّل بهمن ۱۳۳۰.

از مراحلی که بعد از اردی‌بهشت ۳۱ طی شده یعنی بعد از انقضای سال اول تصدی این جانب چون مورد تأیید دربار شاهنشاهی واقع نشده فقط بعنوان تذکر بآنها اشاره مینمایم: (۱)

هشتم — نظر باینکه شکایت دولت انگلیس در شورای امنیت به نتیجه نرسید بدیوان بین المللی دادگستری مراجعه نمود. در آنجا هم کار بنفع دولت ایران خاتمه یافت. اول مرداد ۳۱.

نهمین مرحله — قطع روابط سیاسی بود که در ۳۰ مهرماه ۳۱ صورت گرفت و محتاج به‌تذکار نیست که بیش از یک قرن دو سیاست قوی در ایران با هم رقابت مینمودند

---

(۱) ملاحظه شود نامه‌ی وزارت دربار شاهنشاهی خطاب بدادگاه بدوی نظامی که من در سال اول نخست‌وزیری خطاکار نبودم و بعد خطاکار شدم (صفحهٔ ۲۲۴ کتاب حاضر)

* «آن دیوان عالیمقام» بوده و بر روی آن خط کشیده و «هموطنان عزیزم» نوشته‌شده (ا.ا.)

و کار رقابت را بجائی رسانیدند که قرارداد ۱۹۰۷ را برای محدودیت آن منعقد کردند. باین طریق که دولت روسیهٔ تزاری منطقه نفوذ خود را در شمال ایران و دولت انگلیس منطقهٔ نفوذ خود را در جنوب تعیین نمودند و برای جلوگیری از هر گونه اصطکاک منطقه‌ای هم بنام منطقه بیطرف بین دو منطقه جنوب و شمال قرار دادند که تا انقلاب روسیه بوجود نیامده بود باین نحوبا هم سلوک میکردند.

انقلاب روسیه و شکست آن دولت در جنگ اول جهانی سبب شد که دولت انگلیس از نبودن رقیب استفاده کند و قرارداد ۱۹۱۹ که ایران را تحت‌الحمایهٔ دولت قرار میداد با دولت وثوق‌الدوله منعقدنماید. مخالفت مرحوم احمدشاه و ملت با قرارداد سبب شد که وثوق‌الدوله استعفا دهد و شادروان مشیرالدوله مأمور تشکیل دولت بشود و مرا بشاه بوزارت عدلیه معرفی کند.

من در اروپا بودم و از طریق هندوستان بایران میآمدم که در بحر احمر با سر پرسی کاکس همان سفیر انگلیس که قرارداد وثوق‌الدوله را امضا کرده بود مواجه شدم و پس از معارفه صحبت از این پیش آمد که من از کدام بندر بایران وارد شوم. نظر باینکه مسافرتم از طریق بصره و راه‌آهن بغداد بنظر میرسید از سر پرسی خواهش کردم اطلاعاتی از این طریق در دسترس من بگذارد که وعده داد در عدن تحقیقات کند و مرا از نتیجه منحصر نماید.

این کار شد و از عدن که بکشتی آمد گفت راه‌آهن بغداد را اعراب قطع کرده‌اند و از آن‌طریق‌مسافرت ممکن نیست. من گفتم از طریق بصره صرف‌نظر میکنم و از بندر خودمان وارد ایران میشوم.

پس از آن سؤال نمود بندر خودتان کدام است؟ گفتم بوشهر وبعد نگاهی بمن نمود و گفت «بوشهر» بندر ایران است!!

مخالفت شاه و ملت با قرارداد ۱۹۱۹، بیانیهٔ «لانسینگ» وزیرخارجه امریکا در طهران، ورود مجدد دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنهٔ سیاست ایران تمام سبب شدند که قرارداد عملی نشود. ولی قرارداد بصورت دیگری درآمد و کار بجائی رسید که اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید یعنی پادشاه یک مملکتی را بجزیرهٔ موریس تبعید کردند.

اکنون شمه‌ای از علت قطع روابط — چون کار نفت خاتمه نیافته بود اقامت مأمورین دولت انگلیس در ایران بضرر نهضت تمام میشد و قطع روابط از این جهت صورت گرفت که آنها از ایران بروند و کار نفت که خاتمه یافت و عهدنامه‌ای که حاکم بروابط بین دولتین باشد منعقد گردید تجدید روابط بعمل آید ویک لایحهٔ قانونی هم

گذشت که مأمورین سیاسی انگلیس که قبل از قطع روابط بایران آمده بودند بایران نیایند.

و بعد کاری نداشتیم جزآنچه‌بدست آورده بودیم حفظ کنیم و نفت غیر از جنبهٔ اقتصادی جنبهٔ سوق‌الجیشی هم داشت که بفروش میرسید و عوائد آن صرف احتیاجات ملت میشد. برفرض اینکه بمصرف فروش نمیرسید کسر بودجهٔ ما بیش از ٦۵ ملیون تومان نبود که با تنظیم یک لایحهٔ قانونی توازن بدست میآمد و کارگران زائد نفت بکارهای تولیدی دیگر مشغول میشدند. این کارها وقت میخواست. از بین بردن تسلط یکی از بزرگترین دول دنیا و بدست آوردن آزادی و استقلال کاری نبود که زود بانجام رسد. ملل دیگر یک قرن مبارزه و فداکاری کردند تا آنچه امروز دارند بدست آوردند.

قسمت دوم — از نظر مالی

گزارشات بی اساسی که بعد از دستگیری من وزارت دارائی راجع بخالی شدن خزانه بدولت داده بود سبب شد که حتی در انگلستان هم آقای سرآنتونی ایدن وزیر خارجه در نطق ۱۳ آبان ۱۳۳۳ خود در مجلس عوام چنین اظهار کنند «دکتر مصدق ضمن کارهائی که انجام داد خزانهٔ دولت را خالی کرد» که متن کامل این نطق در آخر لایحه خواهد آمد و من در اینجا فقط بذکر این نکته قناعت میکنم چه وقت خزانهٔ دولت مملو از پول بود تا در زمان تصدی من خالی شده باشد.

علت خالی بودن خزانه این بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در تمام مدت امتیاز پنج ملیارددلار علناً استفاده نمود و بملت ایران فقط یکصد و ده‌ملیون لیره پرداخت که آن هم بمصارف سوق‌الجیشی رسید و استفادات سری و نامشروع هم از معادن نفت بسیار کرد که چون مدارکی بدست نداده نمیتوانم چیزی اظهار کنم و فقط بذکر این نکته قناعت میکنم که ما هر قدر خواستیم نفتی که در تمام مدت امتیاز انگلیس از آبادان برده بود صورت بدهند شرکت امتناع نمود و گفت این صورت را باید ازبحریهٔ انگلیس مطالبه کرد.

ماههای قبل از تصدی من هر ماه دو ملیون لیره از عایدات نفت بسازمان برنامه میرسید که بعد از تشکیل دولت این جانب قطع شد و اولین روز تشکیل دولت این جانب یعنی روز ۱۲ اردی‌بهشت ۱۳۳۰ موجودی نقد خزانه‌داری کل در حدود پنجاه و دو ملیون (۵۲/٦۵۱/٦۷۳/۹۵) ریال و موجودی نقد سازمان برنامه معادل ۲۸۰۰ ریال بود که چند روز بعد از ملی شدن صنعت نفت یکی از مدیران ایرانی و مؤثر شرکت نفت انگلیس و

ایران بمن گفت اگر دولت توانست یک ماه مملکت را بدون عایدات نفت اداره کند و بکار ادامه دهد آنوقت باید قبول کنیم که صنعت نفت را ملی کرده است.

با این حال دولت توانست متجاوز از دو سال بدون کمک خارجی و عوائد نفت و پرداخت بودجه شرکت ملی نفت که آن هم سربار بودجهٔ دولت شده بود مملکت را اداره کند و سازمان برنامه هم تمام وظائف خود را انجام دهد و روزی هم که دولت سقوط نمود (۲۸مرداد ۳۲) وجهی معادل ۸۰۰ ملیون ریال نقد و در حدود ۱۲۰۰ ملیون ریال مطالبات و جنس موجود داشت که از آن دولت بعد استفاده نمود و آنچه در عرض این مدت خارج از عوائد جاری بخزانه رسید مبلغی در حدود ۵۵۳ ملیون تومان بشرح ذیل بوده است:

(۱) دریافتی از بانک ملی از بابت قیمت ۱٤ ملیون لیره طبق قانون ۲۱ مرداد ۱۳۳۰	۱۲٦/٤۲۰/۰۰۰
(۲) از بابت ۸/۷۵۰/۰۰۰ دلار استقراض از صندوق بین المللی پول	٦۵/۰۰۰/۰۰۰
(۳) از بابت قرضهٔ ملی	۵۰/۰۰۰/۰۰۰
(٤) دریافتی از نشر اسکناس برطبق قانون اختیارات	۳۱۲/۰۰۰/۰۰۰
	۵۵۳/٤۲۰/۰۰۰ تومان

که از این مبلغ ۲٤۹/٤۵۳/۰۷۲ تومان برای کسر بودجهٔ شرکت ملی نفت به آبادان فرستاده شد و بقیه برای کسر بودجهٔ دولت و سرمایه‌ی بانک رهنی و کشاورزی و شرکت تلفن و بانک توسعه‌ی صادرات و بانک ساختمانی و اضافه وام شهرداریها برای عمران و آبادی شهرها و لوله کشی و برق و شهرداری طهران، کمک بکارخانجاتی که بدون مساعدت دولت نمیتوانستند بکار ادامه دهند، مساعدهٔ اضافی برای کشت توتون و پنبه و چغندر و ساختمان انبار دخانیات بکار رفته است.

چنانچه وجوهی که اضافه از عوائد جاری بدولت رسید بمدت تصدی دولت تقسیم کنیم باین نتیجه میرسیم که هر ماه در حدود بیست ملیون تومان بدولت رسیده است که ده ملیون تومان برای شرکت ملی نفت فرستاده شده و ده ملیون تومان دیگر برای کسر بودجه‌ی مملکتی و امور عمرانی بکار رفته است.

قسمت سوم — از نظر اقتصادی

همه دیدند که موقع تصدی این جانب شرکتهای عمومی بواسطه‌ی سوء سیاست اقتصادی نمی توانستند بکار ادامه دهند و از دولت درخواست کمک مینمودند ولی چیزی

نگذشت که در نتیجهٔ سیاست اقتصادی دولت از هر گونه کمک مستغنی شدند و سال ۱۳۳۱ برای اولین بار رقم صادرات بدون نفت از رقم واردات تجاوز نمود.

ولی بعد که دولت سقوط نمود واردات از حد متعارف و معمول گذشت و این توازن از دست رفت بطوریکه میزان واردات در ۱۳۳۳ به ۱۹۰۰ ملیون تومان ترقی نمود، در صورتیکه میزان صادرات به ۱۲۰۰ ملیون تومان تنزل کرد.

قسمت چهارم — از نظر اجتماعی

بعد از تشکیل دولت دیکتاتوری ملت ایران از آتیه‌ی خود آنقدر مأیوس نشده بود که در سرنوشت خود بخواهد شرکت کند و هیچ دیده نمیشد که نسبت بآتیه‌ی مملکت ابراز کمترین احساساتی بکند، در صورتیکه بعد از ملی شدن صنعت نفت در هیچ مورد از ابراز احساسات خودداری نمیکرد.

سخنان بعضی از افراد چپ در روزهای آخر مرداد فقط یک بهانه برای سقوط دولت و **غارت خانه و دسترسی بنوشتجات من** بود. چونکه تصمیم بسقوط دولت قبل از نه اسفند گرفته شده بود و تا ساعت یک ۲۵ مرداد که دستخط عزل ابلاغ شد هیچکس از افراد چپ و حتی از هیچ فردی راجع بجمهوری دموکراتیک یا رقم دیگر سخنی نشنیده بود.

بعد از ابلاغ دستخط هم افراد چپ و اخلالگران اسلحه نداشتند که در اولیای امور ایجاد رعب‌وترس کنند. حرفی زده بودند بسزای خود میرسیدند. اگر دولت اقدام نمیکرد آنوقت هر چه صلاح بود میکردند. صدور دستخط عزل و نصب **چیزی غیر از قصاص قبل از جنایت نبود.**

احزاب چپ بواسطه‌ی تشکیلات منظم خود میتوانستند در هر موقع از آخرین افراد خود استفاده کنند، ولی احزاب ملی چون تشکیلات منظمی نداشتند از این استفاده محروم بودند.

تشکیل احزاب چپ از نظر رقابتی بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران با دول غرب میکرد. در مملکت مشروطه شاه سلطنت میکند و ملت حکومت. وقتی که حق ملت را غصب کنند و انتخابات نمایندگان مجلسین را که حق مشروع و مسلم هر فردی از افراد مملکت است از آنها سلب نمایند هر یک از دول بیگانه هم میخواهد از یک مملکت بیصاحبی سوءاستفاده نماید. بلوک غرب از مجلسین و دولت استفاده میکرد دولت اتحاد جماهیر شوروی هم احزابی از افراد متمایل برژیم خود تشکیل داد تا بتواند

با بلوک غرب رقابت نماید.

این جانب میخواستم بین احزاب ملی ایجاد وحدت کنم که با هم تشریک مساعی کنند. چون این کار سبب میشد که ذهن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را مشوب و چنین وانمود نمایند که از تقویت احزاب نظری نیست جز تغییر رژیم از هر گونه عملی راجع باین کار خودداری کردم، و با اینکه تشکیلات و برنامهٔ واحدی نبود مردم وطنپرست هر موقع صف آرائی کردند و از مصالح مملکت دفاع نمودند.

انتخابات دوره‌ی هفدهم تقنینیه بهترین دلیل و حاکی از این معناست که در طهران با تمام جدیتهائی که احزاب چپ نمودند حتی یک نفر از کاندیداهای خود را نتوانستند روانه‌ی مجلس کنند و کاندیداهای جبههٔ ملی با آرائی چند برابر بیشتر در صف اول واقع شدند.

قسمت پنجم — استفاده از اختیارات

چون دولت این جانب از خارج کمکی نداشت و تماس با مجلس هم برای کسر بودجه و اعتبار مخارج تولیدی نتیجهٔ معکوس میداد از مجلسین درخواست اختیارات نمودم که مورد قبول واقع شد. با این اختیارات بود که توانستم در مقابل فشار بیگانگان مقاومت کنم و متجاوز از دو سال مملکت را اداره نمایم و در ازای گرفتن کمک آزادی و استقلال مملکت رااز دست ندهم.

چنانچه اختیارات نبود و دولت میخواست علناً از نشر اسکناس استفاده کند چیزی نمیگذشت که اجناس ترقی میکرد و گرانی زندگی سبب میشد که دولت بخودی خود سقوط کند.

از خواستن اختیارات مقصود فقط این نبود که در مسائل مالی از آن استفاده شود بلکه لوایح زیادی هم در ادوار تقنینیه از دولتها بمجلس رسیده بود که نسبت بآنها هیچ تصمیمی اتخاذ نشده بود. فقدان قانون و یا اصلاح بعضی از قوانین موضوعه کار را بجائی رسانیده بود که ادارات نتوانند وظایف خود را انجام دهند که بعد از تصویب اختیارات و تمدید آن متجاوز از دویست لایحهٔ قانونی از تصویب گذشت که تنظیمشان جز احتیاج مملکت محرکی نداشت و در تصویبشان نظریات خصوصی بکارنرفته بود. هر چه تنظیم شده بود و هر چه تصویب شده بود تمام از نظر مصالح مملکت صورت گرفته بود.

لوایح قانونی این جانب تمام مورد احتیاج دادگستری و ادارات دولتی بود که از آن استفاده میکردند و بعد از تصویب و اجرا اگر نواقصی داشتند بوسیله‌ی لوایح دیگر

اصلاح میشد.

بعد از سقوط دولت بجای اینکه آنها را مورد مطالعه قرار دهند چنانچه لوایحی غیرمفید تشخیص داده میشد آنها را الغا کنند از کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی گزارشی راجع بلغو تمام لوایح بمجلس رسید که از جریدهٔ «کیهان» شمارهٔ ۳۳۶۵ مورخ ٤ شهریورماه ۱۳۳۳ عیناً نقل میشود:

«کمیسیون دادگستری طرح پیشنهادی جمعی از آقایان نمایندگان در خصوص الغای کلیه‌ی لوایح ناشیه از اختیارات آقای دکتر مصدق را در جلسات متعدد خود مورد مطالعه و رسیدگی قرارداد. نظر باینکه عقیده‌ی اعضای کمیسیون بر این است که قوای مملکت طبق صراحت اصل ۲۸ قانون اساسی همیشه از یکدیگر منفصل و ممتاز خواهد بود و نظر باینکه قوانین اختیارات دکتر مصدق در محیط ارعاب و اخافه و برخلاف قانون اساسی و مصلحت مملکت از تصویب گذشت لذا طرح مزبور را بشرح زیر اصلاح و تنظیم نمود که اینک تقدیم و تقاضای تصویب آن را دارد.

ماده واحده

کلیّه لوایح آقای دکتر محمد مصدق ناشیه از اختیارات حاصله از مادهٔ واحده مصوب مرداد ۱۳۳۱ و مادهٔ واحده تمدیدی آن مصوب بهمن‌ماه ۳۱ چون خلاف قانون اساسی بود ملغاست.

تبصره — دولت مکلف است هر یک از لوایح مذکور در فوق را که ادامه‌ی اجرای آنها را ضروری میداند ظرف پانزده روز بمجلس تقدیم کند. لوایح مزبور بکمیسیونهای مربوط مجلس ارجاع میشود وکمیسیونها مکلفند ظرف دو ماه لوایح مزبور را مورد رسیدگی و اظهارنظر قرار دهند. مقررات فعلی لوایح تقدیمی دولت تا اظهارنظر نهائی کمیسیونهای مجلس موقتاً قابل اجرا میباشند. لوایحی که باین ترتیب مورد اصلاح و تصویب قرار میگیرد تا تصویب نهائی مجلسین قابل اجرا خواهد بود.»

این قسمت از گزارش که قوانین اختیارات در محیط ارعاب و اخافه بتصویب رسید برخلاف واقع و حقیقت است، زیرا من با چه قوه میتوانستم مجلسین را تحت ارعاب و اخافه قراردهم. من مجری افکار ملت بودم. مجلسین هم باحترام افکار عمومی اختیارات را تصویب کردند.

فرق مجلسینی که بمن اختیارات داد با مجلسینی که آن را لغو نمود این است که در ۱۳۳۱ قانون اختیارات و قانون تمدید آن روی افکار ملت و مصالح مملکت بتصویب رسید ولی در ۱۳۳۳ نمیدانم روی چه افکار لوایح قانونی من بدون استثناء الغاء گردید.

چنانچه الغای لوایح از این نظر بود که قانونگزاری حقی است مربوط بمجلسین و غیرقابل انتقال در این صورت قوانین مصوب مجلسین میبایست قائم مقام لوایح میشد. آیا دادن اختیار بکمیسیونها و نیز اجازهٔ اجرای ۲٤ لایحه‌ی قانونی این جانب در ۱٦ مرداد ۱۳۳٤ غیرازاین است کاری‌را که مجلسین مخالف قانون اساسی تشخیص داده بود خود مرتکب آن شدند.

فصل دوم

مبارزهٔ دولت انگلیس در مراجع بین المللی

چون دولت انگلیس نمی‌خواست سیاستش در ایران دچار شکست بشود و ملل دیگر بتقلید از ایران خود را برای مبارزه حاضر کنند و دول استعمارطلب را بزانو درآورند برای کسب توفیق از دو کار میبایست یکی را انتخاب کند: یا مبارزهٔ خود را در ایران بشدت ادامه دهد و یا در مراجع بین المللی دولت را مستأصل نماید که خود دست از کار بکشد و مبارزه بنفع آن دولت خاتمه یابد.

نظر باینکه در ماههای اول ملی شدن صنعت نفت دولت غیر از عمال بیگانه مخالفی نداشت و برای مبارزهٔ شدید هم در داخل کشور زمینه حاضر نبود شق دوم را انتخاب کرد. از این چه بهتر که خود را زورگو و استعمارگر معرفی نکنند و ازمراجع بین المللی سندی بحقانیت خود صادر و بدنیا ثابت نمایند که دولتی مثل ایران میخواست بیکی از بزرگترین دول عالم زور بگوید و قراردادی [را] که امضا کرده بود معتبر نشناسد.

روی این نظر دولت انگلیس بدیوان بین المللی دادگستری لاهه شکایت نمود و دیوان بین المللی هم قراری بعنوان «اقدامات تأمینیه» برای جلوگیری از اجرای خلع ید که دولت ایران شروع کرده بود صادر کرد (۵ ژوئن ۱۹۵۱ — ۱۵ خرداد * ۱۳۳۰). (۱)

نظر باینکه قرارداد ۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس و ایران بسته شده بود نه با دولت انگلیس، دولت ایران دیوان بین المللی دادگستری را برای رسیدگی بشکایت دولت انگلیس صالح ندید و بقرار «اقدامات تأمینیه»ای که دیوان صادر کرده بود ترتیب اثر نداد، لذا دولت انگلیس بشورای امنیت شکایت نمود و شورا هم در جلسات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۶ مهرماه ۱۳۳۰ باین کار رسیدگی کرد و از لحاظ آئین نامهٔ داخلی خود مقرر

---

(۱) نقل ازگزارش ۲۲ اردی بهشت ۳۱ دولت بمجلس سنا صفحه ۷.

*— در متن تاریخ ۱۳۳۳ آمده. اصلاح شد، (ا.ا.)

نمود تا دیوان بین المللی دادگستری راجع بصلاحیت خود اظهارنظر نکند موضوع مسکوت بماند. (۱)

بنابراین دولت انگلیس از مراجعه بشورای امنیت نتیجه نگرفت و کار بنفع ایران خاتمه یافت. ناگفته نماند که قرائت و ارائهٔ اصل و ترجمهٔ تلگرافات دولت دیکتاتوری در شورای امنیت راجع بانتخابات نمایندگان دورهٔ نهم تقنینیه که قرارداد تمدید امتیاز نفت را تصویب کرده بودند اثری بسزا بخشید. (۲)

با این حال دولت انگلیس دست از مبارزه نکشید و در اکتبر ۱۹۵۱ لایحه‌ای برعلیه دولت ایران بدیوان بین المللی دادگستری تسلیم نمود که باطلاع دولت ایران رسید و تحت مطالعه و مداقه قرار گرفت و با مذاکره و مشاورهٔ متخصصین جوابی تحت عنوان «ملاحظات مقدماتی راجع به صلاحیت دیوان» تهیه و ٤ فوریه ۱۹۵۲ پانزدهم بهمن ۱۳۳۰ بدیوان لاهه تسلیم گردید.

هیئت نمایندگی ایران از ۹ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۵۲ (۱۹ خرداد تا ۲تیر) برای دفاع از حق ملت ایران در جلسات دیوان‌حضور بهمرسانید و با دفاع مؤثر پرفسور رولن کار بنفع دولت ایران خاتمه یافت که حتی قاضی انگلیس هم بحقانیت ایران رأی داد.

اکنون بعضی از قسمتهای نطق این جانب در آن دیوان از کتاب «مدافعات نخست‌وزیر و پروفسور رولن در دیوان بین المللی دادگستری» عیناً در اینجا نقل میشود:

«تاریخچهٔ روابط ایران و انگلیس طولانی تر از آن است که بخواهم در این جا بتفصیل آن را بیان کنم. همینقدر باید بگویم که در قرن نوزدهم ایران میدان رقابت دو سیاست امپریالیستی روس و انگلیس بود. چندی بعد دو حریف با هم کنار آمدند و در ۱۹۰۷ کشور ما را بدو منطقه‌ی نفوذ تقسیم نمودند. سپس هنگامی که امپراطوری تزاری واژگون گردید و اتحاد جماهیر شوروی گرفتار انقلاب داخلی شد بریطانیای کبیر که از میدان جنگ فاتح بیرون آمده و در خاورمیانه بلامنازع و بی‌رقیب بود از فرصت استفاده نمود و خواست با عقد قرارداد ۱۹۱۹ که عنان امور کشوری ولشکری رابدست افسران و کارشناسان انگلیسی میسپرد ایران را منحصراً در تحت اختیار و تسلط سیاسی و اقتصادی خود قرار دهد. بالاخره چون آن قرارداد هم با مقاومت شدید آزادیخواهان و وطنپرستان مواجه گردید دیپلماسی انگلیسی برای اینکه سیاست خود را بصورت دیگری عملی سازد رژیم دیکتاتوری را که بیست سال از آن حمایت نمود بر سر کار آورد و منظور اقتصادی

(۱) نقل از گزارش سوم آذرماه ۱۳۳۰ دولت بمجلس شورای ملی، صفحهٔ ۲.

(۲) ملاحظه شود نطق ۱۹ آذر ۱۳۳۰ نخست‌وزیر در مجلس شورای ملی، صفحهٔ ٤ و صفحات بعد.

سیاست انگلیس از تمهید این وسایل این بود که بالانحصار نفت کشور ما را تصاحب نماید وباین ترتیب آنچه میبایست موجب ثروت ملی ما شود منشاء بلیّات گوناگون و مصائب طاقت فرسای ما گردید و این سلطه بوسیلهٔ کمپانی صاحب امتیاز عملی میگردید، یعنی علاوه بر اینکه نفت ما را بسوی انگلستان میکشانید بضرر ایران فوائد کثیر مالی عاید انگلستان می ساخت.

میزان این استفاده ها را نمی توان بطور محقق معلوم نمود. چه ایران هیچوقت نه توانست باقلامی که در ترازنامه‌ی شرکت منظور شده بود بررسی کند و نه از میزان و قیمت نفتی که بثمن بخس و یا حتی برایگان(۱) ببحریه‌ی انگلیس فروخته میشد اطلاع حاصل نماید و همچنین منافعی را که از راه انحصار حمل و نقل دریائی و معاف ساختن کالاهای وارده بایران از پرداخت حقوق گمرکی باقتصاد انگلیس رسیده بود تشخیص دهد.

چنانچه ارقام ترازنامهٔ شرکت را حجت بدانیم باز ملاحظه میکنیم که مثلاً در طی سال ۱۹٤۸ از ٦۱ملیون لیره عوائد خالص شرکت دولت ایران از جمیع جهات فقط نه ملیون لیره دریافت کرده، در صورتیکه تنها از بابت مالیات بر درآمد ۲۸ ملیون لیره عاید خزانهٔ انگلستان شده است.

برای من جای تردید نیست که مقصود از مراجعه بشورای امنیت و دیوان بین المللی آن است که باز از ما تعهدات مشابهی تحصیل کنند و حال آنکه یادگارهای تلخ و اجحافات امتیاز ۱۹۳۳ هنوز از خاطرها محو نشده و اگر بنا بود ادارهٔ صنایع ملی شده را دوباره تسلیم بیگانگان کنیم اساساً چه حاجتی به ملی کردن صنعت نفت داشتیم...

موقعی که از طهران حرکت میکردم امیدوار بودم مظالمی را که بایران وارد شده بطور کامل بعرض آقایان برسانم و میخواستم مدارک بی شماری که در این زمینه دارم(۲) و فقط بعضی از آنها را سابقاً باستحضار شورای امنیت رسانده بودم بشما ارائه دهم تا بمداخلات شدید شرکت نفت انگلیس و ایران در امور داخلی ما بهتر پی ببرید ولی چون مرا محدود ساخته اید که از حدود مطالب مربوط بعدم صلاحیت خارج نشوم ناچارم که از

(۱) هیئت نمایندگی انگلیسی این گفته ها را در دادگاه شنید و تکذیب ننمود.

(۲) قسمتی از این اسناد در آلبومی گذاشته شده بود که در مراجعت از لاهه آن را آقای حائری شاه‌باغ دادستان کل دیوان عالی کشور در بانک ملی گذاشت و پس از کناره‌جوئی از کار کلید صندوق را بقائم‌مقام خود آقای اخوی سپرد و قسمت دیگر هم در صندوق آهنی خانهٔ من بود که روز ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی همان روز رستاخیز معلوم نشد بکجا رفت.

خواسته های شما تبعیت کنم و از ارائه‌ی اسنادی که در دست دارم خودداری نمایم.»

این بود قسمتی از بیانات این جانب در دیوان بین المللی دادگستری. نظر باینکه دیوان مزبور بحقانیت دولت ایران رأی داد و در مراجع بین المللی دیگرراهی برای دولت انگلیس باقی نمانده بودمبارزه‌ای که همان ماههای اول تصدی من در ایران شروع شده بود از طریق مجلس و دربار بشدت ادامه پیدا کرد که شرح هر کدام در فصول بعد خواهد آمد.

فصل سوم

مبارزهٔ سیاست خارجی از طریق مجلس

کلیات

دخالت دولت قوام در انتخابات دورهٔ پانزدهم که حتی مردم پایتخت نتوانستند نمایندگان خود را انتخاب کنند طوری یأس‌آور بود که من نمیخواستم در سیاست دخالت کنم. ولی یکی از روزها چند نفر از رجال نزد من آمدند و مرا برای ایراد نطقی بمسجد شاه دعوت کردند و با اینکه تصور نمیشد دولت بگذارد کسی برای استماع بیانات من حاضر شود عده‌ی زیادی آمدند و شرح اینکه چرا دولت ممانعت ننمود از حوصله‌ی این لایحه خارج است.

و باز فردای آن روز عده‌ای از رجال در حدود چهل نفر آمدند که برای عرض شکایت بدربار برویم. چون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی آن روز بار ندادند روز بعد عده‌ای از رجال و سایر طبقات در حدود چهارصد نفر آمدند که همه با هم بدربار رفتیم و یک هفته هم در آنجا ماندیم. چون نتیجه نداد از دربار خارج شدیم.

در روزهای آخر همان دوره که قرارداد «گس — گلشائیان» در مجلس مطرح شده بود یکی از نمایندگان مخالف با قرارداد از من تقاضا نمود نظریات خود را در آن باب بمجلس بنویسم. نامهٔ من که در جلسهٔ علنی خوانده شد یکی از عواملی بود که برای نگذشتن قرارداد تأثیر نمود. دورهٔ پانزدهم تقنینیه بآخر رسید و قرارداد از مجلس نگذشت.

در انتخابات دورهٔ شانزدهم تقنینیه که باز دولت در همه جا دخالت مینمود شادروان دکتر حسین فاطمی با من مذاکره نمود که برای آزادی انتخابات فکری بکنم و بعد همان نمایندهٔ مخالف با قرارداد آمد و گفت اگر شما در انتخابات دخالت نکنید از نمایندگان مجلس پانزدهم و مخالف با قرارداد حتی یک نفر هم در طهران انتخاب نخواهد شد که باز من روی این اصل که آزادی انتخابات برای مملکت امری است حیاتی وارد مبارزه شدم و چون احزاب و تشکیلات مؤثری نبود که از آنها استعانت کنم

شادروان دکتر فاطمی با چند نفر از مدیران جرائد موافق با نظر ما مذاکره نمود همگی موافقت نمودند که جرائد خود را در اختیار مردم بگذارند. سپس دعوتی از عموم طبقات بعمل آمد که روز و ساعت معیّنی برای عرض شکایت مقابل کاخ سلطنتی حاضر شوند.

با اینکه رئیس شهربانی وقت بوسیلهٔ انتشار اعلامیه‌ای در جرائد مردم را از اجتماع منع کرده و شدیداً تهدید نموده بود جمعیت زیادی در محل موعود حاضر شدند و چون دربار نمیتوانست بیش از بیست نفر را بپذیرد برای ورود بدربار در همانجا بیست نفر تعیین شدند که وارد کاخ شدیم و بعد همان عده بجبههٔ ملی موسوم گردید و چون این مرتبه هم شکایت مردم مورد توجه قرار نگرفت از دربار بیرون آمدیم و در خارج مبارزه کردیم تا آنجا که دستگیر و تبعید و زندانی شدیم و توانستیم هفت نفر از اعضای جبههٔ ملی را بنمایندگی مردم طهران وارد مجلس کنیم. اکنون باید دید که سیاست خارجی از این مجلس و مجلس هفدهم چطور بنفع خود و ضرر ملت استفاده نمود که شرح هر کدام در قسمت اول و قسمت دوم این فصل خواهد آمد.

قسمت اوّل

مبارزهٔ سیاست خارجی درمجلس شانزدهم

نمایندگان دورهٔ شانزدهم تقنینیه را میتوان بدو قسمت تقسیم نمود:

(۱) نمایندگانی که سیاست خارجی با انتخابشان مخالف نبود و بهرطریق که توانسته بودند وارد مجلس شده بودند که این قسمت را نیز میتوان بدو دسته تقسیم کرد:

(الف) نمایندگانی که باستقلال و آزادی مملکت عقیده نداشتند و بین اینکه مملکت با نظر ایرانیان اداره شود یا خارجی فرق نمی‌گذاشتند.

(ب) نمایندگانی که میخواستند ایران بدست ایرانیان اداره شود ولی اوضاع و احوال بآنها اجازه نمیداد و این جرأت را هم نداشتند که برای انجام مقصود زمینه فراهم کنند.

فرق این دو دسته با هم این بود که اولّی با هر کاری که میخواست چند قدم مملکت را جلو ببرد مخالفت مینمود، در صورتیکه دومی بشرط نداشتن محظور کمک هم میکرد و آن روزی که دیدند ملتی هست که میتوان بآن اتکاء نمود دست از وکالت کشیدند و نفع ملت استعفا نمودند، تا بعد بنمایندگی از طرف مردم وارد مجلس شوند و بوطن خود خدمت نمایند. چنانچه نهضت ملی خاموش نشده بود چیزی نمیگذشت که ایران هم مثل بعضی از ممالک بزرگ رجالی آزموده و فداکار پیدا میکرد.

(۲) نمایندگان جبههٔ ملی که این گروه از نمایندگان را هم میتوان از نظر فکر و عقیده بدو دسته تقسیم نمود:

(الف) نمایندگانی که بآزادی و استقلال مملکت ایمان داشتند و هیچ چیز آنها رااز عقیده و ایمان خود منحرف ننمود و تا آخرین لحظه در عقیدهٔ خود باقی ماندند.

(ب) نمایندگانی که آزادی و استقلال را وسیله‌ی پیشرفت اغراض و مقام قرار داده و از همان ماههای اول تشکیل دولت اینجانب سرلشکرزاهدی وزیر کشوررا نامزد نخست‌وزیری کردند که من بعد از غائله ۲۳ تیر ۳۰ از آن مطلع شدم و از عدم توجه و کم‌فکری بعضی از همکارانم بسیار تعجب کردم. چونکه جبهه ملی در مجلس اکثریت نداشت که سرلشکر با رأی جبهه ملّی در مجلس نخست‌وزیر بشود و تابع نظریات جبهه ملی هم باشد. از این هم که بگذریم سیاست خارجی چطور موافقت میکرد که باز شخص دیگری متصدی کار شود که نهضت ملی ایران را بضرر آن سیاست رهبری کند. تشکیل دولت این جانب کاری بود بدون سابقه و هیچ مقدمه‌ای نداشت و تا ایران بآزادی و استقلال نرسد تشکیل یک دولتی که متکی بسیاست خارجی نباشد کاری است مشکل.

وقتی که راجع بچگونگی موضوع تحقیقات کردم یکی از همکاران بمن گفت چون شما حال خوشی ندارید ما سرلشکر رانامزد کردیم تا اگر روزی شما نتوانید انجام وظیفه کنید این مقام را کسی تصدی کند که از خود ما باشد، و اما اینکه چه وجه مشترکی بین سرلشکر زاهدی و آنهائی که دم از آزادی و استقلال میزدند وجود داشت مطلبی است که گوینده خود باید توضیح دهد. شاید چنین تصور شده بود که چون سرلشکر در سیاست خارجی زمینه داشت او را بیاورند و بعد با او هم مخالفت کنند و خود تشکیل دولت دهند.

اکنون برمیگردیم باصل موضوع که شرح واقعه این است. یکی از روزهائی که من برای حفظ جان خود در مجلس شورای ملی متحصن شده بودم آقای حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی بملاقات من آمدند و در ضمن مذاکرات اظهار نمودند مبادا یک وقت مملکت جمهوری بشود که من گفتم کی است که چنین نظری داشته باشد. گفتند مقصودم شما نبودید بعضی از اطرافیان شما هستند که ممکن است مملکت را بجمهوری سوق دهند. آنوقت متوجه شدم که اینها مطالبی است که در دربار مذاکره شده و با این حرفها میخواهند خاطر خطیر شاهانه را مشوب کنند که باز گفتم من که در مجلس چهاردهم بشاهنشاه قسم یاد کرده‌ام چطور ممکن است راضی شوم که در مملکت چنین اتفاقی روی دهد و یا خود بخواهم از تغییر رژیم استفاده کنم. چنانچه برای آزادی و

استقلال ما مضر نبود ساعتی من در این سمت نمی ماندم. متأسفانه کار نفت سبب شده است که تا آن را حل نکنم نباید دست از کار بکشم والاّ خواهند گفت من که بارها گفته‌ام در راه مملکت از هیچ چیز باک نمی‌کنم چه چیز سبب شد که تا ملت بهدف نرسید دست از کار کشیدم.

آن رئیس دولتی که بخواهد رژیم مملکت را تغییر دهد اوّل باید قوائی در اختیار داشته باشد تا بتواند مقصود خود را عملی کند. من در اختیار خود قوائی ندارم تا بتوانم چنین کاری بکنم. اکنون که باید رئیس شهربانی تعیین شود این جانب کسی را پیشنهاد نمی کنم تا هر کس مورد اعتماد شاهانه است تعیین فرمایند.

از این مذاکرات سرلشکر زاهدی وزیر کشور خواست برای مقصودی که داشت استفاده کند و توجه دربار را بخود جلب نماید و چند روز بعد اظهار نمود نظر اعلیحضرت بانتصاب سرلشکر بقائی است که من باز آنچه گفته بودم تکرار کردم و سه روز قبل از ۲۳ تیرماه ۳۰ وی بریاست ادارهٔ کل شهربانی منصوب گردید و تصدیقنامه‌ای که من در ۱۳۰۱ یعنی سی سال قبل از آن که متصدی ریاست نظمیهٔ تبریز بود داده بودم برایم فرستاد و گفت من همان کسی هستم که مورد اعتماد خود شما هم هستم و نتیجه این شد که روز ورود مستر هریمان بطهران غائلهٔ ۲۳ تیر پیش آمد برای اینکه ثابت کنند دولت بحفظ انتظامات کشور قادر نیست.

هیئت تقنینیهٔ مملکت که برای رسیدگی بموضوع مأمور شده بود گزارشی باین مضمون تنظیم نمود: مأمورین شهربانی عدهٔ زیادی را بقتل رسانیدند و در جواب پرسشهائی که از آنها شده چنین گفتند که روز ۲۳ تیر آقای سرلشکر بقائی در خانه نشست و بوظیفهٔ خود عمل نکرد.(۱)

خلاصه اینکه تغییر رژیم که در روزهای آخر مرداد ۳۲ بهانه‌ای برای سقوط دولت شده بود در همان ماههای اوّل تصدی این جانب از آن صحبت میشد و چیزی که سبب شده بود دولت ساقط نشود این بود که دولت انگلیس هنوز از مراجع بین‌المللی مأیوس نشده بود و بهتر آن میدانست که دولت در آنجا شکست بخورد و بخودی خود سقوط کند و عمال خود را در ایران بدنام ننماید.

تا زمانی که بین اعضاء جبهه ملی اختلاف درنگرفته بود و علنی نشده بود نمایندگان مجلس تحت تأثیر افکار مردم حوزه‌های انتخابی خود قرار میگرفتند و کارها در مجلس بصلاح مملکت میگذشت و روی همین وحدت نظر بود که من توانستم در

---

(۱) نقل از گزارش ۱۷ شهریور ماه ۳۰ دولت بمجلس شورای ملی صفحه ۳

ظرف سه روز قانون نه ماده را از تصویب مجلسین بگذرانم. ولی بعد که بین افراد اختلاف درگرفت خواستند از این اختلاف استفاده کنند و با وسایل عادی دولت را ساقط نمایند که این وسایل اول فحش و ناسزا بود که بعضی از نمایندگان در جلسات ۱۹ و ۲۶ آذرماه ۱۳۳۰ بسوی من پرتاب کردند تا برای حفظ آبرو دست از کار بکشم.

این حربه‌ی ناجوانمردانه چیزی نبود که تازه آن را بکار ببرند. این حربه در مجالس ما همیشه در نفع سیاست خارجی بکار میرفت. چنانچه اعمال بعضی از نمایندگان ادوار تقنینیهٔ چهارم و پنجم و ششم را مورد مطالعه قرار دهیم مشاهده مینمائیم که انتخاب آنان هیچ جهتی جز اینکه در مجلس این وظیفه را انجام دهند نداشته است و از دورهٔ هفتم تقنینیه ببعد که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و دیکتاتوری باوج قدرت خود رسید و نفسها در همه جا بند آمد دیگر احتیاج نبود که این قبیل اشخاص وارد مجلس بشوند و چنانچه از نظر سابقهٔ خدمت وارد مجلس میشدند از آنها استفاده نمیشد، چونکه از طرف مردم کسی بمجلس نرفته بود که روی مصالح مردم با دولت مخالفت کند و دولت محتاج باشد که آنها بنمایندگان حقیقی مردم بی احترامی کنند.

عدم بردباری نخست‌وزیران خیرخواه هم نیز در این موفقیت تأثیری بسزا داشت. چونکه حاضر نبودند حتی کوچکترین حرفی را تحمل کنند و بمحض شنیدن یک حرف دست ازکار میکشیدند و میگفتند ما که نظری جز خدمت نداریم، چرا حاضر شویم حرف بد ناکسان را تحمل نمائیم. در صورتیکه اشخاص شرافتمند بکسی بد نمیگویند و فحش نمی‌دهند. اگر نظریاتی دارند میگویند و برای گفته‌های خود دلیل اقامه میکنند و قضاوت در گفته های خود را بعهدهٔ جامعه محول مینمایند.

صاحبان عقیده و ایمان از مرگ هم نباید هراس کنند تا چه رسد بفحش ناکسان. چونکه اصل مصلحت اجتماع است. آنجا که مصالح اجتماعی تأمین نباشد مصالح أفراد تأمین نخواهد بود و تشخیص اینکه چه اشخاصی روی مصالح جامعه مقاومت میکنند و چه اشخاصی روی مصالح خودشان با مردم است والحق هم که مردم از عهدهٔ این تشخیص خوب برمیآیند.

روی این عقیده وایمان بود که هر چه فحش شنیدم و یا در جرائد بی مسلک مزدور خواندم بقدر پرکاهی در من تأثیر ننمود و هر وقت بیاد پندی میآمدم که مادرم بمن داده بود و آن پند این بود «وزن اشخاص در جامعه بقدر شدائدی است که در راه مردم تحمل میکنند» برای مبارزه بیشتر حریص میشدم و خود را بهتر مجهّز میکردم.

از فحش ککم نگزید و در جامعه وزنم بیشتر گردید تا آنجا که مدت دورهٔ شانزدهم تقنینیه منقضی شد و ۳۰ام تیر ۱۳۳۱ پیش آمد و دعوای انگلیس در دیوان

بین‌المللی، دادگستری بنفع ایران خاتمه یافت، عجب این بود که در دیوان لاهه هم مرا از این رفتار ناجوانمردانه بی نصیب نگذاشتند و مقارن ورود هیئت نمایندگی ایران بلاهه بعضی از جرائد نوشتند دکتر مصدق همان کسی است که بضارب امام جمعه‌ی طهران پول داد او را ازمیان ببرند. وازانتشاراین خبر مجعول میخواستند این نتیجه را بگیرند که دیوان بین‌المللی دادگستری بدفاعیات هیئتی که در رأس آن شخص مجرمی قرار گرفته بود ترتیب اثر ندهد.

قسمت دوّم

مبارزهٔ سیاست خارجی درمجلس هفدهم

بعد از سی ام تیر که باز این جانب خود تشکیل دولت دادم چون یکی از طرق مبارزه‌ی سیاست خارجی از طریق مجلس هفدهم بود چنین بنظر رسید که هر قدر اصطکاک دولت با مجلسین کم بشود مبارزه سیاست خارجی از طریق مجلسین تا حدی فلج شود و دولت بتواند بیشتر دوام کند. این بود که از مجلسین درخواست اختیارات نمودم تا در حدود آن بتوانم لوایح قانونی و ضروری را امضا کنم و بعد از آزمایش برای تصویب مجلسین پیشنهاد نمایم.

چون با اختیاراتی که مجلس سیزدهم بدکترمیلسپو داده بود و بنفع سیاست خارجی تمام میشد و شاید موارد دیگری که باز مجلس میخواست ببعضی اشخاص اختیاراتی بدهد که صلاح نبود و این جانب مخالفت کرده بودم برای اینکه نگویند چرا آنوقت که پای دیگران در بین بود مخالفت نمودم و روزی که نوبت بخودم رسید درخواست اختیارات کردم موقع درخواست تذکر دادم با اینکه اعطای اختیارات مخالف قانون اساسی است این درخواست را میکنم، اگر در مجلسین بتصویب رسید بکار ادامه میدهم والاّ از کار کنار میروم. مجلسین هم از نظر مصالح مملکت آن را برای مدت شش ماه تصویب نمودند و چون مدت اختیارات در ۲۰ دیماه ۳۱ منقضی میشد درخواست تمدید نمودم که در این وقت یکی از همکاران باین عنوان که تصویب تمدید اختیارات مخالف با قانون اساسی است با آن مخالفت نمود. در صورتیکه موقع تصویب اختیارات (۲۰مرداد ماه ۳۱) کوچکترین مخالفتی ننمود وعلت این بود که احساسات مردم طهران در روز ۳۰ام تیر هنوز از خاطرها نرفته بود.

اکنون موضوع را تحت مطالعه قرار میدهم تا معلوم شود که تصویب اختیارات مخالف قانون اساسی بوده یا نه و برخلاف مصالح مملکت بوده یا نبوده است.

از نظر سیاسی

بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس کشور ایران را محاصره نمود ودر خزانهٔ دولت دیناری نبود دولت چگونه میتوانست بدون هیچگونه کمک خارجی و بدون اختیارات مملکت را اداره کند و با سیاستهای خارجی مبارزه نماید،آیا مخالفت با اختیارات سبب نمیشد که دولت بواسطهٔ ناتوانی اظهار عجز کند و حریف بر ملت ایران غالب آید،نهضت ملی ایران خاموش شود و تمام فداکاریهای ملت ایران بهدر برود؟

از نظر قانونی

دادن اختیارات در مواقع عادی آن هم باشخاصی که از آن در نفع بیگانگان استفاده کنند چون مخالف مصلحت است مخالف قانون اساسی هم هست. ولی در مواقع جنگ وغیرعادی دادن اختیارات موافق روح قانون اساسی است چونکه قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی.

شرب شراب در شرع اسلام بنص صریح قرآن حرام است ولی اگر طبیب آن را برای سلامت مریض تجویز نمود حرمت از آن برداشته میشود.

وقتی سلامت یک مریض ایجاب میکند که برخلاف نص صریح شرب خمر کند آیا اعطای اختیارات که در هیچ کجای قانون اساسی تحریم نشده آن هم برای سلامت یک ملّت مخالف قانون اساسی است؟ «الضرورات تبیح المحظورات».

مخالفت با اختیارات باین عنوان که مخالف با قانون اساسی است کلمهٔ حقی بود که میخواستند از آن در راه باطل سوءاستفاده کنند.

از نظر حفظ قول و شرافت

ما روی هدفی جمع شده بودیم و با هم کار میکردیم. چنانچه برای مخالفت دلیل موجهی داشتیم اول میبایست آن را بین خودمان طرح کنیم. اگر نتیجه نمیداد عامه را مستحضر کنیم. پس از آن شروع بمخالفت نمائیم تا نظریاتمان مورد پشتیبانی مردم قرار گیرد و بنفع مملکت تمام شود.

اغراض و مخالفتهای بی‌اساس سبب شده بود که روز نه اسفند یکی از همکاران در خارج مجلس بر علیه من اقدام کند وبعضی هم در خود مجلس بانتظار خبر قتل من بمانند و همصدا شدن با مردم هم در روز ۳۰ام تیر از نظر همکاری و نیل بهدف نبود بلکه ازجهت مخالفتی بود که با شخص قوام‌السلطنه داشتند. نمک خوردند نمکدان را شکستند.

این بود شرح حقایق تا معلوم شود مخالف با اختیارات و دولت در صلاح مملکت نبود و حق این بود با دولت همراهی کنند تا بتواند ملت ایران را بهدف خود برساند.

اکنون ببینیم که صلاح خود مخالفین درچه بود؟ آیا این بود که بدون تعیین قائم‌مقامی با دولت مخالفت کنند که این کار شرط عقل نبود. چونکه از قدیم گفته‌اند گز نکرده نمیبایست پاره کرد.

چنانچه نامزد مخالفین یکی از اعضای جبههٔ ملی بود در جبهه چند نفر بودند که هیچکدام زیر بار یکدیگر نمیرفتند و قهراً انشعاب روی میداد، همچنانکه بعد از انتصاب این جانب بنخست‌وزیری جلسات جبههٔ ملی مثل سابق تشکیل نگردید و بر فرض توافق هم نمایندگان جبهه در مجلس اکثریت نداشتند تا بتوانند دولتی روی کار بیاورند. تشکیل دولت این جانب کاری بود بدون هیچ مقدمه و سابقه که اوضاع روز با آن کمک نمود.

پس چارهٔ منحصر بفرد این بود مخالفین کسی رانامزد کنند که سیاست خارجی با زمامداری او موافقت کند و آن کس در آن روز غیر از سپهبد زاهدی کسی نبود و چون مخالفین را ببازی نگرفت گفتند نامزد ما نبوده است.

برفرض اینکه مردم این حرف را قبول کنند چون بعد از سقوط دولت من کسی نمیتوانست باین مقام برسد مگر با توافق سیاست خارجی دیگر چه احتیاج بجبههٔ ملی بود. دولتها تشکیل میشدند همانطور که قرنی تشکیل شدند.

جبههٔ ملی وقتی در سیاست مملکت تأثیر داشت که اعضاء همگی از یک هدف پیروی کنند.

من نمیخواهم نامی از اشخاص ببرم و داخل در جزئیات بشوم. من فقط میخواهم این عرض را بکنم گلهٔ اشخاص از یکدیگر آن هم گله‌هائی که مبنا و مأخذی نداشت نمیبایست در کار مردم تأثیر کند و ملتی را از رسیدن بهدف باز بدارد.

اجتماع ما روی این اصل درست نشده بود که بسود یکدیگر کار کنیم و از یکدیگر راجع بنظریات خصوصی حرف بشنویم. اجتماع ما روی این اصل درست شده بود تا ملت بهدف نرسد از هم جدا نشویم و برای رسیدن بمقصود با هم متفق باشیم.

جبههٔ ملی حزبی نبود و در مجلس اکثریت نداشت تا بتواند دولت را حفظ کند. جبههٔ ملی اقلیتی بود که افکار عمومی پشتیبان آن شده بود واین پشتیبانی جهتی نداشت جز الهامی که جبهه از افکار عموم میگرفت. دولت این جانب که روی افکار جامعه تشکیل شده بود میبایست از افکار عمومی تبعیت کند، همچنانکه کرد و تا سقوط نکرده

بود از حمایت مردم برخوردار بود و مردم چه کار بیش از آنچه کردند میتوانستند بکنند. قدرت و توانائی هر کس همان یک رأی بود که موقع رفراندم بدولت داده بود.

برای یک جمعیت بیست نفری آن هم غیرمتفق، درمدت دو سال از این چه بالا تر که از دوازده کرسی نمایندگان طهران در مجلس یازده کرسی اشغال کنند و بعضی که حتی یکصد رأی در جامعه نداشتند با یک اکثریتی که سابقه نداشت در طهران انتخاب و وارد مجلس شوند.

بی مناسبت نیست نظریات یکی از روزنامه های انگلیسی موسوم به «بیرمنگام پست» را در خصوص هدف مشترک نمایندگان جبهۀ ملی که روزنامۀ «صدای وطن» ترجمه ومنتشر نموده است از شمارۀ ۲۹۱ و ۲۹۲ مورخ ٤ و ۵ اسفند ۳۳ آن جریده در اینجا نقل کنم:

«در حینی که انگلستان سعی میکرد بر قدرت اقتصادی خود بیفزاید و ضربتی را که از جانب ایران بر پیکرش وارد آمده بود جبران نماید در همین ضمن دکتر مصدق مشغول اقداماتی شده بود که از میزان واردات بکاهد وبر میزان صادرات بیفزاید و بهمین منظور شروع باجرای نقشه های مختلفی نموده بود. ولی مبارزات شدید داخلی که از طرف... شروع شده بود بوی اجازه نمیداد که تمام نیروی خود را صرف اقدامات اصلاحی نماید... از طرف دیگر این اقدامات نیز اندکی دیده شده بود و مردم ایران حاضر نبودند که اقتصاد بدون نفت را ادامه بدهند و این امر هم نتیجۀ تبلیغاتی بود که از طرف مخالفین دکتر مصدق و مخصوصاً دوستان سابق وی... صورت میگرفت، زیرا این اشخاص با اینکه با سیاست دکتر مصدق موافق بودند عملاً دست بکاری زده بودند که منجر بشکست همان سیاست میگردید. این رویۀ سیاسی رجال ایران است که اگر خودشان موفق نشدند سعی میکنند که عقیده و ایده‌ای هم که خود طرفدار آن بوده اند شکست بخورد وبهمراهی نیک نامی آنان مدفون گردد.» *

این بود عقیدۀ یک روزنامۀ خارجی و بیطرف نسبت ببعضی از نمایندگان جبهۀ ملی.

* * *

من نمیگویم که لوایح قانونیم جامع تمام محاسن وفاقد تمام معایب بود ولی میخواهم این راعرض کنم که تنظیمشان علتی جز احتیاجات مملکت نداشت و در تصویبشان نظریات شخصی بکار نرفته بود. با این اختیارات بود که توانستم با محاصرۀ

---

* نقطه چینها در این قسمت ازمصدق است. ا.ا.

اقتصادی و نبودن عایدات نفت و پرداخت مخارج دستگاه نفت که بار بودجهٔ دولت شده بود و عدم تسلط بر قوای مملکتی و مبارزه با عمال بیگانه در داخل کشور قریب دو سال و چهار ماه بکار ادامه دهم و با ۵۵۳ ملیون تومان وجهی که در تمام این مدت خارج از عوائد جاری بخزانه رسید مملکت را اداره نمایم.

چون سیاست خارجی از مراجع بین‌المللی و توطئهٔ داخلی نتیجه نگرفت زمینهٔ سقوط دولت را بدست مجلس فراهم کرد، باین معنا که عده‌ای از نمایندگان موافق با دولت حاضر شدند برعلیه دولت رأی بدهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود استعفا دهد و اگر نداد استیضاح کنند و آن را بواسطهٔ نداشتن رأی کافی ساقط نمایند.

مدت مأموریت دو نفر از نمایندگان مجلس در هیئت نظارت اندوختهٔ اسکناس منقضی شده بود و مجلس بجای آن دو میبایست دو نفر دیگر انتخاب کند که یکی از نمایندگان طهران و مخالف دولت بعضویت هیئت مزبور انتخاب گردید و کافی بود یک جلسه در هیئت اندوختهٔ اسکناس حاضر شود و بعد گزارشی راجع بانتشار ۳۱۲ ملیون تومان اسکناس که جزو همین ۵۵۳ ملیون تومان بود بمجلس تقدیم کند و گرانی زندگی سبب شود که دولت دست از کار بکشد.

طرز دیگر سقوط دولت این بود که دولت را استیضاح کنندورأی منفی بدهند و آن را ساقط نمایند. استیضاح را هم یکی از نمایندگان دیگر طهران در موضوع غیرمهمّی بمجلس تقدیم کرده بود و با چنین پیش‌آمدها نه دولت میتوانست آن نمایندهٔ طهران را برای حضور در هیئت نظارت اندوخته اسکناس دعوت نکند و نه بیش از یک ماه که نظامنامهٔ مجلس شورای ملی برای استیضاح تعیین وقت نموده است از حضور در مجلس خودداری نماید.

سقوط دولت بهر یک از این دو طریق سبب میشد که نهضت ملّی ایران بخودی خود خاموش شود و هدف ملت ایران بدست دولتی که حتماً رهبر نهضت ملی نبود از بین برود و دیگر هیچوقت کسی دم از آزادی و استقلال نزند و ملت ایران برای همیشه زیر بار استعمار بماند. این بود که تصمیم گرفتم کاسهٔ از آش گرم‌تر نشوم و سرنوشت مملکت را بدست مردم بسپارم. اگر با بقای دولت موافقند رأی بانحلال مجلس بدهند تا دولت بماند وکار خود را تمام کند والاّ دولت از کار برکنار شود و دولت دیگری روی کار بیاید که هر طور صلاح مملکت باشد بدان عمل نماید.

برای تعیین این سرنوشت رفراندم عملی شد و چون مردم طهران بیش از سایر نقاط در سیاست واردند اول رفراندم در شهر طهران صورت گرفت تا آراء مردم طهران بتواند رهبر سایر نقاط شود و در هر شهر هم دو محل برای اخذ آراء تعیین شد که در یکی

موافقین با مجلس و در دیگری مخالفین مجلس رأی بدهند.

رفراندم در یک روز آن هم در ظرف سه ساعت خاتمه یافت و فاصلهٔ بین دو محل و کوتاهی مدت مجال نداد که یک نفر بتواند در دو محل رأی بدهد.

در مرکز رفراندم زیر نظر عالی‌ترین قضات دادگستری و در ولایات نیز زیر نظر قضات و رؤسای ادارات صورت گرفت و مأمورین دولت در هر ردیف و هر مقام نتوانستند در آن کوچکترین دخالتی بکنند.

با اینکه رفراندم فقط در شهرها صورت گرفت و کسی هم داوطلب وکالت نبود که ساکنین دهات را بدادن رأی مجبور و یا تطمیع کند متجاوز از دو ملیون نفر رأی بانحلال مجلس دادند که در هیچیک از انتخابات ادوار تقنینیه این عده رأی دهنده سابقه نداشت و احساسات بی‌نظیر ساکنین مرکز وولایات دلیل قاطعی است که ملت ایران یکی از اصول آزادی و دموکراسی را از صمیم قلب پذیرفته بود.

فصل چهارم

مبارزهٔ سیاست خارجی از طریق دربار

کلیات

دو چیز سبب شده بود که دربار با نخست‌وزیری من موافقت نکند: مخالفت من در دورهٔ پنجم تقنینیه با مادهٔ واحده‌ی راجع به تشکیل حکومت موقتی و موافقتم با پیشنهاد یکی از نمایندگان راجع به نخست‌وزیری که قرار بود بعد ازاستعفای علاء دولتی تشکیل شود که بر اوضاع مسلط باشد و کار نفت بدلخواه شرکت نفت انگلیس و ایران خاتمه پذیرد.

پس از آن دو چیز سبب شد که باز بین دربار و دولت اختلاف روی دهد: آزادی انتخابات و سوءتفاهم راجع ببعضی از اصول متمم قانون اساسی که شرح هر کدام در زیر خواهد آمد.

(۱) راجع بانتخابات

ساعت اول ورودم از امریکا به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رسیدم و چون انتخابات دورهٔ هفدهم تقنینیه میبایست شروع شود بعرض رسانیدم که از دورهٔ چهارم تقنینیه که دولت وثوق رسماً در انتخابات دخالت کرد و عده‌ای را برای تصویب قرارداد تحت‌الحمایگی ایران تعیین نمود نظر من همیشه این بوده‌تا انتخابات آزاد نشود و مردم وکلای خود را انتخاب نکنند وضعیت مملکت بهتر نخواهد بود و مردم هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهند دید.

آن روز چون نخست‌وزیر بودم از نظر ادامه‌ی کار و خدمت بوطنم بیش از این نمیتوانستم چیزی عرض کنم ولی امروز که در زندان مجرد بسر میبرم و هیچ نمیخواهم جان بسلامت بدر ببرم چه مانعی هست که از اظهارنظر خودداری کنم.

آن روز برای ادامه‌ی کار آنطور اقتضا مینمود امروز صلاح مملکت ایجاب

میکند آنچه میدانم صاف و بی پرده اظهار کنم و تا هزار مثل من در راه آزادی جان ندهند ملت ایران هیچوقت بآزادی و استقلال نخواهد رسید.

از تغییر رژیم مقصود این نبود که شاه هر کار دلش خواست بکند بلکه مقصود این بود که مردم در نیک و بد امور شرکت کنند و مقدرات مملکت را بدست گیرند. یک نفر هر قدر خوب چطور میتواند در مقابل بیگانگان مقاومت کند. آیا کسی تصور میکرد وقتی باعلیحضرت فقید بگویند از مملکت بروید با داشتن آرتشی در تحت امر راه جزیرهٔ «موریس» را که تا آنوقت اسمی از آن نشنیده بودند در پیش بگیرند.

این اطاعت صرف و تمکین محض برای این بود که در قلب مردم جائی ذخیره نکرده بود و بهمین جهت هم نفرمود من پادشاه ملتی هستم و تکلیف مرا باید ملت تعیین کند. من از خانه و وطن خود چرا دور شوم و کجا بروم.

مرحوم احمدشاه که با قرارداد مخالفت نمود با اینکه نظامی نبود و آرتشی تحت امر نداشت نتوانستند بدون تمهید و مقدمه او را خلع کنند. مقدمات خلعش چند سال طول کشید که یکی از آن دخالت دولت در انتخابات دورهٔ پنجم تقنینیه بود که وکلائی بمجلس بروند و بمادهٔ واحده‌ای که برخلاف قانون اساسی تنظیم شده بود رأی بدهند و در ازای این رأی همگی غیر از مرحوم سلیمان میرزا اسکندری وارد مجلس ششم بشوند.

مرحوم سلیمان میرزا در دوره‌ی پنجم تقنینیه که انتخابات طهران آزاد بود بنمایندگی دوره‌ی پنجم وارد مجلس شده بود و انتظار مردم این بود که نمایندهٔ حقیقی ملت با نقض قانون اساسی موافقت نکند و بآن رأی ندهد و چون انجام وظیفه ننمود در دوره‌ی ششم از طرف مردم انتخاب نشد. ولی نمایندگان ولایات که رأی به ماده‌ی واحده داده بودند چون در ولایات انتخابات آزاد نبود بدستور دولت همه انتخاب شدند و اجر خود را گرفتند و همین جاست که میرساند اکثریت مردم کار غلط نمیکنند. ولی دولتها چون تحت تأثیر سیاست خارجی واقع میشوند کار غلط و برخلاف مصالح مملکت بسیار کرده و باز هم میکنند.

وقتی که بخواهند روی یک ملتی تحصیل اطلاعات کنند هیچوقت سؤال نمیکنند در آن مملکت چند مجسمه بر پا کرده‌اند، بلکه این سؤال را میکنند که مردم در مقدرات خود شرکت میکنند یا نمیکنند. اگرجواب این سؤال مثبت باشد بآن مملکت بدیدهٔ احترام مینگرند و آن را مورد تکریم قرار میدهند و هیچوقت فکر نمیکنند که از آن ملت بتوانند سوءاستفاده کنند. ولی اگر گفتند هر آشی دولت پخت مردم آن را میخورند دیگر برای چنین ملتی ارزش قائل نمیشوند و سعی میکنند با یکجا طرف شوند و نظریات خود را انجام دهند.

فرمایشات ملوکانه و عرایض من که فقط مربوط بانتخابات دوره‌ی هفدهم بود در حدود شش ساعت در آن روز طول کشید. تا اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمودند اگر از افراد چپ وارد مجلس بشوند چه خواهیم کرد؟ عرض شد بعید بنظر میرسد با احساساتی که اکنون در مردم هست افراد چپ بتوانند موفقیت حاصل کنند. بر فرض اینکه چند نفر هم وارد مجلس بشوند مجلسی که اکثریت قریب باتفاق نمایندگانش را مردم انتخاب کنند تأثیر ندارد که سرانجام موافقت فرمودند انتخابات آزاد شود.

دولت تصمیم گرفت اوّل از حوزه‌ی طهران شروع کنند و بعد در صفحات شمال، چونکه دولت مسلط بر اوضاع نبود و انتخابات آزاد بود و قوای انتظامی نمیتوانست در تمام نقاط کشور از عهده‌ی انتظامات برآید.

در طهران چون بیش از سایر نقاط مردم در انتخابات نظارت داشتند و دربار هم از ترس ورود افراد چپ بمجلس با نظر دولت موافق شده بود و انتخابات جریان خود را بطور آزاد طی میکرد از افراد چپ حتی یک نفر هم انتخاب نشد و آنها از نفر سیزدهم ببعد قرار گرفتند.

ولی در انتخابات سایر نقاط که من تصور مینمودم ۸۰٪ از وکلا نمایندگان مردم باشند وقتی که مجلس افتتاح گردید و دولت بیش از یک اکثریت ضعیف موافق نداشت معلوم شد که نمایندگان مردم از ۸۰٪ کمترند و بعضی از نمایندگانی هم که در طهران ملت انتخاب کرده بود برخلاف نظر مردم عمل نمودند و این کار برخلاف انتظار نبود. چون بصرف عدم دخالت دولت در انتخابات نه عمال بیگانه میگذاشتند مردم نمایندگان خود را انتخاب کنند، نه مردم میتوانستند اشخاص با عقیده و ایمان را بشناسند و آنها را انتخاب نمایند.

تا چند دوره انتخابات آزاد نشود و دولت یا هر مقامی از دخالت در انتخابات خودداری نکنند نه مردم میتوانند بهویت داوطلبان پی ببرند نه نمایندگان توجه خواهند نمود که غیر از ملت نباید پشتیبان دیگر داشته باشند.

بهمین لحاظ وقتی عازم دیوان لاهه شدم چون ممکن بود تصادم دستجات موافق و مخالف موجب ناامنی بشود و به پیشرفت دولت در دیوان بین‌المللی دادگستری سکته وارد کند دولت تصمیم گرفت انتخابات حوزه‌هائی که شروع نشده بود ببعد محول گردد و بدین طریق نقشهٔ عمال خارجی برای بدست آوردن اکثریت در مجلس عقیم گردید.

(۲) راجع باستناد بعضی از اصول متمم قانون اساسی

پس از مراجعت از لاهه که دولت میبایست بمجلس معرفی شود برای اینکه

اختلاف دربار با دولت راجع ببعضی از اصول متمم قانون اساسی بصورت بارزی جلوه گر نشود چنین بنظر رسید که وزارت جنگ را این جانب خود عهده‌دار شوم تا دخالت دربار در آن کم بشود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند.

داوطلبی من برای این پست نه برای کار بود نه استفاده از حقوق. از نظر کار من نخست‌وزیر و مافوق وزیر بودم و از نظر حقوق هم هرکاری که در عصر مشروطه متصدی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه نمودم، پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تصمیمات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که مسؤول نبودند چون ستاد آرتش زیر نظر ملوکانه قرار گرفته بود هر امری که میفرمودند اجرا میشد، ولی دولت که مسؤول بود کاری نمیتوانست بکند و نمیکرد.

این بود که روز ۲۶ تیر ۳۱ قبل ازظهر که به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدم این پیشنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمایشاتی باین مضمون فرمودند: «پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم» که چون هیچوقت حاضر نمیشدم چنین کاری بشود فوراً استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم. ولی اعلیحضرت پشت درب اطاق که بسته بود ایستادند و از خروج من ممانعت فرمودند. این کار مدتی طول کشید، دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه‌ی مرخصی دادند فرمودند تا ساعت هشت بعدازظهر اگر از من بشما خبری نرسید آنوقت استعفای خود را کتباً بفرستید و چنانچه برای من پیش‌آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم، که عرض شد باعلیحضرت قسم یاد کردم و بعهد خود وفادارم.

اکنون اعتراف میکنم که راجع باستعفا خطای بزرگی مرتکب شدم. چنانچه قوام‌السلطنه آن اعلامیهٔ کذائی را نمیداد و با مخالفت صریح مردم مواجه نمیشد و دولت خود را تشکیل میداد و قبل از اینکه دادگاه اعلام رأی کند دولتین ایران و انگلیس روی این نظر که اختلاف در صلاح دولتین نیست دعوای خود را از دیوان لاهه پس میگرفتند وکاربنفع دولت انگلیس تمام میشد و زحمات هئیت نمایندگی ایران بهدر میرفت.

موفقیت دولت در مراجع بین‌المللی سبب شد که مردم طهران از این پیشرفتها آنقدر بخود ببالند و در خود احساس شخصیت کنند که روز ۳۰ تیر آن چنان فداکاری نمایند تا مرا بجای سابق بنشانند و این هم یکی از بزرگترین مراحلی بود که ملت ایران در راه آزادی و استقلال خود طی نمود.

پس از واقعه‌ی ۳۰ تیر که باز مجلسین بمن رأی تمایل دادند و بفرمان شاهنشاه نخست وزیر شدم چون سیاست خارجی در مراجع بین‌المللی دچار شکست شده بود ظن

قوی بود که مبارزه‌ی خود را در کشور شدیدتر کند. برای اینکه ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوب نکنند از پیشگاه همایونی درخواست نمودم نظر خود را نسبت بسه نفر از تیمساران که مورد اعتماد شاهانه بودند اظهار فرمایند تا امور با مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچگونه سوءظنی ننماید.

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم آقایان سپهبد نقدی، و سپهبد آق‌اولی و سرلشکر محمود بهارمست را تعیین فرمودند که تا روز نه اسفند هر تصمیمی که در کار آن وزارت گرفته میشد با نظریات آقایان بوده است و باز برای اینکه خاطر ملوکانه کاملاً اطمینان حاصل فرمایند که من نه مخالف سلطنت مشروطه هستم نه میخواهم رئیس جمهور بشوم شرحی باین مضمون: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم» پشت قرآنی نوشته فرستادم و هر کس را هم که دیدم گفتم نه میخواهم شاه بشوم نه رئیس جمهور، بمحض اینکه کار نفت خاتمه یافت دست از کار میکشم.

این عرایض اگر روزی اثر مینمود روز دیگر آن را عرایض مغرضین و عمال بیگانه خنثی میکرد. بطوریکه لازم شد اختلاف بین دربار شاهنشاهی و دولت راجع ببعضی از اصول متمم قانون اساسی حل شود، من‌باب مثال از اصل ۵۰ متمم قانون اساسی که عیناً نقل میشود:

«فرمانفرمائی کل قشون بری وبحری با شخص پادشاه است»، دربار چنین استنباط مینمود که شاهنشاه میتوانند بمیل و اراده‌ی شخص خود وزارت جنگ را اداره فرمایند، در صورتیکه نه این اصل و نه اصل ۵۱ متمم که میگوید: «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» هیچکدام منفرداً قابل اجرا نیست و باید با اصول دیگری تطبیق شوند.

اصل ۵۰ مکملی دارد که اصل ٤۵ متمم است و میگوید: «کلیهٔ فرامین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیر مسؤول رسیده باشد و مسؤول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.»

و همچنین راجع باصل ۵۱ متمم که شاه هر وقت خواست اعلان جنگ دهد و هر وقت خواست انعقاد صلح کند نظر مطلعین بقانون این است: شاه که قادر نیست بدون تصویب مجلس شورای ملی وجوهی از خزانه‌ی مملکت برداشت کند (اصل ۹٦ متمم) چطور میتواند بمیل و اراده‌ی شخص خود اعلان جنگ دهد، چونکه اعلان جنگ مستلزم مخارجی است که باید مجلس شورای ملی آن را تصویب نماید، و باز چطور میتواند بمیل

و اراده‌ی خود انعقاد صلح کند چونکه انعقاد صلح مستلزم شرایطی است که اجرای آن شرایط مخصوص بیک پادشاه نیست و ملت باید برای همیشه با آن موافقت کند.

ذکر این اصول از این جهت بود که معلوم شود معنا و مفهوم مشروطه را از یک اصل قانون اساسی نمیتوان استنباط نمود و قانون اساسی دارای اصولی است که باید آنها را با هم تطبیق کرد و از مجموعشان درک معنا نمود. بعبارت دیگر اصول مزبور لازم و ملزوم یکدیگرند و بطور منفرد هیچکدام قابل اجرا نمیباشند.

برفرض اینکه چنین اصولی هم در قانون‌اساسی نبود آنوقت میبایست این موضوع مطالعه شود که انتخاب کدام یک در صلاح مملکت و در صلاح شخص پادشاه است که یکی دخالت شاه در امور باشد و دیگری دخالت ملت.

هر فرد خیرخواه و بیغرض نمیتواند منکر این اصل بشود که یک فرد هر که و هر چه باشد نمیتواند همه کاری بکند که دچار خبط و اشتباه نشود، خصوصاً در ممالکی که بیگانگان هر یک بنوبت و برحسب مقتضیات در امور دخالت میکنند و بنفع خود اعمال نفوذ مینمایند یک فرد هرقدر با عقیده و ایمان باشد نمیتواند همیشه با خواسته‌های آنها موافقت نکند.

تشکیل دولت دیکتاتوری هم که بیست سال بمعرض آزمایش قرار گرفت ثابت نمود که بهترین وسیله برای پیشرفت سیاست بیگانگان در این قبیل ممالک حکومت فردی است، چونکه با یک نفر همه چیز را میتوانند در میان بگذارند و او را هم طوری اداره نمایند که هر وقت خواست کمترین تمردی بکند بیکی از جزایر اقیانوس تبعیدش کنند.

بطور خلاصه هر کس را بخواهند وارد مجلس کنند و هر کس را بخواهند متصدی کار نمایند و هر چه بخواهند از چنین مجلس و دولت بگیرند. اگر دولت دیکتاتوری تشکیل نشده بود قرارداد دادرسی تمدید نمیشد، چنانچه آن مجلس نبود قرارداد ۱۹۳۳ بتصویب نمیرسید. پس خیر مملکت و خیر پادشاه در این است که نمایندگان مجلسین را مردم انتخاب کنند تا مرهون سیاست خارجی نباشند.

چون دست خارجی در کار بود رفع اختلاف نشد و کار بمجلس شورای ملی کشید. مجلس هم برای رفع اختلاف هیئتی مرکب از هشت نفر از نمایندگان انتخاب نمود که طی گزارشی اظهار نظر کنند و چنین شهرت داشت که هیئت مزبور گزارش خود را با نظریات دربار شاهنشاهی تنظیم و بمجلس تقدیم کرده‌اند که بعد ترتیبی پیش آمد که بعضی از امضا کنندگان از آنچه در گزارش نوشته شده بود عدول کنند. اکنون باید دید که از این نقطهٔ ضعف سیاست خارجی چطور استفاده نمود که در قسمت اول و قسمت دوم خواهد آمد.

قسمت اوّل — غائلهٔ روزنه اسفند ۳۱

یکی از روزهای بهمن ۳۱ آقای حسین علاء وزیر دربار با من وارد مذاکره شد و چنین اظهار نمود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و علیاحضرت ملکه ثریا قصد مسافرتی بخارج دارند که من عرض کردم در این وقت که ملت ایران با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه است این مسافرت تأثیر خوب نمیکند و چنین میرساند که شاهنشاه از اوضاع رضایت ندارند و میخواهند خود را از کشور خارج فرمایند.

پس از آن دفعهٔ دیگری باز در این باب مذاکره شد، اینطور بیان نمود که از این مسافرت مقصود داشتن فرزندی است که باید ولیعهد شود و چون معلوم نیست قصور از کدام طرف است ضرورت ایجاب میکند که این مسافرت را بفرمایند که باز عرض کردم خوب است اول علیاحضرت تشریف‌فرما شوند چنانچه لازم شد آنوقت اعلیحضرت تشریف فرما گردند.

در این اثناء دربار عده‌ای از نمایندگان موافق دولت را دعوت کرده بود که از آنجا بخانه من آمدند و معلوم نشد برای چه موضوعی دعوت شده‌اند، چنانچه موضوعی هم داشت اکنون بخاطر ندارم و فقط میتوانم عرض کنم که از توقفشان در خانه‌ی من چیزی نگذشت که آقای دکتر معظمی را که جزو آن عده بودند از دربار پای تلفن خواستند و بعد که آمدند با یکی دو نفر از نزدیکان خود در جلسه نجوا نمودند که موجب کنجکاوی سایرین قرارگرفت، تا اینکه بعد همه دانستند تلفن مربوط بمسافرت محرمانه‌ای است که شاهنشاه میخواهند بخارج از مملکت بفرمایندو تا حرکت نفرموده‌اند باید مطلقاً مستور بماند. آقایان وزیر دربار و والاتبار هم میآیند که بانخست‌وزیردر این باب مذاکره نمایند که طولی نکشید آمدند و آقایان نمایندگان باطاق دیگر رفتند و آنچه آقای دکتر معظمی گفته بودند آقایان هم بقید استتار بیان کردند و قرار شد که روز بعد یعنی سه شنبه پنجم اسفند این جانب به پیشگاه ملوکانه تشرف حاصل کنم و اوامر ملوکانه را در خصوص این مسافرت اصغا نمایم.

من در آن شب هر وقت از خواب بیدار میشدم در این باب فکر میکردم اگر این مسافرت محرمانه است چرا با تلفن خبر دادند و چنانچه باید مستور بماند چرا قبل از شرفیابی من ده نفر از آن مستحضر شدند. (۱)

---

(۱) جنگ اول جهانی که دولت وثوق تشکیل شده بود و کلیهٔ جرائد غیر از روزنامه‌ی نیمرسمی «ایران» در محاق تعطیل و در شهر طهران هم حکومت نظامی برقرار و جامعه از هر گونه ←

سه‌شنبه پنجم اسفند برای اصغای اوامر ملوکانه شرفیاب شدم و فرمایشات شاهانه را شنیدم که خلاصه این بود. فرمودند ناچارم مسافرتی بکنم و صلاح مملکت را هم در این میدانم که من باز نظریات خود را بعرض رسانیدم ولی مؤثر واقع نگردید.

سپس فرمودند چون میخواهم کسی از آن مطلع نشود از مسافرت با طیاره صرف‌نظر میکنم، از طهران با اتومبیل بقصد رامسر میروم و از این راه خط سیر را تغییر میدهم و از طریق کرمانشاه وارد عراق میشوم. وزیر کشور هم باید تا سرحد در التزام باشد که من دیگر چیزی عرض ننمودم و از پیشگاه ملوکانه مرخص شدم.

پنجشنبه هفتم اسفند آقای وزیر دربار در خصوص تهیه‌ی اسعار خارجی و شنبه نهم ساعت هشت باز راجع بگذرنامه‌ی ملتزمین موکب همایونی با من مذاکره نمودند که قرار شد تا ظهر حاضر شود و این جانب نیز ساعت ۱/۲ ۱۳ برای صرف ناهار تشرف حاصل کنم و ساعت ۱/۲ ۱۴ هم آقایان وزراء حضور بهم رسانند که موقع حرکت مراسم تشریفات بعمل آورند.

بعد از این مذاکرات رئیس ستاد آرتش، رئیس ادارهٔ کل شهربانی و فرماندار نظامی طهران را خواستم و با هر کدام که زودتر آمده بودند راجع بانتظامات اطراف کاخ سلطنتی و خط سیر ملوکانه مذاکره نمودم و دستورهای لازم دادم که حادثه‌ای روی ندهد و اشخاص ناشناس نتوانند خود را بآن حدود برسانند و من‌باب احتیاط رئیس کلانتری ناحیه‌ی یک را هم خواستم برای تشریف‌فرمائی اعلیحضرت و نسبت بخانه و خط سیر خود نیز تأکیدات لازم نمودم.

مشغول این دستورات بودم که یکی از علمای روز نه اسفند با تلفن از من سؤال نمود آیا اعلیحضرت میخواهند مسافرتی بخارج بفرمایند؟ اگر میگفتم نه برخلاف حقیقت بود و چنانچه میگفتم بلی مخالف امر شاهنشاه شده بود که میخواستند حتی با طیاره تشریف‌فرما نشوند تا کسی از مسافرت اطلاع حاصل ننماید. این بود که گفتم همچو مگویند. سپس گفت «چرا مانع نمیشوید». گفتم اظهار عدم موافقت شده شما هم اقدام کنید شاید مؤثر واقع شود.

پس از آن آقای وزیر دربار با تلفن صحبت نمودند و بعد گوشی را باعلیحضرت

←

وسایل تبلیغاتی محروم بود در حزب دموکرات ضدتشکیلی و مخالف دولت کسی عضویت داشت که اهل سرّ نبود و بهمین جهت وسیلهٔ تبلیغات حزبی قرار گرفته و بدین طریق هر موضوعی را که میخواستند منتشر شود با حضور او در جمعیت طرح مینمودند. سپس باو میگفتند و تأکید میکردند که مطلب باید در استتار بماند. او هم هر کس را میدید آن را با همان قید وشرط بیان میکرد و طولی نمی کشید که موضوع منتشر میگردید.

همایون شاهنشاهی دادند که فرمودند شما بجای ساعت ۱۳½ ظهر بیائید که حسب الامر قریب ظهر از خانه حرکت کردم و بآقایان وزرا هم که آمده بودند گفتم هر وقت گذرنامه های(۱) ملتزمین جریان خود را طی نمود و حاضر گردید برای انجام مراسم تشریفات در کاخ حضور بهمرسانند.

مقارن ظهر وارد کاخ شدم و مرا بطالار بزرگ هدایت کردند. پس از آن اعلیحضرتین تشریف آوردند و شاهنشاه فرمودند که هئیت رئیسهٔ مجلس آمده‌اند از حرکت من ممانعت کنند که بعرض رسانیدم کار صحیحی کرده‌اند. خوب است بعرض هئیت توجه فرموده و از این مسافرت صرف نظر فرمایند.

سپس برای ملاقات هئیت رئیسهٔ مجلس از طالار خارج شدند و من در حضور علیاحضرت ماندم تا اعلیحضرت مجدداً تشریف آوردند و معلوم شد بعرایض هئیت توجه نفرموده و تصمیم خود را تغییر نداده‌اند.

در این اثنا پاکتی بقید فوریت از تلفنچی خانهٔ من رسید که نوشته بود سفیر کبیر امریکا میخواهند با شما فوراً ملاقات کنند که عیناً از لحاظ ملوکانه گذشت و با اینکه تصور میکردم تا ملاقات من با سفیر حرکت شاهنشاه بتأخیر خواهد افتاد مورد توجه واقع نشد و فرمودند برادرانم تا امروز از حرکت من اطلاع نداشتند و اکنون آمده‌اند مرا ببینند، خوب است اول وزرا بیایند و بعد بروم با آنها وداع نمایم. این بود که پیشخدمتی آمد و امر ملوکانه را بآقایان وزراء ابلاغ کرد همگی شرفیاب شدند.

ابتدا اعلیحضرت فرمایشاتی راجع بلزوم مسافرت فرمودند و بعد این جانب آمال و آرزوی همه را در سلامت و مراجعت ذات ملوکانه بعرض رسانیدم. پس از آن شاهنشاه از طالار خارج و وارد سرسرا شدند که ما هم تبعیت نمودیم و ورودمان در سرسرا مُصادف شد با ورود علمای نه اسفند که آنها ما را ندیدند و باطاق انتظاری که نزدیک در ورودی واقع است هدایت شدند. اعلیحضرت هم برای وداع با والاحضرتان از سرسرا بطبقهٔ فوقانی تشریف‌فرما شدند و ما در آنجا بلاتکلیف ماندیم. بلاتکلیف از این جهت که آقای وزیر دربار گفته بودند موقع حرکت شاهنشاه آقایان وزیران باشند و تشریفاتی بعمل آورند. ولی از فرمایشات ملوکانه چیزی در این باب استنباط ننمودم و چون مطلب میبایست روشن شود و کاری برخلاف مقررات صورت نگیرد توسط آقای هرمز پیرنیا که با ما در سرسرا بود کسب تکلیف شد. ایشان رفت بعرض رسانید و در مراجعت امر ملوکانه را ابلاغ نمود و معلوم شد با هیچکدام فرمایشی ندارند.

---

۱. اصل: شناسنامه های (ا.ا.)

دیگر چون توقف ما در کاخ مورد نداشت و من میخواستم سفیرکبیر امریکا را ملاقات کنم از همه زودتر از عمارت خارج شدم و هنوز چند قدم مانده بود که بدر برسم که از پشت دیوار غوغا و صوت ناهنجاری بگوشم رسید و تعجب کردم با آن همه تأکید که بقوای انتظامی شده بود چطور عده‌ای توانستند خود را بآنجا برسانند و بمن هم در این باب گزارشی ندادند.

در این فکر بودم که براه ادامه دهم و از در خارج شوم یا برگردم و از در دیگری بخانه بروم که در این اثناء شخصی که او را هیچ ندیده بودم از در وارد شد و از پهلوی من گذشت و در جواب سؤال من که ممکن است از در دیگری خارج شوم گفت ای بچشم و آناً یکی از خدمتگزاران دربار را که پهلوی اتومبیل اعلیحضرت و جلوی درب عمارت ایستاده بود صدا زد و گفت کلید آن در را (اشاره بدری که بچهارراه حشمت الدوله باز میشود و مدخل کاخ والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی است) بیار. کلید را آورد و در را باز کرد. آن وقت فهمیدم که آن شخص آقای امیر صادقی شوفر اعلیحضرت است که مرا بآنجا راه‌نمائی کرد و کسی را هم فرستاد اتوموبیل مرا که مقابل درب کاخ اختصاصی بود بآنجا آورد.

وقتی که میخواستم سوار شوم عده‌ای را که از در پائین میآمدند دیدم، ولی قبل از اینکه برسند حرکت نمودم. فقط دو یا سه نفر رسیده بودند و از آنجا هم تا بخانه که بیش از یکصد و پنجاه قدم فاصله نداشت رسیدم و راجع بآن افراد که تحقیقات نمودم گفتند برای این آمده‌اند که درخواست کنند اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از حرکت منصرف شوند.

طرف عصر که جمعیت بخانه‌ی من آمد معلوم شد اگر دم در نبودم و بلافاصله پس از ورود اتومبیل حرکت نمینمودم جمعیت میرسید وکسانی که مأموریت داشتند کارم را میساختند.

از ورودم بخانه چیزی نگذشت که آقای هندرسن سفیرکبیر مثل همیشه با آقای علی پاشا صالح آمدند و آقای سفیر مطلبی که محتاج بملاقات باشد نداشت.

دستوری که بکلانتری داده بودم سبب شده بود که عده‌ای پاسبان سمت شمال چهارراه حشمت الدوله که مدخل خیابان کاخ است بگذارند که از عبور جمعیت بطرف خانه‌ی من ممانعت کنند. جمعیت هم که عنوانی نداشت بهیئت اجتماع عبور کند آنجا ایستاد تا والاحضرت شاهپور حمیدرضا از در خارج شد و پرسید توقف این افراد در این جا برای چیست؟ که عرض میکنند مردم میخواهند بخیابان کاخ بروند، پاسبانان ممانعت مینمایند. سپس میفرمایند مردم آزادند هر کجا که میخواهند عبور کنند. این بود که

پاسبابان متفرق شدند و جمعیت توانست خود را مقابل خانه‌من برساند.

نظر باینکه خانه‌ی من دری داشت آهنی که آسان باز نمیشد و عده‌ای نظامی هم از خانه و شخص من حفاظت مینمودند یکی از افراد که میخواست از درخت چنار خیابان بالا برود و از آنجا بخانه‌ی پسرم که با خانه‌ی من ارتباط داشت بیاید و جمعیت را هدایت نماید از درخت بالا میرود و چاقوئی که در دست داشت بکلفت پسرم که در ایوان طبقه دوم عمارت ایستاده بود نشان میدهد و میگوید با این چاقو کار تو و دکتر مصدق را خواهم ساخت که وقتی خواست خود را از درخت بایوان پرت کند بخیابان افتاد.

قدسی عروس من از دری که بین دو خانه بود آمد و آنقدر ترسیده‌بود که نمیتوانست روی پا بایستد. پس از آن احمد پسرم آمد و گفت جمعیت برای کشتن شما آمده است. اگر شما از اینجا بروید ممکن است متفرق شوند و اهل خانه و کارمندان نخست‌وزیری که اینجا هستند جان بسلامت در ببرند. این بود که باتفاق شادروان دکتر فاطمی که آنجا آمده بود و احمد بوسیله‌ی نردبام از دیوار بباغ مجاور که متعلق بخودم و در اجاره‌ی اصل چهار بود وارد شدیم و از آنجا بستاد آرتش رفتیم.(۱)

پس از خروج من ازخانه اتوموبیل جیپ بهداری آرتش که بکمک جمعیت آمده بود بحرکت در آمد و با چند ضربه بدر آن را باز کرد ولی بواسطه‌ی شلیک نظامیان کسی وارد خانه نشد و دو چیز ممکن است سبب شده باشد که نتوانستند وارد خانه شوند:

یکی این بود که در متصل بحیاط نبود که افراد بتوانند یک مرتبه وارد حیاط بشوند و از یکدیگر متفرق گردند چونکه در بکوچه‌ای باز میشد که در حدود بیست گز طول داشت و افراد میبایست از کوچه عبور کنند و مدخل حیاط هم آخر کوچه بود که نظامیان در آنجا شلیک مینمودند و عدهٔ زیادی بهلاکت میرسیدند.

دیگر اینکه بعد ازظهر روز بعد آقای هندرسن صحبت نمود و بیانات ایشان را که آقای علی پاشا صالح ترجمه نمود قریب باین مضمون بود: «دیروز که من از خانهٔ شما رفتم بدربار تلفن کردم متعرض خانه‌ی شما نشوند» و من در جواب گفتم شما چرا در کار ما دخالت میکنید که گفت ما دخالت نمیکنیم. گفتم همین تلفنی که کرده‌اید دخالت در امور این کشور میباشد. دیگر چیزی نگفت و مذاکرات ما در همین جا خاتمه یافت.(۲)

---

(۱) از این کار تجربه گرفتند و روز ۲۸ مرداد عده‌ای رجاله درمقابل مدخل بنای اصل چهار گماردند تا چنانچه من ازآن درخارج شوم کارم را بسازند. من از آنجا خارج نشدم وکسان‌دیگر که خارج شدند مضروب و مصدوم شدند.

(۲) بعد از۲۸ مرداد که در باشگاه افسران بازداشت شده بودم آقای سرتیپ دکتر مقدم همه ←

سرلشکر بهارمست رئیس ستاد آرتش تا ساعت پنج بعدازظهر که من بستاد آرتش رفتم در کاخ اختصاصی بود. فرماندار نظامی هم که محتاج بکسب دستور و قوای استمدادی بود بواسطه‌ی غیبت رئیس ستاد از مقرّ خود فلج گردیده بود و کار نمیکرد. من از ستاد آرتش سرلشکر را با تلفن خواستم که آمد و سؤال نمودم چرا وضع باین صورت درآمد و شما در اداره نبودید و در انجام وظیفه غفلت نمودید که هیچ جوابی نداد.

از مجلس بمن تلفن نمودند و یکی از آقایان وزراء را برای کسب اطلاعات خواستند. با اینکه بعضی از آقایان وزراء رفتن مرا بمجلس در آن روز با آن وضعیت صلاح نمیدانستند چون تصمیم من این بود که شخصاً برای گزارش بروم مرا تنها نگذاشتند و آقای سرلشکر را هم با خود بردم و در جلسه‌ی خصوصی مجلس هم دستوراتی را که برای حفظ امنیت داده بودم تکرار کردم. شنید و تکذیب ننمود.

قسمت دوّم ــ کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد

از نه اسفند ببعد من بدربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار مذاکره نمود یا شرفیات شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بخانه‌ی دکتر غلامحسین پسرم که بین خانه‌ی من و کاخ اختصاص واقع شده بود تشریف‌فرما شوند موافقت ننمودم.

بکاخ سلطنتی از این جهت نرفتم که ممکن بود سربازان گارد شاهنشاهی روی همان تعصب بیجا که من میخواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت تشریف ببرند تیربارانم کنند و مخالفین هم مرا بحق شماتت نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عمل کردم. تشریف‌فرمائی شاهنشاه را هم بخانه‌ی خود یا بخانه‌ی پسرم دون‌شأن آن مقام دانستم.

با این حال وظایف خود را با نهایت ادب و احترام انجام میدادم و با اینکه

→

روزه میآمد و مرا با حضور یکی از افسران نگهبان تزریق مینمود. یکی از روزها همین که افسر نگهبان آقای دکتر را باطاق من هدایت نمود از اطاق رفت و من فکر میکردم چه شد و این مرتبه ما را تنها گذاشت. پس از آن آقای دکتر اظهار نمودند اگر میخواهید از این وضعیت خلاص شوید نامه‌ای بسفارت امریکا بنویسید که من گفتم هیچوقت با بیگانگان این قبیل ارتباطات نداشته‌ام و از آنها کمکی نخواسته‌ام که از من معذرت خواست و رفت و معلوم نشد این مذاکرات برطبق نظریات سفارت امریکا بود و یا بعضی از هموطنانم خواسته‌اند از من خطی بگیرند و مرا هم بجامعه مثل خود عمال بیگانه معرفی کنند.

مملکت در محاصره‌ی اقتصادی بود و بدولت هیچ کمکی نمیرسید کارها میگذشت و یقین داشتم که اختلاف ما با شرکت نفت انگلیس و ایران بخوبی حلّ خواهد شد و ما خواهیم توانست نفت خود را با هر یک از دول غرب که مشتری بود معامله کنیم، چونکه نفت غیر از جنبه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سوق‌الجیشی هم داشت و حاضر نمیشدند نفت زیرزمین بماند و از آن استفاده نکنند.

مذاکرات من با سفیرکبیر امریکا به بن‌بست رسید و مسترراس یکی از مدیران سابق شرکت نفت انگلیس و ایران از بغداد نامه‌ای نوشت و تقاضای شروع مذاکرات کرد که من جواب نوشتم و بتوسط آقای فؤاد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت برای او فرستادم. مستر راس با نظر من که مذاکرات در طهران شروع شود موافقت ننمود و میخواست مذاکرات در یکی از شهرهای اروپا صورت گیرد.

سپس مستر لوی متخصص معروف نفت که در تیرماه ۱۳۳۰ با آقای هریمان بطهران آمده بود همین تقاضا را نمود و پیشنهادی هم برای حل اختلاف توسط آقای اللهیار صالح سفیرکبیر ایران در واشنگتن داد که مفهومش این بود:

کشور مکزیک هم صنعت نفت را ملی نمود و صاحب امتیاز که یک شرکت انگلیسی بود سالها با آن دولت راجع بمبلغ غرامت اختلاف داشت و بالاخره کار باینجا رسد که دولت مکزیک هشتاد میلیون دلار بشرکت صاحب امتیاز تأدیه نمود و رفع اختلاف کرد.

نظر باینکه موقع ملی شدن صنعت نفت در مکزیک شرکت صاحب امتیاز در حدود چهار میلیون تن نفت استخراج مینمود و شرکت نفت انگلیس و ایران هم مقارن ملی شدن صنعت نفت در حدود سی و دو ملیون تن یعنی هشت برابر نفت مکزیک استخراج میکرد دولت ایران هم ۶۴۰ ملیون دلار یعنی هشت برابر مبلغی که دولت مکزیک بآن شرکت داد از بابت اصل و یکصد و شصت ملیون دلار هم ازبابت سود در مدت بیست سال که هر سال چهل ملیون دلار میشود بشرکت نفت انگلیس و
کند و حساب خود را تصفیه نماید.

من تا آنوقت پیشنهادی باین صراحت ندیده بودم و یقین داشتم که موفقیت نصیب ملت ماست و این هم یک خیال واهی نبود، چونکه هر ملتی در راه آزادی و استقلال خود فداکاری نمود بمقصود رسید.

ولی بعد از فرستادن این پیشنهاد معلوم نشد چه پیش‌آمد و با چه اشخاص مذاکره نمودند که اوضاع ناگهان تغییر کرد(۱) و یقین حاصل نمودند بهر طریق میتوانند دولت را

(۱) کنفرانسی درجبال آلپ تشکیل شد که بعد بتفصیل خواهد آمد.

ساقط نمایند و نتیجه این شد آقای فؤاد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت که برای مذاکره بسوئیس رفته بود مسترراس برای ملاقات وی حاضر نشد. مستر لوی هم برای آمدن بایران عذر آورد.

اگر بتوانند مالی را بثمن بخس و نامشروع ببرند چرا حاضر شوند بنرح عادله معامله کنند. تا هستند کسانی که میتوانند اینطور داد و ستد بکنند چرا با کسانی که غیر از مصالح مملکت نظری ندارند معامله نمایند. نامشروع از این جهت که مقدار مهمی نفت بوسیله‌ی لوله از زیر آب بخارج میرفت که از آن کسی اطلاع نداشت و نامه‌ی آقای دریادار شاهین که عیناً نقل میشود دلیل صحت این معناست.

جناب آقای امیر علائی نمایندهٔ فوق‌العادهٔ دولت و استاندار استان ششم

محترماً باستحضار میرساند در اجرای تحقیقاتی که استعلام فرموده‌اند اینک گزارش شده است که طبق اطلاعات و تحقیقات معموله دو لوله یکی برای نفت سفید یا بنزین و دیگری نفت سیاه از کنار جادهٔ آبادان و خرمشهر عبور و در مجاور مزرعهٔ نمونه موسوم به «دیری فارم» از شط العرب بخاک عراق میرود

دریادار شاهین

با اینکه آقای وزیر خارجه‌ی انگلیس در پیام بملت ایران چنین اظهار نمود: «دربارهٔ شرکتهای امریکائی نیز میخواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم و امیدوارم کسی نگوید که امریکائیها از این قرارداد سوء استفاده کردند زیرا چنین خبری عاری از حقیقت است» تردید نیست که دولت انگلیس مایل نبود غیر از شرکت نفت انگلیس و ایران شرکتهای دیگری در نفت ایران دخالت کنند و بهمین جهت هم تا دولت امریکا در کار نفت دخالت مینمود پیشنهاد صریحی بدولت ایران نداد و بعد معلوم نیست چه پیش آمد که دولت امریکا که خود در دو قرن پیش بدرد ما گرفتار بود آزادی ملتی مثل ملت ایران را فدای چهل سهم از صد سهم کنسرسیوم نمود.

نظر باینکه مرحله‌ی اول شکست ملت ایران تغییر جریان مجلس بود که در قسمت دوم از فصل سوّم بتفصیل گذشت لذا دولت صلاح نمیدانست برای جواب استیضاح بمجلس حاضر شود و یقین داشت آن عده از وکلاء که آن نماینده‌ی طهران و مخالف دولت را برای نظارت در هئیت اندوختهٔ اسکناس انتخاب کردند در مورد استیضاح نیز بدولت رأی اعتماد میدهند و دولت را ساقط مینمایند.

و باز نظر باینکه هیچکس غیر از خود مردم بیشتر بصلاح مردم عمل نمیکنند دولت بوسیله‌ی رفراندم بخود مردم رجوع نمود که تکلیف کشور را تعیین نمایند، چنانچه

بابقـای دولت موافقند رأی بانحلال مجلس بدهند والاّ دولت برود و مجلس بآنچه صلاح میداند عمل کند.

من از کسانی که غیر از خیر مملکت نظری ندارند سؤال میکنم که غیر از این طریق دولت چه وسیله‌ای داشت که افکارمردم را نسبت به ادامه‌ی کار و یا کناره‌جوئی از کار استنباط کند.

خوشبختانه با رفرندام غیر از عمال بیگانه کسی مخالفت ننمود و مخالفت آنها هم باین استناد بود که مجلس مؤسّسان دوم حق انحلال مجلسین را بشاه مملکت داده است.

برفرض اینکه مجلس مؤسسان روی ابتکار ملت ایران سرگرفته بود و باز بفرض اینکه اعضای آن را ملت انتخاب کرده بود مجلس مؤسسان نمیتوانست از مردم سلب حق کند و در یک موقع حساسی ملت نتواند عقیده‌ی خود را در ابقای مجلس و یا انحلال آن اظهار نماید. مجلس مؤسسان که مدّعی نمایندگی مردم بود چطور میتوانست مردم را از این حق محروم کند.

رفراندم در صلاح مملکت و صلاح اعلیحضرت بود. اگر دولت انحلال مجلس را از پیشگاه ملوکانه درخواست مینمود چنانچه موافقت میفرمودند در محظور سیاست خارجی قرار میگرفتند و در صورت عدم موافقت با ملت خود مخالفت فرموده بودند.

رفراندم ثابت نمود که ملت با دولت موافق است و بانحلال مجلس رأی داد و این بزرگترین خدمتی بود که دولت بمملکت و شاهنشاه نمود.

ای کاش دستخط عزل صادر نشده بود تا ببینند کارها چطور بصلاح مملکت تمام و کلیه‌ی عواید نفت نصیب ملت ایران میشود. چنانچه تصور مینمودند دولت موفق نمیشود باید صبر میکردند تا دولت خود اظهار عجز کند. عزل دولتی که با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه بود و حتی از گرفتن ۲۱٤ پنس هم مأیوس شده بود (نطق وزیر خارجه‌ی انگلیس در آخر این لایحه) هیچ معنا نداشت جز اینکه مبارزه بفتح آن دولت و شکست ملت ایران تمام شود و من باز تکرار میکنم اگر کوچکترین احتمالی در عدم موفقیت میدادم بهترین بهانه برای کناره‌جوئی از کار همان دستخط شاهانه بود.

صدور دستخط گذشته از اینکه برخلاف قانون اساسی بود دلیلی هم نداشت چونکـه تـا نـه اسفند و بعد از آن تا ساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ از من و از دولت من کوچکترین عملی برخلاف مصالح مملکت و شخص اعلیحضرت صادر نشده بـود و حتی یک اخلالگر هم بقول دادستان آرتش نعره نکشیده و یا سخنی از جمهوری دموکراتیک نگفته بود و هر چه در روزهای آخر مرداد پیش آمد عکس‌العمل تشریف‌فرمائی بیسابقه و

بی خبر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود که در جامعه بفرار تلقی شده بود و هر کس از هر حزب و هر دسته میخواست از موقع بنفع خود استفاده کند و بهترین دلیل همان فرمایشات خود شاهنشاه ا .ت که در مصاحبه با مخبر روزنامه‌ی مصری «المصور» فرموده‌اند و از مجله‌ی «خواندنیها» مورخ ٤ مهرماه ۳۲ عیناً نقل میشود:

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملا مطالعه شده بود و احتمالات مختلف را نیز پیش‌بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای مخصوص من آماده‌ی پرواز فوری از کشورم بود **و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده** و معارضی ندارند(۱) و بآنچه میخواستند رسیده‌اند **و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند** و نتوانستند آن پیروزی خیالی را که بدست آورده بودند درست حفظ کنند و بر شهوات خود فایق آیند و دست باعمال بیرویه‌ای زدند که خود قربانی آن شدند. اشخاص بیگناهی را گرفتند و بزندان انداختند، مجسمه‌ها را خراب کردند و دست باعمالی زدند که سوءنیت آنان را آشکار ساخت و من معتقدم که همین اعمال بکار آنان خاتمه داد و احساسات مردم را بر ضدشان برانگیخت»، این بود بیانات ملوکانه که عیناً نقل شد.

و اما اینکه بعضیها گفته‌اند اگر ۲۵ مرداد اجازه‌ی میتینگ داده نمیشد حرفهائی هم گفته نشده بود دولت این جانب که روی افکار عموم تشکیل شده بود و پیشرفت آن در مراجع بین‌المللی نتیجه‌ی احساسات ملّت و حمایت از دولت بود چطور میتوانست با تشکیل میتینگ که خواسته‌ی مردم بود مخالفت کند. اجازهٔ میتینگ مثل همیشه باین شرط داده شد که اخلالگران نتوانند در میتینگ رسماً ایراد نطق کنند، همچنانکه نکردند.

من قوه‌ای در اختیار نداشتم که در ظرف دو روز بتوانم اخلالگران را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا روز نه اسفند رئیس ستاد آرتش دست از کار کشید و تا پنج بعد ازظهر که من او را از ستاد آرتش خواستم در کاخ سلطنتی بسر میبرد.

چرا ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعدآباد با تانک و افراد مسلّح برای دستگیری من و همکارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند

(۱) کمتر دیده شده است پادشاهی برای یک مقصود نامشروع ملت خود را اغفال کند.

فرمانداری نظامی طهران ممانعت ننمود و حتی یک گزارش هم در این باب بمن نداده بود.

من با دستگاهی کار میکردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشارطوس را در رأس ادارهٔ کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردند و با آن همه بیانات و اقاریری که متهمین بقتل او در نوار ضبط صوت نمودند همگی بدون استثناء در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پروندهٔ قتل او که با آن طرز فجیع از بین رفته بود مختوم گردید.

دولت این جانب با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دو روز چه میتوانست بکند، چونکه ابتکار در دست عمال بیگانه بود و عده‌ای از احزاب چپ نیز معناً مجری نظریات دولت مبارز بودند و قوای انتظامی اعمالشان را ندیده میگرفت.

همه میدانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر بایران مراجعت فرمایند. چنانچه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود و جریان طبیعی خود را طی نماید و هرگاه با این دو پیشنهاد موافقت نمیشد چون حق تعیین شورای سلطنتی با اعلیحضرت بود و هیچ مرجعی غیر از خود ملت نمیتوانست باین کار مبادرت کند شورای سلطنتی از طریق رفراندم تعیین گردد که روز ۲۸ مرداد دولتی که قبلا پیش‌بینی شده بود نقشه‌ی آخر را عملی کرد و بعد هم گفته شد اگر دولت سقوط نمیکرد مملکت از بین میرفت و نگفتند که مملکت کجا میرفت و یک عده اخلالگر غیر مسلّح چطور میتوانستند در مقابل آرتش مسلح بتوپ و تانک مقاومت کنند. چنانچه این کار شدنی بود چرا بعد از روز ۲۸ مرداد نکردند.

بطور خلاصه اینها نقشه‌هائی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد برای اینکه وضع مملکت بحال سابق عودت کند و ملت ایران بآرزو و آمال خود نرسد، والاّ چه شد که بعد از سقوط دولت آنچه ملت بدست آورده بود و مورد تأیید شاهنشاه هم قرار گرفته بود یکی پس از دیگری از دست رفت. عجب این است که من در آن واحد باتهام دو جرم متضاد یعنی برای بهم زدن اساس حکومت (ماده‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش) و برای قصد تشکیل رفراندم از نظر تعیین شورای سلطنتی هر دو محکوم شدم.(۱)

من نه فقط در مجلس چهاردهم و شانزدهم بلکه از دورهٔ نهم تقنینیه که قرارداد

---

(۱) معلوم شد که (یک کلمه ناخوانا) نیست هم میتوان کسی را مجرم ساخت و محکوم کرد.

۱۹۳۳ منعقد شد با امتیاز نفت مخالف بودم و یقین داشتم که با استفادهٔ بیگانگان از معادن نفت، ملت ایران هیچوقت روی آزادی و استقلال را نخواهد دید و روی همین عقیده بود که با حضور قشون دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران و عده‌ای از افراد حزب توده در مجلس چهاردهم طرح تحریم امتیاز نفت را بمجلس دادم و جدیت نمودم تا در همان جلسه بتصویب رسید و باستناد همان قانون تحریم امتیاز بود که مجلس پانزدهم توانست قرار شرکت مختلط نفت را رد کند و برای جلوگیری از سوء تفاهم بین‌المللی دولت را مأمور نماید که حقوق ملت را از شرکت نفت انگلیس و ایران استیفاء نماید.

اگر در آن روز این کار صورت نمیگرفت صنعت نفت در سراسر کشور ملی نمیشد. ملت ایران نمیتوانست با دو دولت قوی که نفع مشترک داشتند مبارزه کند و روی همین رقابت بود که دولت توانست در جنوب از شرکت نفت انگلیس و ایران و در شمال از شرکت شیلات خلع ید نمایند.

من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چونکه تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمیشود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشند کار مملکت بهمین منوال خواهد گذشت.

چه بسیار ممالکی که رژیمشان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند.

برای من و کسانی مثل من بیگانه بیگانه است، در هر مرام و مسلکی که باشد. ولی چه میتوان کرد که هر دسته از عمال بیگانه میخواهند ارباب خود را باین مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند.

تا اینجا لازم بود که من از خود دفاع کنم و با ادلّه و قرائن بی‌شماری ثابت نمایم که نه میخواستم ترتیب وراثت تخت و تاج را تغییردهم، نه رژیم مشروطه را بجمهوری، آن هم جمهوری دموکراتیک تبدیل نمایم. و امّا کسانی که با عملیات سال اول من موافقت بودند و آنچه واقع شده بود خواسته‌ی ملت میدانستند چه شد که بعد از سقوط دولت آن عملیات را تعقیب ننمودند و آنچه کردند مخالف آنچه بود که گفتند.

فصل پنجم

انتقاد از کارهای دولت من

من هر وقت خواستم کار مؤثری بکنم بعضی از عمال بیگانه و مغرضین شروع بحملاتی نمودند که مرا از خدمت بوطن مأیوس کنند که چون گویندگان ارجی نداشتند متأثر نشدم والحق که جامعه هم خوب قضاوت نمود و از من حمایت کرد. ولی اکنون نه متصدی کارم که جامعه از من حمایت کند نه مردم و جرائد آزادند که از یک بیگناهی دفاع نمایند. انتقاد کنندگان هم کسانی نیستند که فرموده و گفته‌هایشان مرا متأثر نکند.

بعضی از این انتقادات از طرف دربار شاهنشاهی شده که مرا بسیار متأثر نمود. چون تصور نمیشد دربار هم کسی را که جز خدمت بمملکت و شاهنشاه نظری نداشت و عملی نکرد مورد بیمرحمتی قرار دهد.

و برخی از طریق مجلس شورای ملی است و پاره‌ای هم اخباری است که در جرائد منتشر شده که هرگاه چیزی عرض نکنم و بسکوت قائل شوم ممکن است این سوء تفاهم حاصل شود که انتقادات وارد بوده و یا از راه جسارت و بی ادبی نخواستم بعرض جواب جسارت کنم.

و نظر باینکه در زندان غیر از این لایحه‌ی الحاقی وسیله‌ای ندارم این است که هر یک از آنها را در قسمتی از این فصل مینویسم و در همانجا هم بعرض جواب جسارت و مبادرت میکنم.

قسمت اول — از ناحیهٔ دربار شاهنشاهی

روزنامه‌ی «پست تهران» قسمتی از فرمایشات ملوکانه را که موقع شرفیابی نمایندگان مجلس شورای ملی فرموده‌اند در شمارهٔ ۲۵ خرداد ۳۴ خود اینطور نقل کرده است:

«امّا نظریات دیگری هم بود که لازم میدانم باطلاع آقایان برسانم. شنیده‌ام بعضی نشریات بعنوان «راه فلان» و یا «نهضت مقاومت ملی» و از این حرفها — راست است که این موضوع بنظر بی اهمیت می‌آید و مفاد مندرجات آن هم بچگانه است ولی میخواهم سؤال کنم که آن نهضت حقیقی که همیشه در نهاد ملت ایران از زمان داریوش کبیر الی حال بکرات ظهور نمود همان نهضت حقیقی که همیشه در نهاد ملت ایران بود و میباشد از این قدرت فوق‌العاده‌ای که جنبه‌ی ناسیونالیستی داشته است آیا عده‌ای استفاده‌نکردند، بدروغ وعده ندادند، آیا این نهضت بود؟

آنهائی که از خارجیها استدعا و التماس میکردند که بیایند و گودالهای جنوب شهر را ببینند، آنهائی که وعده‌میدادند روزی سیصد هزار لیره برای ملت اضافه عایدات بدست بیاورند آیا این حرفها برای این بود که سالی سیصد ملیون تومان اسکناس چاپ کنند که حقوق ادارات و کارمندان دولتی را با آن بپردازند؟

آیا در آن مدت یک بندر که هیچ حتی یک پل ساخته شد؟ در مریضخانه‌های ایران حتی پنبه و باند و دوا برای بیمارها پیدا نبود!! آقایان این است «راه‌فلان». آیا این کار برای این بود که در مدت کمی چهارصد افسر توده‌ای بوجود بیاورند، برای این بود که یک آدم نادرست دنبال نشود؟

در آن مدت باقوام و بستگان خود استفاده‌ها رساندند، جوازها دادند، آیا این بود نهضت ملت ایران؟ حتی در مقابل اراده‌ی من که میخواستم املاکم را بین رعایا تقسیم کنم چه کارها که نکردند. جلوی این کار خیر را هم گرفتند!!

البته خیلی مطالب هست که فعلاً فرصت گفتن آن‌نیست. پس آن نهضتی نبود که منجر بوقایع از ۲۵ تا ۲۸ مرداد شد، بلکه نهضت آن است که بکارهای مثبت و مفید بحال مردم بپردازیم.»

سپس ذات همایونی مطالبی در اطراف سیاست خارجی بخصوص همسایگان بیان فرموده وفرمودند: «اینکه گفتم در این مملکت سیاست خارجی دخالت ندارد شوخی نبود و عملاً دیده شده است.»

اینها بود فرمایشات ملوکانه و اکنون بعرض جواب جسارت میورزد:

(۱) از خارجیها برای این دعوت شده بود که گودالهای جنوب شهر را ببینند و بدانند که از تسلط بیگانگان در این کشور مردم چه میکنند و با چه وضعیت ناهنجار و بدی زندگی میکنند. اکنون که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی میفرمایند سیاست خارجی در این مملکت دخالت نمیکند البته وضعیت مردم فرق خواهد نمود و حال و روزشان بهتر خواهد شد.

(۲) راجع بعایدات روزی سیصد هزار لیره که در مجلس شورای ملی عرض شده معلوم نیست کجای آن خلاف بوده است. چنین گفته شد اگر صنعت نفت ملی شود گذشته از اینکه ملت ایران بآزادی و استقلال میرسد مجموع درآمد نفت هم که روزی سیصدهزار لیره بود، اگر سالهای اول نشود بالمآل نصیب ملت ایران خواهد شد.

آیا کسی تصور میکرد که فقط با تصویب یک قانون در مجلسین شرکت صاحب امتیاز دستگاه نفت را بما تحویل بدهد و از منافع زیاد و نامشروعی که میبرد صرفنظر کند و ساکت شود.

ای کاش دستخط مبارک صادر نشده بود تا معلوم شود قضیه چطور بنفع ایران حل میشد. دولت انگلیس در تمام مراجع بین‌المللی شکست خورد، جز در این مملکت که کاملاً بمقصود رسید و دولت را ساقط کرد.

چنانچه دولت بموفقیت مردم امید نداشت در ادامه‌ی کار اصرار نمیکرد و دستخط مبارک را بهترین بهانه برای فرار از کار قرار میداد و کناره میکرد. سیاست خارجی هم اگر غیر از این تصور مینمود عجله در سقوط دولت نمیکرد و صبر مینمود تا دولت خود اظهار عجز کند، نه اینکه مقصود خود را با قهر و غلبه حاصل کنند و خود را دولت زورگو و متجاوز معرفی نمایند.

ملت ایران تمام مراحل آزادی و استقلال را طی کرده بود. اگر نفت بفروش میرسید سطح زندگی مردم زودتر بالا میرفت، چنانچه نمیرسید دیرتر، تا هر وقت که اوضاع بین‌المللی اجازه میداد مشتریها معامله کنند.

نفت متاعی نبود که همیشه دست ما بماند. چونکه غیر ازجنبۀ اقتصادی جنبۀ سوق‌الجیشی داشت و بهر صورت مجبور بودند از ما خریداری کنند و هیچکس حتی دولت انگلیس تصور نمیکرد روزی شرکت صاحب امتیاز بتواند وضعیت سابق خود را در آبادان تجدید کند و این قسمت از نطق سرانتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس که در مجلس عوام گفت:

«من میخواهم مختصری درباره‌ی ۲۱٤ میلون لیره‌ای که کشورهای دیگر برای سهم خود بما میپردازند صحبت کنم. بعضیها میگویند این مبلغ چیزی نیست و کافی نیست. من همینقدر میگویم که تا چندی پیش ما شانس برگشت بآبادان و استفاده از نفت ایران را حتی بقدر ۲۱٤ پنس نداشتیم»(۱)، خود دلیل واضح و مسلمی است در

(۱) نقل از رساله‌ی «بخشی از پرونده‌ی نفت ایران، متن نطقهای سناتور دیوان بیگی در مجلس سنا».

موفقیت ملّت ایران.

تا روز نه اسفند و ساعت یک روز ۲۵ مرداد در هیچ کجا خبری نبود و اتفاقی نیفتاده بود و از هر رقم جمهوری دموکراتیک یا غیر آن کسی حرف نزده بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دولتی را که با یکی از بزرگترین دول دنیا در مبارزه بود و تمام مراحل مبارزه را هم پیموده بود و بنا بنامه‌ی وزارت دربار شاهنشاهی هر چه در ظرف یکسال کرده بود غیر از خواسته های ملت ایران نبود عزل بفرمایند. آیا این عزل غیر از شکست ملّت ایران چیزی در بر داشت؟

تا این قسمت از مصاحبهٔ شاهنشاه با مخبر روزنامهٔ مصری «المصور» منتشر نشده بود: «هواپیمای مخصوص من آمادهٔ پرواز فوری از کشور بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند» اکثر مردم تشریف فرمائی ذات ملوکانه را «فرار» تلقی کرده بودند و بعد از انتشار این مصاحبه بود که دانستند خروج ازمملکت برطبق نقشه ای بوده که قبلاً ترسیم شده و از اجرای آن مقصود این بوده که مردم دست بکاری بزنند تا بهانه برای کودتای دوم و سقوط دولت بشود.

و اما اینکه این جانب و همکارانم تصور کنیم که دور کاملاً دست ما افتاده است چنین تصوری بهیچوجه نشد و عصر ۲۷ مرداد بود که دستور داده شد هرکس حرف از هر رقم جمهوری بزند مورد تعقیب واقع شود که نقشه اجرا شد و غائله روز ۲۸ مرداد پیش آمد.

(۳) راجع به ۳۱۲ ملیون تومان اسکناس — بعد از ملی شدن صنعت نفت که دولت انگلیس ایران را محاصرهٔ اقتصادی نمود دولت این جانب که از دو کار یکی را میبایست انتخاب کند یا تسلیم شود و قراردادی بدتر از قرارداد ۱۹۳۳ امضا کند که این کار شایسته‌ی شأن ملت ایران نبود و حاضر نمیشد از چنین دولت خطاکاری پشتیبانی کند و بعمال بیگانه هم فرصت میداد که با دست ملت متصدیان امور را سنگسار کنند والحق هم سزاوار بود و کاری بجا میکردند.

و یا بهر طریق بود اظهار عجز نکند و با هر وسیله که در اختیار داشت مملکت را اداره کند تا بدانند ملت ایران ملتی است رشید و مبارز و از پای در نخواهد آمد و با چنین ملتی باید قرارداد شرافتمندانه‌ای منعقد نمود.

ملل دیگر چه تلفاتی که برای آزادی و استقلال ندادند تا بمقصود رسیدند. برای ملت ایران از این چه بهتر و گواراتر که توانست با یک خروار کاغذ متجاوز از دو سال

بدون کمک بیگانگان که برخلاف حقیقت آن را کمک بلاعوض میگویند استقلال خود را حفظ کند و از دست ندهد، برخلاف حقیقت از این جهت مالیاتی که در مدت قلیل روی نفت ایران کنسرسیوم بدولت های متبوعه میدهد ازاین کمک ها بیشتر است.

کسر بودجه هم بیش از شصت و پنج ملیون تومان نبود که با صدور یک لایحه‌ی قانونی موازنه برقرار میشد و کسر فعلی بودجه کسری است که بعد از سقوط دولت این جانب از نظر استیلای سیاست خارجی بوجود آمده‌است، چونکه مملکت هرقدر بیشتر محتاج باشد کمتر میتواند مقاومت کند.

بی مناسبت نیست قسمتی از نطق آقای دکتر پیرنیا یکی از مطلعین بامور مالی و نماینده‌ی دوره‌ی هجدهم تقنینیه که در مجلس شورای ملی ایراد نموده‌اند در اینجا نقل شود:

«بودجه‌ی مخارج سال ۱۳۳۲ و سالهای ۳۰ و ۳۱ در حدود ده ملیارد ریال بود. پیشنهاد هفده ملیارد ریال برای سال ۳۳ چه موجبی دارد؟ آیا تنظیم چنین بودجه‌ای تعبیر باینکه دولت ایران برای تأمین کسر بودجه احتیاج بدریافت کمک از خارج دارد نخواهد شد؟

آیا تنظیم چنین بودجه‌ای لطمه بمذاکرات دولت با شرکتهای نفت نزده؟ و شدت احتیاج دولت بپول موفقیت او را در مقابل این شرکت ها تضعیف نخواهد کرد؟ و دولت را در سیاست خارجی ضعیف جلوه نخواهد داد.

بودجه‌ای که خدمت آقایان پیشنهاد شده است درآمدش هشتصد ملیون تومان و مخارجش دو هزار ملیون تومان است. کسر بودجهٔ آن یکهزار و دویست ملیون تومان است برخلاف ششصد ملیون تومان که جناب آقای وزیر دارائی فرمودند و هیچوقت ملت ایران نخواهد توانست از زیر بار این بودجه قد علم کند و در طریق نیل بهدفها وآمال ملی خودش قدم بردارد.

برعکس این بودجه‌ی سنگین از هر نوع حرکتی و از هر نوع جنبشی، و از هر نوع نهضتی، از طرف ملت ایران جلوگیری خواهد کرد و وضع مملکت و آزادیهای سیاسی و اقتصادی مملکت را دستخوش هوا و هوس دستگاه خارجی اعم از عادی و یا دولتی خواهد کرد که بخواهند با قطره‌چکان در دستگاه شما قطراتی بریزند و آنها را نگهدارند..... دولت هم باید از این افکار استفاده کند نه اینکه یک بار سنگین را درست کند و بیاورد بگذارد روی دوش مردم. برای اینکه زیربار سنگین اینها از هر جنبشی از هر حرکتی و از هر اظهار وجودی محروم بشوند.»

مدت دو سال و سه ماه و پانزده روز که این جانب افتخار خدمتگزاری داشتم

غیر از عوائد جاری مملکت پانصد و پنجاه‌وسه ملیون تومان بخزانه دولت رسید که مساویست با هشتاد ملیون دلار، چنانچه مبلغ مزبور را با یکصد ملیون دلار دریافتی دولت بعد در مدت یکسال یعنی از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۳ مرداد ۳۳ که سرانتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس در پیام خود بملت ایران گفته است مقایسه کنیم معلوم خواهد شد که دولت این جانب با چه صحت عمل و صرفه‌جوئی توانست مملکت را اداره کند و اکنون بجای قدردانی مورد اعتراض قرار گرفته است.

قبل از حرکت بامریکا از اعتبار مخارج سری دولت فقط یک تصویبنامه بمبلغ بیست هزار تومان از هئیت وزیران صادر شد که زیر نظر آقای امیر علائی وزیر دادگستری و این جانب بمصرف خرج برسد که هفت هزار تومان از آن بمصرف رسید و چون ظن قوی بود که در دیوان بین‌المللی دادگستری محکوم شویم و این جانب دیگر بایران مراجعت نکنم موقع حرکت بلاهه مبلغ مزبور را ازکیسه‌ی خود بحسابداری نخست‌وزیر پرداختم و تصویبنامه باطل گردید و اکنون افتخار میکنم بشرف عرض برسانم که در تمام مدت تصدی دولت این جانب از اعتبار سری دولت دیناری استفاده نشده است.

(٤) و امّا اینکه دولت این جانب یک بندر و حتی یک پل نساخت بعرض میرساند که از تشکیل آن دولت مقصود این نبود که پل و بندر ساخته شود. دولت این جانب روی احساسات و افکار عمومی تشکیل شده بود و هدف ملت این بود که بآزادی و استقلال برسد و مقدرات مملکت را خود در دست بگیرد و کارهائی بزرگتر از ساختن پل و بندر انجام دهد و از ساخته نشدن پل و بندر هم کسی شکایت نکرده است.

با این حال کارها جریان طبیعی خود را طی میکرد و یک کسر بودجه در حدود یک ملیارد تومان یا از آن کمتر هم برای مملکت درست نشد تا دست تکدی دولتها در مقابل اجانب دراز شود و ملت ایران نتواند هیچوقت دم از آزادی و استقلال بزند و همیشه در قیدبندگی و اسارت بماند.

در دولت این جانب صادرات بدون نفت مملکت با واردات توازن پیدا نمود که هیچوقت سابقه نداشت. ولی بعد بواسطهٔ دخالت بیگانگان در امور کشور این توازن از دست رفت، بطوریکه در سال ۱۳۳۳ واردات مملکت هفتصد ملیون تومان بر صادرات فزونی داشته است.

(۵) راجع به بیمارستانها که نه پنبه داشتند نه دوا وضع آنها با سابق فرق نکرده بود، با این فرق که آنوقت در سایه‌ی آزادی مردم میتوانستند از معایب حرف بزنند و از اعمال دولت انتقاد کنند ولی اکنون با این کمک‌هائی که از خارج شده وضعیت بطور

سابق باقی است و مردم بواسطهٔ اختناق نمی توانند کوچکترین انتقاد بکنند.

(٦) اینکه فرمایش فرموده اند «آیا این کار برای این بود که در مدت کمی چهارصد افسر توده ای بوجود آورند، برای این بود که یک آدم نادرست دنبال نشود.»

بشرف عرض میرساند که تشکیلات حزب توده از آنوقت نضج گرفت که متفقین وارد ایران شدند و علت این بود که ملت ایران را بحساب نمی آوردند و در این مملکت دو سیاست با هم رقابت داشتند: یکی برای انجام مقصود قوای مملکتی را در دست گرفته بود و دیگری آن دسته ازمردمی [را] که تمایل بمسلک چپ داشتند.(۱) و امّا اینکه در زمان تصدی این جانب چهارصد افسر بحزب توده وارد شده باشند چون اسامی افسران و تاریخ ورودشان بحزب تاکنون منتشر نشده نمیتواند در این باب چیزی بعرض برساند.

راجع بتعقیب کارمندان دولتی و هرگونه اصلاحات داخلی تا وقتی که دولت در مراجع بین المللی مبارزه مینمود نه فرصتی برای این قبیل امور بود نه صلاح مملکت بود که دولت عده ای را با خود مخالف کند تا بتوانند از آنها برعلیه دولت سوء استفاده کنند، این بود که پس از خاتمه ی کار در مراجع بین المللی تصمیم گرفت اول از وزارت جنگ و دادگستری شروع کند.

در وزارت جنگ برای رسیدگی بکار افسران کمیسیونی بانتخاب خودشان تشکیل شد که عده ی زیادی را صالح تشخیص ندادند که چون تصمیم کمیسیون این جانب را متقاعد ننمود مجدداً هئیتی، که اعضای آن مورد توجه و حسن ظن اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بودند در این کار تجدید نظر نمودند و چنین اظهار عقیده کردند که از آن عده فقط یکصد وسی و شش نفر برطبق قانون بازنشسته شوند که هیمنطور عمل شد و از دو حال هم خارج نبود:

اگر عده ی مزبور صالح بودند از بازنشستگی عمل توهین آمیزی نسبت بآنها نشده بود. آنها هم مثل سایر افسران بازنشسته شدند و در صورت عدم صلاحیت چون در پرونده ها مدارک کافی نبود و جریان محاکمه هم طولانی بود بازنشستگی سبب شده بود که در امور دخالت نکنند و از آنها ضرری متوجه مملکت نشود، ولی این کار بجای اینکه مفید واقع شود مضر گردید. چونکه روز نه اسفند ۳۱ و ۲۸ مرداد ۳۲ از آنها سوء استفاده نمودند و بعد هم باین عنوان که شاه پرستند همگی را بدون استثناء وارد خدمت کردند.

اکنون قسمتی از نامهٔ آقای سرتیپ دادستان فرماندار نظامی طهران بآقای سپهبد زاهدی نخست وزیر برای استحضار خاطر خطیر ملوکانه عیناً نقل میشود.

(۱) عده ای وطنپرست را هم که میخواستند تعقیب کنند متهم بمرام کمونیستی نمودند.

شماره ۱۰٤۸۷

مورخ اول شهریور ۱۳۳۲

جناب آقای نخست وزیر

محترماً بعرض میرسانم،سرهنگ دوم توپخانه فتح‌الله لیتکوهی افسر بازنشستهٔ آرتش که بدستور دکتر مصدق جزو ۱۳٦ نفر افسران بازنشسته شده است وضع خدمت مشارالیه بشرح زیر میباشد.

(۱) در سوم تیر ۱۳۳۱ رئیس رکن ۲ لشکر خوزستان بوده و در اثر فعالیت‌های شاه‌پرستانه مورد غضب و بعد از ۳۰ تیر بمرکز منتقل و بالنتیجه در صورت افسران بازنشسته دیماه ۳۱ منظور و با وجود شانزده سال سابقهٔ خدمت بازنشسته شده است.

(۲) در وقایع ۹ و ۱۰ اسفندماه ۳۱ و تظاهرات بنفع شاه و حمله بخانه‌ی دکتر مصدق شرکت داشته و باتهام حمله بخانه‌ی دکتر مصدق مورد تعقیب قرار گرفته که غیاباً قرار نامبرده صادر و متواری بوده.

(۳) در مدت از ۹ الی ۱۰اسفند ۳۱ الی کودتا در قم بنفع شاهنشاه و دولت جنابعالی انجام وظیفه نموده است.

(٤) در کودتای از ۲۵ الی ۲۸ مرداد سال جاری در کودتا در اجتماعات چه قم و چه شهر طهران رل مهمی را در واژگون کردن حکومت دکتر مصدق داشته.»

این بود قسمتی از نامهٔ فرماندار نظامی طهران که بشرف عرض رسید و در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی هم یکی از نمایندگان گفت اگر اینها نبودند ما کجا بمجلس آمده بودیم. پس چه خوب شد که بیش از این کسی بازنشسته نشد و تعقیب نگردید.

* * *

در وزارت دادگستری هم بدلائل فوق هئیتی بپرونده‌های عده‌ای از قضات رسیدگی نمود و از عده‌ای که متجاوز از دویست نفر بود فقط سلب صلاحیت کرد.

(۷) فرمایش فرموده‌اند: «در آن مدت باقوام و خویشان خود استفاده‌ها رساندند، جوازها دادند» که از عرض این نکته نمیتواند خودداری کند، این جانب که نه دیناری حقوق گرفتم نه از ارز دولتی استفاده نمودم و خرج سفر و تمام مخارج پذیرائی دستگاه نخست‌وزیری و محافظین خود را هم از خود پرداختم چه علت داشت که رضایت دهم اقوام و خویشانم از هر طریق که باشد سوء استفاده کنند و موجبات بدنامی این جانب را فراهم سازند. چنانچه در زمان تصدی کار چنین فرمایشاتی شده بود همان وقت متهمین

را اعم از اینکه خویش بودند یا بیگانه تعقیب مینمودم و بسزای خود میرسانیدم.

موقع انتخابات دورهٔ هفدهم تقنینیه پسرم را که معاون وزارت راه بود از کار برداشتم و کسر حقوق او را از خود پرداختم تا گفته نشود دولت در انتخابات دخالت نمود و از کارگران وزارت راه سوء استفاده کرد. اکنون در مقابل فرمایشات صریح اعلیحضرت همایون شاهنشاهی قادر نیستم بعرض یک کلام هم جسارت کنم و چون مبارزه با فساد مدتی است که منظور نظر ملوکانه قرار گرفته است از این چه بهتر که اول از این جانب و خویشانم شروع کنند تا همه درس عبرت بگیرند و برخلاف مصالح مملکت کاری نکنند و این جانب هم که در نتیجه‌ی خدمات بمملکت زندانی شده‌ام دلم خوش بشود که زندانی شدنم قصاص قبل از اثبات جنایت بوده است.

(۸) و امّا راجع باملاک سلطنتی که فرمایش فرموده‌اند: «حتی در مقابل اراده‌ی من که میخواستم املاکم را بین رعایا تقسیم کنم چه کارها که نکردند، جلوی این کار خیر را هم گرفتند.»

بشرف عرض میرساند که مقارن ورود متفقین بایران اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید در حدود پنجهزار و ششصد رقبه در تصرف داشتند که بدولت رسید و بخالصگی عمل گردید. پس از آن برطبق قانونی که در مجلس پانزدهم بتصویب رسید رقبات مزبور بعنوان موقوفه‌ی خاندان پهلوی بتصرف دربار درآمد و عوائد رقبات برای مخارج سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تخصیص داده شد و از معاملات سازمان در آن دو سه سال این جانب اطلاعی نداشت. ولی در دولت این جانب که متصدیان امور سازمان اظهار کردند بودجه‌ی سازمان در حدود شش ملیون تومان و عوائد املاک در حدود سه ملیون تومان است و کسر آن را باید دولت تأدیه نماید لازم شد در این باب تحقیقاتی بشود. این بود که صورتی از عایدات املاک خواستم. ندادند. پس از آن از اشخاص مطلع تحقیقات نمودم معلوم شد آنطور که میبایست از املاک مزبور بهره‌برداری نمیشود.

چنانچه فرض کنیم در عصر شاهنشاه فقید هر کدام از این رقبات بعد از وضع مخارج در سال دویست تومان عایدی میداد عوائد سالانه‌ی رقبات از یک ملیون تومان متجاوز بوده است ۱,۱۲۰,۰۰۰ = ۲۰۰ × ۵۶۰۰

و فرض مبلغی کمتر از این معقول نیست و آن ملکی که در یک سال کمتر از دویست تومان عایدی میداد هرگز مورد توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه فقید قرار نمیگرفت.

در آن عصر یک خروار گندم در حدود شانزده تومان داد و ستد میشد و در این سنوات که در حدود یکصد و شصت تومان یعنی ده برابر آن معامله میشود املاک مزبور

نمیبایست کمتر از ده ملیون تومان در سال عایدی بدهد و رقم سه ملیون تومان عایدی در سال دلیل واضح و مسلمی بود که یا املاک را درست اداره نمیکنند و یا از عوائدشان زیاد سوء استفاده مینمایند.

نظر باینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه تصمیم فرموده بودند که املاک بزارعین انتقال داده شود تحقیقات شد که در ظرف چه مدت ممکن است این پنجهزار و ششصد رقبه بتصرف زارعین درآید. گفتند با این رویه که اکنون انتقال میدهند پنجاه سال وقت لازم است تا تمام املاک در تصرف زارعین در آید، زیرا هر ملک باید بطوریکه فعلا زارعین زراعت میکنند نقشه‌برداری شود و شمارهٔ هر یک از قطعات در نقشه معلوم گردد تا موقع انتقال برای هر یک از آن شماره‌ها ورقه‌ی مالکیت صادر نمایند و در این چند سال هم از این املاک بیش از سی پارچه انتقال داده نشده است.

نظر باینکه دولت دارای تشکیلات و کارمندان زائدی بود که با تصویب جزئی اعتبار میتوانست املاک را اداره نماید برای صرفه‌جوئی از مخارج بهره‌برداری چنین بنظر رسید که املاک مزبور ضمیمه‌ی خالصجات دولتی بشود. ادارهٔ خالصجات بهره‌برداری کند ودولت ازعهده‌ی پرداخت بودجهٔ سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برآید که این کار هم بصلاح دولت بود و هم بصلاح دربار:

در صلاح دولت ازاین جهت که املاک خرج بهره‌برداری زیادی نداشت و از آنها عوائد بیشتری بدست میآمد و کسر بودجهٔ سازمان هم تحمیل بودجهٔ دولت نمیشد.

در صلاح دربار از این جهت اگر اداره کنندگان بمردم تعدی کنند موجب عدم رضایت مردم از دربار میشود. چنانچه نکنند لابد از مال دربار باید سوء استفاده کنند و این کاربحیثیات دربار لطمه وارد میکرد.

نسبت بزارعین املاک هم کاری برخلاف عدالت نشده بود، چونکه آنها هم مثل زارعین سایر املاک از لایحهٔ قانونی ازدیاد سهم کشاورزان و یا هر لایحه‌ای باسم دیگر منتفع میشدند.

اکنون هم نظر خیرخواهان مملکت و شخص اعلیحضرت همین است و تغییر نکرده است و برای تأیید نظریات فوق دلایل دیگری هم هست که از عرض آن به پیشگاه ملوکانه نباید خودداری شود بدین‌قرار:

(۱) از تقسیم املاک بین زارعین اگر مقصود تقلیل عده‌ی ناراضی است این کار سبب میشود که بر عدهٔ ناراضی افزوده شود، چونکه ریشهٔ هر عدم رضایتی در جامعه تبعیض است.

تبعیض است که موجب عدم رضایت زارعین املاک تقسیم نشده میشود و باز

تبعیض است که سبب شده اکثریت قریب باتفاق اهل مملکت با یک هزار فامیل دشمن بشوند. چنانچه دارائی آن هزار فامیل را بین اکثریت تقسیم کنند تغییری در وضع آنها نمی‌دهد و فقط امتیاز یک طبقه بر طبقهٔ دیگر است که ایجاد این نارضایتیها را در جامعه کرده است.

(۲) در هرکجا که مردم دم از عدالت اجتماعی زده‌اند از متمولین گرفته‌اند و بافراد محروم از هر چیز کمک کرده‌اند. با وضعیت فعلی راه منحصر بفرد این است که از عوائد مالکین تا آنجا که از سر پرستی املاک خود مأیوس نشوند گرفته شود و قسمتی از آن صرف بهبود حال زارعین و قسمت دیگر صرف امور اجتماعی محل بشود که این کار شده است و باید باحسن وجه آن را اجرا کرد.

(۳) عدالت اجتماعی آن عملی را گویند که نسبت بتمام افراد و در تمام کشور بیک صورت اجراء شود. چه فرقی است بین زارعین چند پارچه املاک سلطنتی که در این چند سال سی پارچه ملک بین آنها تقسیم شده با زارعین بقیه‌ی همان املاک که تا پنجاه سال دیگر باید بشود، و همچنین بین زارعین املاک سلطنتی با زارعین املاک دیگران که بین آنها تاکنون یک پارچه ملک هم تقسیم نشده است. چنانچه صلاح این است که املاک بین زارعین تقسیم شود نظر باینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پادشاه مملکتند این کار میبایست در تمام ایران بالسویه و از روی مطالعه و تحقیق و اینکه در ممالک دیگر بچه ترتیب صورت گرفته و رویه‌ی کدامیک از آنها در ایران عملی تر است اجرا شود.

* * *

از آنچه بشرف عرض رسید دوموضوع آن برای مملکت اساسی و حیاتی است: یکی کسر بودجهٔ مملکت است و دیگری کسر بودجهٔ دولت. واردات مملکت در سال ۱۳۳۳ بر صادرات بدون نفت هفتصد ملیون تومان فزونی داشته و بودجه‌ی دولت هم نسبت بسالهای قبل هفتصد ملیون تومان کسر پیدا کرده است. چنانچه این دو موضوع اصلاح شود ساختن پل و بندر در درجات سوم و چهارم است که آنها هم هرکجا لازم باشد تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ساخته خواهد شد.

قسمت دوم — از طریق مجلس و جرائد

(۱) اظهار شده است اگر دولت این جانب با پیشنهاد بانک بین‌المللی و یا پیشنهاد آقای هندرسن سفیرکبیر امریکا موافقت میکرد مجلس هجدهم دچار قرارداد

کنسرسیوم نمیشد و ضرر هر یک از آن دو پیشنهاد برای مملکت از این قرارداد کمتر بود(۱) که این اظهار مبنی بر هیچ اساس نیست. چونکه دولت این جانب برای سازش با شرکت سابق تشکیل نشده بود بلکه موجودیت آن روی این اصل بود که مملکت آزادی و استقلال خود را بدست آورد. چنانچه حس مینمود که نیل باین هدف ممکن نیست میبایست از کار کنار رود و دولت دیگری روی کار بیاید که قراردادی غیرمضر با کنسرسیوم منعقد کند.

راجع به پیشنهاد بانک بین‌المللی که یکی از نمایندگان دیگر هم در این باب اظهاراتی کرده بود با اینکه علت عدم موافقت دولت در لایحه‌ی فرجامی مورخ ۱۴ شهریور ۳۳ صفحهٔ ۱۷ عرض شده اکنون باز بطور اختصار بعرض جواب مبادرت میشود که بعد از ملی شدن صنعت نفت شرکت نفت انگلیس و ایران هرچه در تمام مملکت داشت بملت ایران تعلق گرفت و دیگر صاحب مالی نبود که بانک بین‌المللی دستگاه نفت را از طرف دولت بعنوان مالکیت معادن و از طرف شرکت بعنوان مالکیت تأسیسات نفت اداره کند و کارشناسان نفت تبعه‌ی انگلیس هم که در نتیجه‌ی خلع ید از ایران رفته بودند برگردند و مشغول کار شوند. چونکه شرط اصلی حل قضیه از طرف بانک یکی اداره نمودن معادن نفت از طرف دولت و شرکت نفت هر دو بود و دیگری برگشت کارشناسان انگلیسی بآبادان. آیا امضای چنین قراردادی غیرازاین بود که قانون ملی شدن صنعت نفت لغو شود و بهره‌برداری از معادن کماکان در دست شرکت نفت انگلیس و ایران قرار گیرد؟

بانک بین‌المللی که کارش بهره‌برداری از معادن نفت نبود که خود این کار را بکند. اومیخواست همان وضعیت سابق را در آبادان برقرار کند و تمام فداکاریهای ملت ایران را بی اثر نماید و هر دولتی هم که روی کار باشد هیچکاری نتواند بکند و بعد از انقضای مدت دو سال هم باز شرکت همان حرفهائی را که میزد بزند. درین صورت آیا ممکن بود که دفعه‌ی دیگری صنعت نفت ملی شود و اوضاع و احوال اجازه دهد که ملت ایران از شرکت خلع ید کند؟

راجع به پیشنهاد آقای هندرسن سفیرکبیر امریکا که دویست هزار تن نفت خام در مدت ده سال معامله میکرد، چنانچه مطلب همین بود و دنباله‌ای نداشت با اینکه معامله‌ی نفت بقیمت مصنوعی خلیج فارس از قرار هر یک تن صد و هفتاد و پنج سنت

(۱) متن کامل نطق آقای محمد درخشش در مجلس شورای ملی، صفحه ۸۴.

انجام میگرفت وثلث آن را هم که معادل پنجاه و هشت سنت میشود بعنوان حق العمل کسر میکرد دولت این جانب با پیشنهاد موافقت مینمود، زیرا هدف ملت ایران پول نبود آزادی و استقلال بود که بدست آورده بود و در سایهٔ آن میتوانست همه چیز تحصیل کند. ملتی که آزادی و استقلال نداشت برفرض اینکه نفت را هم بقیمت روز میفروخت در حکم آن غلامی بود که خود را بمبلغ گزافی فروخت و پس از گرفتن پول خریدار باو گفت «العبدو مافی یده کان لمولاه.»

ولی این معامله دنباله‌ای هم داشت که این بود: دولت ایران بصلاحیت دیوان بین المللی تن بدهد، همان صلاحیتی را که دولت انگلیس برای دیوان قائل شده بود و دیوان رأی بعدم صلاحیت خود داد.

چنانچه با صلاحیت دیوان موافقت میشد و دیوان هم ما را فقط بپرداخت حداقل غرامت محکوم میکرد آنوقت معلوم میشد که عمال بیگانه چطور وصلهٔ خیانت بدامن امضا کنندگان قرارداد بزنند و آنها را تا ابد دچار طعن و لعن کنند و چون اینطور بنظر میرسید که پس از موافقت دولت با صلاحیت دیوان حریف با وسائلی که داشت دولت را ساقط کند و دولت دیگری روی کاربیاورد که در دادگاه از ایران دفاع نکند و دادگاه دولت را بتأدیهٔ خسارت و عدم النفع هر دو محکوم کند، یعنی بهره‌ای که هرگاه صنعت نفت ملی نشده بود و در مدت چهل سال شرکت از معادن ایران میبرد دولت از عهده برآید. این جانب پیشنهاد کردم حریف مبلغ مدعا به خود را تعیین کند تا بتوانیم با صلاحیت دیوان موافقت کنیم.

این پیشنهاد نه برخلاف عادت بود نه برخلاف مرسوم، چونکه هر دائنی اول طلب خود را بمدیون اظهار میکند تا اگر حاضر نشد بطور مسالمت آمیز رفع اختلاف کند آنوقت از مراجع رسمی درخواست احقاق حق نماید و مقصود از پیشنهاد این بود که مبلغ مدعا به معلوم شود و بعرض مجلسین برسد و تذکر داده شود که دادگاه بیش از این دولت را محکوم نخواهد کرد. چنانچه مجلسین تصویب مینمودند قرارداد منعقد شود.

ولی از آنجائی که حریف حسن نیت نداشت حاضر نشد که مبلغ مدعابه را تعیین نماید، والا چه مانعی داشت که آن را تعیین کند و دولت با اجازهٔ مجلسین قرارداد ودنباله آن هردو را امضا نماید.

دیوان بین المللی دادگستری یا هر هئیت پرهیزگار وقتی بحق حکم میکند که مدافع از روی کمال درستی و شرافت از موکل خود دفاع کند. وقتی که دولت را خود مدّعی بیاورد و مدافع را هم خود او تعیین نماید نتیجه‌ی کار همان میشود که ما پیش بینی میکردیم. کمااینکه قرارداد جدید نفت هم روی همین اساس گذشت و آن

نمایندگانی که از روی مطالعه و تحقیق مضرات آن را گفتند مثل یک نمایندهٔ حقیقی ملت از وطن خود دفاع کردند. این بود جهاتی که ما نتوانستیم با پیشنهاد آقای سفیرکبیر امریکا موافقت کنیم.

(۲) اعتراض شده بود که لایحه‌ی قانونی این جانب معروف بقانون امنیت اجتماعی برخلاف روح آزادی وضع شده و یک قانون ارتجاعی است. لذا عرض میکنم تصدی این جانب در کار و اجرای اصول دموکراسی سبب شده بود که در بعضی از دهات اخلالگران مزاحم مالکین بشوند و دولت ناچار بود مقرراتی برای رفع مزاحمت از مالکین وضع کند. این بود که در ۲۸ اسفند ماه ۳۱ لایحه‌ی قانونی بنام «مجازات اخلال در نظم و امنیت عمومی» برای مدت سه ماه بامضا رسید که در ۱۶ خرداد ۳۲ برای سه ماه دیگر تمدید گردید.

سپس در ۱۸ تیرماه ۳۲ لایحه‌ی قانونی دیگری بنام «تشکیل واختیارات کمیسیون امنیت اجتماعی» بامضا رسید که ماده‌ی ۱۴ آن لایحه‌ی قانونی ۲۸ اسفند را لغو نمود.

مرتکبین جرائم مقرره درلایحه‌ی ۱۸ تیرماه میبایست در کمیسیون امنیت اجتماعی محاکمه شوند(ماده‌ی۹) و محکوم حق داشت از تاریخ صدور رأی تا ده روز بدادگاه استانی که جرم در حوزهٔ آن واقع شده بود شکایت کند. (ماده ۱۳).

چنانچه دادگاه اُستان هم رأی کمیسیون را تأیید مینمود و حکم قطعی میشد محکوم میبایست از شش ماه تا یکسال بازداشت شود و یا بمحلی که کمیسیون برای اقامت اجباری او معین کرده بود تبعید شود. (ماده۷)

اکنون باید دید که جنبه‌ی آزادیخواهی این لایحه‌ی قانونی که برای جلوگیری از عملیات اخلالگران وضع شده بود بیشتر است یا جنبه‌ی آزادیخواهی مادهٔ۵ قانون حکومت نظامی که در مجلس دوم نمایندگان حقیقی ملت آن را برای جلوگیری از افراد مخالف آزادی و مشروطه وضع کردند و اکنون افراد آزادیخواه و موافق مشروطه را هم باستناد همین قانون بازداشت میکنند و تا هر وقت که نقشهٔ سیاست خارجی کاملاً اجرا نشده آنها گرفتارند.

مجله‌ی هفتگی «تهران مُصوّر» در شماره‌ی ۶۳ مورخ پنجم خرداد ۳۴ نوشت مطابق تحقیقات خبرنگار تهران مصور تبعید همکاران دکتر مصدق بموجب قانونی صورت گرفت که در اواسط حکومت دکتر مصدق بتصویب رسیده است. در صورتیکه همکاران من اخلالگر نبودند که مشمول این لایحهٔ قانونی بشوند و تازه اگر میشدند در نفع آنان بود، چونکه روز پنجشنبه ۱۸ اردی بهشت ۳۴ آنها را دستگیر نمودند و روز دوشنبه اول خرداد

بدون محاکمه هر کدام را بیکی از نقاط جنوب تبعید کردند و در محل تبعید هم برخلاف قانون زندانی نمودند.

(۳) اظهارات بعضی از نمایندگان در مجلس شورای ملی و مندرجات بعضی از جرائد راجع باینکه در زمان دولت این جانب امنیت نبود یکی از تبلیغاتی بود که بنفع بیگانگان صورت میگرفت، چونکه نمی گفتند در کجای مملکت امنیت نیست.

اگر مراد از امنیت این است کسی در مصالح مملکت حرف نزند و یا در این مملکت که مجازات نیست اشخاص خائن را بجامعه معرفی نکنند من اعتراف میکنم که این امنیت در زمان دولت این جانب وجود نداشت. چنانچه از امنیت مراد این باشد که اموال مردم غارت نشود و یا اموال دولت را اختلاس نکنند این کارها در زمان تصدی این جانب کمتر میشد، یا اینکه بملت خیانت نکنند در دولت این جانب کسی نکرد.

فرق است بین ناامنی که نتیجه‌ی آن قتل و غارت است با ابراز احساسات وطنپرستی و یا جنگ یک ملتی برای آزادی. تسلط دولت بر اوضاع سیاسی است که فقط در نفع اجانب برقرار میشود و مقصود از آن این است کسی در جامعه سخنی نگوید و اوضاع را تشریح نکند تا آنها بتوانند در یک جامعهٔ مختنق هر چه میخواهند بکنند و بمقصودی که دارند برسند.

تنها چیزی که بعنوان ناامنی ذکر میشد این بود که روی لباس بانوان محلول اسید سولفوریک میپاشند که این کار را بعضی از افراد چپ مربوط بسیاست بیگانه مرتکب میشدند تا بعنوان ناامنی دولت را مجبور کنند از اجتماعات جلوگیری کند و مبارزه بنفع سیاست خارجی تمام شود که موضوع در فصل اول این لایحه در ذیل «کلیات» مشروحاً بیان شده است.

(٤) راجع باظهارات بعضی از نمایندگان که در زمان دولت این جانب حزب توده آزادی عمل داشته است و چنانچه دولت سقوط نمیکرد بر اوضاع مسلط میشد باید عرض کنم که حزب توده‌ای وجود نداشت، افراد همان حزب بنام احزاب و دستجات دیگر مثل سایر احزاب از اصول دموکراسی برخوردار بودند. دولت نه میتوانست این آزادی را از مردم سلب کند چونکه در سایه‌ی این آزادی بود که مملکت بآزادی و استقلال رسید و نه میتوانست یک عده نامعلومی را از این اصول محروم نماید.

مسلط شدن افراد چپ هم بر اوضاع حرفی بود بی اساس، چونکه احزاب چپ اسلحه نداشتند تا بتوانند بر اوضاع مسلط بشوند. با تمام جدیتی که بعد از سقوط دولت این جانب بکار رفت آیا ده قبضه تفنگ در خانه‌ی یکی از افسران و یا در محلی مربوط به احزاب چپ بدست آوردند؟

اگر افراد چپ اسلحه داشتند و میتوانستند بر اوضاع مسلط شوند چه وقت مقتضی و شایسته‌تر بود که بعد از کشف اسرار دستجات چپ آن را بکار برند و خود را از خطری که متوجه آنها شده بود حفظ نمایند.

(۵) روزنامه‌ی «اتحاد ملی» در شماره‌ی ۳۹۰ مورخ ۱٦ آبان‌ماه ۳٤ صفحه‌ی ۲ زیر عنوان «تصمیمی که از آن عدول شد» مینویسد این جانب پس از وصول و زیارت دستخط تصمیم گرفته بودم که فردا یعنی روز ۲۵ مرداد از کار کناره‌جوئی کنم و از شهر باتفاق همسر خود باحمدآباد بروم و ساعت ۵ روز ۲۵ مرداد که دکتر فاطمی از توقیف‌گاه سعدآباد بخانهٔ من آمد «طوری وسوسه کرد که مرا از این کار مانع شد.»

در صورتیکه با حقیقت وفق نمیدهد و شرح قضیّه این است که عصر روز ۲٤ مرداد که آن شخص ناشناس مرا از کودتائی که در شرف تکوین بود بوسیله‌ی تلفن مطلع نمود این خبر کسانم را آنقدر مضطرب و متوحش نکرده بود که تا ساعت یک صبح ۲۵ مرداد که دستخط عزل رسید حتی یک نفر در آن خانه بتواند راحت کند و من برای اینکه شب راحت کنند بهمسر خود گفتم دست از کار میکشم و باحمدآباد میروم. اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق داشتند نخست‌وزیر را عزل فرمایند، و اگر کناره‌جوئی من در صلاح مملکت بود و من میخواستم باحمدآباد بروم دیگر لزوم نداشت که مأمور فرمان عزل را توقیف کنم.

وقتی مرحوم سلطان احمدشاه صمصام‌السلطنه را عزل نمود و بجای او وثوق‌الدوله را نصب کرد راجع باین امر آنقدر در مجامع سیاسی طهران صحبت شده بود که هر کس میدانست در مملکت مشروطه مسؤولیت وزراء در مقابل مجلسین جزو الفبای مشروطیت است و شاه حق نداشت صمصام را عزل کند و آن مرحوم هم باستناد همان مذاکرات و اظهار عقیده‌ی مطلعین بقانون اساسی بود که تا افتتاح دورهٔ چهارم تقنینیه خود را نخست‌وزیر قانونی میدانست.

آری شادروان دکتر حسین فاطمی یک تقصیر داشت و آن پیشنهادی بود که در یکی از جلسات جبهه‌ی ملی برای ملی شدن صنعت نفت کرده بود و بجزای خود هم رسید.

و نیز رونامهٔ مزبور در شماره‌ی ۳۹۲ مورخ ۳۰ آبان‌ماه ۳٤ صفحه‌ی ۲ مینویسد: «همان حینی که این چندنفر در اطاق دکتر مصدق نشسته بودند بوسیله‌ی تلفن اطلاع داده شد که یکی از مجسمه‌های میدانهای طهران را پائین کشیده‌اند. دکتر مصدق بهمان عضو جبهه ملی که او را احضار نموده بود میگوید فوراً خودتان احزاب و دستجات ملی و اصناف و بازرگانان را جمع کنید وخودتان مجسمه‌ها را پائین بیاورید.... این چیزی

است که دکتر مصدق شخصاً در محاکمه‌ی خود بآن اقرار کرد و مسؤولیت پائین آوردن مجسمه ها را بگردن گرفت. ولی وقتی که همان عضوجبهه ملی برای انجام دستور بیرون آمد و همان مسیر اولیه را تا میدان بهارستان و اوایل خیابان شاه‌آباد گذراند احساس کرد کار از کار گذشته است و ابتکار عمل در اغلب جاها با جناح چپ می باشد.»

این قسمت از مندرجات روزنامهٔ «اتحاد ملی» نیز با حقیقت وفق نمی دهد و شرح واقعه این است که این جانب کمترین عقیده بمجسمه نداشتم، زیرا مجسمه کسی را بزرگ نمی کند. اعمال نیک هر کسی است که او را مورد توجه هموطنانش قرار میدهد. با این حال چون اعلیحضرت همایون شاهنشاه بنصب مجسمه وبقای آن عقیده دارند این جانب در تمام مدت تصدی کار آنچه لازم بود در حفظ مجسمه‌های هر دو شاهنشاه بکار بردم و آنها را از عملیات تخریب کنندهٔ افراد چپ حفظ نمودم. ولی آن روز که درست خاطرم نیست کدام یک از روزهای آخر مرداد بود که وضعیت شهر صورت عادی نداشت و این خبر رسید دستور دادم قبل از هر اقدامی از طرف افراد چپ مجسمه های اعلیحضرت شاهنشاه فقید را دستجات و احزاب ملی خود بردارند تا چنانچه بعد خودمان آنها را بجای خود نگذاریم عمال بیگانه ما را با افراد چپ همکار قلمداد نکنند و علت اینکه ما نمیتوانستیم مجسمه‌ی اعلیحضرت شاهنشاه فقید را بجای خود نصب کنیم در سلطنت‌آباد موقع بازجوئی اظهار نموده‌ام و بهمین جهت هم بود که دادستان در کیفرخواست خود مرا بعنوان مجسمه های اعلیحضرت فقید تعقیب ننمود. نسبت بمجسمه های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی همیشه احترام داشتم. چنانچه دولت سقوط نمیکرد جبران عملیات ناگوار افراد چپ میشد و آنها را بجای خود میگذاشتم.

نیز روزنامه‌ی «اتحاد ملی» در شماره‌ی ۳۹۸ مورخ ۱۲دیماه ۳٤ مینویسد «عصر ۲۷ مرداد هم خود فرماندار نظامی در میدان مخبرالدوله حاضر شد و این همان موقعی بود که هندرسن سفیرکبیر امریکا در منزل مصدق حاضر شده و بیاناتی را که تقریباً اتمام حجت داشت ایراد کرده بود و گفته بود اگر وضع باین ترتیب پیش برود چون تأمینی برای امریکائیان نیست از ایران خارج خواهندشد و با هواپیمائی که در دهران (عربستان سعودی) آماده شده بآن نقطه پرواز خواهند نمود ومتعاقب همین ملاقات بود که دستور جلوگیری از توده‌ایها داده شد و برای اولین مرتبه در آن چند روز حملهٔ جدی سربازان با سرنیزه و تفنگ باجتماعات آنان شروع شد.»

مندرجات روزنامه‌ی مزبور برخلاف حقیقت است، چونکه آقای سفیرکبیر امریکا چنین مذاکراتی ننموده بود و دستور جلوگیری از افراد توده هم مدتی قبل از آمدن ایشان که ساعت شش بعدازظهر بود صادر شده بود. چنانچه فراموش نکرده باشم بیانات

ایشان را که آقای علی پاشا صالح ترجمه نمودند روی سه موضوع بود:

یکی این بود شهرت اینکه آقای سرلشکر زاهدی در سفارت ماست خلاف حقیقت است. دیگر اینکه با رفراندمی که در ایران صورت گرفت من مخالف بودم و سومی این بود که از میدان سوم اسفند که میگذشتم مجسمه‌ی اعلیحضرت شاه فقید را که برداشته بودند دیدم وبسیار متأسف شدم. خواستن وقت ملاقات فوری در روز نـه اسفند و همچنین ملاقات روز ۲۷ مرداد هر کدام جهت خاصی داشت که نسبت بملاقات روز ۲۷ مرداد میتوانم عرض کنم علت این بود که میخواستند بفهمانند از جریانی که بعد روی داد ایشان بی خبرند.

نتیجه

اکنون لازم است نتیجه‌ی مبارزه وفداکاری ملت ایران را در این قسمت از لایحه‌ی خود تجزیه و تحلیل کنم.

یکی از روزهای دوره‌ی دیکتاتوری که شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله بدیدنم آمده بود و صحبت ما بکار نفت کشید گفتند دیدید که همکار ما در مجلس پنجم چه کرد. گفتم چه کرد؟ گفتند قرارداد «دارسی» راالغا نمود. چون با الغای هر قرارداد استعماری خصوصاً «دارسی» من موافق بودم گفتم ما که بمخالفت با دولت مشتهریم خوب است در این باب صحبتی نکنیم و بانتظار نتیجه بمانیم. تا کار بجامعهٔ ملل کشید و امتیاز نفت برای مدت سی و دو سال تمدید گردید.

من در آن سالها در ده زندگی میکردم و برای اینکه گرفتار نشوم با کسی معاشرت نمی کردم. با این حال یکی از روزها که بشهر آمده بودم دل بدریا زدم و خدمت ایشان رسیدم.

گفتند اگر حرفی بزنم خواهید گفت که چون بمخالفت با دولت مشهوریم حرفی نزنیم که من از بیانات خود در جلسه‌ی قبل معذرت طلبیدم. سپس شروع بمذاکرات شد و نظریات خود را بدین طریق بیان نمودند.

(۱) از نظر سیاسی — تمدید مدت سبب شد که باز تا شصت سال دیگر یعنی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۹۲ ایران نتواند قدمی در راه آزادی و استقلال خود بردارد.

(۲) از نظر اقتصادی — سال ۱۹۶۰ که قرارداد منقضی میشد تأسیسات نفت بدولت ایران تعلق میگرفت و سپس تمام عواید نفت متعلق بایران بود نه ۱۶٪ که شرکت نفت میپرداخت و اکنون باز همین مبلغ را بصورت دیگر خواهد پرداخت، بنابراین ۸۴٪ از عایدات ما برای مدت سی و دو سال بجیب خارجی رفته است.

گفتم اینها همه صحیح پس چرا برای چنین قراردادی جشن گرفتند و چراغان کردند؟

گفتند از بی اطلاعی و اختناق مردم سوءاستفاده نمودند و آن عده‌ای هم که

میدانستند در سایه‌ی امنیت و تسلط دولت بر اوضاع نتوانستند حرفی بزنند و اعتراضی کنند و این بزرگترین استفاده‌ای بود که دولت انگلیس از تشکیل دولت دیکتاتوری و امنیت سطحی کرد.

از آن ببعد من همیشه در این صدد بودم که مضرات تمدید را گوشزد کنم. ولی اوضاع و احوال اجازه نمی داد و کسی قادر نبود حتی یک کلام در صلاح مملکت اظهار کند. این بود که نه چیزی گفتم نه چیزی نوشتم وبا این حال بدون ذکر هیچ دلیلی روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ دستگیر شدم و پس از چند روز حبس مجرد به بیرجند تبعید گردیدم و در آنجا هم چند ماه در حبس مجرد بودم تا شخصی بنام پرن اهل سوئیس که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود بخواهش پسرم از من نزد ولیعهد (شاهنشاه فعلی) وساطت نمود و بامر شاه فقید مرا باحمدآباد آوردند و زیر نظر شهربانی طهران بودم تا متفقین بایران آمدند و آزاد شدم. با این حال بشهر نیامدم تا در انتخابات دورهٔ چهاردهم تقنینیه که در طهران انتخاب شدم در مجلس انجام وظیفه نمودم.

تا وقتی که کافتارادزه بایران نیامده بود و پیشنهاد امتیاز نفت شمال را نداده بود نتوانستم در مجلس حتی یک کلام از قرارداد ۱۹۳۳ صحبت کنم و بعنوان مخالفت با پیشنهاد او بود که پرده از روی آن برداشتم و باز برای اینکه بتوانیم روزی آن را از بین ببریم و مقدمات آزادی و استقلال ایران را فراهم کنیم طرح تحریم امتیاز نفت را در یکی از جلسات دیگر مجلس دادم و جدیّت کردم تا در همان جلسه بتصویب رسید.

در دورهٔ پانزدهم تقنینیه نیز بعضی از نمایندگان توضیحات بیشتری دادند و مردم را از مضرات آن بهتر مطلع کردند و روی این نظریات و تشحیذ افکار عموم بود که صنعت نفت در سراسر کشور ملّی گردید.

نظر باینکه دولت انگلیس نمی خواست از منافع سرشاری که باستناد آن قرارداد میبرد صرف نظر کند و ملت ایران را بحال خود بگذارد نقشه هائی ترسیم نمودند و دست بعملیاتی زدند که در قسمت سوم از فصل دوم لایحه‌ی اردی بهشت ماه ۱۳۳۳ این جانب بدادگاه تجدیدنظر نظامی شرح داده شده است و چون هیچکدام قرین موفقیت نشد آخرین نقشه که صدور دستخط ملوکانه راجع بعزل من بود صادر گردید.

با اینکه صلاح و صرفه‌ی شخصی من در این بود آن را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم نظر باینکه کناره‌جوئی من از کار سبب میشد هدف ملت ایران از بین برود مقاومت کردم و آن را اجرا ننمودم. خصوصاً اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق نداشتند بدلایلی که در فصل اول لایحهٔ فرجامی ۱۴ شهریور ۱۳۳۳ مندرج است نخست‌وزیر را عزل کنند. دیگر از این بابت اظهاری نمی کنم و فقط بعرض چند کلمه

قناعت می کنم و آن این است اگر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی حق عزل نخست‌وزیر را داشتند چرا دستخط مبارک را آنوقت شب آنهم با افراد مسلح و تانک بصورت کودتا ابلاغ نمودند. چنانچه روز روشن ابلاغ می نمودند اگر اطاعت نمی کردم متمرد بودم و بعد نه من می‌توانستم کاری کنم نه مردمی که میدیدند پادشاه مملکت دستخطی بحق و در صلاح مملکت صادر فرموده‌اند از من حمایت می کردند و باز تکرار می کنم که تا ساعت یک صبح روز ۲۵ مرداد حتی یک نفر هم از جمهوری حرف نزده بود. در این صورت چه موجباتی بود که یک دولت مبارز با سیاست خارجی را که رهبر نهضت ملی ایران بود عزل کنند و باین طریق نهضتی را خاموش فرمایند.

در بیست و دومین جلسه‌ی دادگاه تجدیدنظر نظامی که در ۱۹ اردی‌بهشت ماه ۳۳ تشکیل شده بود راجع به چکی که ادوارددونالی رئیس حسابداری اصل چهار بمبلغ ۳۹۰ هزار دلار تسلیم بانک برنامه نموده بود و بانک مزبور هم چکی بشماره‌ی ۵۳۱٤۵ و تاریخ مؤخر ۳۱ مرداد ۳۲بمبلغ ۳۲/٦٤۳/۰۰۰ ریال در وجه ادواردونالی بعهده‌ی بانک ملی صادر کرده بود که بمصرف کودتای دوم برسد و این جانب مدرک آن را ارائه دادم از دادگاه درخواست نمودم که تحقیقات شود وجه مزبور را «ادواردونالی» بچه اشخاصی داده است دادگاه قبول نکرد و گفت دادگاه برای رسیدگی بکیفرخواست دادستان ارتش تشکیل شده است. این حرف منطق نداشت چونکه دادستان ارتش حکم اعدام مرا از این جهت که مُسبّب وقایع روزهای آخر مرداد بودم تقاضا کرده بود.

وقتی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مصاحبهٔ خود با مخبر روزنامه‌ی مصری «المصور» فرمایشاتی بدین شرح فرموده‌اند: «نقشه‌ای که کشیده بودیم(۱) کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلفه را نیز پیش‌بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای من آماده‌ی پرواز فوری از کشورم بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آنها افتاده است و معارضی ندارند و بآنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند.»

و همچنین ادارهٔ اصل چهار قریب چهار ملیون تومان حواله کرده بود و آن عده از

(۱) این نقشه همان است که قبل از کودتا، با شوارتسکف کشیده شده بود که شرح آن در آخر خواهد آمد.

افراد حزب توده هم که مربوط بسیاست شرکت سابق نفت بود حرفهائی زدند، دیگر چرا من مسؤول وقایع روزهای آخر مرداد شدم، آن عملی را که توانستند بگویند از من صادر شده و موجب غائله گردیده است چه بود؟

هر دولتی غیر از دولت این جانب در آن روز چه میتوانست بکند، علی الخصوص که دولت بواسطه‌ی همین نقشه‌ها بر قوای نظامی مسلط نبود و عده‌ای اخلالگر هم مجری سیاست عمال دولت مبارز بودند و با آنها همکاری مینمودند و باین جهت قوای نظامی متعرض آنان نمیشد.

با این حال روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم که از اخلالگران جلوگیری کنند و هر کس برخلاف رژیم سلطنت مشروطه اظهاری کند تعقیب نمایند که صبح روز ۲۸مرداد اوضاع تغییر کرد. نخست‌وزیر جدید و بعضی افسران باین بهانه که سلطنت مشروطه در خطر است کودتای دوم را شروع کردند.

عجیب این است که عمال بیگانه علت سقوط دولت را نغمات ناموزون بعضی از اخلالگران ذکر نموده‌اند. در صورتیکه دستخط عزل ۲۲ مرداد یعنی همان روز نصب نخست‌وزیر صادر شده بود و ساعت یک روز ۲۵ مرداد قبل از نغمات ناموزون بمن ابلاغ گردید.

فرض کنیم که برخلاف اصل علت بعد از معلول بوجود آمده باشد. اگر خدمات من در اول نخست‌وزیری «در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران است مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه»(۱) قرار گرفته بود چه شد که بعد از دستگیری من و همکارانم دولتی تشکیل نگردید که نهضت ملی ایران را رهبری کند و چرا اعلیحضرت همایون شاهنشاه شاهد قضایائی شدند که تمام برعلیه مصالح مملکت صورت گرفت بدین قرار:

(۱) هر کس رامیتوانست در مصالح مردم حرفی بزند دستگیر و تبعید و زندانی کنند.

(۲) قبل از تعیین کار نفت روابط ایران با دولت انگلیس تجدید شود.

(۳) نمایندگان مجلسین را مردم انتخاب نکنند.

(٤) با مصاحبه‌های گوناگون مردم را مطمئن سازند که هیچ عملی برخلاف قوانین راجع بملی شدن صنعت نفت صورت نخواهد گرفت تا مردم اغفال شوند و احساسات خود را از دست بدهند.

---

(۱) متن کامل نامهٔ وزارت دربار شاهنشاهی در مقدمه‌ی این لایحه نقل شده.

(۵) از مذاکراتی که هیئت نمایندگی ایران با هیئت نمایندگی کنسرسیوم مینمود حتی یک کلام برای اطلاع عامه منتشر نکنند تا پیشنهاد امتیاز نفت مواجه با روزی شود که مردم همه چیز خود را از دست داده باشند و اختناق جامعه را فرا گرفته باشد و نتیجه این بشود که قراردادی بمراتب بدتر از قرارداد سابق پیشنهاد کنند و شاهنشاه آن را تأیید و مجلسین آن را بدون هیچگونه اصلاح و تغییر تصویب نمایند.

من نه از این جهت که نمی خواهم و نمیتوانم در سیاست دخالت کنم سکوت اختیار می کنم بلکه اگر می توانستم باز انتقاد نمی کردم، چونکه هر انتقادی بعد از تصویب درحکم تفسیری است که بنفع کنسرسیوم و بضرر ملت ایران تمام خواهد شد و فقط قناعت میکنم باین که عرض کنم این قرارداد آنقدر با قانون ملی شدن صنعت نفت مطابق است که ملت نمی تواند حتی سهمی که از نفت خام دارد در آبادان تصفیه نماید. بدیهی است که هر چه بگذرد مضرات آن بیشتر معلوم میشود و فقط یکی از آن در پرده می ماند و آن نفتی است که میبرند و در حساب نمی آورند.

(٦) قسمتی از خاک ایران که از ید بیگانگان درآمده بود باستناد این قرارداد بتصرف آنان درآمد. کارشناسان خارجی که رفته بودند برگشتند و شرکت ملی نفت اسمی است بلامسمی.

(۷) قونسولگریهای انگـلیس که بسته شده بود بدون هیچ قراردادی افتتاح و قونسولها در محل مأموریت خود کماکان حاکم بالاستقلال شدند.

عجب این است با اطلاعاتی که مردم در سالهای اخیر درجریان کار نفت پیدا کرده و در سیاست وارد شده‌اند کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد که با نقشه و پول سیاست خارجی صورت گرفت برستاخیز ملی تعبیر شد و فرق این رستاخیز با جشن و چراغان سال ۱۳۱۲ این است که در آن سال کسی از نظر مخالفت با سیاست بیگانه دستگیر وتبعید و محاکمه و محکوم نشد، ولی در این رستاخیز هر کس قدمی در راه خدمت و سعادت جامعه برداشته بود دستگیر و تبعید و محاکمه و محکوم گردید تا دیگر کسی در مغز خود فکر آزادی و استقلال نپروراند و هر چه بیگانگان بگویند و بخواهند تمکین و اطاعت نماید.

حق این بود همانطور که در زمان قدیم سلاطین بی اطلاع و بی تحصیل ملتی میساختند و از طرف ملت بخواسته های بیگانه جواب می دادنـد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم از این ملت ساخته شده استفاده میفرمودند و با نظریات ملت مخالفت نمی نمودند. چونکه ملت به بقای دولت رأی داد. در این صورت از دو حال خارج نبود یا مملکت بدون کمک خارجی اداره میشد. از این چه بهتر که شاهنشاه بر مردمی سلطنت

میفرمودند که خود را در ردیف ملل آزاد جهان قرار داده بود و از این چه بهتر که در عصر این پادشاه ملت ایران بآرزو و هدف خودمیرسید. و یا نمیشد آنوقت هر چه دربارهٔ دولت میفرمودند همه قبول میکردند.

آنوقت بود که حق داشتند مرا محاکمه کنند و هر کسی هم بگوید چه کار خوبی کردندو کارهای بعد از ۲۸ مرداد مغرضانه تلقی نشود و روی تمام اعمال دولت خوب یا بد خط نسخ نکشند و حتی نام وزارت جنگ را که معنا نداشت و مثل همه جا بوزارت دفاع ملی تبدیل شده بود بنام سابق برنگردانند.

من هروقت این جمله از پیام آقای سرانتونی ایدن وزیر خارجهٔ آن‌روزو نخست‌وزیر امروز انگلستان را که بمردم ایران داده میخوانم «هیچ چیز از این مناقشه جاهلانه‌تر و بیهوده‌تر نبوده است» بی اختیار میگریم که چرا عمال بیگانه بتوانند شکست ملت ایران را به «رستاخیز ملی» تعبیر کنند و برای آن جشن بر پا نمایند و این عمل سبب شود که وزیر خارجهٔ انگلیس مبارزه وفداکاری یک ملتی را برای بدست آوردن آزادی واستقلال «مناقشه‌ی جاهلانه» تعبیر کند.

اکنون متن کامل پیام آقای سرآنتونی ایدن وزیر خارجه سابق و نخست‌وزیر کنونی انگلستان را از جریده‌ی «کیهان» مورخ ۱۳ آبان‌ماه ۱۳۳۳ نقل مینمایم.

لندن، رویتر– سرانتونی ایدن در نطقی که دربارهٔ نفت ایران در مجلس ایراد نمود گفت:

«کنسرسیوم موافقت کرده است که مالکیت ایران را بر تأسیسات نفت بشناسد ولی تا سال ۱۹۹٤ حق خواهد داشت از این تأسیسات استفاده نماید البته در صورتیکه قرارداد بطوریکه پیش‌بینی شده تمدید گردد.

من میخواهم مختصری در بارهٔ ۲۱٤ ملیون لیره‌ای که از کشورهای دیگر برای سهم خود میپردازند صحبت کنم. بعضی‌ها میگویند این مبلغ چیزی نبوده و کافی نیست. من همینقدر میگویم که تا چندی پیش من فکر نمیکردم و خیلی‌ها برای شانس برگشتن به آبادان و استفاده از نفت ایران حتی ۲۱٤ پنس بما بدهند. بنابراین بطور کلی من عقیده‌مندم که این مبلغ عادلانه و منصفانه است.

در باره‌ی شرکت‌های امریکائی نیز میخواهم بطور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم. امیدوارم کسی نگوید که امریکائیها در این قرارداد سوءاستفاده کرده‌اند، زیرا چنین چیزی عاری از حقیقت است.

ما هیچگاه نمی‌توانستیم بدون کمک امریکا و مخصوصاً بدون کمک مادی امریکا بایران درمدت سالی که ژنرال زاهدی زمامدار بوده در این مذاکرات غامض موفق

گردیم. این کمک دولت ایران را از نظر مالی سر پا نگهداشته است.

دکتر مصدق ضمن کارهائی که انجام داد خزانه‌ی دولت را خالی کرد. تنها در اثر کمک امریکا که باید در حدود یکصد ملیون باشد دولت ایران توانست بکار ادامه دهد تا این مذاکرات پر پیچ و خم بجائی برسد و نفت ایران دوباره صادر گردد مقتضی است اگر شرکت‌های امریکائی مورد انتقاد ناشایست قرار بگیرند این حقایق گفته شود.

من میخواهم بگویم هیچ چیز بقدر خاتمه‌ی این مناقشات اسباب خوشوقتی مجلس قرار نگرفته است. هیچ چیز از این مناقشه جاهلانه‌تر و بیهوده‌تر نبوده. حقیقت این است که مذاکره با دکتر مصدق غیرممکن بود و این قبیل اشخاص گاهی دیده میشوند.

خوشبختانه اکنون سیستم دیگری در کار است و ما امشب بمردم ایران از پشت این تریبون اعلام میکنیم که براساس این قرارداد جدید نفت ایران آزادانه جاری خواهد شد و مردم ایران از درآمد عظیمی استفاده خواهند کرد و سعادت آنها بیش از پیش تأمین خواهد شد. ما از این پیش‌آمد بیش از هر چیز خوشحال خواهیم شد.»

زندان ۲ لشکر زرهی، دیماه ۱۳۳٤

دکتر محمد مصدق

پیوستهای لایحه

(۱)

زندان ۲ لشکر زرهی ۹ تیرماه ۱۳۳۴

دیوان عالی کشور

در مجلهٔ «سپیدوسیاه»* سال دوم شماره ۸ روز قبل خبری منتشر گردید که عیناً باستحضار میرسد:

«چند ماه بود که پرونده‌ی آقای دکتر مصدق در شعبه‌ی ۲ دیوان عالی کشور بحال رکود مانده‌بود. طبق اطلاع چند روز است که پرونده مجدداً مورد مطالعه قرار گرفته است. گویا آقای وزیر دادگستری روی دستور صریحی که برای رسیدگی فوری پرونده‌های دادگستری داده است این پرونده نیز مورد مطالعه مجدّد قرار گرفته تا تصمیم نهائی روی آن اتخاذ گردد.»

از ۱۴ شهریور سال قبل که لایحه‌ی فرجامی خود را تقدیم نموده‌ام همیشه باین انتظار بوده‌ام که بر طبق مادهٔ ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی(۱) احضار شوم و بدستور مادهٔ ۴۵۱ همان قانون(۲) از خود دفاع نمایم.

همه دیدند که در دادگاه سلطنت‌آباد هر وقت خواستم از خود دفاع کنم عده‌ای از افراد باشگاه تاج چه ناسزا که نگفتند و جرائد نوشتند که چند بار در هر دو دادگاه بدوی و تجدیدنظر نظامی بسرّی شدن محاکمه تهدید شدم و من برای اینکه دادگاه سرّی نشود و مردم از جریان محاکمه بیخبر نمانند بمصداق «مالا یدرک کله لایترک کله» از گفتن بعضی حقایق امساک کردم.

---

* ـ اصل: سیاه وسپید (ا.ا.)

(۱) مادهٔ ۴۵۲ «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشود ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی افتد.»

(۲) مادهٔ ۴۵۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیهٔ خود را قرائت مینماید. متداعیین یا وکلای آنان باجازهٔ رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند.»

این امساک نه از این جهت بود که ترسیدم مرا از بین ببرند بلکه از این جهت بود که خواستم آن حقایق در دادگاهی گفته شود که در تاریخ آزادی و استقلال ایران همیشه بماند. تا هزار مثل من در راه آزادی فدا نشوند وطن عزیز ما ایران روی آزادی و استقلال را نخواهد دید.

مادهٔ ۴۵۸ قانون اصول محاکمات جزائی میگوید: «دیوان تمیز در موارد ذیل در صورتیکه حکمی را نقض کند ارجاع بمحکمه دیگری نخواهد نمود و این موارد را نقض بلاارجاع گویند.»

فقره‌ی سوم از ماده‌ی مزبور یکی از موارد نقض بلاارجاع را اینطور بیان میکند:

«در صورتیکه حکم صادر از محکمهٔ تالی بر مجازات شخص بعنوان جرم بوده و حال آنکه آن عمل برفرض وقوع قانوناً داخل در جرم نبوده و اصلاً قابل مجازات نیست.»

اکنون از آن قضات عالیمقام سؤال میکنم این جانب که لایحه‌ی فرجامی خود را بدو فصل محدود نمودم که فصل اول آن مربوط بعزل و نصب نخست‌وزیر است که از وظایف مجلس شورای ملی و سناست و فصل دوم آن مربوط بدادگاه نظامی است که صلاحیت ندارد نخست‌وزیر را محاکمه کند و از اتهاماتی که در کیفرخواست بمن نسبت داده شده حتی یک کلام دفاع ننموده‌ام تا در دیوان عالی کشور حضور بهم رسانم و بطور آزاد از خود دفاع نمایم آن قضات عالیمقام چطور می‌توانند مرا مشمول فقره‌ی سوم از ماده‌ی ۴۵۸ بدانند یا ندانند.

این است که درخواست میکنم هر وقت نوبت بپرونده‌ی این جانب رسید از حقی که قانون بمن اعطاء نموده است محرومم نکنند و بدنیا ثابت نمایند که دادگستری ایران هم مثل دادگستری انگلیس نظری بجز عدالت و حق ندارد.

عرایض من مطالبی نیست که بتوانم تمام را بنویسم و باید شفاهاً بعرض برسانم. اکنون قریب دو سال است که با کبر سن و ضعف مزاج و ناتوانی زندان مجرد را تحمل نموده‌ام برای اینکه یک روز در آن دیوان حاضر شوم و آنچه راجع به بیگناهی خود دارم اظهار نمایم.

دکتر محمد مصدق

(۲)

۱۵ مرداد اززندان لشکر۲ زرهی

دیوان عالی کشور

۱۱تیرماه گذشته شرحی توسط دفتر دادستانی ادارهٔ دادرسی ارتش عرض نمود

که تاکنون بجواب آن نایل نشدم. چون روز قبل مجله‌ی «خواندنیها» بنقل از روزنامه «فرمان» در شمارهٔ ۹۱ سال پانزدهم خود چنین منتشر نموده است:

«کسب اطلاع شده که دیوان عالی کشور نظر نهائی و قطعی خود را در باره پروندهٔ مصدق بزودی اعلام خواهد داشت. چندی قبل شعبهٔ مأمور رسیدگی به پرونده دکتر مصدق در دیوان عالی کشور آقای عقیلی یکی از اعضای خود را مأمور مطالعه پروندهٔ مصدق السلطنه و تنظیم گزارشی در این زمینه نمود. بطوریکه اطلاع میرسد اکنون آقای عقیلی مطالعات خود را بروی پروندهٔ مصدق که از طرف دادرسی آرتش بدیوان عالی کشور ارسال شده خاتمه داده‌اند و تنظیم گزارش ایشان بزودی تمام خواهد شد. شعبهٔ مأمور رسیدگی به پرونده دکتر مصدق سه عضو دارد که در مورد این پرونده باید رأی بدهد. آقای عقیلی یکی از سه عضو مذکور میباشند که پس از تنظیم گزارش شعبه جلسه خود را تشکیل خواهد داد و سه قاضی به آن رأی خواهند داد. به قرار اطلاع در این گزارش آقای عقیلی حکم دادرسی آرتش را ابرام کرده‌اند و احتمال قوی میرود که در جلسهٔ شعبه دو قاضی دیگر نیز این حکم را ابرام نمایند.

اکنون نیز رونوشتی از نامه‌ی ۱۹ تیرماه تقدیم و خاطر آن قضات عالی مقام را باین نکته توجه میدهد که در محاکم بدوی و تجدید نظر نظامی چند بار بسرّی شدن محاکمه تهدید شدم و بهتر آن دانستم که از ذکر بعضی حقایق خودداری کنم تا دادگاه سرّی نشود و هموطنانم از جریان محاکمه بی خبر نمانند.

بنص صریح ماده‌ی ۴۵۲ و ۴۵۱ قانون اصول محاکمات جزائی «متداعیین در دیوان تمیز احضار میشوند». «متداعیین یا وکلای آنان با اجازهٔ رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند».

چنانچه این جانب را احضار نکنند از حق قانونی خود محروم نموده و از عدالت استنکاف فرموده اند.

این جانب نباید بیش از این چیزی عرض کنم و در این زندان مشقت‌بار تکلیف خود را بدین طریق تعیین میکنم که تا ظهر چهارشنبه ۱۸ مرداد اگر آن دیوان مرا مطمئن نکنند که اجازه خواهند داد از خود دفاع کنم از صرف غذا اجتناب کنم و از عذاب الیمی که به آن مبتلا شده‌ام خود را زودتر خلاص کنم. البته تاریخ قضاوت خواهد نمود که آن دیوان چرا نسبت به من که در تمام مدت تصدی کار غیر از خیر مملکت نظری نداشتم این رویه را اتخاذ نموده اند و من هم بیش از این چیزی نمی خواهم.

دکتر محمد مصدق

ضمیمه: رونوشت نامه ۱۹ تیرماه ۱۳۳۴ بدیوان عالی کشور

(۳)

وزارت دادگستری

بتاریخ ۱۷ مردادماه ۱۳۳٤

شماره ۱۷۱۹۹

جناب آقای دکتر محمد مصدق

دو طغرا نامه‌ی جنابعالی یکی مورخ ۱۵ مرداد و دیگری ۱۹ تیرماه گذشته بوسیله‌ی دادستانی آرتش رسید. شعبه‌ی ۹ دیوانعالی کشور که مرجع رسیدگی به پرونده است بعلت معذوریت و مأموریت دو نفر از مستشاران تکمیل نیست. قریباً مدت آنان تمام و شعبهٔ نامبرده دایر ومهیا برای رسیدگی خواهد شد. مندرجات پاره‌ای جرائد که مورد ملاحظه گردیده مطابق با جریان امرنیست. راجع بتقاضای اینکه موقع طرح شخص جنابعالی در دیوان کشور برای بیان مطالبی حضور بهمرسانید طبق رویّه‌ی معموله‌ی دیوان کشور از بدو تشکیل تا کنون در صورتی متهم و یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبهٔ مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام‌خواه را لازم بداند و رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که در ماده‌ی ٤۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است.

رئیس دیوان عالی کشور، هیئت

(٤)

زندان لشکر ۲ زرهی

۱۹ مردادماه ۱۳۳٤

ریاست محترم دیوان عالی کشور

نامه‌ی شمارهٔ ۱۷۱۹۹ مورخ ۱۷ مرداد عز وصول ارزانی بخشید. لزوماً بعرض جواب مصدع میشوم که بعد از تقدیم درخواست فرجامی قریب یکسال باز در زندان بسر بردم و هیچ عرض ننمودم. ولی همینکه در مجله‌ی «سپید و سیاه» مطالبی خواندم شرحی عرض نمودم و دیوان عالی کشور را بحقی که قانون بهر متهمی داده است متوجه نمودم.

(۱) اینکه مرقوم فرموده‌اند: «طبق رویه‌ی معمولهٔ دیوان کشور از بدو تشکیل تا کنون در صورتی متهم و یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبه مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام‌خواه را لازم بداند» عرض میکنم در هر قانون اول این موضوع باید مورد مطالعه قرار گیرد و روشن شود که آن قانون در نفع چه اشخاص وضع شده است.

مادهٔ ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی که میگوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز حاضر میشوند ولی اگر بدون عذر موجّه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد» صرفاً در نفع متهم وضع شده و هیچکس غیر از خود او صاحب حق نیست و فقط متهم میتواند از آن صرفنظر نماید.

و نیز مادهٔ ۴۵۱: «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت مینماید، متداعیین یا وکلای آنان باجازهٔ شعبه مطالب خود را اظهار میدارند» که جملهٔ آخر آن حق مسلم وصریحی است که قانون بمتهم داده و شعبه نمیتواند باستناد رویهٔ قضائی از او سلب حق کند که از قدیم گفته‌اند اجتهاد در مقابل نص غلط است. رویهٔ قضائی وقتی حجیت دارد که در قانون حکمی نباشد. وقتی قانون بمتهم حق میدهد که در دیوان کشور حاضر شود و از خود دفاع نماید آیا میتوان قبول نمود که رویهٔ قضائی بتواند این حق را از متهم سلب نماید.

(۲) مرقوم شده است: «رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که درمادهٔ ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است» که یکی از آن موارداین است: «در موارد عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی -در صورتیکه عدم رعایت قوانین باندازه‌ای اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی بیندازد.»

لذا عرض میکنم چه عدم رعایتی از این بالا تر که مادهٔ ۱۹۴ قانون دادرسی و کیفر آرتش بمتهم حق میدهد «آنچه را که برای مدافعه مفید میداند در موقع اظهار دارد» و این جانب بشهادت پرونده و جرائد در هر دو دادگاه چند بار بسرّی‌شدن بمحاکمه تهدید شدم و برای اینکه محاکمهٔ این جانب در پس پرده صورت نگیرد و مردم علاقمند بکلی ازجریان کار دادگاه بیخبر نمانند از اظهار بعضی حقایق خودداری کرده‌ام. با این حال معلوم نیست وقتی که قسمتی از اعتراضات خود را نه کتباً نموده‌ام نه شفاهاً دیگر بچه استناد شعبه میتواند «برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه‌را لازم‌بداند».

ریاست محترم دیوان عالی کشور

امید من در این دو سال زندان همیشه این بوده است که در جلسات محاکمه حاضر شوم و از حقی که قانون بمن اعطاء نموده است استفاده نمایم و جای کمترین شک و تردید در بیگناهی خود باقی نگذارم. این است که تمنا میکنم بلافاصله بعد از تشکیل شعبه نظریات آقایان اعضاء محترم شعبه را در موضوع این درخواست باین جانب ابلاغ فرمایند تا تکلیف خود را بدانم.

دکترمحمد مصدق

(۵)

زندان لشکر ۲ زرهی

۲۲ مهرماه ۱۳۳٤

ریاست محترم دیوان عالی کشور

چون در بعضی از جرائد مرکز خبری منتشر شده که چهارم آبان یعنی روز ولادت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عده‌ای از مجرمین من جمله خود این جانب مشمول عفو ملوکانه قرار خواهند گرفت لذا بعرض این نامه تصدیع افزا میشود.

I

که از این حق کسانی میتوانند استفاده کنند که از آخرین دادگاه کیفری حکم قطعی راجع بمحکومیت آنها صادر شده باشد. در صورتیکه حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی راجع بسه سال حبس مجرّد این جانب هنوز قطعی نشده و از ۱٤ شهریور ماه ۳۳ که درخواست فرجام نموده‌ام در آن دیوان بلا تکلیف مانده است.

نسبت بحکم مزبور دیوان عالی کشور میتواند بیکی از سه طریق عمل کند:

(۱) آن را نقض کند و بدادگاهی که صلاحیت رسیدگی دارد ارجاع نماید.

(۲) حکم را ابرام کند.

(۳) آن را نقض بلاارجاع فرماید.

اتخاذ هر یک از این سه طریق بسته بمیزان علاقه ای است که رأی دهندگان بحفظ حیثیات خود واستقلال قوهٔ قضائی دارند و آن چیزی که دراختیار دیوان عالی کشور نیست همان سلب حق حضور در دادگاه از متهم است که حتی در ممالک بسیار عقب افتاده هم آن را از متهم سلب نمیکنند مضافاً باینکه قانونگزار ما هم از این اصل که یکی از اصول مهمهٔ حقوق جزائی است الهام گرفته وماده ٤۵۱ اصول محاکمات جزائی را بدین طریق تنظیم نموده است:

«در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیه خود را قرائت مینماید. متداعیین یا وکلای آنان باجازهٔ رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند...»

و ماده‌ی ٤۵۲ نیز میگوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند و اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد.»

این حق حضور از نظر قانون گزار آنقدر مهمّ تلقی شده که ماده‌ی ٤۵۳ میگوید: «پس از آنکه طرفین برحسب اصول احضار شدند حکم صادر از دیوان تمیز در هر حال حضوری محسوب است وقابل اعتراض نیست.»

که مفهوم مخالف آن این است اگرمتهم احضارنشدحکم غیابی است و او میتواند

بآن اعتراض کند.

نظر باینکه در نامه مورخ ۱۹ مرداد گذشته نظریات خود را در خصوص مواد ٤۵۱ و ٤۵۲ عرض و بطور مشروح استدلال کرده‌ام دیگر زائد است از این بابت چیزی عرض کنم.

II

در جرائد روز البته ملاحظه فرموده‌اند که در آخرین جلسهٔ دادگاه بدوی نظامی نامه‌ای بشمارهٔ ٦۵۹۲ مورخ ۲۹ آذر ۳۳ از وزارت دربار شاهنشاهی بریاست دادگاه رسید که عیناً برای استحضار نقل میشود:

«بفرمودهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاه بپاس خدمات آقای دکتر محمد مصدق در سال اول نخست‌وزیری خود در امر ملی شدن صنعت نفت که خواسته‌ی عموم ملت ایران و مورد تأیید و پشتیبانی ذات ملوکانه بوده و میباشد و آنچه نسبت بمعظم‌له گذشته است صرفنظر فرموده‌اند»

اکنون لازم میدانم خدماتی که در سال اوّل دولت این جانب بمملکت و شاهنشاه شده است باختصار شرح دهم:

(۱) ملی شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ صورت گرفت و تا ۵ اردی‌بهشت ماه ۳۰ که مجلسین شورای ملی و سنا باین جانب رأی تمایل دادند قطعی نشده بود. این بود که از تشکیل دولت خودداری کردم تا قانون نه ماده راجع باجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در مجلسین تصویب شود و ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور قطعیت پیدا کند.

(۲) خلع ید از شرکت سابق که روز ۲۹ خردادبعمل آمد.

(۳) دولت انگلیس اصالة از طرف خود و وکالتاً از طرف شرکت سابق اصل اصل ملی شدن صنعت نفت را شناخت. برفرض عدم شناسائی هم صنعت نفت ملی شده بود چونکه هر مملکت روی اصل حاکمیت ملّی میتواند هریک از صنایع خود راملی کند و این شناسائی از این نظر مفید بود که شرکت نمیتوانست ادعای عدم النفع کند، چونکه ملی شدن صنعت نفت را بدون قید وشرط شناخته بود بنابراین دعوای شرکت منحصر میشد بغرامت.

(٤) خروج کارشناسان انگلیس از ایران بعد از ٤ مهرماه ۱۳۳۰

(۵) پیشرفت دولت در شورای امنیت

(٦) آزادی انتخابات

(۷) انحلال قونسولگریهای انگلیس

از مراحلی که بعد از اردی‌بهشت ماه ۳۱ یعنی بعد از سال اول تشکیل دولت این جانب ملت ایران طی نمود چون مورد پشتیبانی و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاه واقع نشده چیزی عرض نمیکنم و فقط من باب مثال بیکی از آن مراحل اشاره مینمایم و آن شکست سیاست خارجی در دیوان بین‌المللی دادگستری است که در اول مرداد ۳۱ صورت گرفت و قضات آن خود را بسیاست های استعماری آشنا و آلوده نکردند و از راه حق و حقیقت قدمی خارج نگذاشتند و حتی «سرآرنولد مک‌نایر» قاضی انگلیس و رئیس دیوان برعلیه دولت خود رأی داد و مورد تحسین و تقدیر جهانیان قرار گرفت، چونکه قاضی شرافتمند آن کسی است که رأی بحق بدهد و غیر از حق و عدالت چیزی در نظر نگیرد و هیچ فردی در هر مقام نتواند او را آلت فعل قرار دهد و از عقیده و ایمانی که دارد منحرف سازد.

از آنچه گذشت این سؤال پیش میآید ا گر عملیات سال اوّل دولت این جانب بشرحی که گذشت خواسته های ملت ایران بوده آیا از حق عفو اعلیحضرت این جانب باید استفاده کنم یا کسانی که برخلاف خواسته های ملّت عمل کرده اند؟

اکنون متجاوز از یکسال است که این جانب ناگواریهای زندان مجرد را تحمل کرده ام برای اینکه آقایان مستشاران محترم بتوانند پرونده‌ی این جانب را مورد مطالعه قرار دهند و بررسی فرمایند تا معلوم شود که چند مرتبه در هر دو دادگاه بسرّی شدن محاکمه تهدید شدم و برای اینکه کار در پشت پرده نگذرد و مردم از جریان محاکمه بی خبر نمانند از اظهار حقایقی که بنفع خود بود خودداری کردم، و اکنون معلوم نیست چرا باید از حقی که قانون بهر متهمی داده است محروم شوم و در جلسات دادگاه حاضر نشوم و از خود دفاع نکنم.

بطوریکه در یکی از جلسات دادگاه نظامی عرض شده چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی این جانب را مشمول عفو قرار دهند چون بزرگترین توهینی است که بیک خدمتگزار مملکت میشود زیر بار آن نمیروم و بزندگی خود خاتمه میدهم.

اکنون نیز باستحضار عالی میرسانم که هرگاه شعبه این جانب را برای حضور در دادگاه دعوت نکند و حق دفاعی که قانون بهر متهمی داده است از این جانب سلب کند چون دیگر وسیله‌ای برای دفاع ندارم مرگ را بزندگی ترجیح میدهم و غیر از نخوردن غذا بوسیله‌ی دیگری متوسل نمیشوم و تا در زندان بسر میبرم برای اینکه کسی را متهم نکنند طریقه‌ی دیگری اتخاذ نخواهم کرد.

از همه خواهانم که بعد از اتخاذ تصمیم مرا زحمت ندهند و احتضارم را طولانی نفرمایند.

دکتر محمد مصدق

(۶)

[زندان لشکر ۲ زرهی

۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴]

جناب آقای هیئت ریاست محترم دیوان عالی کشور

بنص صریح ماده‌ی ۱۸۶ قانون دادرسی و کیفر آرتش «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی با او ملاقات و مذاکره کند» که در ممالک دور از تمدن هم این حق را از متهم سلب نمیکنند. بااین حال معلوم نشد چه مانعی روی داد که حق مزبور از این جانب سلب شود و از ۱۴ شهریور ماه ۳۳ که لایحهٔ فرجامی خود را تقدیم کرده‌ام فقط چهار مرتبه آنهم با اجازه‌ی آن جناب و تشریفات خاصی این ملاقات دست داده‌است که باز بدستور آن جناب و برای آخرین دفعه مرتبه‌دیگری اجازه داده‌اند که با آقایان وکلای خود ملاقات کنم و طبق نامه‌ی‌شماره ۳۳۷۶ دادستانی آرتش «آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رای دادگاه تجدیدنظر کتباً یا شفاهاً بوسیله ملاقات کنندگان باستحضار شعبه ۹ دیوان عالی کشور» برسانم که مفهوم این دستور چیزی جز این نیست که حق حضور این جانب را در دادگاه برای دفاع از خود سلب میکند.

از تاریخ تقدیم لایحه‌ی فرجامی تا ۱۷ مرداد ۳۴ که آن جناب نامه شماره‌ی ۱۷۱۹۹ را در جواب نامه‌های مورخ ۱۹ تیرماه و ۱۵ مرداد این جانب مرقوم فرموده‌اند قریب یک سال گذشت که این جانب بلاتکلیف در زندان بسر برده‌ام و برای تأخیر رسیدگی بکار این جانب در نامهٔ مزبور دلایلی ذکر فرموده‌اند که قسمت حساس آن عیناً در این جا نقل میشود.

«شعبهٔ ۹ دیوان عالی کشور که مرجع رسیدگی پرونده است بعلت معذوریت و مأموریت دو نفر ازمستشاران تکمیل نیست. قریباً مدت آنان تمام و شعبهٔ نامبرده دایر و مهیا برای رسیدگی خواهد شد. مندرجات پاره‌ای از جرائد که مورد ملاحظه گردیده مطابق با جریان امر نیست. راجع بتقاضای اینکه موقع طرح شخص جنابعالی در دیوان کشور برای بیان مطالبی حضور بهمرسانید طبق رویهٔ معموله دیوان کشور از بدو تشکیل تاکنون و در صورتی متهم یا متداعیین برای ادای توضیحات در شعبهٔ مربوطه دعوت میشوند که شعبه برای روشن شدن اعتراضات کتبی و شفاهی حضور فرجام خواه را لازم بداند و رسیدگی و اعمال نظر دیوان کشور در امور جزائی محدود است بمواردی که درماده‌ی ۴۳۰ اصول محاکمات جزائی قید گردیده است.»

سپس طی نامه‌ی مورخ ۱۹ مرداد ۳۴ خاطر عالی را باین متوجه نمود که یکی از

موارد ماده مزبور «عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزائی است در صورتیکه عدم رعایت قوانین مزبور باندازه‌ای اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانونی بیندازد.»

و من باب مثال چه عدم رعایتی از این بالاتر که ماده‌ی ۱۹٤ قانون دادرسی و کیفر آرتش بمتهم حق میدهد «آنچه که برای مدافعه مفید میداند در موقع اظهـاردارد» که این جانب بشهادت پرونده وجرائد درهر دو دادگاه چند بار بسرّی شدن محاکمه تهدید شدم و برای اینکه جریان محاکمه مثل سایر دادرسیها در پس پرده صورت نگیرد و مردم علاقمند بکلی از آن بی‌خبر نمانند از اظهار بعضی از حقایق خودداری کرده‌ام. بنابراین وقتی که این جانب مطالبی برای دفاع از خود اظهار ننموده‌ام دیگر موردی نیست که دادگاه «برای روشن شدن اعتراضات کتبی وشفاهی حضور فرجام خواه را لازم بداند.»

دیوان عالی کشور با درخواست این جانب بیکی از سه طریق میتواند عمل کند:

(۱) حکم دادگاه تجدیدنظر را نقض کند و بدادگاهی که صلاحیت دارد ارجاع نماید.

(۲) آن را نقض بلاارجاع فرماید.

(۳) حکم مزبور را ابرام نماید.

اتخاذ هر یک از این سه طریق بسته بمیزان علاقه‌ای است که رأی دهندگان بحفظ حیثیات خود و استقلال قوه قضائی دارند و آن چیزی که در اختیار آن‌دیوان عالی‌مقام نیست سلب حق حضور در دادگاه از متهم است که در هیچ کجا مرتکب چنین عملی نمیشوند و واضعین قانون اصول محاکمات جزائی هم آن را در باب چهارم قانون مزبور راجع بتمیز احکام جزائی ذیل مواد زیر برای هر متهمی تأمین کرده‌اند.

بنص صریح ماده‌ی ٤٥۱ «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق‌تحقیقیهٔ خود را قرائت مینماید. متداعیین یا وکلای آنان با اجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند و مدعی العموم اخیراً عقیده خود را اظهار میدارد و دیوان تمیز پس از آن باکثریت آراء حکم میدهد.»

بنص صریح این ماده تا متداعیین یاوکلای آنان مطالب خود را اظهار نکنند نه دادستان میتواند اظهار عقیده کند نه دادگاه میتواند حکمی صادر نماید مگر اینکه طبق ماده‌ی ٤٥۲ که میگوید: «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمی افتد» دادگاه متداعیین رااحضار کرده باشد ولی آنها بدون عذر موجه حاضر نشده باشند.

ماده‌ی ٤٥۳ نیز در تأیید مواد مزبور چنین گوید: «پس ازآنکه متداعیین برحسب

اصول احضار شوند حکم صادر از دیوان تمیز در هر حال حضوری محسوب است و قابل اعتراض نیست.»

که مفهوم مخالف آن این است اگر متهم برحسب اصول احضار نشد حکمی که دادگاه صادر میکند حضوری محسوب نمیشود و متهم میتواند بآن اعتراض کند.

حقی را که مواد مزبور بمتهم داده است حق مسلم او و در نفع اوست و آن را نمیتوان از او سلب نمود مگر برضای خود او. نه دادستان میتواند نظری برخلاف آن اظهار کند و نه دادگاه میتواند او رااحضار نکند و حق دفاعی که قانون باو داده است از او سلب نماید.

درهر کجا وقتی که دو قانون هر کدام حکم خاصی داردقانونی [را] که درنفع متهم است اجرا میکنند ولی اکنون آن جناب طبق مرقومه شماره ۱۷۱۹۹ مورخ ۱۷ مرداد که قبلاً قسمت حساس آن گذشت میخواهند نه باستناد یک قانون بلکه باستناد یک رویه قضائی این جانب را از حقی که مواد مذکور بهر متهمی داده است محروم کنند. بعلاوه رویه‌ی برخلاف نص صریح قانون معقول نیست.

در ٦ مهرماه ۳٤ در جواب سؤال مخبر روزنامه «اطلاعات» بیاناتی فرموده‌اند که قسمتی از آن بیانات از شمارهٔ ۸۷۹۲ همان جریده عیناً نقل میشود:

«چون قبلاً اعضای شعبه ۹ دیوان عالی کشور که پرونده آقای دکتر مصدق برای بازرسی بآن شعبه ارجاع شده است تکمیل نبود و بالنتیجه پرونده‌های ارجاعی بآن شعبه راکد مانده بود باین جهت اخیراً اعضای آن شعبه از اوایل هفتهٔ گذشته پرونده‌های راکد از جمله پرونده آقای دکتر مصدق بجریان افتاده و اکنون اعضای شعبه ۹ مشغول پرونده قطور آقای دکتر مصدق شده‌اند. بعلت اینکه در این پرونده اوراق زیادیست تصور میرود قرائت آن یکی دو هفته بطول انجامد. بایددانست تصمیم قطعی در بارهٔ پرونده آقای دکتر مصدق باید با حضور دادستان کل انجام شود و آقای امامی دادستان کل اکنون در اروپا هستند و قرار است تا چند روز دیگر بطهران مراجعت کنند، بنابراین پس از ورود دادستان کل که باید در مورد پرونده‌های ارجاعی بشعب نظر بدهد تصمیم نهائی در باره پروندهٔ آقای دکتر مصدق اتخاذ میگردد و اکنون میتوان گفت در حقیقت مقدمات رسیدگی آغاز شده است.

اخیراً بعضی از روزنامه‌ها نوشته‌اند که شاهنشاه مرا احضار فرموده وبرای رسیدگی بپرونده آقای دکتر مصدق دستوراتی صادر فرموده‌اند. این شایعه بهیچوجه صحت ندارد زیرا کار دیوان عالی کشور بر مدار خود جریان دارد و پرونده آقای دکتر مصدق نیز در شعبه ۹ تکمیل شده است در موعد و نوبت خود رسیدگی خواهد شد.»

این بود قسمت حساس مصاحبه آن جناب و از ٦ مهرماه باز چند ماه میگذرد ولی هنوز این جانب احضار نشده‌ام و در زندان بلا تکلیف بسر میبرم.

* * *

اکنون اخطاریه‌ی شماره ۳۳۷٦ مورخ ۱۷ بهمن ماه ۳٤ دادستانی ارتش را عیناً نقل میکنم.

بازگشت بشماره ۷٤٦۲ رکن ۲ — ۳٤/۱۰/۲۵

در بارهٔ آقای دکتر محمد مصدق

تیمسار فرماندهی لشکر ۲ زرهی مرکز

بنا بابلاغ ریاست دیوان عالی کشور غدغن فرمائید بامراجعه‌ی آقایان علی شهیدزاده و حسن صدر و مجدزاده جمعاً یا انفراداً فقط یک جلسه برای آخرین دفعه با آقای دکتر محمد مصدق ملاقات نمایند تا آخرین اظهار و اعتراض خود را در مورد رأی دادگاه تجدیدنظر کتباً یا شفاهاً بوسیلهٔ ملاقات کنندگان باستحضار شعبه ۹ دیوان عالی کشور برسانند.

دادستان ارتش، سرلشکر آزموده

ریاست محترم دیوان عالی کشور

این جانب هر قدر تجسس نمودم درقوانین موضوعه ملاک و مدرکی برای صدور این اخطاریه ندیدم. اکنون که دیوان عالی کشور میخواهد در یک امر حیاتی مملکت اظهار نظر کند چنانچه قانون ومقرراتی هم نبود شایسته و سزاوار این بود که متهم را احضار کنند و بیانات او را بشنوند. چه بسیار از مطالب که متهم نه میتواند بنویسد نه پیغام دهد و میخواهد آنها را در آخرین وقت دادگاه اظهار کند و دادگاه طبق مقررات محاکم جنائی در همه جا رأی خود را بلافاصله بدهد و این رأی مصون ازهر شایبه ودخالت و اعمال نفوذ باشد خصوصاً اینکه قانونی هم برای این کار هست و طبق ماده‌ی ٤۵۱ و ٤۵۲ اصول محاکمات جزائی دادگاه مکلف است که متهم را احضار کند و بیانات او را استماع نماید.

چنانچه کار دیوان عالی کشور بر مدار خود جریان دارد چه چیز سبب شده است که این جانب را از حق دفاعی که قانون در خود دادگاه بمتهم داده است محروم نمایند؟

نویسندگان کیفرخواست ۹ مهرماه ۳۲ ارتکاب سیزده فقره عملی را باین

جانب نسبت داده‌اند که در فصل ۲ لایحهٔ خود بدادگاه تجدیدنظر جواب آنها را داده‌ام.

چنانچه تمام آنها را هم این جانب مرتکب شده باشم چون هیچکدام مشمول قانون مجازات نمیشود مرتکب جرمی نشده‌ام. اگر دادگاه با این نظر موافق است این جانب از حق حضور در دادگاه صرف‌نظرمیکنم تا دادگاه رأی خود را بدهد و تکلیف این جانب را معلوم نماید والاّ باید بدادگاه احضار شوم و آنچه برای دفاع از خود مفید میدانم بگویم و ثابت نمایم که دادگاه نظامی برای محاکمهٔ نخست‌وزیر صالح نیست و طبق اصل ۶۹ متمم قانون اساسی رسیدگی بکار این جانب در صلاحیت دیوان کشور است.

از روزی که کشورایران صاحب رژیم مشروطه شده از آن نخست‌وزیر و وزیرانی که برخلاف مصالح مملکت کار کرده‌اند حتی یک نفر را هم ولو برای چند دقیقه بازداشت نکرده‌اند.

کمیسیون مختلط تشکیل دادند —قرارداد تحت الحمایگی ایران‌راامضا کردند— پلیس جنوب را برسمیت شناختند— امتیاز کشتی‌رانی دریاچهٔ ارومیه‌راتنفیذ کردند— مطالبات بی‌اساس دولت انگلیس را قبول نمودند —مدت امتیاز معادن نفت و تسلط بیگانگان را برای مدت سی و دوسال تمدید نمودند— نرخ لیره را بنفع بیگانگان بالا بردند— فداکاریهای ملت ایران را ندیده گرفتند— سیاست خارجی را کماکان در معادن نفت جنوب بر پا نمودند— توازن صادرات بدون نفت و واردات را که در دولت این جانب یکی شده بود از بین بردند بطوریکه واردات سال ۳۳ در حدود هفتصد ملیون تومان بر صادرات فزونی داشته است— توازن بودجه را هم بهمزدند و شصت و پنج ملیون تومان کسر بودجهٔ سال ۱۳۳۲ را به هفتصد ملیون تومان رسانیدند و صدها از این قبیل که چون در مصالح بیگانگان شده بود از هر تعرض مصون ماندند وحتی بعضی از آنها مورد تقدیر و حقشناسی هم واقع شدند. ولی من و همکارانم را که جز خواسته‌های مردم کاری نکرده‌ایم و حتی قدمی برخلاف مصالح مملکت بر نداشته‌ایم بازداشت نمودند و در محاکم غیرصالح و غیرمستقل محاکمه و محکوم کردند و اکنون قریب سه سال است در زندان مجرد بسر برده‌ام و دست حقگزاری ببالاترین دادگاه مملکت دراز کرده‌ام، این دادگاه هم میخواهد مرا از حقی که قانون بهر متهمی داده است محروم کند.

ای کاش همان روز ۱۵ اسفند ۲۳ یا نه اسفندماه ۳۱ من از بین رفته بودم و اکنون یک عده رجال پاکدامن دچار مخطور نمیشدند، محظوری که موجد آن خود دیوان عالی کشور است.

چنانچه بعدازتقدیم لایحه‌ی فرجام موضوع مأموریت و معذوریت بمیان نیامده بود و دادگاه بکار این جانب رسیدگی میکرد این کار خاتمه یافته بود. برفرض اینکه من آزاد

نمیشدم مربوط بدیوان عالی کشور نبود ولی بعد که اوضاع بتدریج فرق نمود روحیهٔ آقایان قضات هم مثل سایر مردم ضعیف شد و دادگاه تشکیل نگردید.

در هر کجا امید مظلوم بدادگستری است. وای از آنوقت که دیوان عالی کشور هم نتواند طبق قانون وظایف خود را انجام دهد که در این صورت چه فرقی است بین این دادگاه که قضات آن استقلال و مصونیت دارند با دادگاه سری یا علنی نظامی که هر چه در آن بگویند کسی نشنود و حکمی که صادر میکنند روی سلسله مراتب و اطاعت از مافوق باشد.

اکنون در قبال تصمیمی که اتخاذ فرموده‌اید نمیتوانم اظهاری بکنم. فقط آن قسمت از نامه‌ی مورخ ۲۲ مهرماه خود را که بآن جناب عرض نموده‌ام در اینجا نقل میکنم.

«هرگاه شـعبه این جانب را برای حضور در دادگاه احضار نکند و حق دفاعی که قانون بهر متهمی داده است از این جانب سلب کند چون دیگر وسیله‌ای برای دفاع ندارم مرگ را بزندگی ترجیح میدهم....»

و چون بر طبق دستور آن جناب بین این جانب و آقایان وکلایم دیگر ملاقاتی دست نخواهد داد از هم اکنون باستحضار عالی میرسانم که چنانچه تا آخر فروردین ماه ۱۳۳۵ که فقط چهار ماه بانقضای مدت حبس این جانب میماند دادگاه تشکیل نشود و این جانب را برای دفاع از حق خود احضار نکنند تصمیم خود را بموقع اجراء میگذارم. اگر دیوان عالی کشور قادر باجرای قانون نیست در این جانب قدرت انتحار هست و این هم باز خدمتی است که بآزادی و استقلال مملکت میشود و من از صمیم قلب آن را استقبال مینمایم.

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز – ۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴

دکتر محمد مصدق

(۷)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز
۲۰ اسفند ماه ۱۳۳۴
اعتراض بحکم غیابی

جناب آقای علی هیئت رئیس دیوان عالی کشور

تهدید من بانتحار سبب شد که شعبه‌ی ۹ دیوان عالی کشور کاری را که قریب دو سال در آن درمانده بود و نمیدانست چطور اظهار نظر کند که باین و آن برنخورد تسریع نماید و پرونده‌ی قطور مرا نخوانده و رأیی بدون مطالعه و ذکر دلیل که جرائد روز آن را

بشرح ذیل منتشر کرده‌اند:

«شعبهٔ ۹ در مورد تقاضای فرجام آقای دکتر مصدق ایراد و اعتراضات متهم را وارد ندانسته و رأی دادگاه تجدید نظر نظامی را دربارهٔ ایشان ابرام مینماید»

در یک موضوع حیاتی یعنی برعلیه قانون اساسی و مشروطیت یک ملتی صادر کند و حکم دادگاه نظامی را که باستناد ماده‌ی عام‌المنفعه‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش صادر شده است ابرام نماید.

آری تاریخ هر روز بیک صورتی تکرار میشود و از سیر تاریخ نمیتوان اجتناب کرد. یک روز کسانی را که سد راه منافع بیگانگان میشدند بعنوان مخالفت پادشاه با اسلحه آن روز و امروز بدین‌طریق از بین میبرند، ولی هنوز آن جبر تاریخ بمرحله‌ی قطعی خود نرسیده است و من برطبق قانون باین حکم مختصر و مبتذل میتوانم اعتراض نمایم.

من باین حکم غیابی که از نظر ملت ایران فاقد ارزش است طبق ماده ۴۵۳ اصول محاکمات جزائی که میگوید «پس از آنکه طرفین برحسب اصول احضار شوند حکم صادر از دیوان عالی تمیز در هر حال حضوری محسوب است و قابل اعتراض نیست» چون برحسب اصول احضارنشده‌ام و دادگاه با احضار من مخالفت نمود اعتراض میکنم و بآنهائی که حکم ابرام را صادر کرده‌اند طبق ماده‌ی ۱۵۰ قانون مجازات عمومی «هر یک از قضات یا مستنطقین یا مدعی‌العمومها............ که برخلاف صریح قانون رفتار کُنند از شغل قضائی منفصل بعلاوه بتأدیهٔ خسارت نیز محکوم خواهد شد» اعلام جرم مینمایم. چونکه برطبق ماده‌ی ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی که میگوید «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند ولی اگر بدون عذرموجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتأخیر نمیافتد» میبایست مرا احضار کرده باشند ولی نکرده‌اند.

و همچنین بنص صریح ماده‌ی ۴۵۱ همان قانون «در روز محاکمه عضو ممیز اوراق تحقیقیهٔ خود را قرائت مینماید متداعیین یا وکلای آنان با اجازهٔ رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند» میبایست بعد از اینکه این جانب مطالبی اظهار کنم رأی بدهند. این کار هم نشده و قانون را نقض کرده‌اند.

در خاتمه عرض میکنم که این اعتراض برای این نشده که دادگاه مرا تبرئه کند چونکه این محکومیت برای من مزید افتخار است، بلکه از این جهت شده است که

در دادگاه نظامی نتوانستم حقایقی را اظهار کنم و میخواهم در این دادگاه آن حقایق را بعرض ملت ایران برسانم تا همه بدانند علت محکومیت من چیست.

بنابراین یا رأی دهندگان باین حکم باید قانون را اجراء کنند و اعتراض مرا قبول نمایند چونکه قضات پاکدامن قضاتی هستند که چنانچه عملی برخلاف قانون مرتکب شوند آن را جبران میکنند و چه از این بهتر که بر طبق قانون و روی صلاح مملکت اعتراض مرا قبول کنند و بآتیهٔ دادگستری جامعه را امیدوار بدارند تا این جانب در موضوع عدم صلاحیت دادگاه نظامی از روی دلایل قوی ثابت کنم اگر دولت این جانب ساقط نمیشد چیزی نمیگذشت که قضیه نفت ٪٪ * بنفع ملت ایران حل میشد.

و یا اگر قضات این کار را نکنند آن جناب با جناب آقای وزیر دادگستری که رونوشت این نامه برای ایشان فرستاده میشود وارد مذاکره شوند که در یک کنفرانس آزاد بتوانم آن حقایق را اظهار کنم و البته تصور نخواهند فرمود که من میخواهم از این اطاق زندان که در این مدت فقط برای رفتن بدادگاه و دادستانی آرتش از آن خارج شدم از هوای آزاد استفاده کنم.

من تا آخرین روز مدت سه سال چون این حکم از یک دادگاه صالحی و بنفع مملکت صادر شده در هر زندانی که بفرمایند میمانم ولو اینکه جهنم باشد و بطوری که در نامه‌ی مورخ ۲۲ مهرماه ۳٤ عرض کرده‌ام چنانچه اعلیحضرت همایون شاهنشاه هم بمقتضای رعیت‌پروری این جانب را عفو بفرمایند چون توهین بزرگی است که بیک خدمتگزار مملکت و شاهنشاه آن میشود آن را قبول نخواهم کرد.

محکوم در سه دادگاه

دکترمحمد مصدق

(۸)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۲۰ فروردین ماه ۱۳۳۵

برای ضبط درپرونده

موضوع: **اعلام جرم** راجع بنقض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده ٤٥۱ و ٤٥۲ اصول محاکمات جزائی

جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور

روزنامه‌ی «کیهان» مورخ ۹ فروردین ماه ۳۵ صفحه ۱۱ می نویسد: امروز آقای

---

* کذا در متن، مراد صددرصدست. (ا.)

هئیت رئیس دیوان کشور گفتند آقای دکتر مصدق نامه‌ای برای این جانب ونامهٔ دیگری برای دادستان کل فرستاده و به رأی اخیر شعبهٔ نهم دیوان کشور که پس از رسیدگی بپروندهٔ ایشان صادر نموده اعتراض کرده و ضمن آن نوشته شده که دیوان کشور بایستی با حضور متداعیین رسیدگی نموده و رأی صادر نماید و چون هنگام صدور رأی از وی دعوت نشده لذا رأی مزبور قابل اعتراض است در حالی که این نظریه و استناد صحیح نیست و نه تنها در دیوان تمیز ایران بلکه در دیوان تمیز هیچیک از کشورهای دیگر اینطور که مدعی شده است نیست، یعنی رویه این است که تمیز بدون حضور متداعیین رسیدگی کرده و رأی صادر مینماید و برای ما نیز همین رویه مناط است وازابتدای تشکیل دیوان کشور همین رویّه متداول بوده و هست و عدول از آن صحیح نبوده و نیست.»

این بود آنچه روزنامه‌ی مزبور در شماره‌ی ۳۸۳٤ خود منتشر نموده است و از این بیانات البته آن جناب دو نظر داشته‌اند: یکی این بوده که حکم دادگاه پس از رسیدگی بپرونده صادر شده و دیگر اینکه دیوان تمیز حتّی در هیچ کشور متداعیین را برای رسیدگی احضار نمیکند که برای رفع سوء تفاهم از آن جناب و از دادگاه بعرض توضیحات زیر مبادرت مینمایم:

(۱) راجع بصدور حکم بعد از رسییدگی بپرونده کافی است که عرض کنم طبق اصل ۷۸ متمم قانون اساسی: «احکام صادر از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که برطبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.»

بنابراین دادگاه مکلف است ادلّه و براهین خود را در حکم ذکر کند. پس چه شد که حتی یک کلام راجع بمطالبی چند که این جانب در لایحهٔ فرجامی خود روی چند اصل از اصول قانون اساسی در خصوص عدم صلاحیت دادگاه نوشته‌ام جوابی نداد و آنها را ندیده گرفت و کوچکترین دلیلی هم برای صلاحیت دادگاه نظامی اقامه نکرد و فقط بذکر یک جملهٔ محقر و مبتذل قناعت نمود و رأی خود را بدین‌طریق صادر کرد.

«هیئت‌شعبه در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۳٤ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظهٔ اوراق مربوطه و کسب عقیدهٔ آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل برابر حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنان رأی میدهد «با ملاحظهٔ جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود. اعضاء و هیئت‌حاکمه —مُهر دیوان کشور» (نقل از روزنامه کیهان مورخ ۲۶ اسفندماه ۱۳۳٤).

چنانچه غیر از این است آن جناب بفرمائید چرا اصل ۷۸ متمم قانون اساسی را

نقض کرده و در یک موضوع مهم و حیاتی مملکت سکوت اختیار نموده‌اند و موضوع قابل توجه این است که دیوان عالی کشور حتی یک حکم دادگاه نظامی را تا کنون ابرام ننموده و این اولین حکمی است که شعبهٔ نهم از فرط ایمان بآزادی و استقلال مملکت آن هم برطبق «رویهٔ غذائی» * ابرام کرده و مورد تأیید آن جناب هم واقع شده است، احسنت!!

بر فرض اینکه اصل ۷۸ متمم در قانون اساسی نبود و وضع نشده بود وقتی یک دادگاه مستقل و مصون از هر تعرض روی یک قضیهٔ حیاتی میخواست رأی بدهد یعنی قانون اساسی را نقض کند و از ملت ایران سلب آزادی نماید و تمام فداکاریهای ملت را در عرض پنجاه سال اخیر ازبین ببرد میبایست دلایل خود را در حکم ذکر نموده باشد تا نتوانند بهیچیک از اعضای آن کوچکترین نسبتی بدهند و یا آنها را در مظان تهمت بگذارند.

(۳) و امّا اینکه فرموده‌اید دیوان تمیز در هیچ کشور با حضور متداعیین رسیدگی نمیکند و رویّه این است که تمیز بدون حضور متداعیین رسیدگی کرده‌رأی صادر مینماید باید عرض کنم که بیانات آن جناب مخالف یک اصل کلی و نص صریح اصل ۷۶ متمم قانون اساسی است که میگوید: «انعقاد کلیهٔ محاکمات علنی است مگر اینکه علنی بودن آن مخلّ نظم یا منافی عصمت باشد که دراین‌صورت لزوم اخفاء را محکمه اعلان مینماید». بنابراین هیچ دادگاهی از اولین ساعت تشکیل آن هم برای همیشه نمی‌تواند مخفیانه تشکیل شود و در اصل ۷۸ سابق‌الذکر نیز قید شده است که دادگاه باید حکم خود را علناً قرائت کند و قرائت علنی هم در جلسه‌ای که متداعیین حضور ندارند بیمورد است.

طبق اطلاعات این جانب در کشور سوئیس چنین رویه‌ای معمول نیست و تردید ندارم که در فرانسه که قوانین ما از قوانین آن کشور اقتباس‌شده‌وحتی در همه جا دادگاه علنی است. اکنون قریب دو سال است که کار این جانب در آن دیوان معلوم نشده. چندی هم روی همه. این جانب حاضرم که از دیوان کشور فرانسه و بلژیک اسنادی گرفته و ارائه دهم که در آنجا متداعیین بدیوان کشور احضار میشوند. خوب است آن جناب از اشخاص مطلع تحقیق فرمایند. چنانچه رفع اشتباه نشد مرقوم فرمایند که اسناد لازم را این جانب تهیه نمایم.

و امّا اینکه فرموده‌اید برای ما نیز همین رویه مناط است و عدول از آن صحیح

---

* بضعنه و بجای «رویهٔ قضائی» است. نگاه کنید به پایان‌نامه. (ا.ا.)

نبوده و نیست عرض میکنم چقدر جای خوشوقتی است که آن جناب از علوم قدیمه و جدیده هر دو بهره‌ی کافی دارید و میدانید که در فقه اسلامی هیچ‌مجتهدی‌جامع تمام شرایط هم نمیتواند در قبال یکی از مدارک ثلاثه یعنی قرآن و سنت و اجماع فتوائی بدهد و آنها را بی اثر کند.

در لایحه‌ی مورخ ۲۱ بهمن ۳۴ نیز باستحضار رسانیده‌ام که هرکجا وقتی دو قانون حکم خاصی دارندقانونی که در نفع متهم است اجرا میکنند و اکنون آن جناب حقی را که قانون باین جانب داده است نه بعنوان یک قانون بلکه بعنوان یک «رویّهٔ غذائی» میخواهید از این جانب سلب نمائید، چون که طبق ماده‌ی ٤۵۲ اصول محاکمات جزائی متداعیین باید برای رسیدگی احضار شوند این جانب احضار نشده‌ام و نیز طبق ماده ٤۵۱ متداعیین یا وکلای آنان باید قبل از صدور رأی عقیده‌ی خود را اظهار کنند سپس دادگاه رأی بدهد،این کار هم نشده و طبق ماده‌ی ٤۵۳ که این جانب حق اعتراض دارم اعتراض خود را داده‌ام.

از عرض این عرایض مقصود این نیست که این جانب از خود سلب افتخار کنم چونکه محکومیت «روی اوضاع و احوال خصوصی» مظلومیتم را ثابت نمود و برای من که در راه وطن عزیزم میخواهم کشته شوم پلّه‌ی اول افتخار است. بلکه مقصود اجرای قانون و گفتن حقایقی برای ضبط در تاریخ و در نفع ملت ایران است.

بطور خلاصه قانون در نفع اجتماع و افراد وضع میشود و مادام که نسخ نشده اجتماع یا فردی از افراد میتواند اجرای آن را بخواهد و هیچ دادگاهی هم باستناد «رویه‌ی غذائی» هر قدر هم که مقوی و لذید باشد نمیتواند صاحبان حق را از آنچه قانون بآنها داده است محروم کند. تا قانون وجود دارد محترم است و هر وقت هم که با مقتضیات مطابقت نکند باید آن را نسخ نمود و یا اصلاح کرد.

دکتر محمد مصدق

(۹)

وزارت جنگ

دادستانی آرتش

شماره‌ی ۳٤۰۵ د

۳۵/۱/۲۲

آقای دکتر محمد مصدق

(۱) رأی مورخ ۳۳/۲/۲۲دادگاه تجدید نظر نظامی وقایع ۲۵ الی ۲۸ مردادماه

۳۲ که بموجب آن اعمال و افعال شما از ساعت ۱ روز ۲۵ الی ۲۸ مرداد ۳۲ منطبق با مادۀ ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش تشخیص داده شده و با رعایت ماده ٦٤ قانون کیفر عمومی بسه سال حبس مجرد محکوم شده‌اید بموجب دادنامۀ شماره ۳۷۰٦ تاریخ ۲۲ اسفند ۳٤ شعبه نهم دیوان عالی کشور ابرام گردیده و در نتیجه محکومیت‌شمابه سه سال زندان مجرد قطعی گردیده است:

(۲) رأی شعبه‌ی نهم دیوان عالی کشور که باتفاق آراء صادر گردیده و هیئت رسیدگی مرکب از آقای فرهت رئیس شعبه— آقای شجیعی مستشار و آقای عقیلی مستشار بوده‌اند با توجه بموضوع اتهام و جریان دادرسی دادگاه نظامی و دلایل فرجامخواهی شما و آقایان وکلاء مدافع بشرح زیر است.

«هئیت شعبه در تاریخ ۱۲ اسفندماه ۱۳۳٤ با حضور آقای انصاری دادیار دیوان کشور تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای عقیلی و ملاحظه‌ی اوراق مربوط و کسب عقیده‌ی آقای انصاری دادیار دیوان کشور از طرف جناب آقای دادستان کل که بر ابرام حکم فرجام خواسته بود و مشاوره چنین رای میدهد.

با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود.»

دادستان آرتش — سرلشکر آزموده

(۱۰)

وزارت جنگ

دادستانی آرتش

شماره ۳٤۱۱ د

۲۵ فروردین ۳۵

آقای دکتر محمد مصدق

پاسخ نامۀ مورخ ۲٤ فروردین ماه ۱۳۳۵ رسیدگی بپرونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است و دیگر آقای شهیدزاده سمتی ندارد تا رونوشت نامه‌ای که قبلاً جهت جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته‌اید و عنوان آن «اعلام جرم راجع بنقض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده‌ی ٤۵۱ و ٤۵۲ اصول محاکمات جزائی» میباشد جهت آقای شهیدزاده فرستاده شود، بدین مناسبت رونوشت مزبور عیناً مسترد میشود.

دادستان آرتش — سرلشکر آزموده

(۱۱)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۱۷ اردی‌بهشت ماه ۱۳۳۵

جناب آقای اخوی وزیر دادگستری

روزنامه‌ی «کیهان» شماره ۳۸۶۲ مورخ ۱۵ جاری راجع باعلام جرم این جانب برعلیه آقایان مستشاران دیوان عالی کشور که برخلاف ماده‌ی ۴۵۱ و ۴۵۲ اصول محاکمات جزائی حق دفاع را در دادگاه از این جانب سلب کرده و حکم دادگاه تجدید نظر نظامی را ابرام نموده‌اند خبری زیر عنوان «دادگاه عالی انتظامی نیز اعتراض دکتر مصدق را رد کرد» درصفحه‌ی ۱۱ منتشر نموده که برای استحضار آن جناب عیناً نقل میشود:

«یک مقام قضائی در وزارت دادگستری بخبرنگار ما اظهار داشت در تعقیب اعتراضی که آقای دکتر مصدق چندی قبل برأی شعبه ۹ دیوان کشور نمود اخیراً اعلام جرمی علیه قضات برای رئیس دیوان کشور و دادستان کل ارسال داشت. رئیس دیوان کشور اعلام جرم مزبور را برای رسیدگی بدادگاه عالی انتظامی قضات احاله کرد و دادگاه عالی انتظامی آن را وارد ندانست و رد کرد.»

این است که تمنا میکنم اگر خبر فوق مطابق با واقع نیست آن را تکذیب فرمایند والا **متن کامل** نامه‌ی مورخ ۲۰ اسفندماه ۳۴ این جانب در خصوص اعتراض بحکم غیابی وهمچنین نامه‌ی مورخ ۲۰ فروردین ماه ۳۵ این جانب راجع باعلام جرم برعلیه رأی دهندگان بحکم غیابی بجناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور که رونوشت آنها برای استحضار آن جناب ارسال شده **با متن کامل** رأی دادگاه عالی انتظامی قضات مربوط باینکه اعلام جرم وارد نیست در جرائد منتشر شود تا مردم همه بخوانند و قضاوت نمایند.

انتشار این اسناد نه مخالف امنیت کشور است نه مخالف رویه‌ی دادگستری، بلکه حفظ مقام و حیثیات دادگستری چنین ایجاب میکند که مثل همه جا شکایت محکوم و رأی دادگاه منتشر شود تا عامه‌ی مردم به بیغرضی و صحت اعمال دادگستری پی ببرند و بر معتقدات و ایمان خود بآن دستگاه بیفزایند.

امتناع از قبول درخواست یک مظلوم که عنقریب سه سال است در ازای خدمت بمملکت و در منافع سیاست بیگانه زندانی است آن هم از طرف یک وزیری که عضو دولت مبارزه با فساد است در حکم اعلان ورشکستگی دادگستری است. اگر رأی دادگاه عالی انتظامی طبق قانون صادر شده چرا اعتراض این جانب را بحکم غیابی

دادگاه و اعلام جرم این جانب را بر علیه رأی دهندگان مردم نخوانند و ندانند و چنانچه طبق قانون صادر نشده چرا دولتی که یگانه ماده برنامه‌اش مبارزه با فساد است در صدد اصلاح دادگستری برنیاید.

جناب آقای اخوی شما که مثل بعضی احتیاج بمقام و پول ندارید و از پدر خود مالی بارث برده و میتوانید در تمام مدت عمر از این احتیاجات مستغنی باشید راضی نشوید دادگستری ایران که نتیجه‌ی نیم‌قرن مشروطیت ما و زحمات بعضی از رجال علاقمند بمملکت و خیرخواه است بیش از این حیثیات خود را از دست بدهد.

از عرض این مطالب نظر شخصی ندارم چون که افتخارم در این است در زندان بمانم و از زندان بقبرستان انتقالم دهند.

بیش از این مصدع نمیشوم و خوشوقتم از اینکه در شرایط فعلی هرکار میتوان کرد جز اینکه تاریخ را نمیتوان تحریف نمود و یا تغییر داد «عندالامتحان یکرم المرءاو یهان».

دکتر محمد مصدق

(۱۲)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۲۷ خردادماه ۱۳۳۵

جناب آقای گلشائیان وزیر دادگستری

(۱) با ارسال پرونده‌ی فرجام خود که قرائت آن ساعتی از اوقات آن جناب را خواهد گرفت لازم نیست از ابتدا شروع کنم این است که مطلب خود را از آنجا آغاز میکنم که روز پنجشنبه ۱۹ اسفندماه ۳٤ «رادیو طهران» رأی شعبه‌ی ۹ دیوان عالی کشور را مبنی بر ابرام حکم دادگاه تجدیدنظر نظامی و محکومیت اینجانب منتشر نمود و این جانب هم از نظر اینکه حکم را ابلاغ نکنند و انتشار در رادیو طهران را که یک مؤسسه‌ی دولتی است در حکم ابلاغ قرار داده و باین طریق حق اعتراضم را ساقط نمایند اعتراض خود را به رأی دادگاه طبق آنچه در روزنامه‌ها منتشر شده بود تنظیم و ۲۱ اسفند یعنی سه روز بعد از انتشار این خبر تسلیم دادستانی آرتش نمودم که مدتی در حدود یک ماه گذشت و خبری از آن نشد.

سپس دادنامه را که تاریخ صدور آن ۲۲ اسفند است دیوان کشور بوسیله‌ی دادستانی آرتش باین جانب ابلاغ کرد که رونوشت نامه‌ی شماره ۳٤۰۵ د مورخ ۲۲ فروردین ۳۵ دادستانی آرتش جزو پرونده است و این خود میرساند که جریان کار این محاکمه در آن دیوان از صورت عادی خارج بوده است. اگر دادنامه محتاج بابلاغ نبود چه

پیش آمد که ابلاغ شد و چنانچه میبایست ابلاغ شود چرا این کار بوقت نشد و یک ماه بعد انجام گرفت.

(۲) از سرنوشت اعتراض خود بحکم غیابی نیز بوسیلهٔ یک مقام مطلع و مجهولی مستحضر شدم که روزنامهٔ «اطلاعات» در شماره‌ی ۸۹۷۰ مورخ ۱۹ فروردین ماه ۳۵ زیر عنوان نامهٔ اعتراضیه دکتر مصدق بایگانی شد نگاشت «یک مقام مطلع در دیوان عالی کشور امروز بخبرنگار ما اظهار داشت نامهٔ اعتراضیه‌ای که چندی قبل دکتر مصدق بعنوان آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته بود بواسطه وارد نبودن اعتراض در دفتر دیوان کشور بایگانی گردید.»

چون نتوانستم تحمل این رویه‌ی خلاف قانون را بکنم آن هم از ناحیه‌ی یک مقامی که خود ناظر اجرای قانون و حافظ قانون است اعلام جرمی بر علیه قضات رأی دهنده تنظیم کردم و آن را ۲۰ فروردین ماه ۳۵ تسلیم دادستانی آرتش نمودم که باز آن شخص مطلع و مجهول نخواست مستقیماً اظهاری بکند و رد آن را بوسیله‌ی روزنامه‌ی «کیهان» شماره ۳۸۶۲ مورخ ۱۵ اردی‌بهشت ماه ۳۵ زیر عنوان «دادگاه عالی انتظامی نیز اعتراض دکتر مصدق را رد کرد» باین‌جانب اعلام نمود که ناچار شدم از جناب آقای اخوی وزیر دادگستری طی نامهٔ مورخ ۱۷ اردی‌بهشت ۳۵ تقاضا کنم موضوع را مورد توجه قرار بدهند. چنانچه از دادگاه عالی انتظامی قضات رأی بر رد آن صادر شده باشد مانع نشوند که متن کامل آن و همچنین متن کامل اعتراض بحکم غیابی و اعلام جرم این جانب در جرائد منتشر گردد تا عامه بدانند مدار کار در دادگستری از چه قرار است والاّ خبر روزنامه کیهان را تکذیب نمایند که باین نامه جوابی نرسید و مدتی نگذشت که در بعضی از جراید منتشر شد وزیر از جریان کار دادگستری ناراضی است و میخواهد از کار کنار برود. سپس روزنامه «اطلاعات» در شماره‌ی ۹۰۱۱ مورخ جمعه ۱۱ خرداد نوشت «بقرار اطلاع آقای اخوی تاکنون چندین بار اظهار تمایل بکناره‌گیری نموده و حتی استعفای خود را نیز تقدیم داشته است ولی از ایشان تقاضا شد که تا استعفای کابینه و تشکیل دولت جدید وزارت دادگستری را تصدی نماید.»

(۳) خلاصه اینکه سلف آن جناب یا نخواست مثل بعضی دادگستری ایران را بدنام و رسوا کند و یا نتوانست. یعنی قضات دادگاه عالی انتظامی از استقلال و مصونیت خود استفاده کرده شخصیت خود را حفظ نمودند والحق هم چه کار صحیحی کرده‌اند، چونکه این استقلال و مصونیت برای یک چنین روزهائی بقضات داده شده است و یا هر دو، یعنی هم قضات مردان شرافتمندی هستند که نخواستند زیربار نفوذ اجنبی بروند هم وزیر نخواست برای چند روز تصدی وزارت حکمی از یک دادگاه مهم دادگستری

برخلاف قانون و مصالح مملکت صادر شود و مثل بعضی از آن دفاع کند و خود را بدنام نماید.

مگر من در دادگاه چه میگفتم که بیاناتم تا این حد ایجاد وحشت کرده است و در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ایجاد چنین وضعیتی در مصالح ایران است یا در منافع بیگانگان؟

(٤) اکنون نوبت آن جناب است که باین کار خاتمه دهید و این جانب هم چیزی غیر از آنچه از سلف شما خواسته‌ام تقاضا ندارم و یک بیگناهی هم که عنقریب سه سال است بدستور سیاست خارجی و برعلیه مصالح مملکت در حبس مجرد بسر میبرد باید بتواند از یک هموطن خود و یک وزیر ایرانی دادگستری یک تقاضای ناچیزی را بکند که این است:

اگر خبر روزنامهٔ کیهان صحیح است و دادگاه عالی انتظامی قضات قبل از ۱۵ اردی‌بهشت ۳۵ اعلام جرم را وارد ندانسته و آن را رد کرده است برای اینکه دیگر مزاحم کسی نشوم و از این دستگاه بکلی مأیوس شوم متن آن را باین جانب ابلاغ کنند و اجازه فرمائید طبق معمول تمام دادگستریهای ممالک مترقی در این مملکت مشروطه هم مانع نشوند و بگذارند جرائد متن رأی دادگاه و متن اعتراض و اعلام جرم این جانب را منتشر کنند تا مردم آنها را بخوانند و بر ایمان خود نسبت باین دستگاه بیفزایند.

والا این کار خلاف قانون و خلاف مصالح مملکت هر قدر بیشتر تقویت بشود و حکمی که برخلاف نص صریح اصل ۷٦ متمم قانون اساسی و ماده ۱۵۰ قانون مجازات عمومی روی «اوضاع و احوال خصوصی» صادر شده باقی بماند گذشته از اینکه بقوهٔ قضائیهٔ مملکت لطمه وارد میکند برای ملت ایران هم در مجامع بین‌المللی حیثیتی باقی نمیگذارد.

بنابراین حفظ استقلال قوهٔ قضائی و حیثیت ملت ایران چنین ایجاب میکند که طبق قانون این جانب احضار شوم و پس از دفاع از خود دادگاه هرطور خواست رأی خود را بدهد و اشتباه نکنید اگر ملتی حیثیت خود را از دست بدهد وزیر مملکت هم ارزش و حیثیتی نخواهد داشت.

البته تصور نخواهید فرمود که این تقاضا صرفاً از نظر شخص خود این‌جانب است. چونکه سه سال مدت حبس خود را تحمل کرده‌ام و از محکومیت در این دادگاه هم که در نتیجه‌ی خدمت بمملکت نصیبم شده است افتخار بزرگی تحصیل نموده‌ام که هرگز نمیخواهم آن را از دست بدهم و بعد هم هر چه بسرم بیاید روی همین اصل است

و با کمال خوشوقتی آن را قبول میکنم، بلکه از نظر اجرای قانون و مصالح کشوراست. حال آن جناب با این نظریه چقدر موافق باشید مطلبی است که بعد روشن میشود و تاریخ قضاوت خواهد کرد.

دکتر محمد مصدق

بپیوست ۳۳ برگ پرونده‌ی فرجامی

(۱۳)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۲۷ خردادماه ۱۳۳۵

جناب آقای رضا تجدد سرپرست دیوان عالی کشور

از این نظر که تمام مکاتبات این جانب به بایگانی آن دیوان وارد نشده پرونده‌ی فرجامی خود را بالتمام تقدیم میکنم و با ارسال آن زائد است جریان فرجام خود را شرح دهم. امیدوارم ساعتی از اوقات خود را صرف مطالعهٔ آن بفرمایند و ازجریان کار این جانب در آن دیوان مستحضر گردند و توجه فرمایند لکه‌ی ننگی را که بدادگستری ایران وارد کرده‌اند در نتیجه‌ی اجرای قانون پاک شود.

دکتر محمد مصدق

بپیوست ۳۸ برگ پروندهٔ فرجامی

(۱٤)

وزارت جنگ

شماره ۳٤٤۲ / د

۲ تیرماه ۳۵

آقای دکتر محمد مصدق

رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی راجع باعلام جرم شما برعلیه هئیت مستشاران شعبه نهم دیوان عالی کشور به پیوست ابلاغ میشود.

دادستان آرتش، سرلشکر آزموده

(۱۵)

رونوشت

وزارت دادگستری

دادگاه عالی انتظامی

عنوان لایحه‌ی شکوائیه‌ی آقای دکتر مصدق اعلام جرم موضوع نقض اصل ۷۸

متمم قانون اساسی و مواد اصول محاکمات جزائی است خطاب آن بریاست دیوان عالی کشور میباشد بمناسبت شرحی که در روزنامهٔ کیهان از قول رئیس دیوان مزبور نقل کرده است و مطالب مندرج در لایحه از قبیل خروج از بیطرفی و غیره نیز میرساند که مقصود نویسندهٔ لایحه اعلام جرم است نه شکایت انتظامی و بموجب لایحه‌ی قانونی مصوب ۳۳/۱۲/۱٤ دادگاه عالی انتظامی به تخلفات منتسبه بقضات راساً بدون شکایت اشخاص ذینفع تجویز نگردیده است. بنابراین رسیدگی بموضوع لایحه که اعلام جرم است در حدود صلاحیت دادگاه عالی انتظامی نمیباشد.

رونوشت برابر اصل و اداری است — امضا لایقرأ، مهر دیوان کشور

دیوان کشور

۱۳۱۷ *

(۱٦)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۵ تیرماه ۱۳۳۵

دیوان عالی کشور

رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی توسط دادستانی آرتش عزّ وصول ارزانی بخشید. علت عدم تقدیم شکایت بدادگاه عالی انتظامی نبودن قانون در دسترس و مخصوصاً بی اطلاّعی این‌جانب از تصویب لایحهٔ قانونی مصوب ١٤ اسفندماه ۱۳۳۳ بوده که از ۲۰ فروردین ۳۵ که لایحه‌ی خود را بعنوان جناب آقای هیئت فرستاده‌ام هیچ اطلاعی باین جانب نرسید مگر همان خبری که روزنامه‌ی «کیهان» در شماره‌ی ۳۸٦۲ مورخ ۱۵ اردی‌بهشت ۳۵ از طرف آن شخص مطلع و مجهول منتشر نمود و این جانب تا کنون در زندان بلا تکلیف بسر برده‌ام.

اکنون طبق ماده‌ی ۱۸٦ قانون دادرسی و کیفر آرتش: «وکیل متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی با او ملاقات و مذاکره نماید» درخواست میکنم که بیش از این از حقی که قانون بهر متهمی داده است محروم نشوم و از ملاقات با وکلای خود ممانعت نکنند تا برطبق مقررات قانونی در احقاق حق خود عمل کنم.

دکتر محمد مصدق

---

* تاریخ مهر دیوان کشورست (ا.ا.)

(۱۷)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۶ تیرماه ۱۳۳۵

دیوان عالی کشور

در تعقیب نامهٔ روز قبل این جانب بیش از سه جلسه که فاصله هر یک از آنها را با هم خود این جانب تعیین کند بملاقات وکلای خود احتیاج ندارد، چنانچه بعد لزوم پیدا کرد درخواست اجازه خواهد نمود.

دکتر محمد مصدق

(۱۸)

وزارت دادگستری

تاریخ ۱۲ تیرماه ۱۳۳۵

شماره ۱۳۸۳٤

آقای دکتر محمد مصدق

با اعلام وصول نامه های زیر:

(۱) نامه مورخ ۲۷ خرداد ۳۵ محتوی ۳۵ برگ

(۲) نامه مورخ ۵ تیرماه ۳۵

(۳) نامه مورخ ٦ تیرماه ۳۵

جواباً اشعار میدارد

اولاً— با توجه و دقت بنامهٔ اول و محتویات آن چنانچه خودجنابعالی از مبادی و اصول دادگستری استحضار دارید رئیس دیوان عالی کشور جز در شعبه ۱ که ریاست قضائی آن را دارند در هیچ یک از شعب دیگر دیوان عالی کشور مداخله نداشته و نمیتواند نسبت بپرونده های جاری در آن شعب اعم از جزائی و یا حقوقی نظری داشته باشند و شعب دیوان عالی کشور در ابداء نظر قضائی کاملاً مستقل بوده،نه کسی میتواند برآنها فکری را تحمیل نماید و نه آنها پیروی از نظریات کسانی که صلاحیت مداخله را ندارند مینمایند. پروندهٔ جنابعالی با همان کیفیاتی که مستحضر هستید در شعبه‌ی ۹ خاتمه پیدا کرده است.

(۲) نامه‌ی مورخ فروردین ۳۵ از طرف مقام ریاست دیوان عالی کشور بدادگاه عالی انتظامی ارسال و دادگاه مزبور تصمیمی نسبت بآن نامه اتخاذ نمود که صورت آن طی شماره ۵۰۷٦ مورخ ۱۵ اردی‌بهشت ۳۵ باستحضار جنابعالی رسیده است و عین

نامه‌ی جنابعالی را هم طی شماره ۲۲۲ نهم اردی‌بهشت ۳۵ بدفتر دیوان عالی کشور عودت داده‌اند.

(۳) چون هم در نامه‌ی تیرماه ۳۵ و هم درنامه ششم تیرماه ۳۵ خواستارملاقات با وکلای خود شده‌اید در این مورد بدادستانی آرتش طی شمارهٔ ۱۳۸۲۱ مورخ ۱۲ تیرماه ۳۵ اعلام گردید که از لحاظ قضائی هیچ مانعی برای ملاقات جنابعالی با وکلاء خودتان و همچنین اشخاص دیگر موجود نیست.

قائم‌مقام رئیس دیوان عالی کشور– رضا تجدد

(۱۹)

وزارت دادگستری

اداره دفتر کل وزارتی

تاریخ ۱۹ تیرماه ۱۳۳۵

شماره ۱۳۹۰۲

آقای دکتر محمد مصدق

عطف بنامه‌ی که بتاریخ ۲۷ خردادماه ۱۳۳۵ بعنوان این جانب ارسال داشته‌اید اشعار میدارد چون وزارت دادگستری در کار محاکم مداخله ندارد میتوانید در حدود قانون مستقیماً مطالب خود را بمراجع مربوطه اظهار نمائید که مورد اقدام قانونی واقع شود و راجع باعلام جرم هم برای استحضار از نظر دادگاه عالی انتظامی ممکن است بدفتر دادگاه مزبور مراجعه نمائید تا از نتیجه مستحضر شوید.

وزیردادگستری، گلشائیان

(۲۰)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۱۹ تیرماه ۱۳۳۵

تیمسار سرلشکر آزموده دادستان آرتش

۲۸ خرداد گذشته نامه‌ای بعنوان جناب آقای گلشائیان وزیر دادگستری بدادستانی فرستاده‌ام که رسید آن نزد این‌جانب ضبط است. نظر باینکه جناب آقای وزیر دادگستری در جواب خبرنگار کیهان بیاناتی فرموده‌اند که ازصفحه‌ی ۱۳ جریده‌ی مزبور شماره‌ی ۳۹۱۵ مورخ ۱۷ تیرماه عیناً نقل میشود

«ضمناً خبرنگار ما امروز از آقای گلشائیان سؤال کرده آیا راست است که آقای

دکتر مصدق نامه ای برای شما ارسال داشته و در مورد وضع پرونده خود مطالبی نوشته — وزیر دادگستری گفت این شایعه صحیح نیست و من چنین نامه ای دریافت نکرده ام.»

این است که تمنا میکنم اگر نامه ارسال نشده آن را اعاده فرمائید که دیگر زحمت تحریر بخود ندهم و با هرچه برمن میگذرد بسازم و چنانچه ارسال شده مرقوم فرمائید که آن را برای جناب آقای وزیر دادگستری نفرستم و مطالبه جواب نمایم.

دکتر محمد مصدق

پیوست: رونوشت نامه‌ی این جانب بجناب آقای گلشائیان برای ضبط در پرونده‌ی آن دادستانی

(۲۱)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۳۱ تیرماه ۱۳۳۵

تیمسار سرلشکر آزموده دادستان آرتش

نامه‌ی شماره‌ی ۱۳۹۰۲ پانزدهم تیرماه ۳۵ جناب آقای گلشائیان وزیر دادگستری و نامه شماره ۱۳۸۳٤ دوازدهم تیرماه ۳۵ جناب آقای رضا تجدد قائم‌مقام رئیس دیوان عالی کشور قبل از ظهر ۳۰ تیرماه باین‌جانب رسید و معلوم نیست چه چیز سبب شده که اولی ۱۰ روز و دومی ۱۷ روز در دادستانی آرتش بماند.

جناب آقای وزیر دادگستری نوشته‌اند که در حدود قانون مطالب خود را بمراجع مربوطه اظهار کنم و جناب آقای تجدد هم اشاره بنامه‌ای نموده‌اند که آن را بضمیمهٔ رونوشت دادگاه عالی انتظامی دیوان عالی کشور تحت شماره ۵۰۷٦ پانزدهم اردیبهشت ۳۵ بدادستانی آرتش فرستاده است. ولی آن دادستانی فقط همان رونوشت را بعد از پنجاه‌روزفاصله یعنی در ۲ تیرماه ۳۵ طی شماره ۳٤٤۲ د برای این‌جانب ارسال نموده و مزیتی را که آرتش شاهنشاهی نسبت بسایر تشکیلات مملکتی دارد در مورد این‌جانب از دست داده است. چونکه نامه‌ای نیست که در هیچیک از ادارات آرتشی ظرف چهل وهشت ساعت در آن اقدامی نشود و بلا تکلیف بماند.

از عرض این مطالب که تأسف‌آور است خجالت میکشم و نظر باینکه جناب آقای تجدد در نامه فوق اشعار نموده‌اند «بدادستانی آرتش طی شماره ۱۳۸۲۱ دوازدهم تیرماه ۳۵ اعلام گردید که از لحاظ قضائی هیچ مانعی برای ملاقات این جانب با وکلاء و همچنین اشخاص دیگر موجود نیست» ولی اکنون هجده‌روزاست که این نامه در آن دادستانی بلا اقدام مانده است.

و همچنین ماده ۱۸٦ قانون دادرسی و کیفر آرتش که باستناد همین قانون تیمسار این جانب را تحت اقتدار و تسلط خود قرار داده‌اید مصرح است که «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با آزادی با او ملاقات و مذاکره نماید....»

و نیز ماده ٤٦۷ اصول محاکمات جزائی که باین‌جانب حق درخواست تجدیدنظر داده است که در موقع خواهم نمود دیگر معلوم نیست که دادستانی آرتش روی چه نظر آنهم باستناد یک حکم قلابی که روی اوضاع و احوال خصوصی صادر شده و کمتر کسی است در دادگستری که از جریان کار این دادگاه و مسافرت بعضی بخارج مطلع نباشد کار این جانب را در دادگستری خاتمه یافته تلقی نموده و مانع ملاقات وکلاء با این‌جانب شده‌اید و حتی از ارسال نامه‌ی این‌جانب هم برای یکی از وکلای خود جلوگیری فرموده ودرنامه‌ی شماره ۳٤۱۱ د مورخ ۲۵ فروردین ۳۵ باین‌جانب مرقوم فرموده اید:

«رسیدگی بپرونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است و دیگر آقای شهیدزاده سمتی ندارند تا رونوشت نامه‌ای که قبلاً جهت جناب آقای هیئت رئیس دیوان عالی کشور ارسال داشته اید و عنوان آن «اعلام جرم راجع بنقض اصل ۷۸ متمم قانون اساسی و ماده ٤۵۱ و ٤۵۲ اصول محاکمات جزائی»میباشد جهت آقای شهیدزاده فرستاده‌شود.»

دکتر محمد مصدق

(۲۲)

وزارت جنگ

اداره — دادستانی آرتش

شماره ۳٤۳٦ د

۲ مرداد ۳۵

آقای دکتر محمد مصدق

بازگشت نامه مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۵

(۱) دادستان آرتش مفتخر است که بموجب سوابق موجود در تمام مدتی که شما با این دستگاه مکاتبه داشته یا دادستانی آرتش واسطهٔ مکاتبات شما با مقامات و اشخاص بوده است اولین دفعه است که شما ایراد از تأخیر ابلاغ چند نامه میکنید که لزوماً ابلاغ مینماید.

اولاً— تاریخ نامه شماره ۱۳۹۰۲ که آقای گلشائیان وزیر محترم دادگستری بعنوان شما صادر نموده‌اند ۳۵/٤/۱۹ است در حالی که شما تاریخ آن را ۱۵ تیرماه ۳۵

مینویسید.

ثانیاً— عین نامهٔ مذکور از طرف این دادستانی پیوست شماره ۳٤۲۲ تاریخ ۳۵/٤/۲۰ به لشکر ۲ زرهی مرکز ارسال گردیده که بشما تسلیم نمایند.

ثالثاً— هیچ توجه ندارید که دادستانی آرتش برعکس شما مقید بحفظ حرمت و حیثیت اشخاص و مقامات و اطاعت از قوانین و مقررات و موظف باجراء احکام قطعی و لازم‌الاجراست. ضمن اینکه وظایف و تکالیف این دادستانی اجازه‌ی جوابگوئی به لاطایلات نویسی شما را نمیدهد از آن جمله که در نامه‌ی مورخ ۳۱ تیرماه ۱۳۳۵ خود مینویسید «اگر معلوم نیست که دادستانی آرتش روی چه نظر آن هم باستناد یک حکم قلابی که روی اوضاع و احوال خصوصی صادر شده و کمتر کسی است در دادگستری که از جریان کار این دادگاه و مسافرت بعضی بخارج مطلع نباشد کار این‌جانب را در دادگستری خاتمه یافته تلقی نموده...»

(۲) همانطوری که‌طی شماره‌ی ۳٤۱۱—۳۵/۱/۲۵ بشما ابلاغ نموده است «رسیدگی بپرونده شما در دیوان کشور خاتمه یافته است». بنابراین هیچکس در مورد یک امر مختومه وظیفه و سمتی نخواهد داشت.

(۳) طی شماره ۳٤۰۵ بیست و دوم فروردین ۳۵ متن رأی شعبه ۹ دیوان عالی کشور را که باتفاق آراء صادر گردیده بشما ابلاغ نموده است که عیناً چنین است:

«با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود» اینک بشما اعلام مینماید غرض از ابلاغ مجدد رأی که تاسف‌آور است و خجالت دارد این است که شما ضمن مکاتبات خود حتی رأی شعبه ۹ دیوان کشور را تحریف مینمائید بدین توضیح که دیوان کشور رأی میدهد (باملاحظه‌ی جمیع جهات‌ونظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید) ولی شما دائماً مینویسید (نظر باوضاع و احوال خصوصی) رأی صادر نموده‌اند.

(٤) اگر شما حاضر نیستید خود را آشنا بقوانین مملکتی نمائید دادستانی آرتش موظف باجراء قوانین است. کارها در دادگستری خاتمه یافته بدین توضیح که شما باتهام «برهمزدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تخت و تاج سلطنت و اغواء و تحریک مردم بمسلح شدن برضد قدرت و مقام شامخ سلطنت در روزهای ۲۵ تا آخر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» تحت تعقیب دادستان آرتش قرار گرفته و بموجب رأی مورخ ۳۳/۲/۲۲ دادگاه تجدید نظر نظامی عمل شما را منطبق با ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش تشخیص و با رعایت ماده‌ی ٦٤ قانون کیفر عمومی به سه سال زندان مجرد محکوم شده‌اید که رأی

صادر بموجب دادنامه ی شماره ۳۷۰۶ تاریخ ۲۲ اسفند ۳٤ شعبه نهم دیوان عالی کشور باتفاق آراء ابرام و در نتیجه محکومیت شما قطعی گردیده است.

بنابراین دیگر استناد بمادهٔی ۱۸٦ قانون دادرسی و کیفر آرتش که مربوط بآئین دادرسی در دادگاه نظامی است و مادهٔی مزبور مقرر میدارد «وکیل مدافع متهم از ابتدای جریان دادرسی میتواند با او ملاقات نماید» پوچ وبی معناست. ضمن اینکه باید متوجه باشید شما دیگر متهم نیستید بلکه بحکم قانون مجرم شناخته شده اید که مجرمیت شما در سجل قضائی شما و تاریخ کشور بحکم قانون ثبت و ضبط گردیده است.

در خاتمه دادستان آرتش پس از ابرام رأی دادگاه تجدیدنظر نظامی و قطعیت رأی صادر و بموقع اجرا گذاردن آن هیچگونه وظیفه ای از لحاظ قضائی نسبت بشما نداشته و ندارد و نخواهدداشت. پس از قطعیت رأی صادر پروندهٔ شما را بسته و بایگانی کرده است و در مورد ملاقات با اشخاص چنانچه مستحضرید با کسانی که طبق مقررات زندان اجازه ملاقات داشته اید همواره ملاقات نموده اید.

دادستان آرتش ــ **سرتیپ آزموده**

(۲۳)

زندان لشکر ۲ زرهی مرکز

۷ مرداد ماه ۱۳۳۵

تیمسار سرلشکر آزموده دادستان آرتش

وصول نامه شماره ۳٤۳٦ سوم مرداد ۱۳۳۵ آن دادستانی سبب شد باشتباهی که در تاریخ یکی از نامه ها شده بود پی ببرم و از شما هم که در بسیاری از موارد اشتباه نموده اید رفع اشتباه کنم.

(۱) در نامه ی مورخ ۳۱ تیرماه خود از تأخیر ارسال چند مراسله شکایت کرده بودم. ازجمله نامهٔ جناب آقای گلشائیان وزیر دادگستری که این جانب تاریخ آن را سهواً ۱۵ تیر نوشته ام که چون توضیح داده اید تاریخ آن ۱۹ تیر بوده و روز ۲۰ تیر به لشکر ۲ زرهی مرکز ارسال شده دیگر هیچ عرض نمی کنم.

ولی نسبت بنامه ی جناب آقای رضا تجدد قائم مقام ریاست دیوان عالی کشور که تاریخ آن ۱۲ تیر بوده و در سی ام تیر باین جانب رسیده و همچنین نامه ی شماره ۵۰۷٦ پانزدهم اردیبهشت ۳۵ دیوان عالی کشور بعنوان این جانب که آن را بدیوان مزبور فرستاده اند و رونوشت تصمیم دادگاه عالی انتظامی را که ضمیمهٔ آن بوده نگاهداشته و پس از پنجاه روز تأخیر برای این جانب ارسال داشته اند نخواستید توضیحاتی بدهید که

موجبات این تأخیر و تجاوز بحق یک زندانی بی تقصیر چه بوده است.

(۲) راجع برأی شعبه‌ی ۹ دیوان عالی کشور عرض میکنم اشخاص در هر مقام خصوصاً قضات که جز اجرای قانون وظیفه‌ای ندارند تا زمانی مورد احترام جامعه هستند که بقانون احترام کنند و حق هیچ فردی از افراد را تضییع ننمایند.

طبق ماده‌ی ۴۵۳ اصول محاکمات جزائی راجع بمقررات فرجامی «متداعیین برای رسیدگی در دیوان تمیز احضار میشوند، ولی اگر بدون عذر موجه حاضر نشدند رسیدگی و صدور حکم بتاخیر نمیافتد.»

و بر حسب ماده‌ی ۴۵۱ «متداعیین یا وکلای آنان باجازه رئیس شعبه مطالب خود را اظهار میدارند و مدعی العموم اخیراً عقیده خود را اظهار میدارد»

که با نصوصی بدین‌صراحت این‌جانب را برای دفاع از حق خود و گفتن حقایقی در منافع و مصالح مملکت احضار ننمودند و با دستور صریحی که قانون اساسی در اصل ۷۸ متمم داده است که عیناً نقل میشود

«احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که برطبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود» رائی بدین‌طریق صادر کرده‌اند:

«با ملاحظه‌ی جمیع جهات و نظر باوضاع و احوال خصوص مورد اعتراضات فرجامی مؤثر بنظر نرسید و حکم صادر ابرام میشود» که از حیث انشاء نه سلیس است نه رسا و از حیث معنا مخالف دستور اصل مزبور صادر شده است که چون جهتی داشته که قضات از حدود قانون منحرف شوند و رائی بدین‌سخافت وابتذال‌صادر نمایند هرکس آن را بخواند در قلابی بودن آن تردید نمیکند و چنانچه بخواهند برای این واژه مصداقی پیدا کنند از این رأی بهتر نمیتوان مصداقی پیدا کرد. تعجب اینجاست که شما این عمل را ذاتاً بد نمیدانید ولی حرف آن را بد میدانید و آن را جزو لاطایلات میشمارید.

(۳) نظر باینکه نگاشته‌اید طبق‌رأی مورخ ۲۲ اردی‌بهشت ۳۳ دادگاه تجدیدنظر و دادنامهٔ‌شماره ۳۷۰۶ بیست و دوم اسفند ۳۴ شعبهٔ نهم دیوان عالی کشور محکومیت این‌جانب قطعی است و باید متوجه باشم که دیگر متهم نیستم بلکه بحکم قانون مجرم شناخته شده‌ام و این مجرمیت در سجل قضائی این‌جانب و تاریخ کشور بحکم قانون ثبت و ضبط گردیده است

عرض میکنم چقدر روحیه و افکار اشخاص با هم یکی نیست وتفاوت دارد. من متأسفم که چرا دادگاه از این نظرکه ماده‌ی ۴۶ قانون مجازات عمومی اعدام مردانی متجاوز از شصت‌سال رااجازه‌نداده‌است با نظر شما راجع باعدام من موافقت ننمود و شما اکنون این مجرمیت را که باز یک افتخاری است نصیبم شده و کمتر نصیب کسی میشود

برخم میکشید و برای من تنزل مقام میدانید.

من از آن رأی دادگاه فقط آن قسمتی را قبول میکنم که عنوان «جنابی» را از من سلب کرده است، چونکه همیشه از این عنوان پوچ و توخالی متنفر بوده‌ام.

اگر این رأی قلابی را یک مورخی ضمن وقایع روز ثبت کند مبارزه‌ی ملت ایران را با سیاست خارجی در مراجع بین‌المللی و در خود مملکت باعمال اجنبی جزو مفاخر تاریخی ملت میشمارند و هیچوقت از صفحات تاریخ این مملکت محو نمیشود.

بدبختانه کار مملکت بجائی رسیده است که یک دادستان آرتش میتواند قانون را لگد مال کند و یک زندانی بی‌تقصیر که حق دارد از خود دفاع کند با دستور صریحی که دیوان کشور طی شماره‌ی ۱۳۸۲۱ دوازدهم تیرماه ۳۵ بآن دادستانی داده است: «که از لحاظ قضائی مانعی برای ملاقات وکلاء و اشخاص دیگر موجود نیست» نتواند وکلای خود را ببیند و طبق لایحه‌ی قانونی ۱٤ اسفندماه ۳۳ شکایت خود را بدادگاه عالی انتظامی و همچنین بموجب ماده‌ی ٤٦٨ اصول محاکمات جزائی درخواست تجدید نظر خود را بدیوان عالی کشور تقدیم نماید و آنقدر خسته و ناتوان شود که از روی اجبار انتحار نماید و موضوع قهراً خاتمه یابد.

دکتر محمد مصدق

بخش سوّم
عرض جواب
بفرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاه

[مقدمه]

بطوریکه در مقدمه‌ی کتاب بعرض هموطنان عزیز رسید این بخش مربوط بانتقاداتی است که اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی از من و اعمالم در کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند که چون هر کتاب مورد علاقه‌ی جامعه پس از انتشار در یک روزنامه باز آن را طبع میکنند و در یک جلد جداگانه در دسترس عموم قرار میدهند تا هرکس در موقع لزوم بتواند از آن استفاده کند و در مورد این کتاب رعایت این نکته نشده و فقط بانتشار در دو جریده‌ی عصر طهران یعنی روزنامه‌ی «اطلاعات» و «کیهان» قناعت نموده‌اند این است که برای رفع احتیاج خوانندگان از مراجعه‌ی بجرائد در هر یک از فصول کتاب و بالخصوص فصل پنجم آن که از راه کمال مرحمت بشرح اعمال من تخصیص داده شده آنچه فرمایش فرموده‌اند بدون هیچگونه تصرف و تغییر عیناً نقل میکنم و جواب درخور انتقاد را اگر مفصل است در متن والاّ در ذیل همان صفحه* بعرض میرسانم و تشخیص صحت هر یک از انتقادات و عرض جواب را بقضاوت عادلانه‌ی خوانندگان محول مینمایم.

---

* در چاپ همه جوابها ذیل متن مأخوذ از کتاب «مأموریت برای وطنم» آورده شد. برای مشخص بودن میان، متن به حروف ریز و جواب به حروف درشت‌تر به چاپ رسید. (ا.ا.)

بخش سوم در جواب مطالب کتاب اعلیحضرت سابق ایران

بطوریکه در مقدمه کتاب بعرض همراهان عزیز رسید این بخش مربوط به انتقادات اعلیحضرت سابق ایران محمدرضا شاه پهلوی از من و امثالم در کتاب «ماموریت برای وطنم» در مورد اینجانب چون این کتاب مورد علاقه عامه پس از انتشار در یک روزنامه ایرانی طبع میکنند و در یک جلد جداگانه در دسترس عموم قرار بدهند تا هرکس در این مورد بخواهد از آن استفاده کند و در مورد این کتاب عرض این است که [illegible] انتشار در روزنامه‌های عصر ایران یعنی روزنامه «اطلاعات» و «کیهان» قناعت نموده اند است [illegible] از [illegible] در یکی از فصول کتاب بالخصوص فصل پنجم آن [illegible] تشریح احوال من تخصیص داده شده آنچه [illegible] بدون اینکه تعریف و تعبیر [illegible]

و سوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

از فصل سوم کتاب مأموریت برای وطنم

(۱)

مدتها پس از وقایع دوران کودکی چهار حادثه‌ی دیگر برای من روی داد که هر یک در حدود خود حائز کمال اهمیت بوده و موجب شده است که ایمان و توجه بی‌شائبه‌ای که در دوران کودکی بمبدأ حقیقی داشته‌ام ادامه یافته و روزبروز مستحکمتر گردد.

اولین حادثه هنگامی روی داد که برای بازدید سدی که تازه در شرف احداث بود بکوهرنگ در حوالی اصفهان رفته بودم.

دومین واقعه رهائی استان زرخیز آذربایجان از تسلط اجانب بود.

و سومین واقعه‌ی عجیب و تلخ دوران سلطنتم در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ هنگامی که در جشن سالیانه‌ی تأسیس دانشگاه شرکت میکردم روی داد.

قضیه‌ی چهارم که شرح آن در این کتاب مندرج است، معجزهٔ ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که ایران را از چنگال مصدق رهائی داد. دکتر مصدق مردی بود که امکان داشت رهبر سیاسی خوبی باشد ولی در اواخر حکومتش اسیر افکار افراطی خود و عده‌ای از اطرافیان و تلقینات غیرمستقیم یک دولت خارجی قرار گرفته بود. اعتقاد من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقهٔ مشیّت یزدانی میدرخشید.

عرض جواب

بارقه‌ی مشیت یزدانی در دل آیزن‌هاور رئیس جمهوری درخشید که تصویب نمود آزادی یک ملتی را با ٤۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و برای اجرای این معاوضه در مرحلهٔ اول دستخط عزل من صادر و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شروع گردید که چون به نتیجه نرسید مرحله‌ی دوم آن شروع شد و سیصد و نود هزار دلار امریکا بین بعضی از علمای فاسد و امراء و افسران بی ایمان تقسیم گردید و بهر یک از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مبلغ ناچیزی رسید که همه یک دل و

یک زبان زیر نظر آن افسران و درجه‌داران بغارت خانه‌ی من پرداختند، مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند.

از فصل چهارم کتاب مأموریت برای وطنم

(۲)

علاوه بر وظایف نظامی که برعهده داشتم مجبور بودم هر روز پدرم را ملاقات کنم و این ملاقاتها گاهی صبح و اغلب نیم‌ساعت قبل از ظهر صورت میگرفت..... و نظریات خود را بدون اینکه جنبهٔ مذاکره و مباحثه داشته باشد بسمع او میرساندم. با وصف این در آن سن نوزده سالگی گاهگاه عقاید خود را صریحاً در مسائل مختلف بوی عرضه میداشتم و عجب این بود که او همیشه نظریات و عقاید مرا با دقت و حوصله استماع مینمود و پیشنهادات مرا کمتر رد میفرمود.

مثلاً در اثر شفاعت مصرانه‌ی من بسیاری از زندانیان سیاسی آزادی یافتند. شاید جای افسوس باشد ولی یکی از این افراد دکتر مصدق بود که بعداً در دوره‌ی زمامداری خود چیزی نمانده بود که کشور را بافلاس بکشاند و سلسله‌ای را که پدرم بنیاد نهاده بود براندازد. با آنکه مصدق بارها گفته بود که من جان وی را از خـــطر نجات داده‌ام همه دیدند که این دین را بچه طریق عجیبی ادا کرد و چگونه از من حق‌شناسی نمود.

پدرم مصدق را باتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه برعلیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی دانم در فکر وی چه میگذشت که مخالفین خود را بهمکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسها متهم میکرد. مصدق بنقطه‌ی دور افتاده و بدآب و هوائی تبعید شد و چون پیر و علیل بود باحتمال قوی از این تبعید سلامت باز نمی‌گشت. ولی من از او شفاعت کردم. وی پس از چند ماه آزاد گردید. در فصل آینده شرح خواهم داد که از این آزادی چه استفاده‌ای کرد. گاهی که در این باره فکر میکنم در صحت اقدام آن روز خود و شفاعت از وی مردد میشوم. ولی نسبت باغلب کسانی که در اثر شفاعت و کوشش من از زندان آزاد شدند احساس مسرت و خرسندی میکنم.

عرض جواب

بعد از خاتمه‌ی دوره‌ی ششم تقنینیه که دولت در انتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر بمجلس نرفتم مدت سیزده سال در شهر طهران و احمدآباد بانزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال نفهمیدم مرا برای چه دستگیر کردند و به شهربانی آوردند و بهترین گواه پرونده‌های من است در شهربانی.

سؤال کردم بچه تقصیر مرا این جا آورده‌اید؟ گفتند تقصیری ندارید و باید در

این جا بمانید.(۱) من و کسانم درخواستی از والاحضرت همایون ولیعهد وقت نکردیم. این درخواست از طرف مسیو پِرُن تبعه‌ی سوئیس و یکی از دوستان ایام تحصیل اعلیحضرت شاهنشاه که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود صورت گرفت. با این حال هر وقت فرصتی بدستم آمد از اظهار شکرگزاری خودداری نکردم و تا آخرین روزی هم که در سرکار بودم قدمی برعلیه شاهنشاه برنداشتم و شفاعت من نزد پدر تاجدار اثر دیگری هم داشت که این بود دست شاه فقید بیک جنایت دیگر برای از بین بردن من آلوده نگردید.

و امّا اینکه فرموده اید «نمی دانم در فکر او چه میگذشت که مخالفین خود را بهمکاری با خارجیها مخصوصاً انگلیسها متهم میکرد» جا دارد که عرض کنم کافر همه را بکیش خود پندارد.

از فصل پنجم کتاب مأموریت برای وطنم

(۳)

چـــنـد ســـال پـــیش شخصی بنام دکتر محمد مصدق که بیش از هر ایرانی دیگر در تاریخ اخیر ایران موضوع مقالات و مندرجات روزنامه های امریکائی و انگلیسی قرار گرفته بود و متأسفانه برخی از مردم در خارج ایران وی را ملاک قضاوت خود درباره‌ی ایران و ایرانیان قرار دادند در این کتاب باید بخوانندگان اطمینان دهم که مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر و نمونه‌ی خصایص ملت ما نبوده است.

در فصل قبل ذکر شد که پدرم مصدق را در سال ۱۳۱۹ زندانی کرد و در اثر شفاعت من آزاد گردید.

در سال ۱۳۳۲ بار دیگر بجرم برهم زدن اساس حکومت که خود خیانت‌بارزی است محکوم شد. من در این موقع نامه‌ای بمحکمه نگاشته و اظهار داشتم که وی را از تقصیراتی که نسبت بشخص من مرتکب شده بخشیده‌ام. در اثر همین نامه و بعلت کبر سن از اعدام که معمولاً در کشور ایران و سایر کشورهای جهان مجازات این گونه اشخاص است رهائی یافته و فقط بسه سال زندان مجرد محکوم گردید و بدین‌ترتیب یکبار دیگر در اثر دخالت من از مرگ نجات یافت.

وی از سال ۱۳۳۵ که از زندان بیرون آمد بملک شخصی خود رفته و تا کنون که این کتاب

---

(۱) ملاحظه شود شرح زندگانی من در کتاب «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره‌ی پنجم و ششم تقنینیه»،صفحه ۹تا۳۳.

انتشار پیدا میکند چون شخص با ثروتی است در آنجا با خانواده‌ی خود زندگانی آرام و بی حادثه‌ای را میگذراند.

عرض جواب

تقصیراتم فقط این بود که در زمان تصدی من شاهنشاه مثل یک پادشاه مشروطه در این مملکت سلطنت میکردند و در این مدت بنا باطلاعات من سوء استفاده‌ای نفرمودند.

بین شاهنشاه و من اختلاف شخصی نبود که از تقصیراتم در گذرند و برای اینکه تصور نفرمایند پس از محکومیت درخواست عفو میکنم بمحض اینکه نامه‌ی وزیر دربار در دادگاه قرائت شد نسبت باین عفو اظهار تنفر کردم.

اما اینکه فرموده‌اند «از سال ۱۳۳۵ که از زندان بیرون آمد بملک شخصی خود رفته...» عرض میکنم مرا تحت الحفظ آوردند و در این ده محبوسم و چون بدون اسکورت اجازه نمی‌دهند حرکت کنم از قلعه خارج نمیشوم و خواهانم از این زندگی ملامت‌بار هر چه زودتر خلاص گردم.

(٤)

بجهات عدیده من مجبور بوده‌ام درباره‌ی شخصیت مصدق مطالعه کنم و روش معنوی و اخلاقی وی را با مقایسه بین گفتار و رفتارش معلوم ساخته و تأثیر قول و فعل وی را در حیات کشور بواقعی مشخص نمایم.

وی مخصوصاً در دوره‌ی نخست‌وزیری از نزدیک مورد دقت و مطالعه‌ی من قرار گرفت. زندگانی اجتماعی وی در عالم حرف و روی کاغذ بنظر آبرومند می‌آید.

وی در سال ۱۲٦۰ شمسی و بنا باظهار بسیاری اشخاص چند سال قبل از آن در یک خانواده‌ی ملاک و متمکّن متولد شده و در رشته‌ی حقوق و موضوعات مربوط بآن در فرانسه و سوئیس بتحصیل پرداخت و سپس وارد خدمات دولتی شد و مشاغل با مسؤلیتی مانند وزارت دارائی، وزارت دادگستری، وزارت خارجه باو تفویض شد. انگلیسها وسیله‌ی انتخاب وی را باستانداری فارس فراهم آوردند و پس از آن باستانداری آذربایجان نیز منصوب گردید. در سال ۱۳۰۲ شمسی نخستین‌بار بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. تا هنگام سقوط خود سمت نمایندگی مجلس شورای ملی ر .اشت. دوران نخست‌وزیری مع..ق از اردی‌بهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ بطول انجامید و در همین دوره بود که خصوصیات اخلاقی و روحی خود را بر همه کس آشکار ساخت. بیشتر افراد تصدیق می‌کنند که وی شخصاً مرد درستکاری بود ولی چنانکه ذکر خواهد شد قبول این

نظر بسته بتعریفی است که از کلمه‌ی درستکاری بشود. او هیچگاه کمونیست نبوده است. وی در ظاهر همواره از کمونیستها برکناری داشت ولی بکمک آنها متکی بود و آنان را نردبان ترقی خود ساخته بود.

عرض جواب

در هر مملکتی نظیر ایران رجال و کارمندان دولت را باید بسه دسته تقسیم نمود: رجال مخلوق سیاست خارجی — رجال خیرخواه و غیرمبارز— رجال خیرخواه و مبارز.

نسبت بهریک از این سه دسته توضیحاتی لازم است داده شود.

(۱) رجال مخلوق کسانی هستند که با نظریات خارجی وارد کار میشوند و مصالح شخص خود را با مصالح خارجی توأم مینمایند و همیشه صاحب کارند. آنجا که برای سیاست خارجی نفعی نباشد آنان نفعی ندارند و اکثریت قریب باتفاق رجال این مملکت از این قماشند.

(۲) رجال خیرخواه و غیرمبارز کسانی بودند که هر وقت سیاست خارجی میخواست مردم نفس بکشند وارد کار میشدند و چون استحکامی نداشتند کار مهمی نمی‌توانستند انجام دهند و باز هر وقت سیاست خارجی میخواست نقشه‌ی اختناق را عملی کند دست از کار میکشیدند و زمام امور دست کسانی قرار میگرفت که بتوانند از عهده‌ی انجام نقشه‌ی اختناق برآیند.

(۳) رجال خیرخواه و مبارز کسانی هستند که با سیاست خارجی ارتباطی ندارند و در راه آزادی و استقلال وطن حاضرند که از همه چیز بگذرند.

آری بطوری که شاهنشاه فرموده‌اند سیاست انگلیس در انتصاب من بایالت فارس دخالت تام داشت. من در اروپا بودم که در دولت حسن پیرنیا مشیرالدوله بوزارت عدلیه منصوب شدم و از طریق هندوستان عازم ایران گردیدم. ورودم بشیراز تصادف کرده بود با استعفای دائی من فرمانفرما که والی فارس بود. نظر باینکه در آن عصر والی هر ایالت شخص مقتدری بود که در تمام امور مربوط بآن استان دخالت مینمود و اختیارات یک والی با اختیارات یک استاندار کنونی بسیار فرق داشت وفارس هم یک محل پردرآمدی بود که بعضی از رجال نفع‌پرست در طهران داوطلب ایالت فارس شده و سعی میکردند فرمان انتصاب خود را بگیرند و تبلیغات کمونیستی هم در ایران سیاست استعمار را نگران کرده بود و میخواستند شخص بیغرضی در این استان وارد کار شود که عدم رضایت مردم موجب پیشرفت این مرام نگردد. این بود که بعد از ورودم بشیراز پس از چند ساعت عده‌ای بتلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا بآن ایالت از دولت درخواست کردند

و من قبل از این انتصاب کوچکترین ارتباطی با سیاست انگلیس نداشتم و حتی یک نفر انگلیسی را هم نمی‌شناختم و عدم ارتباطم با آن سیاست بحدّی بود که سفارت انگلیس در رم حاضر نشد راجع بامضای تذکره‌ی من از خط هندوستان با درخواست اسحق مفخم‌الدوله وزیرمختار ایران در رم که از دوستان من بود موافقت کند و من ناچار شدم سفری از طریق قفقاز بایران بکنم. ولی بواسطهٔ انسداد راه قفقاز بایران پس از چهار ماه مسافرت باز بسوئیس مراجعت نمایم.(۱)

و باز اعتراف می‌کنم که سیاست انگلیس نه فقط در انتصاب من بایالت فارس بلکه در انتصاب من بایالت آذربایجان نیز اثری بسزا داشت چونکه در تبریز کودتائی شده بود که حاج مخبرالسلطنه والی دست از کار کشیده بود و اعتلاءالسلطنه وزیر پست و تلگراف از طرف حسن پیرنیا مشیرالدوله با من وارد مذاکره شد که سفری به تبریز کنم و من از این نظر که موفقیتم در ایالت فارس روی این اصل بود که قوای انتظامی زیر نظر خود من کار میکرد و در تبریز آرتش طبق دستور مرکز انجام وظیفه مینمود و از من کاری ساخته نمیشد عذر خواستم که بلافاصله همان روز سردار سپه وزیر جنگ بخانه‌ی من آمد و قول داد که در تبریز هم آرتش راجع بامور انتظامی دستور شخص مرا اجراء کند. این بود که موافقت نمودم و با کسالتی که داشتم ظرف دو روز رهسپار محل مأموریت شدم.

چنانچه من بسیاست انگلیس سرسپرده بودم در طهران با دولت وثوق‌الدوله مبارزه نمیکردم و نسبت بقرارداد ۱۹ اوت ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله که ایران را تحت‌الحمایه‌ی دولت انگلیس قرار داده بود در اروپا بجامعه‌ی ملل عرضحال شکایت نمی دادم.

در شیراز هم با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مخالفت نمی‌کردم و مثل سایر ولات و رجال تلگراف تبریک بالابلندی برئیس دولت و کابینه‌ی سیاه مخابره می نمودم و آمادگی خود را برای انجام هرگونه امر و دستور باستحضار او میرسانیدم (۲) و نیز مخالفتم در دولت مشیرالدوله که وزیر خارجه بودم با نامه‌ای که سفارت انگلیس در خصوص مالکیت جزائر «ابوموسی» و «شیخ‌شعیب» در خلیج فارس برای مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر فرستاده بود و نخست‌وزیر ذیل نامه نوشته بود «ضبط شود» و نامه بلاجواب مانده بود، (۳)

---

(۱) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری ـ زندگی و خاطراتم »، فصل نوزدهم.

(۲) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم ، فصل بیستم

(۳) همان کتاب فصل بیست‌وچهارم

مخالفتم بسمت نمایندگی طهران در مجلس پنجم و روز نه آبان ماه ۱۳۰٤ با ماده‌ی واحده که ناقض قانون اساسی بود چونکه مجلس حق نداشت سلسله‌ی قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را میبایست مجلس مؤسسان میکرد،(۱)

مخالفتم در مجلس ششم با دولت مستوفی راجع بانتصاب وثوق‌الدوله در پست وزارت عدلیه و محمدعلی فروغی در پست وزارت جنگ،(۲)

عدم موافقت با انتصاب خودم بنخست‌وزیری که اعلیحضرت شاه فقید میخواستند مرا از مجلس ششم خارج کنند و جزو رجال دسته دوم و در صورت امکان جزو دسته اول قرار دهند، دلایل واضح و روشنی است که من بسیاست انگلیس سر نسپرده بودم.

من نه فقط با سیاست انگلیس بلکه با هر دولتی که میخواست کاری برخلاف مصالح مردم بکند مخالفت کرده‌ام. من اول کسی بودم که در تبریز با مخالف شدید قونسول شوروی قرارداد «ایران— اتحاد جماهیر شوروی» را در خصوص نسخ کاپی تولاسیون اجرا کردم. (۳)

من با پیشنهاد «کافتارادزه» راجع بامتیاز نفت شمال مخالفت نمودم و در همان مجلس قانون تحریم امتیاز را بتصویب رسانیدم. (٤)

من با تقاضای سادچیکف که میخواست شیلات بحرخزر کماکان در دست عمال شوروی بماند تا بعد قراردادی در این باره تنظیم شود موافقت ننمودم و روزی که قرارداد بآخر رسید بهره‌برداری از شیلات ملّی گردید.

من با پیشنهاد اصل چهار که موادی مخالف استقلال ایران در آن درج شده بود موافقت ننمودم تا پیشنهاد را تصحیح کردند و بعد امضا نمودم.

همه میدانند که سلسله‌ی پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است، چونکه تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده‌ای محدود کسی حتی نام رضاخان را هم نشنیده بود و بعد از سوم اسفند که تلگرافی از او بشیراز رسید هر کس از دیگری سؤال می‌کرد و میپرسید این کی است، کجا بوده و حالا اینطور تلگراف میکند.

بدیهی است شخصی که با وسایل غیر ملی وارد کار شود نمی‌تواند از ملت

(۱) ملاحظه شود کتاب «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او»،صفحه ۲۹

(۲) همان کتاب صفحه ۷٦

(۳) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی و خاطراتم»،فصل بیست‌ودوم

(٤) ملاحظه شود کتاب «سیاست موازنه منفی»تألیف حسین کی استوان جلد اول صفحه ۱۵٦تا ۱۸۲»

انتظار پشتیبانی داشته باشد. بهمین جهات هم اعلیحضرت شاه فقید و سپس اعلیحضرت محمدرضاشاه هرکدام بین دو محظور قرار گرفتند. چنانچه میخواستند با یک عده وطنپرست مدارا کنند از انجام وظیفه در مقابل استشمار باز میماندند و چنانچه با این عده بسختی و خشونت عمل میکردند دیگر برای این سلسله حیثیتی باقی نمی‌ماند تا بتوانند بکار ادامه دهند. این بود که هر کس ابراز احساساتی میکرد و یا انتقادی از اعمال شاه مینمود وصله‌ی عضویت حزب توده را باو می چسبانیدند و او را باشد مجازات محکوم میکردند. تبعید و قتل مدرس و فرخی در زندان که نتوانستند آنان را متهم بمرام کمونیستی بکنند یک دلیل بارز و مسلمی است برصدق این مقال و تا صفحات تاریخ باقی است خواهند گفت آنها را برای چه در زندان از بین بردند.(۱)

من نمی‌خواهم عرض کنم بین افسران و درجه‌داران وزارت جنگ عده‌ای با حزب توده ارتباط نداشتند ولی میخواهم این را عرض کنم که عده‌ای وطن‌پرست را که با سیاست استعمار مخالف بودند بعضویت حزب توده متهم کردند و از بین بردند و بهترین مثال تبعید خود من به بیرجند بود که هرگاه اعلیحضرت شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی از من وساطت نفرموده بودند در زندان از بین میرفتم و پرونده‌ای هم میساختند که من عضو حزب توده بودم و باز عرض میکنم که حزب توده اسلحه نداشت و این تهمت را هم بعده‌ای زدند که آنان را از بین ببرند. بطور خلاصه حزب توده و یک عده‌ای وطنپرست هرکدام از یک نظر و جهات خاصی با دولت دیکتاتوری مخالف بودند و هم اکنون هستند.

همه می دانند که در ممالکی مثل ایران اشخاص وطنپرست هیچوقت نخواسته‌اند استقلال وطن خود را در سایه‌ی سیاست یکطرفه حفظ کنند و از یک دولتی بیک دولت دیگر پناه ببرند و خود را تحت‌الحمایه قرار دهند. اشخاص وطنپرست همیشه خواهان سیاستهای متضادی بوده‌اند تا بتوانند بوسیله‌ی یکی دیگری را خنثی کنند و بدست او توقعات یک دولت جواب توقعات دولت دیگر را بدهند.

آن روز که من عهده‌دار مقام ریاست دولت شدم در ایران سه دولت متنفذ بود بدین قرار:

(۱) دولت انگلیس که از دو قرن پیش شروع کرده بود و نفوذ آن در دستگاه

---

(۱) کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش را پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در زندان لشکر ۲ زرهی با نفت آتش زدند. محمد مسعود مدیر روزنامه‌ی مرد امروز را که از وطنپرستان معروف و مخالف استعمار بود شب در خیابان بقتل رسانیدند و از بین بردند.

دولتی عمیق بود و سابقه‌ی تاریخی داشت.

(۲) امریکا که سیاستش سابقه‌ای نداشت و سطحی بود ولی از این نظر که در دنیا قدرتی بدست آورده بود دولت انگلیس نمی‌توانست آن را نادیده تصور کند.

(۳) دولت روسیه تزاری که بعد از انقلاب دیگر در ایران سیاستی نداشت و سیاست جدید زاده‌ی مرام کمونیستی جانشین آن گردید و نظر باینکه دستگاه دولت زیرنظر دول استعماری بود در درجهٔ سوم قرار گرفته بود و با این حال تا استالین فوت نکرده بود دول استعمار از او ملاحظه میکردند و ملت می‌توانست تا حدی اظهار حیات کند و روی همین احساسات بود که من ظرف دو روز قانون ملی شدن صنعت نفت را از تصویب دو مجلس گذرانیدم و باز روی همین احساسات بود از شرکت نفت که قسمتی از خاک ایران را تحت سلطه و نفوذ خود قرار داده بود خلع ید کردم و بعد از استالین چون قائم‌مقام او شخصیتی نداشت ملاحظات دول استعمار از آن دولت از بین رفت و ایدن وزیر خارجه انگلیس مسافرتی بامریکا نمود و مذاکراتش با ایزن‌هاور باین نتیجه رسید که رئیس جمهوری تصویب کند آزادی یک ملتی را با ٤۰٪ از سهام کنسرسیوم مبادله کنند و شرکتهای نفت امریکا بمقصودی که داشتند برسند.

(۵)

از جوانی مصدق آنگاه که در دوره‌ی قاجاریه رئیس اداره‌ی دارائی خراسان بود نقل میکنند که با جعل اسناد قسمتی از زمینهای دیگران را تصاحب کرده و بجرم همین اختلاس طبق قوانین اسلامی که هنوز در کشور عربستان سعودی اجرا میشود محکوم بقطع دست شده بود. نسبت باین محکومیت دلایلی که مؤید صحت آن باشد نشنیده‌ام و معلوم اُست چنین مجازاتی دربارهٔ وی اجرا نشده است، زیرا مردم نطقهای پرحرارت وی را که با حرکت هر دو دست توأم بود بخاطر دارند. ظن من این است که درجوانی ممکن است درامور مالی در اعمال نادرستی دخالت داشته ولی از سوء عاقبت آن اعمال درس عبرت گرفته باشد.

عرض جواب

هستند کسانی که از جریان امور در این مملکت قبل از مشروطه اطلاع کامل دارند و چه خوب بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با وسایلی که در اختیار دارند امر بتحقیقات میفرمودند تا معلوم شود آن زمینی را که من از مال دولت و یا دیگران تصاحب کرده‌ام در کجا بوده و در چه نقطه‌ای از مملکت واقع شده است و فرمایشاتی بدون تحقیق و نسبتهائی که روا نیست بمن نمی‌دادند.

ای کاش همین قانون شرع که در عربستان سعودی اجرا میشود در ایران هم اجرا شده بود تا هیچکس نتواند بدون انتشار حتی یک اعلان ثبت هزاران رقبه را مالک شود و اوراق مالکیت باسم خود صادر نماید.

(٦)

باید دید مصدق از خصایصی که لازمه‌ی یک نفر سیاستمدار حقیقی است چه کم داشت.

اولاً — اطلاعات عمومی او بسیار ناچیز بود و این مسأله همیشه مرا بحیرت میانداخت. زیرا هر چند در خارجه تحصیل کرده بود از سایر کشورهای جهان تقریباً هیچ اطلاعی نداشت و نقطهٔ ضعف معلوماتی او مخصوصاً در مسائل اقتصادی بود. من بهیچ وجه داعیه‌ی تخصص در علم اقتصاد ندارم ولی هر چه بوده است توانسته‌ام حقایق کُلّی و اصول اقتصاد ملی و بین‌المللی را فرا گیرم و از نظر مقام سلطنت نیز همیشه با عده‌ی کثیری از مأموران دولتی که دارای سوابق و عقاید اقتصادی و سیاسی متفاوت بودند تماس داشته‌ام و با کمال صداقت باید بگویم که کمتر کسی را دیده‌ام که عهده‌دار مقام و مسؤولیتی باشد و مانند مصدق از اصول بدوی و مقدماتی تولید و تجارت بی‌اطلاع باشد. این امر واقعاً برای من تعجب‌آور بود. چون مصدق شخص کودنی نبود و تا حدی اهل مطالعه بحساب میآمد. باید علت بی‌اطلاعی او را در امور اقتصادی حمل برآن کرد که وی همیشه چنان در چنگال طغیانهای روحی خود اسیر بود که نمی‌توانست بطور عمقی و عملی یک مسأله اقتصادی را مورد مطالعه قرار داده.

عرض جواب

اطلاعات و معلومات شاهنشاه در امور اقتصادی سبب شد توازنی که در زمان تصدی من بین صادرات و واردات کشور برقرار شده بود از بین برود و رقم واردات پنج برابر صادرات شود بدین‌قرار:(۱)

واردات

سال ۱۳۳۲ که این جانب متصدی بودم	۵ ملیارد ریال
سال ۱۳۳۳ روی معلومات شاهنشاه	۷ ملیارد ریال
سال ۱۳۳٤ روی معلومات شاهنشاه	۹ ملیارد ریال
سال ۱۳۳۵ روی معلومات شاهنشاه	۲۰ ملیارد ریال

(۱) از مجله‌ی «خواندنیها» ۷مردادصفحه ۱۷ و ۱۱ مهرماه ۱۳٤۰ صفحه ٦

سال ۱۳۳٦ روی معلومات شاهنشاه	۲۵ ملیارد ریال
سال ۱۳۳۷ روی معلومات شاهنشاه	۳۳ ملیارد ریال
سال ۱۳۳۸ روی معلومات شاهنشاه	٤۱ ملیارد ریال

صادرات باستثنای نفت

سال ۱۳۳۲ که این جانب متصدی بودم	٤۸ ملیارد ریال
سال ۱۳۳۳ روی معلومات شاهنشاه	۱۰ ملیارد ریال
سال ۱۳۳٤ روی معلومات شاهنشاه	۸ ملیارد ریال
سال ۱۳۳۸ روی معلومات شاهنشاه	۷ ملیارد ریال

نشر اسکناس

در اواخر سال ۱۳۳۱ که این جانب در رأس امور بودم میزان اسکناس که منتشر شده بود به هفت ملیارد و هشتصد ملیون ریال بالغ میگردید ولی اکنون بالغ به یازده ملیارد شده است. (۱)

(۷)

از این موضوع وخیم‌تر منفی بافی او بود. مثلاً در مقایسه‌ی هیتلر و مصدق باید گفت: هیتلر پیمان ورسای را بباد حمله و ناسزا میگرفت ولی برنامه‌ی وی که هر چند معقول و منطقی نبود معلوم و مشخص بود. در صورتیکه عقاید مصدق و تمام هدفهائی را که پیش می‌آورد هر چند بطور موقت بذوق عامه میآمد چیزی جز منظورهای منفی نبود. در حقیقت مصدق اصولی را تلقین می‌کرد که خود وی آن را «سیاست موازنه‌ی منفی» نام گذاشته بود.

مقدمه‌ی بیان وی که منطقی هم بود این بود که ایران سالهاست که بعلت نفوذ اجانب در مضیقه و فشار بوده است و از این مقدمه فوراً نتیجه میگرفت که بهترین خط مشی برای ایران این است که هیچ امتیازی بخارجیها واگذار نشود و هیچ گونه کمکی هم از آنها پذیرفته نشود. در نظر اوّل این طرز فکر با سیاست عدم مداخله که قبل از جنگ بین‌المللی دوم در قسمتهائی از امریکا متداول بود شباهت دارد ولی رویه‌ی منفی مصدق از این حد هم بالاتر رفته و نه تنها خارجی بلکه امور داخلی کشور را هم شامل بود.

(۱) نقل از روزنامه‌ی «دنیا» ۵ شهریور ۱۳٤۰

عرض جواب

بطوری که فرموده‌اند عقیده داشتم هیچ امتیازی بدول بیگانه داده‌نشود و اعطای امتیاز بیک دولت سبب نشود دول دیگر هم برای سوءِ استفاده تقاضای امتیاز کنند.

اعطای امتیاز بیک دولت و یا اتباع آن اگر شأن و منزلتی داشت ممالک مترقی‌تر از ما هم باین کار مبادرت میکردند.

اعطای امتیاز بیک دولت یا اتباع آن سبب میشود که برای ادامه‌ی استفاده های نامشروع مجلسین را بواسطه‌ی اعمال نفوذ از یاران و سرسپردگان خود تشکیل دهند و دولتی هم که با رأی چنین مجالسی روی کار بیاید البته برای ایران نمی‌تواند کاری بکند.

بطور خلاصه تمام وسایل مؤثر مملکت را در دست بگیرند و در تمام امور کشور دخالت کنند و چنین عملی سبب شود که دول دیگر هم در مقام سوء استفاده برآیند و ایران هیچوقت روی آسایش و راحتی را نبیند.

(۸)

مخالفت شدید او با احداث راه‌آهن در ایران مثال روشن از این طرز فکر اوست. بخاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است. وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه‌آهن سراسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که میخواستند بروسیه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که بعقیده‌ی او آیا باید پدرم راه‌آهن را در مسیر دیگری احداث میکرد؟ جواب او این بود اصلاً پدرم نباید راه‌آهن احداث میکرد و ایران احتیاجی براه‌آهن نداشت و مردم بدون آن مرفه‌تر بودند. وقتی در این زمینه چانه‌اش گرم شده بود چنین استدلال کرد که قبل از دوره‌ی پدرم ایران فاقد راه‌آهن بودو بنادرقابل ذکرنداشت. بطرق‌و شوارع ایران نمیشد اطلاق راه کرد و بعلت نبودن آسفالت و پیاده‌رو مردم تا زانو در گِل و لای فرومیرفتند. امّا لااقل ایران مستقل بود.

برای آشکار ساختن این سخنان بدون منطق به یادش آوردم که قبل از سلطنت پدرم ایران زیر زنجیر «کاپی‌تولاسیون» یعنی حاکمیت و استقلال قضائی بیگانگان بود و در آن ایام نیمی از کشور تحت تسلط روس و نیمی دیگر زیر استیلای انگلیس قرار داشت و وضع امنیت و اجرای قانون آن چنان بود که پس از غروب آفتاب مردم عاقل از ترس دزد در خیابانهای طهران دیده نمیشدند. آیا اسم این وضع را می توان استقلال گذاشت؟ مصدق در برابر این شواهد زنده جواب نداشت ولی میدیدم که استدلالات من تغییری در نتایجی که از اظهار لجوجانه و منحرف خود گرفته نداده است.

عرض جواب

من هیچوقت عرض نکرده‌ام کشور ایران از استقلال تام بهره‌مند بوده است و

اکنون هم چنین ادعائی نمی کنم،چونکه در یک مملکت مستقل یک دولت بیگانه نمی‌تواند شاه را تبعید کند و در یک کشور مستقل حق انتخاب نمایندگان مجلسین با مردم است و همه می‌دانند که بعد از کودتای سوم اسفند تا دورهٔ ششم تقنینیه که شاه فقید کاملاً باوضاع مسلط نشده بود اکثریت قریب باتفاق وکلای مجلس شورای ملی با نظریات یک سفارت بیگانه وارد مجلس شدند و از آن ببعد که مخالفین دولت از بین رفتند و یا دیگر انتخاب نشدند حتی برای نمونه هم یک نمایندهٔ حقیقی مردم در مجلس دیده نشد.

قبل از کودتا مردم و جرائد نسبتاً آزاد بودند ولی بعد که توانستند رجال مملکت را زندانی کنند و مدیران جرائد را سخت تنبیه کنند و شلاق بزنند آن آزادی ناقص هم بکلی از بین رفت و از روی حقیقت مردم وطنپرست ایران می‌خواستند در آن گل و لای فرو بروند و آن خیابانهای آسفالته را نبینند و از آن عبور نکنند.

راجع بکاپی تولاسیون باید عرض کنم که این رژیم به پیشنهاد خود دولت اتحاد جماهیر شوروی در عهد نامه‌ی سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی از بین رفت و عهدنامه‌ی مزبور در دولتهای قبل از کودتا تنظیم شده و پنج روز بعد از کودتا منعقد گردید(۱) و با این حال تا آخر سال ۱۳۰۱ که من وارد تبریز شدم مقررات عهدنامه در آن استان اجرا نشده بود و قونسول شوروی میتوانست هر یک از مبلغین کمونیست را که برخلاف مقررات مملکتی تبلیغ کنند از ایران روانهٔ کشور خود کند و من با مخالفت شدید قونسول شوروی عهدنامه را اجرا کردم(۲) و سایر دول نیز که باستناد عهدنامه‌ی ترکمن‌چای از این رژیم استفاده میکردند و آن عهدنامه از بین رفت از روی کمال دوراندیشی از این حق صرفنظر کردند، چونکه بالمآل دولت شوروی حاضر نمیشد عده‌ای دول از این رژیم در ایران استفاده کنند و او نکند.

و امّا در خصوص راه‌آهن — مدت سه‌سال یعنی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هر وقت راجع باین راه در مجلس صحبتی میشد و یا لایحه‌ای جزء دستور قرار میگرفت من با آن مخالفت کرده‌ام. چونکه خط خرمشهر — بندرشاه خطی است کاملاً سوق‌الجیشی (۳) و در یکی از جلسات حتی خود را برای هر پیش‌آمدی حاضر کرده

---

(۱) روزنامه‌ی اطلاعات مورخ ۱۶ مهرماه ۱۳۳۹

(۲) ملاحظه شود کتاب «شرح مختصری از زندگی وخاطراتم »، فصل ۲۲

(۳) سوق‌الجیشی از این جهت که از این خط بسیار کم عبور میشود و احتیاج به باربری هم

←

گفتم هرکس باین لایحه رأی بدهد خیانتی است که بوطن خود نموده است که این بیان در وکلای فرمایشی تأثیر ننمود، شاه فقید را هم عصبانی کرد و مجلس لایحه دولت را تصویب نمود(۱) و در بادی امر نظریاتم این بود راه‌آهنی که ترانزیت بین‌المللی ندارد نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک دیگر که عدهٔ ساکنین آن کم است و اجتماع فشرده ندارند مفید نیست(۲) و احتیاجات کشور را میتوان بوسیلهٔ سرویسهای منظم باربری تأمین کرد. چنانکه هم‌اکنون در نقاطی که راه‌آهن نیست این کار میشود و از فقدان این راه کسی عدم رضایت ندارد.

مدرک من در آنوقت گزارشی بود که ادارهٔ کل طرق و شوارع نسبت بدرآمد سه ساله‌ی راه‌آهن آذربایجان بمقامات مافوق خود داده بود که در ظرف سه سال از این راه بعد از وضع مخارج در حدود سی و سه هزار تومان عاید دولت شده بود بدین‌قرار:

سال ۱۳۰۰	۲۰۶۸۳ تومان
سال ۱۳۰۱	۴۵۸۳ تومان
سال ۱۳۰۲	۷۸۰۶ تومان
جمع عوائد سه سال	۳۳۰۷۲ تومان

از تحقیقاتی هم که بعد راجع باین خط نمودم باین‌نتیجه رسیدم که طول آن سی فرسنگ و در هر فرسنگ در حدود سیصد هزارتومان بنرخ روز خرج شده است و جمع کل مخارج به نه ملیون تومان بالغ شده بود که از قرار سود صدی ده میبایست در ظرف سه سال دویست و هفتاد هزار تومان داده باشد که چهاردرصد برای سود سرمایه و شش درصد دیگر بمصرف مخارج اداری و استهلاک رسیده باشد. درصورتیکه مجموع عوائد سه سال سی و سه هزار تومان بود، بشرحی که گذشت.

←

کم است و راه آهنی که از هر جهت مورد احتیاج نباشدسودی ندارد که دولت از آن استفاده کند کمااینکه راه آسفالتهٔ خرمشهر — پهلوی هم که ۱۱۰۰ کیلومتر طول آن است و سازمان برنامه آن رامیسازد و یکی از مفاخر عصر سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی است در حکم این راه قرار دارد و بلکه از آن هم بدتر است و چه خوب است که شاهنشاه بفرمایند از بندرشاه چه مال التجاره‌ای برای شرق اقصی و یا از خرمشهر چه مال التجاره‌ای برای کشور اتحاد جماهیر شوروی حمل میشود که از آن بتوانند استفاده کند.

(۱) ملاحظه شود کتاب «نطقهای دکتر مصدق در دوره‌ی پنجم و ششم تقنینیه» صفحه‌ی ۱۲۹ — ۱۲۱ — ۱۲۷ — ۱۳۶ — وبالخصوص صفحه‌ی ۱۴۳.

(۲) ملاحظه شودهمان کتاب صفحه‌ی ۱۴۵، نظریات مهندس کاساکوسکی راجع بخط بین‌المللی راه‌آهن در ایران.

در جلسه‌ی ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورای گفتم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست: آنکه ترانزیت بین‌المللی دارد ما را به بهشت میبرد و راهی که بمنظور سوق‌الجیشی ساخته شود ما را بجهنم و علت بدبختیهای ما هم در جنگ بین‌الملل دوم* همین راهی بود که اعلیحضرت شاه فقید ساخته بودند.

در جلسه‌ی ۹ اردی‌بهشت ۱۳۰۶ متمثل باین مثال شدم که شخصی گفت از درشکه های کرایه به تنگ آمده‌ام هرکجا پیاده میشوم باید مدتی راجع بکرایه با صاحب درشکه بحث کنم. در نقاطی هم که درشکه نیست آن را از نقاط دور بخواهم و کرایه گزافی بدهم. احتیاج شخص من هم آنقدرنیست که بتوانم از عهده‌ی خرج یک درشکه‌ی شخصی برآیم. باو گفتند که یک درشکه تهیه کنید هروقت مورد احتیاج خودتان است از آن استفاده کنید و هر وقتی هم که احتیاج ندارید آن را کرایه دهید و قسمتی از مخارج خود را بدین طریق جبران نمائید. این مثال در راه‌آهن بین‌المللی کاملاً صادق است، یعنی آنقدر که در خود مملکت مورد احتیاج است از آن استفاده می‌کنند و ضرر خود را هم از حمل و نقل بین‌المللی جبران می نمایند.

و اکنون آنچه از این راه‌آهن ایران عاید میشود مبلغی در حدود دویست و هشتاد و هشت ملیون تومان است که پنجاه و پنج درصد آن صرف هزینه‌های اداری که پانزده هزار کارمند و بیست هزار کارگر از آن استفاده میکنند و چهل و پنج درصد بقیه بمصرف تعمیرات رسیده است و از بابت سود سرمایه و استهلاک دیناری عاید دولت نشده و باری است که باید بدوش مالیات دهندگان گذارده شود.

ساختن راه‌آهن در این خط هیچ دلیل نداشت جز اینکه میخواستند از آن استفاده ای سوق‌الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن بایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت میبرد وارد انگلیس کند و علت سرنگرفتن ذوب‌آهن در این مملکت همین منافع متعارضهٔ انگلیس است که بعد از شاه فقید هم شاهنشاه از همان رویه پیروی فرمودند و علاقمندی دولت انگلیس بفروش آهن بقدریست که بعد از ۲۸ مرداد و سقوط دولت من یعنی در ۱۳ مهرماه ۱۳۳۲ (۵ اکتبر ۱۹۵۳) که ایدن دوره‌ی نقاهت خود را تمام نمود و باز در وزارت خارجه شروع بکار کرد به «دنیس رایت» کاردار سفارت انگلیس در طهران امر نمود پیشنهاد فروش آهن را که در زمان تصدی من هیچ بایران وارد نشده بود هرچه زودتر بدولت ایران تقدیم کند(۱)

* اصل: اول (ا.ا.)

(۱) خاطرات ایدن طبع پاریس، صفحه‌ی ۲۴۲

والحق که شاهنشاه هم در این باره هیچ فروگذار نفرموده و هر وقت که فرصتی بدست آورده‌اند به تکلیف وجدانی خود عمل فرموده‌اند و در آخر کتاب «مأموریت برای وطنم» در فصل ۱٤ میفرمایند «تأکید کردم و از وزیر مسؤول خواستم برای اتمام یکی از خطوط آهن تاریخ معیّنی را تعیین کنید» وژرج پنی یکی ازمدیران عالیرتبه‌ی شرکت یونایتد استیل بزرگترین کنسیرسیوم فولادسازی انگلستان هم بایران آمد تا بتواند بطور مستقیم با عده‌ای وزراء و سایر مقامات عالیه‌ی دولتی راه‌آهن راجع بفروش ریل مورد احتیاج [و] توسعه‌ی شبکهٔ این راه وارد مذاکره شود. (۱)

در آن روزهائی که لایحه‌ی راه‌آهن تقدیم مجلس شده بود دولت از عوائد نفت چهارده ملیون و به تعبیر امروز در حدود دویست ملیون تومان ذخیره کرده بود که من پیشنهاد کردم آن را صرف ایجاد کارخانه‌ی قند بکنند و از خرید بیست و دو ملیون تومان قند در سال که در آنوقت وارد کشور میشد بکاهند. چنانچه این پیشنهاد مورد قبول واقع شده بود دولت می توانست بعد از سه سال از کارخانهای قند بهره‌برداری کند و از واردات قند بکاهد و پولی که در ازای خرید قند بخارج میرفت صرف بهبودی حال کشاورزان مملکت کند. این پیشنهاد مورد توجه قرار نگرفت و مجلس بلایحه‌ی خط راه‌آهن جنوب و شمال رأی داد و با این که در خرید آهن از انگلستان و اتمام آن نهایت تسریع بعمل آمده بود و شاهنشاه در فصل دوم از کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند «مهندسین تصدیق می‌کنند که راه‌آهن سرتاسری ایران که پدرم از سال ۱۹۲۷ آغاز و در سال ۱۹۳۹ بپایان رسید شاید جالب‌ترین راه‌آهن طویلی باشد که با این سرعت ساخته شده است» از روز شروع ساختمان تا اتمام آن دوازده سال طول کشید و صرف وقت شده است و چنانچه در ظرف این مدت عوائدنفت بمصرف کار[خانهٔ]قندرسیده بودرفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانهای قند هم می توانستند خط راه‌آهن بین المللی را احداث کنند که باز عرض میکنم هر چه کرده‌اند خیانت است و خیانت.

(۹)

نمونه‌ی دیگری از طرز فکر خاص او آنکه روزی از رئیس دانشکدهٔ پزشکی که بمناسبی برامسر سفر کرده بود درباره‌ی مسافرتش سؤالاتی میکند. وی میگوید که هر چند در مسافرت بوی خوش گذشته ولی وضع راهها بسیار بد و محتاج بمرمت اساسی است. مصدق از این اظهار نظر خشمگین شده در پاسخ می‌گوید که اصولاً این قبیل مسافرتها لزومی ندارد و بهتر است انسان در

(۱) روزنامه‌ی کیهان شماره‌ی ۵٤۹۷ مورخ ۱۱ آبان‌ماه ۱۳٤۰

خانه‌ی خود استراحت کند و اصلاً بمسافرت نرود.(۱)

بعضی اشخاص که از افکار غیرمنطقی مصدق در این مسائل آگاهی داشتند گفته‌اند که شاید وی بیشتر شیفته‌ی دوران خوش‌سابق و زمانی بوده است که هنوز علوم و فنون ملل باختر اوضاع جهان را دگرگون نساخته بود و شاید مانند یک متفکر خیال‌پرست میل داشته است که عقربه‌ی ساعت ایران را بعقب برگرداند. امّا این سخن نمی‌تواند ملاک تصدیق و قبول رویه‌ی مصدق باشد، زیرا این نحوه فکر اگر از طرف یک نفر فیلسوف گوشه‌نشین اظهار شود ضرری ندارد ولی اگر از طرف یک مقام سیاسی مسؤول گفته شود که در جهان امروز کشوری را اداره میکند خطرناک و زیان‌آور خواهد بود.

از این گذشته منفی‌بافی مصدق مربوط بعلوم و اختراعات جهان غرب نبود بلکه دامنه‌ی آن بکلیه‌ی امور ومسائل کشیده‌شده بود. مثلاً وقتی بنخست‌وزیری رسید برنامه‌ای را که من برای تقسیم املاک سلطنتی بین روستائیان فقیر داشتم متوقف ساخت. در حالیکه این برنامه یکی از بهترین وسائل عملی برای بالا بردن سطح زندگانی مردم عادی کشور بود. علت آن بود که مصدق نمی‌توانست چنین عمل مثبت و اقدام مفیدی را تحمل کند و برنامه‌ای که برای بهبود و رفاه اجتماعی داشتم مورد علاقه‌ی وی نبود.

تصور میکنم از اینکه برنامه‌ی توزیع املاک رضایت عمومی را جلب کرده دچار حسد شده بود و چون خود از ملاکین عمده بود و بدارائی خویش دلبستگی بسیار داشت از اجرای برنامه‌ی تقسیم املاک سلطنتی احساس شرمساری میکرد. خوشبختانه قبل از اینکه مصدق بتواند این مخالفت را بمرحله‌ی عمل برساند سقوط کرد و در فصل دیگر بیان خواهم کرد که چگونه پس از سقوط وی این برنامه مجدداً احیاء گشت و مواد آن توسعه یافت.

عرض جواب

در یکی از روزهای خرداد ۱۳۳٤ که نمایندگان مجلس شورای ملی به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدند راجع به تقسیم املاک سلطنتی فرمایشاتی فرمودند که در شماره‌ی ۲۵ خرداد روزنامه‌ی «پست طهران» منتشر گردید که من در لشکر ۲ زرهی زندانی بودم و نتوانستم از خود در جرائد دفاع کنم. این بود که خواستم از لایحه‌ای که برای تقدیم بدیوان عالی کشور تهیه میشد استفاده کنم و نظریات خود را در آنجا نگاشتم و چون دیوان کشور مرا برای دفاع از خود احضار ننمود لایحه داده نشد و نظریاتم منتشر نگردید و باز چون در احمدآباد زندانی هستم و نمی‌توانم در جراید از خود دفاع کنم آن را در بخش

(۱) تکذیب می‌کنم. چه خوب بود اعلیحضرت شاهنشاه نام گوینده را فاش میفرمودند تا همه بدانند که او از این خلافگوئی چه نظری داشته است.

دوم این کتاب قرار داده‌ام(۱) و در این جا فقط عرض میکنم تشکیلات موجود و مقررات جاری را نباید از بین برد مگر اینکه مطمئن شویم تشکیلات و مقررات بعدی در صلاح جامعه تمام شود نه برضرر.

تقسیم فعلی محصول بین مالک و زارع روی اجرت کار قرار گرفته است؛ بدین‌طریق که در اراضی حاصلخیز سهم زارع کمتر و در اراضی متوسط و یا غیر مستعد سهم او بهمین تناسب بیشتر است و من‌باب مثال در اراضی حاصلخیز سهم زارع به نصف از محصول و در متوسط به $\frac{۳}{۵}$ و در اراضی غیر مستعد حتی به $\frac{٤}{۵}$ از محصول بالغ میشود و تقسیم اخیر در نقاطی معمول است که زراعت از آب باران مشروب میگردد و در زراعت دیم زارع باید بذر را در مساحتی معادل سه برابر زمین آبی کشت کند تا بتواند بهره‌ای از آن ببرد و چنانچه باران نیاید چیزی عایدش نمیشود.

حال باید دید اگر بتوانند مساحت تمام قراء کشور را که فعلاً بواسطه‌ی نبودن وسایل غیرعملی است تعیین کنند و سهم هر زارعی را در یک نقشه معلوم نمایند آیا مالکین جزء می‌توانند از عهده‌ی آبادی املاک برآیند؟ و ماشین‌آلات فلاحتی مورد احتیاج را تهیه نمایند؟ آیا می‌توانند در این سالها که مملکت دچار خشکسالی است و آب قنوات رو بکاهش میرود در پیشکار قنوات کار نو حفر نمایند؟

اکنون دوازده سال است که در هر سال چند پارچه از املاک سلطنتی بین زارعین تقسیم و اسناد مالکیت آنها با یک تشریفات خاصی بآنان داده شده است و باز سالهای بسیار لازم است تا طی همین تشریفات این املاک بین زارعین تقسیم شود.

چنانچه موضوع شکایت این است که تقسیم محصول بین زارعین و مالک عادلانه نیست چه بی‌عدالتی از این بیشتر که املاکی بین یک عده تقسیم شود و ساکنین املاک دیگر شاهنشاهی سالیان دراز از این نعمت محروم باشند.

و باز چه بی‌عدالتی از این بالاتر که مالکین* املاک شاهنشاهی مالک بشوند و مالکین* املاک دیگر نشوند و از این نعمت محروم بمانند!!

و باز چه بی‌عدالتی از این بیشتر که اعلیحضرت شاه فقید ۵٦۰۰ رقبه املاک مردمی از هر طبقه را بزور و بدون اینکه حتی یک اعلان ثبت در روزنامه‌های وقت منتشر شود مالک شده باشند و اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی بعنوان ارث پدر این املاک را بزارعین بفروشند و وجهی بدین‌طریق برثروت خود اضافه کنند.

---

(۱) ملاحظه شود بخش دوم فصل پنجم قسمت اول

* ظاهراً سهوالقلم و «زارعین» درست است (ا.ا.)

موضوع شکایت زارع از مالک این بود که مالک نفع بیشتری میبرد و از زارع نیز به بعضی عناوین از قبیل بیگاری و پاره‌ای رسومات محلی سوء استفاده می‌نماید که برای رفع شکایت چنین قرار شد از کل سهم مالکانه بدون اینکه چیزی بابت خرج حساب شود بیست درصد برای استفاده‌ی کشاورزان و امور عمرانی کسر کنند و مرسومات محلی هم از هر قبیل و هر چه که بود بکلی متروک گردد. آن زارعی که مدت دو سال زمامداری من نتوانست از این قانون استفاده کند یعنی ده درصد از یک محصول موجودی که در تصرف خود او بود ببرد چطور می‌تواند اگر ملک تقسیم شد آن را آباد کند و محصولی از آن ببرد که مالک فعلی نتوانسته است برداشت نماید.

در املاکی که از آب قنات مشروب میشود بسیار دیده‌شده کثرت عده‌ی مالکین سبب شده است که در قنات کار نکنند و ملک از حیّز انتفاع بیفتد و بعد یکی از مالکین سهم سایرین را خریداری کند و در صدد آبادی برآید.

از تقسیم املاک اگر مقصود این است مملکت آباد شود تقسیم املاک این نظر را تأمین نمی‌کند. در این عصر که باید از ماشینهای فلاحتی استفاده نمود چگونه ممکن است یک عده زارع غیر موافق و بی‌سرمایه بتوانند ماشینهای مورد احتیاج را فراهم نمایند و در این سالهای خشک که آب قنوات رو بکاهش میرودودر بعضی از محلها قنات خشک شده است زمین در املاک مجاور خریداری کنندو پیشکارقنات را امتداد دهند. در ایران اوّل شرط آبادی آب است. زمین بی‌آب در همه جا هست و تقسیم آن بین یک عده سودی ندارد و مانعی هم ندارد.

برای تقسیم املاک بین زارعین ورفاهیت فعلی آنان کسر بیست درصد از سهم مالکانه سبب خواهد شد کمتر کسی پیرامون مالکیت بزرگ برود و بتدریج املاک بسیاری که اکنون در مالکیت عده‌ای قلیل قرار گرفته است بین عده‌ای کثیر تقسیم شود. مشروط بر اینکه ده درصد و سهم کشاورزان را از مالک بگیرند و در حلق آنان بریزند و ده درصد عمران را فقط برای باسوادکردن کشاورزان بکار برند تا آنان فهمی پیداکنند و اجرای هر قانونی [را] که درنفع خودشان وضع میشودبخواهند و یک قانونی هم تصویب شود هر مالکی که دست از تحمیلات سابق نکشید و نسبت بزارعین و ساکنین ملک برخلاف قانون رفتار نمود پس از ثبوت معادل یک عشر مالیاتی که در آن سال می‌دهد بعنوان جریمه بپردازد.

(۱۰)

منفی‌بافی مصدق بمسائل مربوط بدفاع کشوری و امنیت داخلی نیز کشیده شده بود و بارها

بمن میگفت که چون ایران از تجاوزات دول بزرگ صدمه ها دیده است بنابراین هرگز نباید برای دفاع کشور کوشش بشود. وی میل نداشت این نکته در خارج از ایران انعکاس پیدا کند و فقط میخواست در داخله‌ی ایران مسلّم باشد که اگر دولتی بمُسخر کردن ایران اقدام کند ما نباید مقاومت بخرج دهیم.

وی این فکر را در مورد شورشها و آشوبهای داخلی نیز نه تنها تبلیغ میکرد بلکه عملاً نیز از آن پیروی می نمود. مصدق در زمان نخست‌وزیری خود طی سالها ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ هنگامی که افراد منتسب بحزب توده و سایر آشوبگران نظم پایتخت و سایر شهرهای بزرگ را مختل میکردند هیچگونه قدمی برای جلوگیری آنها برنداشت و طرز عملش این بود که در این گونه آشوبها چند تانک و کامیون حامل سربازان مسلح در نقاط مختلف تهران مستقر میکرد ولی آنها را از هرگونه اقدام مؤثری منع می نمود و بهمین جهت شورش و غارت و زد و خورد در خیابانها در برابر چشم مأمورین انتظامی بر پا بود. ولی بدستور مصدق آنها فقط ناظر و تماشاگر وقایع بودند. بالاخره عده‌ای از طرفداران سرسخت مصدق نتوانستند بی قیدی وی را در مسأله‌ی آشوب و غارتگری که هر روز توسعه پیدا می‌کرد تحمل کنند و دریافتند که مصدق عمداً یا از روی نادانی کشور را بکمونیسم تسلیم خواهد نمود.

عرض جواب

قسمت اول این فرمایشات گفته‌های من نیست و دور از انصاف است که شاهنشاه بمن چنین نسبتهائی بدهند. من هیچوقت از دفاع برای مصالح مملکت سرنزده‌ام و تا آنجا که از یک فردی برآمده است از وطن عزیزم دفاع کرده‌ام و اکنون نیز با اعمال دولی که بعنوان جلوگیری از تسلط کمونیسم خود این کشور را مُسخّر کرده‌اند و از آزادی و استقلال جز اسم چیزی برای ایران باقی نگذارده‌اند مخالفم. پیشرفت کمونیسم در دنیا معلول دو علت است: یکی فرق فاحشی است که بین زندگی عده‌ای قلیل با عده‌ای کثیر وجود دارد و دیگری یأس وطـنپرستان از توحید مساعی دول استعمار با اشخاص دزد و نادرست در نفع خودشان و بهترین دلیل اینکه در کشورهای امریکا و انگلیس و دول اسکاندیناوی و سوئیس که این توحید مساعی نیست کمونیسم فرق فاحشی نکرده است و پیشرفت این عقیده در بیشتر ممالکی محسوس است که دول استعمار برای انجام مقاصد خود با اشخاص دزد و نادرست و خائن مملکت توحید مساعی کرده‌اند.

(۱۱)

عده‌ای در این فکرند که شاید رویه‌ی منفی او در مسأله‌ی دفاع از کشور و حفظ امنیت ناشی از عقیده‌ی فلسفی یا مذهبی او مبنی برصلح طلبی بوده است.

بعقیده‌ی من این نظر درست و منطبق برحقیقت نیست، زیرا او از شیوه‌ی آرامش طلبی از نظر راه و رسم زندگی پشتیبانی نمی‌کرد و باخلاق «گاندی» متصف نبود. بلکه همیشه عده‌ای اوباش و ماجراجو را تحت اختیار خود یا طرفداران خویش داشت که در شهر جولان می دادند و بآزار و اذیت مردم بی گناه میپرداختند. بعلاوه باید در نظر داشت که پیروان گاندی پس از آزادی هندوستان اصل آرامش طلبی را به بی نظمی و تزلزل امنیت کشور تفسیر نکرده‌اند. هندوستان دارای آرتش زمینی و دریائی و هوائی نیرومندیست و هنگامی که اغتشاشاتی در بمبئی و سایر مراکز مهم هندوستان روی می دهد نیروهای انتظامی با کمال قدرت در اتخاذ وسایل مؤثر برای برقراری نظم و آرامش درنگ نکرده اند.

عرض جواب

نه پولی در بساط، نه اعتبار سری در اختیار بود که بیک عده اوباش و ماجراجو داده شود. یک عده مردم وطنپرست با نظریات من راجع بسقوط استعمار در این کشور موافق بودند و هر چه کردند روی عقیده و ایمانی بود که در راه آزادی و استقلال ایران داشتند و نتیجه‌ی همین مبارزات بود که شانزده ملیون لیره عایدات نفت در زمان شاه فقید پس از خلع او از سلطنت به پنجاه ملیون لیره رسید و باز در نتیجهٔ همین مبارزات بود که عده‌ای توانستند از سقوط دولت من و قرارداد امینی ــ پیج استفاده‌های سرشاری بکنند و مبالغ گزافی در بانکهای خارجی تودیع نمایند.

(۱۲)

سجیّه‌ی غیرمنطقی مصدق همیشه او را وادار باعمال عجیب و غریب میکرد. اولین باری که باین سجیّه‌ی وی توجه پیدا کردم در هنگام جنگ بین‌المللی دوم و اشغال ایران بوسیله‌ی قوای متفقین بود. در آن موقع از طرز دخالت متفقین در امر انتخابات و تعیین نمایندگان بسیار ناراحت و مکدّر بودم. زیرا مأمورین آنها صورتی از نامزدهای خود تهیه می‌کردند و بنخست‌وزیر وقت می دادند و او را در فشار میگذاشتند که حتماً نامزدهای مزبور بنمایندگی انتخاب شوند.

چون این مسأله برای من تحمل‌ناپذیر بود بخاطرم رسید درباره‌ی نحوه‌ی جلوگیری از این رویه‌ی شرم‌آور با مصدق مشورت کنم، زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور بشمار می آمد و با هرگونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت خوب بود و فکر میکردم اگر او را طبق مقررات قانون اساسی بنخست‌وزیری منصوب و مأمور تشکیل دولت کنم ممکن است تقاضا کند انتخابات جدیدی که بطور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور بعمل آید.

بدین جهت او را احضار کردم و فکر خود را با وی در میان نهادم. مصدق در جواب اظهار نمود که با دو شرط مسؤولیت زمامداری را قبول خواهد کرد. وقتی پرسیدم آن دو شرط چیست؟ گفت

اوّل گماشتن مأمورین مسلّح برای حفظ شخص اوست. این شرط را بلافاصله قبول کردم. آنگاه گفت شرط دوم موافقت قبلی انگلیسها نسبت باین نقشه است.

از این شرط بسیار متحیر شدم؟ پرسیدم روسها چطور؟ جواب داد آنها اهمیّتی ندارند و فقط انگلیسها هستند که نسبت بهرموضوعی در این مملکت تصمیم میگیرند.

از شنیدن این عبارت باو پرخاش نموده و استدلال کردم که پدرم هیچگاه عادت نداشت در اجرای تصمیمات خود موافقت انگلیسها را جلب کند. این دلیل در مصدق اثر نکرد و بمن گفت هنوز جوانم و اطلاعاتم در مسائل سیاسی کم است و اصرار داشت که فقط بشرط موافقت انگلیسها با من همکاری خواهد کرد. این طرز فکر و رویه را خطرناک یافتم. با وجود آن میدیدم باید وضع حساس کشور را هم در نظر گرفت که در چنگ نیروهای اشغالگر افتاده و می‌توانند در هر امر داخلی ما مداخله کنند و در موقع بحران میهن‌پرستی مصدق و محبوبیتش که بین مردم دارد برای کشور مغتنم است.

بنابراین با کمال اکراه گفتم کسی را نزد سفیر انگلیس در طهران خواهم فرستاد و قصد خود را باو اطلاع خواهم داد. ولی برای اینکه درخواست مصدق را که فقط با سفیر انگلیس مشورت بشود نپذیرفته باشم باو گفتم کسی را نیز بسفارت روس یعنی کشور اشغالگر دیگر خواهم فرستاد که آنها را نیز از این نیت مستحضر سازد.

روز دیگر مأمورین من نتایج ملاقات خود را با دو سفیر گزارش دادند. سفیرکبیر انگلیس که در آن زمان سرریدربولارد بود با این برنامه موافقت نکرد و مدّعی شده بود که انتخابات عمومی جدید در آن موقع ایجاد تشنج خواهد نمود ولی باید بگویم که سفیرکبیر روس هیچگونه مخالفتی در این باره ابراز نداشته بود و رویهٔوی با مقایسه بروشی که روسها بعداً پیش گرفتند موجب مسرت بود.

پس از حصول اطلاع از نظر دو سفیر بدکتر مصدق تلفن کردم و جریان مذاکرات را باو گفتم. او در پاسخ من تنها سپاسگزاری کرد و دیگر صحبت ما و علاقه‌ی وی بتجدید انتخابات پایان یافت و نظر من برای انتصاب وی بنخست‌وزیری متوقف ماند.

عرض جواب

تصورمیکنم آن روز مرتبه‌ی سومی بود که حضور شاهنشاه رسیدم و این مذاکرات وقتی صورت گرفت که انتخابات دوره‌ی چهاردهم تقنینیه در همه جا تمام شده بود و از آراء طهران عده‌ی قلیلی باقی مانده‌بود که‌خوانده‌نشده‌بود و قبل از این شرفیابی می‌شنیدم از انتخاب من بنمایندگی اول طهران در مجلس چهاردهم اظهار رضایت نمیفرمایند و حق داشتند، چونکه این انتخاب اظهار تنفری بود که از طرف مردم نسبت باعمال شاه فقید شده بود یعنی آن کس که شاه میخواست او را در زندان بیرجند از بین ببرد مردم طهران بنمایندگی اول خود در مجلس انتخاب کردند.

چنانچه در مقابل فرمایشاتی که فرمودند متعذرمیشدم و میگفتم قانون اجازه

نمی دهد شاه نخست وزیر را عزل و مرا بجای او نصب کنند و دولت نمی تواند آرائی که مردم از روی عقیده و ایمان بیک عده داده و آنان را بسمت نمایندگی خود انتخاب کرده اند باطل نماید هیچ اثر نداشت. چونکه بعد از بیست سال تصدی مقام سلطنت هنوز هم اعلیحضرت قبول نفرموده اند فرق حکومت استبداد با حکومت مشروطه چی است. در استبداد شاه هرچه میخواست میکرد و در مشروطه شاه جنبهٔ تشریفاتی دارد و مجلس است که می تواند بنمایندگی از طرف ملت هر تصمیمی را که صلاح بداند اتخاذ کند و شاه هم آن را امضا نماید.

نظر باینکه از زندان بیرجند بوساطت شاهنشاه نزد پدر تاجدار خود آزاد شده بودم البته نمیخواستم طوری جواب عرض کنم که از من رنجشی حاصل فرمایند. این بود عرض کردم تصدی من در کار در این موقع که قشون بیگانه مملکت را اشغال کرده بسته باین است که سفارت انگلیس با تصدی من مخالفت نکند و یقین داشتم با تجربیاتی که آن سفارت از من کرده بود: در شیراز مخالفتم با کودتا(۱)، در تصدی وزارت خارجه مخالفتم با ادعای مالکیت انگلیس در جزایر ابوموسی و شیخ شعیب در خلیج فارس(۲)، مخالفتم در مجلس پنجم با ماده ی واحده — که در این باره لازم است آنچه پیش آمده عرض کنم:

یکی از روزها که در سفارت انگلیس بناهار دعوت داشتم و برحسب اتفاق صحبت از جار و جنجالی پیش آمد که در طهران بر علیه سلسله ی قاجار بر پا شده بود سر پرستی لُرن وزیرمختار انگلیس و یکی از دوستان من اظهار نمود اگر این سلسله از بین برود یگانه کاندید ما شخص رضاخان سردار سپه رئیس الوزراء خواهد بود که چند روز بعد برحسب اتفاق بین رئیس دولت و من ملاقاتی دست داد و از بیانات وزیرمختار ایشان را مطلع کردم که حالت خوشی دست نداد و ناراحت شدند و روز بعد مشارالملک (حسن مشار) وزیر خارجه بخانه ی من آمد و گفت آمده ام جواب پیغامی که از وزیر مختار برای رئیس دولت آورده اید بدهم و از شما خواهش کنم آن را بسر پرسی لرن برسانید. گفتم تا کنون پیغامبری نکرده ام. وزیرمختار با من دوست بود و مطالبی گفت که خواستم آقای رئیس الوزراء را از نظریات سفارت مطلع نمایم و این اطلاعاتی که از نظر وزیرمختار داشتم مانع نشد از این که در جلسه ی نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی راجع بخلع سلسله ی قاجاریه آنچه در صلاح مملکت می دانستم اظهار ننمایم. (۳)

---

(۱) ملاحظه شود «شرح مختصری زندگی و خاطراتم» فصل بیستم، مذاکرات من با کولونل فریزر رئیس پلیس جنوب (۲) همان کتاب فصل ۲۴

(۳) ملاحظه شود کتاب «نطقهای دکتر مصدق در دوره ی پنجم و ششم تقنینیه»، صفحه ی ۳۴

(۱۳)

در خلال این احوال شرکتهای نفت امریکایی و انگلیسی برای کسب امتیازات بیشتری از نفت جنوب اظهار علاقه میکردند و اتحاد جماهیر شوروی که امتیازی در شمال ایران میخواست و این مسائل بوجههٔ ملّی مصدق افزود، زیرا در سال ۱۳۲۳ مجلس طرحی را که وی تهیه کرده بود تصویب نمود.بموجب آن دولت از دادن هرگونه امتیاز نفت بدون اطلاع و اجازه‌ی مجلس شورای ملی ممنوع گردید. این طرح بسیار بموقع ولی در عین حال یکی از شواهد بـارز روش منفی مصدق بود.

پس از خاتمهٔ جنگ مصدق کوشش کرد گروهی افراطی که خود را ناسیونالیست قلمداد می کردند باسم جبههٔ ملی تشکیل دهد و بتدریج افراد گوناگون از متعصبین مذهبی و دانشجویان وکسبه‌ی بازار و سوسیالیستها بدور او جمع شدند. در ظاهر این عده را یک عامل مشترک یعنی نفرت از بیگانگان و نفوذ اجانب بهم پیوست می‌داد. این دسته در اجرای برنامه‌های منفی ضد اجنبی با یکدیگر همکاری میکردند ولی چندی بعد که دیگر نمیشد احتیاج ملت ایران را بعملیات مثبت انکار کرد این دسته محکوم به شکست و اضمحلال گردید.

عرض جواب

هر کس دم از آزادی و استقلال میزد چون مخالف با مصالح استعمار بود عمال بیگانه او را افراطی قلمداد و متهم میکردند بمرام کمونیستی و غیر از این هم راهی برای اینکه عمال استعمار بتوانند وظایف خود را انجام دهند نبود، ولی طرح قانونی من برای جلوگیری از امتیاز نفت چون درنفع مشترک بودو دول استعمار می‌توانستند از آن بنفع خود استفاده کنند در صلاح مملکت تشخیص داده شد و بوجههٔ ملی من که قبلاً منکر آن بودند افزود و فداکاری ملت ایران برای ملی شدن صنعت نفت چون بضرر استعمار صورت گرفته بود در نتیجه‌ی کودتای ۲۸مرداد از بین رفت و وجههٔ من را هم از بین برد.

(۱٤)

در سالهای قبل از ملی شدن صنعت نفت شرکت نفت ایران و انگلیس افکار عمومی ایران را ناشنیده گرفته و نسبت بآن بی اعتنائی شگفت‌آوری ابراز میداشت ولی جریان وقایع ثابت کرد که این رویه کاملاً برخلاف منافع شرکت مزبور بود، چنانکه اقدامات و عملیات مصدق نیز در دوره‌ی نخست‌وزیری وی بضرر خود و کشورش تمام شد.*

شرکت نفت در آن موقع خوب میدانست که حق السهمی را که شرکتهای بزرگ غربی برای تحصیل امتیاز نفت از شرکتهای عربستان سعودی و بعضی کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی پذیرفته بودند از میزانی که در قرارداد ما با شرکت نفت معین‌شده بسیار مساعدتر بود. بعلاوه از عدم

رضایت ما نسبت به مالیاتهای گزاف و بیش از حد تناسبی که شرکت بدولت انگلستان از عوائد نفت میداد و مبلغ آن از حق الامتیازی که بایران داده میشد نیز خیلی زیادتر بود آگاهی کامل داشت و همچنین بخوبی میدانست که ما از عمل شرکت که قیمت عمده‌ی درآمدی را که از ایران بدست می آورد در سایر نقاط دنیا صرف هزینه‌ی توسعه‌ی استخراج نفت میکرد بسیار ناراضی هستیم. با وصف این مسائل شرکت نفت باعتراضات ما توجه نکرده و سرمایه‌ی عظیم خود را که در ایران داشت بخطر انداخته بود. دولت انگلیس هم که میتوانست شرکت را وادار باتخاذ رویه‌ی معتدل‌تر و عاقلانه‌تری نماید در این راه قدمی برنداشت و نتیجه‌ی آن این بود که شرکت نفت و دولت انگلیس احساسات ملی ایران را شعله‌ور ساختند و باعث تقویت جبهه‌ی ملی و نفوذ عوام فریبانه‌ی مصدق و مردم گردیدند و هیجان برای ملی شدن صنعت نفت شروع گردید. رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت با این وضع موافق نبود و امید داشت که بتواند قضیه را در محیط دوستانه با شرکت نفت حل کند. ولی مصدق و یارانش برعلیه نخست‌وزیر و بیگانگان تظاهرات شدید کردند و بالاخره روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ یکی از اعضاء دسته‌ی متعصب فدائیان اسلام که از مصدق پشتیبانی میکرد نخست‌وزیر را که برای شرکت در مجلس ترحیم یکی از روحانیون وارد صحن مسجد شاه میشد ناجوانمردانه بقتل رسانید. چند روز بعد مجلس شورای ملی قانون ملی شدن صنعت نفت را که من کاملاً با آن موافق بودم تصویب نمود. **

عرض جواب

*بضرر من صحیح است چونکه هر چه داشتم بغارت رفت و متجاوز از هشت سال هم هست که از نعمت آزادی محرومم و اکنون در این قلعه محبوس و بتماشای دیوار آن مشغولم.

بضرر ایران صحیح نیست چون که قبل از ملی شدن صنعت نفت دولت از این امتیاز در حدود شانزده ملیون لیره در سال استفاده می نمود و اکنون درآمد دولت به پنجاه ملیون لیره بالغ شده است و رفتار شرکت هم با اتباع ایران مثل رفتاری بود که یک انسان با حیوانی بکند و اکنون فرق کرده است و مثل سابق نیست.

**شرکت نفت خوب میدانست آنچه بایران میدهد عشری از اعشار درآمد نفت نیست و برای ادامه‌ی همین رویه دولت دیکتاتوری تأسیس شد و سی و دو سال بر سوءاستفاده‌ی شرکت افزود. در دورهٔ چهاردهم تقنینیه «کافتارادزه» برای تحصیل امتیاز معادن نفت شمال بطهران آمد من از موقع استفاده کردم و مضرات امتیاز نفت جنوب را که عده‌ی قلیلی از آن بیشتر اطلاع نداشتند باستحضار ملت ایران رسانیدم و روی همین اطلاعات بود که قرارداد گس-گلشائیان راجع به حق الامتیاز ۵۰—۵۰ از تصویب مجلس نگذشت و قاتل رزم‌آرا هم هر کس بود رفع زحمت از اعلیحضرت کرد. چونکه

چند روز قبل از این واقعه میخواستند مرا بجای او نصب فرمایند که زیر بار نرفتم و معذرت طلبیدم و قاتل کار خود را کرد. چنانچه شاهنشاه با قانون ملی شدن صنعت نفت موافق بودند هرگز با تصمیمات جلسه‌ی پایگاه آلپ راجع بکودتا و سقوط دولت من موافقت نمی فرمودند و میگذاشتند چندی من سرکار بمانم تا ملت رنجدیدهٔ ایران بجای ۵۰—۵۰ عوائد ساختگی به ۱۰۰—۱۰۰ عواید حقیقی برسد.

(۱۵)

من بجای سپهبد رزم‌آراء حسین علاء را که از سیاستمداران مورد احترام و دارای سابقه‌ی طولانی بود بنخست‌وزیری برگزیدم. حسین علاء طرفدار راه حل مسالمت‌آمیز بود که بتوان در عین ملی شدن صنعت نفت تأسیسات و استخراج و بهره‌برداری را با کمک متخصصین خارجی اداره کرد و بکار ادامه داد. ولی افراطیون با چنین قراردادی موافق نبودند و عده‌ای آشوبگر بمناطق نفتی جنوب اعزام شدند که در میان کارگران تشنج و هیجان کنند. حزب توده نیز در عین غیرقانونی بودن باز تشکیل شده بود و با آشوبگران دستیاری کرد. در نتیجه چند نفر از مردم و سه نفر از اتباع انگلیسی بقتل رسیدند و شرکت نفت عملیات خود را قطع کرد و پرداخت کلیهٔ وجوهی که از این ممرّ بدولت میرسید قطع گردید.

عرض جواب

چه خوب بود که فرموده بودند نظر مبارکشان از حل مسالمت‌آمیز چه بود؟ چنانچه مقصود این بود که از معادن نفت بوسیله‌ی متخصصین خارجی بهره‌برداری شود من خواستم این کاررا بکنم که آنان حقوق بگیرند و به حساب ملت کار بکنند زیر بار نرفتندوچنانچه ازحل مسالمت‌آمیز نظر این بود که امتیاز ادامه پیدا کند و شرکت کماکان بحساب خود از معادن نفت بهره‌برداری نماید که ملت فهمیده بود و فریب نمی خورد.

(۱۶)

مصدق بمردم وعده داده بود که دوره‌ی فراوانی و رفاه فرا میرسد و هزینهٔ آن از درآمد نفت که قانوناً حق ایران است تأمین خواهد شد و هر روز یک ملیون لیره از شرکت بعنوان درآمد خواهد گرفت. با این وعده‌ها کسی نبود که دیگر با او مخالف باشد. زیرا قول میداد که ثروت سرانه هر فرد ایرانی را تأمین کند و بانفوذ خارجی مبارزه نموده و حقوق ایران را حفظ نماید. بنابرین تعجّبی نداشت که طبقات مختلف از دانشجو و بازرگان و کاسب و کارگر دور او را بگیرند و تحت رهبری وی درآیند.

مصدق با چنین وعده‌ها وجهه‌ی خاصی پیدا کرده و علاء که بیش از دو ماه از زمامداری وی نگذشته بود از کار کناره گرفت. من مصدق را بنخست‌وزیری منصوب نمودم و در آن هنگام کسی نبود که بتواند در برابر وی ایستاده و با او برای احراز این مقام رقابت نماید.

اکنون دیگر فرصت بزرگ برای مصدق فرا رسیده بود، زیرا بیش از حد خودش در نیل بآرزوها و رؤیاهای امیدبخش خود و دستیارانش کامیاب گشته و مدتی در حدود دو سال در جلوی خویش داشت ومیتوانست از این فرصت بحدّ کفایت استفاده کند و از حمایت و پشتیبانی من با آنکه یک چنین حمایتی ملال انگیز بود برخوردار باشد. اینک باید دید مصدق چه کرد و چه مصیبت بزرگی برای مردم این کشور ایجاد کرد.

عرض جواب

آنچه گفته میشد برخلاف حقیقت نبود و احتیاج بوقت داشت تا حقیقت معلوم و روشن شود. چنانچه دستخط عزل من صادر نمیشد و شرکت متکی بالطاف شاهانه نبود هر چه زودتر معلوم میشد که گفته های این جانب تا چه حد بحقیقت نزدیک شده بود.

(۱۷)

در آن هنگام دولت انگلیس اعلام داشت که نیروی چترباز خود را به قبرس روانه خواهد نمود و شهرت یافت که نیرو برای اعزام بایران آماده میشود. رزم‌ناو انگلیسی بنام «موریشوس» روبروی آبادان لنگر انداخت و شایع بود که قسمت دیگری از نیروی دریائی انگلیسی بسوی آبهای ایران بحرکت درآمده است. سفیرکبیر انگلیس را احضار کردم و باو خاطرنشان ساختم که اگر دولت انگلستان قصد تجاوز بحق حاکمیت ایران داشته باشد من شخصاً نیروی ایران را رهبری کرده و در برابر هر تجاوزی ایستادگی خواهم نمود. سیاست مزبور بعلت این اظهارات صریح من یا بعلل دیگر صورت عمل پیدا نکرد.

عرض جواب

دولت انگلیس تصور کرده بود در رأس دولت شخصی است بزدل وترسو وبتهدید می توانند آنچه میخواستند بدست آورند. چون دیدند اثر نکرد چاره نبود جز اینکه شاهنشاه سفیر را احضار کنند و فرمایشاتی بفرمایند که دولت انگلیس بپاس احترام مقام سلطنت رزم‌ناو «موریشوس» رااز بندر ایران دور کند.

(۱۸)

مصدق نیز می‌توانست برای بدست آوردن راه‌حل مثبت در مسألهٔ اختلاف نفت چنین رویه‌ی محکم و صریحی را پیش گیرد. ولی ابتکار عمل را بشرکت نفت گذاشته و تمام وقت خود را صرف مبارزه‌ی ناشیانه با شرکت سابق نمود و نسبت بتأثیری که اقدامات اوبحال کشور داشت بی‌اعتناء مانده وتا روزی که از مقام نخست‌وزیری معزول گردید یک قدم بحل مسأله نزدیکتر از روز نخست‌وزیری نشده بود.

شورای امنیت سازمان ملل متحد و بانک بین‌المللی و دادگاه بین‌المللی و پرزیدنت ترومن و بعد از او پرزیدنت آیزن‌هاور و چندین مؤسسهٔ جهانی و مأمورین وابسته بآنها سعی کردند که در رفع اختلاف موجود راه‌حلی پیدا کنند ولی نتیجه نبخشید، زیرا مصدق که مآلاً در دست مشاورین خود و هم مقهور افکار لجوجانهٔ خویش واقع شده و رویه‌ی منفی که پیش گرفته بود امکان هرگونه توافق را از بین برده بود و بجای آنکه وقت خود را باصلاحات و عمران کشور صرف کند(۱) به پرخاش‌جوئی میگذراند و چنانکه گفته خواهد شد خواهیم دید که برای ادامه‌ی زمامداری خود حاضر بچه اقدامات و اعمالی گردید.

مصدق در سیاست خود نسبت بدولت انگلیس و شرکت سابق نفت مرتکب دو اشتباه عظیم گردید: یکی اینکه اعتقاد راسخ داشت که دنیا بدون نفت ایران قادر بادامه‌ی حیات اقتصادی و صنعتی خود نیست و بهمین مناسبت استدلال میکرد که بزودی شرکت سابق و سایر حامیان آن در مقابل وی بزانو در آمده و تسلیم خواهند شد، ولی وقتی که تولید نفت در ایران متوقف شد سایر کشورهای نفت‌خیز بمنظور جبران این کسرمیزان‌تولید خود را بالاتر بردند زیرا چون در جهان امروز کشورهای نفت‌خیز متعددی وجود دارد دیگر برای یک کشور امکان انحصار تولید نفت نخواهد بود و در حقیقت دشواری تولید نفت درست عکس چیزی است که مصدق و دستیاران او تصور میکردند، زیرا پس از سقوط مصدق که مجدداً نفت ایران جریان یافت بازارهای جهان دچار زیادی عرضه‌ی نفت بود و بهمین جهت چندین کشور مجبور شدند مقدار تولید خود را روی ایجاد تعادل عرضه و تقاضا تقلیل دهند.

علت آنکه مصدق و یارانش چنان غیرمطلعانه رفتار کردند بنظر من این است که تصور میکرد نفت ایران را می‌تواند بدون کمک و استعانت خارجیان ببازار جهان عرضه نماید. در آن زمان ایران حتی دارای یک کشتی نفت‌کش نبود. سازمان فروش بین‌المللی نفت نیز نداشت. در فصل دیگر شرح رویه‌ی عملی که من و دولت برای تهیه‌ی کاروان کشتی نفتکش و ایجاد وسایل فروش نفت در خارج ایران اتخاذ کرده‌ایم داده خواهد شد. مصدق از یک طرف با کلیهٔ‌شرکتها و مؤسسات بزرگ قطع رابطه نموده بود و از طرف دیگر وسایل مؤثری برای حمل و نقل و فروش نفت که ما را از

(۱) شماره گذاری در متن دارد ولی مطلب حاشیه در حاشیه نگارش نیافته است.(ا.ا.)

سازمانهای خارجی بی نیاز کند فراهم نیاورده و خود را دچار وضع غیرقابل تحملی قرار داده بود.

هنگامی که صنعت نفت در ایران ملی اعلام و مصدّق بنخست‌وزیری منصوب گردید دولت انگلیس و شرکت‌نفت‌مآل‌کار خود را اندیشیده و سیاست قبلی خود را تغییر دادند و اصل ملی شدن را رسماً پذیرفتند و دیری نگذشت که هیئت استوکس را بطهران اعزام داشتند. در آن موقع دولت انگلیس موافقت نمود که کلیهٔ درآمد نفت بالمناصفه (پنجاه پنجاه) بین دو کشور تقسیم شود و اگر مصدق بمذاکرات حسابی و معقول موافقت کرده بود هموطنان من از محرومیتهای اقتصادی و مخاطرات ناشی از آن در امان میماندند.

من هنوز تصور می کنم که شخص مصدق با وجودتمام لجاج و استبداد رأی خطرناکی که داشت تاحدی مایل بود که بین طرفین توافق نظر حاصل شود، ولی نسبت بمشاورین او سخت مشکوکم و گمان می کنم که عده‌ای از آنها با اشتیاق تمام امیدواربودند که کوچکترین راه‌حلی پیدا نشود تا کشور با شکست اقتصادی مواجه و در نتیجه تحت استیلای خارجی قرار گیرد. این نوع ناسیونالیسم منحرف را در فصل بعد تشریح خواهم نمود.

عرض جواب

مبارزه‌ای که ملت ایران نمود از نظر تحصیل پول نبود بلکه برای بدست آوردن آزادی و استقلال تام بود و نظر باینکه حل مسألهٔ نفت با شرکت انگلیس مخالف عقیده‌ی ملت ایران و آزادیخواهان بود که سالها ابراز شده بود ازشخص من ساخته نبود که باز پای شرکت نفت را در معادن ایران باز کنم و افکار عمومی کشور را ندیده بگیرم. فرض کنیم که غرب احتیاج بخرید نفت از ایران نداشت، پس چاره‌ی منحصر بفرد این بود که ملت ایران خود در استخراج نفت اقدام کند و یک ملت آزاد بتواند هر طور که صلاح کار خود را بداند عمل کند. چه بسیار از دول که درآمدی از نفت ندارند ولی از آزادی و استقلال و یک زندگی شرافتمندانه برخوردارند.

پذیرفتن اصل ملی شدن صنعت نفت و بهره‌برداری شرکت انگلیس ازمعادن نفت دو موضوعی است متضاد که غیر از شخص شاهنشاه هیچ فردی قادر نیست آن دو را با هم جمع کند. اگر صنعت نفت ملی شده دخالت یک شرکت خارجی مورد نداشت و چنانچه شرکت خارجی کماکان در بهره‌برداری از معادن دخالت کند صنعت نفت ملی نشده وضعیت همان است که بود. قبل از آمدن استوکس بایران شرکت سابق نفت با پرداخت ۵۰—۵۰ موافقت کرده بود ولی مجلس پانزدهم از نظر افکار عمومی نتوانست آن را قبول کند و رد نمود.

قرارداد ۵۰—۵۰ و بالا تر از آن ۲۵—۷۵ که شاهنشاه آن را بزرگترین خدمتی

می دانند که به مملکت فرموده اند ارزشی ندارد. چونکه دولت در عمل بهره‌برداری دخیل نیست و شرکت هرقدرکه خواست بدولت بدهد عایدات را بهمان نسبت قلمداد می نماید و کماکان دولت و ملت هر دو تحت استیلای خارجی خواهند بود.

(۱۹)

هنگامیکه مصدق پیشنهادهای هیئت استوکس را رد کرد شرکت سابق نفت و دولت انگلیسی هر یک بطور جداگانه بدادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کردند و هر دو در عرضحال خود بقرارداد ۱۳۱۲ که دولت پدرم با شرکت سابق منعقد نموده بود و تا موقع ملی شدن نفت بر طبق آن عمل میشد استناد جستند. برطبق قرارداد مزبور در صورت بروز اختلاف بین ایران و شرکت نفت بایستی قضیه بحکمیت رجوع شود و بهمین دلیل از دیوان داوری لاهه تقاضا شده بود که باتکاء ماده‌ی مزبور بحکمیت یک نفر داور تعیین نمایند. ولی مصدق دادگاه بین‌المللی را در این مورد واجد صلاحیت ندانست و در نتیجه دولت انگلیس قضیه را بشورای امنیت سازمان ملل متحد احاله داد. شورای مزبور پس از مذاکرات زیاد در مهرماه ۱۳۳۰ مقرر داشت که قضیه مسکوت مانده و مورد شور قرار نگیرد تا دادگاه بین‌المللی در باره‌ی صلاحیت یا عدم صلاحیت خود در دعوای مزبور اظهارنظر نماید. هنگامی که مصدق برای اقامه‌ی دعوای ایران در شورای امنیت به‌نیویورک رفته بود من بمنظور تشویق تلگرافی بوی مخابره کردم که بشرح زیر بمن پاسخ داد.

ازنیویورک ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی — طهران

دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی وتشکر گردید. از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روزافزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده ام و عرض میکنم که هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایت ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده اند، بطوریکه بوسیله‌ی جناب آقای وزیر دربار بعرض مبارک رسیده روز دوشنبه را به فیلادلفیا و صبح سه‌شنبه بواشنگتن میرود و جریان را از همانجا به پیشگاه مبارک معروض خواهد داشت. اجازه میطلبد یکبار دیگر از عنایت و توجهات خاصه‌ی شاهنشاه جوانبخت خود عرض سپاسگزاری نماید.

دکتر محمد مصدق

عرض جواب

این عقیده‌ی یکی از رجال بود که هر کس از من تصدیقنامه‌ای بگیرد در یکی از روزهای زندگی می تواند از آن استفاده نماید و روی این عقیده اول خود آن رجل از من

تقاضای تصدیقنامه نمود که چون برحسب معمول تصدیقنامه را مافوقی بمادون می دهد برای اینکه اعمال نیک و کردار پسندیده‌ی او را تحسین کند و من هیچوقت مافوق او نبودم که چنین تصدیقنامه‌ی بدهم، شرحی راجع بحسن اخلاق او نوشته برایش فرستادم.

حسین مکی هم که هنوز مخالفتش با من آشکار نشده بود بدستور آن رجل از من همین تقاضا را نمود که خودداری کردم. بسرهنگ بزرگمهر وکیل تسخیری من هم گفته بود این کار را بکند که روزی در زندان از من تصدیقنامه خواست که شرحی نوشته دادم و اکنون لازم است دلیل صدور آن را باطلاع هموطنان عزیز برسانم.

چند روز قبل از شروع محاکمه لایحه‌ای در حدود ده صفحه تنظیم کرده بوی دادم که در اولین لحظه شروع بکار آن را در دادگاه قرائت کند و در صورت لزوم توضیحاتی هم بدهد. دادگاه شروع بکار کرد ولی سرهنگ لایحه را قرائت ننمود وصحبتی هم نکرد و در جواب سؤال من چه شد که لایحه مسکوت ماند اظهار نمود خواهش میکنم از این به بعد مرا در جریان کارهای دادگاه نگذارید و برای من ایجاد محظور ننمائید و آنوقت بود که فهمیدم وکیل من مردی است درست. نه میتواند اطاعت از مافوق نکند، نه میخواهد بمن خیانت نماید. این بود که لوایح خود را از هرگونه تجاوز مصون داشتم و آنچه روز مینوشتم شب از خود جدا نمی کردم و از این رویه بسیار استفاده کردم و من باب مثال اگر دادستان میدانست که میخواهم راجع به سیصد و نود هزار دلاری که مأمورین دولت امریکا برای بلوای روز ۲۸مرداد بکار بردند در دادگاه صحبتی بکنم تقاضای سری بودن محاکمه را از دادگاه میکرد تا مردم اطلاع حاصل نکنند و ندانند که علت غوغای آن روز پولی بود که بین یک عده‌ای اشخاص پست و خائن بمملکت و جهال تقسیم شده بود.

در یکی از جلسات دادگاه دادستان چند مرتبه بسرهنگ گفت اکنون نوبت شماست که سرهنگ اظهاری نکرد ومرتبهٔ آخر که تکرار نمود دیدم سرهنگ بسیار نگران شده و رنگ از رخسارش پریده است(۱) که گفتم من احتیاج بدفاع وکیل ندارم ومی توانم بخوبی ازخود دفاع نمایم، فلان فلان است هر کس از من دفاع نماید که از این بیانات سرهنگ استفاده نمود و تا خاتمه‌ی کار در دادگاه صحبت مؤثری بر علیه من نکرد و این سکوت که در عرف آرتش بامتناع از انجام وظیفه تعبیر شده بود سبب شد که بعد از خاتمه‌ی کار وی را بازنشسته نمایند.

---

(۱) برحسب اتفاق در آن روز عکاسان از دادگاه عکس گرفتند و قیافهٔ سرهنگ بزرگمهر در این عکس مبیّن تشویش و اضطرابی است که از دعوت دادستان برای دفاع از من باو دست داده بود.

و امّا راجع بتلگرافی که من به پیشگاه ملوکانه عرض کرده‌ام تصور میکنم شاهنشاه هم دارای همان عقیده بودند که آن رجل سیاسی برای گرفتن تصدیقنامه از من داشت، چونکه بلافاصله پس از ختم مذاکرات در شورای امنیت و البته برای این که من جوابی عرض کنم و در یک چنین روزی از آن استفاده فرمایند دستخط بالا بلندی بافتخار من صادر فرمودند که درخانه‌ام بغارت رفت، چه خوب بود که شاهنشاه آن را هم منتشر فرموده بودند تا خوانندگان از خود سؤال کنند آن کس که چنین خدماتی کرده بود چه شد ازکار برکنار شد و برای چه خیانتی بسه سال حبس محکوم گردید و پس از انقضای سه سال هم چرا باز آزاد نیست و محبوس است.

(۲۰)

در اواخر سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی عمران و توسعه بعنوان میانجی دوستانه برای حل اختلاف موجود دامن همت بکمر زد. در وهلهٔ اول احتمال میرفت که در مذاکرات توفیقی حاصل شود و خود مصدق هم با شرایطی که بانک پیشنهاد میکرد موافق بود، ولی مشاورین وی بدلائلی که خود از آن آگاه بودند او را از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع گردید.

عرض جواب

عدم موافقت من با پیشنهاد بانک بین‌المللی از این جهت بود که بانک میخواست از روی خدعه و تزویر سندی از دولت ایران در نفع شرکت سابق تحصیل و ملی شدن صنعت نفت را که دولت انگلیس از طرف خود و شرکت صاحب امتیاز شناخته بود بی اثر کند، چونکه نتیجهٔ شناسائی این بود که شرکت میتوانست خسارتی که تا روز ملی شدن صنعت نفت متوجه آن شده بود در دادگاه ادعا کند ولی حق نداشت تا روز انقضای قرارداد امتیاز از دولت ایران مطالبهٔ ضرر از منفعت کند.

نظر باینکه بانک بین‌المللی عمران و توسعه یک مؤسسه‌ی بیطرفی بنظر آمده بود در روزهای اول مذاکرات من راضی شدم که بانک از معادن نفت بهره‌برداری کند و از این راه عایداتی بدولت برسد تا اختلاف با شرکت بهر طریق که ممکن بود مرتفع بشود. ولی روز آخر که صحبت از تنظیم قرارداد بمیان آمد یکی از نمایندگان بانک اظهار نمود که قرارداد را باید دولت و شرکت سابق نفت هردو امضا کنند که چون شرکت بهیچ سمتی حق نداشت خود را وارد موضوع کند و قراردادی باین عنوان که در معادن نفت صاحب حقی است امضا نماید مورد موافقت من قرار نگرفت و خوب معلوم شد که نمایندگان بانک برای این نیامده بودند که از راه خیرخواهی رفع یک اختلاف کنند،

بلکه آمدنشان بایران از این نظر بود که دولت را اغفال کنند و سندی در نفع شرکت تحصیل و آن را کماکان در همان جایگاهی که داشت مستقر نمایند. این بود که بنماینده‌ی بانک گفتم مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان و آنها دیگر سخنی نگفتند و رفتند.

(۲۱)

در دیماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی با رضایت من و اکثریت آراء اختیارات مصدق را تمدید نمود. علت رضایت من آن بود که میخواستم هرگونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت بوی داده شده باشد. ولی متأسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته و باختناق مطبوعات و توقیف مدیران جرائد پرداخت. چون بعضی از نمایندگان مجلس شهامت بخرج داده و با وی مخالفت کرده بودند به تضعیف قدرت مجلس اقدام نمود و دستور داد طرفداران او جلسات را با عدم حضور خود از رسمیت بیندازند وبوسیلهٔ افراد اوباش طرفدار بارعاب و تخویف نمایندگان مخالف مبادرت نموده و آنها را در منازل خود و یا در معابر عمومی مورد تهدید قرار داد.

عرض جواب

دولت اکثریت داشت و احتیاج نبود که مجلس با رضایت شاهنشاه اختیارات مرا تمدید کند و از این فرمایشات چنین برمی‌آید که در مملکت مشروطه مجلس قادر نیست کاری انجام دهد مگر با اجازه‌ی شاهنشاه. مطبوعات هم در تمام مدت تصدی من آزاد بود و بهترین گواه شماره‌های روزنامه‌ی «داد» است که هر چه مخالفین میخواستند مینوشت و از طرف دولت تعقیب نمیشد. مجلس را هم نمایندگان مخالف دولت از کار میانداختند که در یکی از روزها مجبور شدم آنچه می خواستم در مجلس بگویم در میدان بهارستان بعرض هموطنان برسانم.

دولت نه پول در دست داشت نه اعتبار سرّی در اختیار که برای ارعاب نمایندگان باوباش بدهد. هر کس هر چه گفته و کرده‌روی احساسات وطنپرستی بوده است و دولت این جانب یگانه دولتی بود که اعتبار سری نداشت.

(۲۲)

شخصی که پیوسته از خطر تنزل ارزش پول مردم را برحذر مینمود خود بچنین امری مبادرت

کرد و معادل ملیاردها ریال اسکناس بدون افزایش پشتوانه طلا و یا ارزخارجی انتشار داد.

عرض جواب

برای استفاده از پشتوانه‌ی اسکناس هیچوقت طلا یا ارز خارجی در بانک ودیعه نگذاشته‌اند، بلکه از نظر تنزل پول هر چند وقت یک مرتبه پشتوانهٔ موجود رابا تسعیر روز قیمت کرده و از مازاد آن استفاده نموده‌اند.

تا زمانی که من متصدی کار بودم حجم اسکناس به هفتصد و هشتاد ملیون تومان بالغ شده بود که ازاین مبلغ دولت من در مدتی متجاوز از دو سال سیصد و دوازده ملیون تومان برای پرداخت اجرت کارگران نفت و حفظ تأسیسات آن استفاده نمود.(۱)

چنانچه این کار نشده بود دستگاه نفت طوری متلاشی میشد که بعد قابل استفاده نبود و استفادهٔ من برخلاف قانون نبود، چونکه حق داشتم لایحهٔ قانونی تصویب کنم و انتشار آن هم در صلاح مملکت نبود، چونکه مخالفین برعلیه دولت تبلیغات می کردند و نرخ اجناس ترقی مینمود.

دولتهای بعد هم که زیر نظر شاهنشاه انجام وظیفه نموده‌اند با اینکه عواید نفت داشتند و متجاوز از یک ملیارد دلار از امریکا گرفته‌اند باز در حدود سیصد و بیست ملیون تومان از پشتوانه‌ی اسکناس استفاده نموده‌اند که بتدریج حجم اسکناس به یکهزار و یکصد ملیون تومان بالغ شده است(۲) و جای بسی تعجب است که اعلیحضرت همایون شاهنشاه هیچ از این بابت فرمایشی نفرموده‌اند و بدولت من که برای پرداخت حقوق کارگران و حفاظت دستگاه نفت سیصد و دوازده ملیون تومان استفاده نمود اعتراض فرموده‌اند.

(۲۳)

فرماندهان نیروهای انتظامی و واحدهای آرتشی را از یاران وفادار خود انتخاب نمود، بکمونیستهای حزب توده اجازه داد (و بعقیده‌ی عده‌ی کثیری آنها را تشویق نمود) که در آرتش نفوذ کنند.

---

(۱) ملاحظه شود بخش دوم فصل پنجم قسمت اول

(۲) روزنامه‌ی «دنیا» پنجم شهریور ۱۳٤۰

عرض جواب

قبل از انتصابم بوزارت جنگ با هیچیک از افراد آرتشی سابقه نداشتم و بعد هم در آن دستگاه یار وفاداری نداشتم که تحت نفوذ من واقع شوند و کوچکترین ارتباطی هم بین من و کمونیستها نبود و چنانچه بود با تحقیقات و شکنجه هائی که بعد از دستگیری من از یک عده افسران متهم باین مرام شد فاش میگردید و شاهنشاه بنام و نشان این یاران وفادار را باطلاع عامه میرسانیدند. در آن دوره که من متصدی وزارت جنگ شدم از پیشگاه شاهنشاهی درخواست کردم سه نفر از سران سپاه مورد اعتماد خودشان راتعیین فرمایند که امور این وزارت با مشورت از آنان تمام شود. این کار شد و هر چه کردم با موافقت آن عده‌ای بود که شاهنشاه تعیین فرموده بودند.

(۲٤)

وی حکومت نظامی را تمدید کرد و مجلس شورای ملی را واداشت که یک کمیسیون هفت نفری از اعوان و انصار وی تشکیل دهد تا در طرز محدود ساختن اختیارات من بعنوان فرماندهی کل نیروهای کشور مشورت و اظهارنظر نمایند. کمیسیون مزبور گزارش مفصلی در این باره تهیه نمود و مصدق تقاضا کرد که آن گزارش در مجلس شورا طرح شود ولی مجلس شورای ملی باین طرح و تقاضای مصدق اعتنائی ننمود و طرفداران سابق او حتی کاشانی در مجلس با رویه‌ی وی بهیچ‌وجه روی موافق نشان ندادند.

عرض جواب

من رئیس یک دولت قانونی بودم و با تحریکاتی که دشمنان کشور و عمال آنان می نمودند هرگز نمی توانستم بدون اجرای قانون نظامی در شهر طهران که مرکز فساد است مملکت را اداره کنم و تفاوت یک دولت قانونی با یک دولت قلدری و کودتائی این است که دولت قانونی هیچ کاری برخلاف قانون نمی کند ولی دولت کودتائی هر چه خواست میکند، مانع و رادعی هم ندارد. بهترین مثال رفتاری است که با خود من بعد از سه سال خاتمه‌ی حبس مجرد که آن هم برخلاف قانون بود نموده‌اند و اکنون متجاوز از پنج سال است که در این ده محبوسم و نمی‌توانم از این قلعه خارج شوم.

راجع بفرماندهی کل قوا عرض میکنم اصل پنجاهم متمم قانون اساسی که میگوید «فرماندهی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است» در حکم اصل پنجاه و یکم است که میگوید «اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است» و این دو اصل و بعضی اصول دیگر همه یک جنبه‌ی تشریفاتی دارند. اگر شاه می‌تواند با یک دولتی

جنگ کند می‌تواند فرماندهی کل قشون برّی و بحری را هم که مسؤولیت آن با دولت و بالخصوص شخص وزیر جنگ است عهده‌دار شود. اگر شاه می‌توانست تمام این کارها را بکند مشروطیت لزوم نداشت؛ وجود مجلسین زائد است. در مملکت مشروطه شاه تابع رأی مجلسی است که از نمایندگان حقیقی ملت تشکیل میشود.

(۲۵)

مصدق دیوان عالی کشور را منحل و انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت و چون بعضی از نمایندگان با شهامت بمخالفت وی برخاسته بودند اعلام کرد که باید بآراء عمومی مراجعه شود و بوسیله‌ی رفراندم مسألهٔ انحلال مجلس شورای ملی حلّ گردد.

نمایندگان بیاد داشتند که مصدق هنگام گشایش همین دورهٔ مجلس شورای ملی گفته بود که هشتاد درصد از نمایندگان آن منتخبین حقیقی ملت هستند.*

در این رفراندم مصدق که خود را همیشه قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد میکرد کار را طوری ترتیب داده بود که کسانی که با انحلال مجلس موافق بودند رأی خود را در یک صندوق که ازحیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی خود را در صندوق دیگر بیندازند و همه میدانستند که با این ترکیب اگر کسی جرأت کرده ومیخواست رأی مخالف بدهد بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت اراذل و اوباش طرفدار مصدق و توده‌ایها که با آنها ملحق شده بودند و تمیز بین این دو دسته دیگر غیرممکن شده بود قرار میگرفت.

نتیجه‌ی انجام رفراندم همان بود که مصدق میخواست،چنانکه هیتلر هم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود. از مجموع آراء ۹۹٪ نود و نه درصد موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرها که جمعیت آن سه هزار نفر است هجده هزاررأی موافق انحلال مجلس داده بودند. ظاهراً در آن شهر و بسیاری از شهرهای دیگر اموات نیز از گور بیرون آمده و رأی خود را در صندوق ریخته بودند.

اما از یک نظر باید گفت که اموات هم در این انتخابات و سایر انتخابات ساختگی مصدق شرکت کرده بودند زیرا صدها نفر از کسانی که خواسته بودند رأی واقعی بدهند جان خود را از کف داده و بقتل رسیدند.

عرض جواب

*انکار نمی کنم که در مجلس شورای ملی گفتم هشتاد درصد از وکلای دورهٔ هفدهم را مردم انتخاب کرده‌اند، ولی تضمین نکردم که آنان تغییر عقیده ندهند. بسخنانی که در موقع انتخابات گفتند، وعده‌هائی که دادند پایدار بمانند. همه می‌دانند

که نمایندگان طهران در آن مجلس نمایندۂ حقیقی ملت بودند ولی بعضی از آنها بجهاتی که همه می دانند پشت بملت کردند و آلت دست مأمورین استعمار شدند و از این خلف عهد هم سودی نبردند.

راجع برفراندم جواب فرمایشات در بخش اول و آخر فصل سوم عرض شده است.

(۲۶)

در طی سالیان دراز که مصدق نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت همواره خود را از طرفداران جدی اصول مشروطیت و اجرای قانون ودولتی که از طرفداری اکثریت نمایندگان برخوردار باشد وانمود میکرد و نسبت بحکومت نظامی مخالفت ورزیده و بستایش انتخابات آزاد وآزادی مطبوعات اهتمام داشت.

همین مصدق در طی چند ماه مجلس سنا و عالی‌ترین مرجع قضائی کشور را منحل نمود و مردم را برای انحلال مجلس شورای ملی برانگیخت، باختناق مطبوعات اقدام نمود، انتخابات آزاد را از میان برد و حکومت نظامی را تمدید نمود و برای تضعیف اختیاراتی که بموجب اصول مشروطیت بمن تفویض شده بود نهایت کوشش را کرد و قانون اساسی پنجاه ساله‌ی کشور را که بمجاهدت بسیار بدست آمده بود بدین کیفیت زیر پا گذاشت.

با وصف همۂ این اقدامات مصدق جز با فراهم ساختن وسایلی برای برانداختن شاه مملکت نمیتوانست بآرزوی خود رسیده و در کشور دیکتاتور مطلق بشود. با آنکه من جان او را نجات داده بودم و در آغاز کار از مساعدت و حمایت من برخوردار بود باز این نکته برای من واضح بود که از همان روزی که بمقام نخست‌وزیری رسید منظورش برانداختن سلسله‌ی من است. قراین متعدداین مسأله را تأیید می کرد، زیرا او از منسوبین قاجاریه بود و با روی کار آمدن پدرم شدیداً مخالفت کرده و سیاستش این بود هر چه ممکن است سعی کند سلسله‌ی پهلوی را بی اعتبار ساخته و ذرّه‌ذرّه موجبات نابودی آن را فراهم کند. اگر از من بپرسند با آنکه از دشمنی وی نسبت بخاندان پهلوی مطلع بودم چرا برعلیه وی اقدامی نکردم جواب من این است که میخواستم بوی فرصت کافی بدهم که بانجام مقاصد و آمال ملی ایرانیان توفیق یابد. هر چه که بمیزان تهدیدات او نسبت بسلسله‌ی پهلوی افزوده میشد میدیدم مصدق بیک عقیده‌ای که از خارج ایران سرچشمه میگرفت بیشتر تسلیم میشود و آتشی از تأثر و تأسف در قلبم زبانه میکشید.

عرض جواب

در انحلال مجلس سنا من کمترین دخالتی نداشتم. مجلس شورای ملی را هم ملت منحل نمود و علت این بود که عده‌ای از نمایندگان طهران (نمایندگان جبهۂ ملی)

و بعضی از نمایندگان ولایات که موافق دولت بودند تحت تأثیرعمال سیاست بیگانه قرار گرفتند. دولت را استیضاح نمودند و دولت از دو کار میبایست یکی را انتخاب کند:

(۱) برای عرض جواب بمجلس حاضر شود و اکثریتی که برای این کار تهیه شده بود(۱) دولت را ساقط کند که این کار برخلاف مصالح مملکت بود و هدف ملت از بین میرفت و آن عده نمایندگانی که بهدف عقیده نداشتند چنین استدلال میکردند مجلسی که نمایندهٔ ملت است با رویهٔ دولت مخالف بود و عقیده نداشت کاری که دولت میکند در صلاح و صرفهٔ ملت باشد و چنین عملی پنجاه سال ملت را بعقب میبرد.

(۲) دولت بمجلس نرود و از حضور در جلسه خودداری کند و نمایندگان هرچه میخواستند بگویند. نظر باینکه چنین عملی با رویه‌ی قانونی من مخالف بود بقا و سقوط دولت خود را تابع رأی ملت یعنی صاحبان حقیقی مملکت کردم که چنانچه با ابقای دولت موافق است من بکار ادامه دهم والا دولت دیگری روی کار بیاید و بهر طریقی که صلاح دانست عمل کند و همه دیدند که دولت با اکثریتی که در تاریخ مشروطیت ایران سابقه نداشت مورد توجه ملت قرار گرفت و دیگر راهی برای سقوط دولت نبود مگر اینکه شاهنشاه تصمیمات جلسه‌ی پایگاه آلپ را بموقع اجرا گذارند و آراء یک ملتی را بهیچ شمرند و دستخط عزل مرا صادر فرمایند وجا دارد که عرض کنم «از شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله دم زدن چه آسان،درشاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله سلطنت کردن چه مشکل.»

راجع بمطبوعات عرض میکنم در هیچ زمانی جرائد کشور مثل ایام تصدی من آزاد نبودند و از این چه بیشترآزادی که وقتی نخست‌وزیر شدم باطلاع عموم رسانیدم هر قدر از من و دولت من انتقاد کنند مورد تعقیب قرار نخواهند گرفت و نتیجه این بود اگر انتقاداتی منصفانه میشد دولت رفتار خود را تصحیح میکرد و این در صلاح ملت و دولت هر دو بود و چنانچه انتقادات مغرضانه بود در مردم تأثیر نمی کرد و انتقاد کننده خود رسوا و مفتضح میگردید و آن دسته از جرائد که با پول و تشویق عمال بیگانه اداره میشدند هر چه خواستند نوشتند و هیچوقت تعقیب نشدند و در جامعه هم تأثیر نکرد و بهترین دلیل همان رأئی است که ملت در رفراندم بدولت داد.

راجع بتمدید حکومت نظامی عرض میکنم که قانون حکومت نظامی برای جلوگیری از عملیات عمال محمدعلی میرزا از مجلس گذشت و مقصود از تصویب این بود که در مصالح مملکت اعمال شود و مخالفت من با اجرای این قانون قبل از اینکه

---

(۱) ملاحظه شود فصل دوم از بخش اول راجع به «علل سقوط دولت من» مخصوصاً آخر یکی از صفحات مربوط به نقشه‌ی استیضاح.

نخست‌وزیر بشوم از این جهت بود که برعلیه مصالح مملکت بکار میرفت. قانون حکومت نظامی در حکم حربه‌ای است که دوست‌ودشمن می‌توانند آن را بکار برند و از آن بنفع و یا بضرر مملکت استفاده کنند و بعد از ۲۸ مرداد که دولت کودتا متصدی کار شد احتیاج نداشت از این قانون استفاده کند. هرکس را که خواستند گرفتند و از بین بردند.

و امّا راجع باختیارات شاهنشاه. هر چه در این باب عرض کنم تکرار مکررات است. در استبداد شاه هر چه میخواست میکرد و مشروطه آمد که شاه نتواند هر چه میخواهد بکند و چنانچه شاه می‌تواند هر چه خواست بکند مملکت مشروطه نیست و مجلس لزوم ندارد و من خدا را بشهادت میطلبم که هیچوقت نظری برای برانداختن سلسله‌ی پهلوی نداشتم و همیشه خواهان این بودم که اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی طبق مقررات قانون اساسی سلطنت کنند. نسبت من هم از طرف مادر بسلسلهٔ قاجار دلیل نمیشود که من با سلسلهٔ پهلوی مخالف باشم. من با خود محمدعلی میرزا که ششمین پادشاه سلسله‌ی قاجار بود مخالف بودم و با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هم از این نظر مخالفت کردم که بدستور سیاست خارجی صورت گرفت و در آن وقت اعلیحضرت شاه فقید شهرتی در مملکت نداشتند که من با شخص ایشان مخالفت کرده باشم.

و امّا اینکه فرموده‌اند «میخواستم بوی (دکتر مصدق) فرصت کافی بدهم که بانجام مقاصد ملی ایرانیان توفیق یابد» عرض میکنم تصدی من در کار از همان ابتدا برای شاهنشاه ملالت انگیز بود و همیشه میخواستند من و دولتم از بین بروند. (۱)

پس از تشکیل دولت جمهوری‌خواه در امریکا و فوت استالین(۲) ایدن وزیر خارجهٔ انگلیس موقع را مناسب دید که با رئیس جمهوری امریکا وارد مذاکره‌شود. از این نظر سفری در روزهای آخر اسفند ۱۳۳۱ بامریکا نمود و مذاکراتش با آیزن‌هاور باین نتیجه رسید که آزادی ملت ایران با ۴۰٪ از سهام شرکت نفت بنفع شرکتهای امریکائی مبادله شود و چندی بعد آلن‌دالس رئیس‌انتللی ژان سرویس امریکا مأمور اجرای این تصمیم شد و جلسه‌ای درپایگاه‌آلپ سوئیس‌تشکیل گردید. (۳) سپس دستخط عزل من صادر شدوچون‌به‌نتیجه‌نرسید کودتای۲۸مرداد بموقع اجرا رسید.

(۱) ملاحظه شود فصل دوم از بخش اول راجع بسقوط دولت من.
(۲) شانزدهم اسفند ۱۳۳۱ استالین وفات کرد.
(۳) ملاحظه شود فصل چهارم از بخش دوم راجع بمبارزه سیاست خارجی از طریق دربار.

(۲۷)

راجع باینکه فرموده‌اند من (دکتر مصدق) «بیک عقیده‌ای که از خارج ایران سرچشمه میگرفت بیشتر تسلیم میشدم».

عرض جواب

چه خوب بود که میفرمودند بکدام یک از سیاستها تسلیم شدم و در مدت زمامداری من کدام یک از دول بنفع خود و ضرر مملکت استفاده کردند.

(۲۸)

روز نه اسفند ۱۳۳۱ مصدق بمن توصیه کرد که موقتاً از کشور خارج شوم.

عرض جواب

جواب این قسمت از فرمایشات شاهنشاه در فصل دوم از بخش اول عرض شده است.

(۲۹)

در تابستان سال ۱۳۳۲ تغییرات محسوسی در روحیه‌ی ملت ایران نسبت باعمال مصدق آشکار گردید و بسیاری از یاران و پیروان او از اطرافش پراکنده شدند. زیرا متوجه شدند که سیاست ضدخارجی وی جنبه‌ی انتخاب یافته و منظور اصلی او آن است که انگلیسها را بیرون کند وکمونیستها را بایران بکشاند. جریان‌وقایع مردم را آگاه ساخت که کشورشان با سرعت تمام بسوی اضمحلال سیاسی و اقتصادی میرود. عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند. روزنامه‌نگاران از تهدیدات اوباش طرفدار مصدق و اعمال حزب توده نهراسیده سیاست وی را برای مردم تشریح و توجیه میکردند. بسیاری از روحانیون و دانشجویان و بازرگانان که قبلاً در زمره‌ی حامیان مصدق بودند از او رو برگردانیده وعلم مخالفت برداشتند، ولی با تمام این احوال واضح بود که برانداختن قطعی وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست. سیاست امریکا در طول دوره‌ی زمامداری حاکی از این بود که نگرانی آن از اوضاع ایران روزافزون و در اتخاذ طریق مؤثری برای ایجاد ثبات سیاسی و توسعهٔ اقتصادی ایران دچار تردید است.

عرض جواب

جواب قسمتی از این فرمایشات در شمارهٔ ۲۶ عرض شده وراجع بقسمت دیگر از فرمایشات که میفرمایند «عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند» با قسمت دیگر این فرمایشات که میفرمایند «ولی با تمام احوال واضح بود که برانداختن وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست»(۱) متناقض است. اگر افکار عمومی برخلاف من بود چه شد متجاوز از دو ملیون رأی آنهم فقط در شهرها بر له دولت دادند، چنانچه افکار عمومی با بقای مجلس موافق بود چه شد که بیش از صد هزار رأی برای ابقای مجلس داده نشد. (۲)

بعضی از ضرب المثلها در زبان ما هست که بیان حقیقت است، مثلاً از این ضرب المثل که میگوید حرمت امامزاده با متولی است مراد این است که هر قدر متولی بامامزاده احترام کند مردم بامامزاده بیشتر میگروند و نتیجه این میشود که نذر و نیاز کنند ومتولی منتفع شود و این ضرب المثل در بارهٔ شاه مملکت نیز صادق است. یعنی هر قدر شاه بملت خود احترام کند دول بیگانه از ملت بیشتر حساب میبرند و شاه می تواند در نفع مملکت و ملت کار بکند و حیثیات خود را هم از دست ندهد.

در عهد قدیم که عده‌ی روشنفکر در مملکت زیاد نبود سلاطین بعلماء احترام میگذاشتند و شانهٔ خود را از زیر بار تکلفات خارجی خارج می کردند و فتوای مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی اعلی الله مقامه راجع بامتیاز تنباکو یکی از آن موارد است. در عصر جدید که عده‌ی روشنفکر در مملکت کم نیست و هر کس می تواند نسبت بمصالح و مضار کشور اظهار عقیده کند شاهنشاه از این رویهٔ بسیار پسندیده پیروی نفرمودند. فرمان عزل مرا صادر نمودند و صنعت نفت ملی شده را تسلیم سیاستهای بیگانه فرمودند.

(۳۰)

در خرداد ۱۳۳۲ آیزنهاور بمصدق اخطار کرد که تا اختلافات حاصله در قضیه‌ی نفت حل نشود ایالت متحده میزان کمک مالی خود را افزایش نخواهد داد، ولی درعین حال موافقت کرده بود که کمک مالی بمیزان قبل ادامه یابد. در ضمن اصرار کرده بود که کشور ایران باید از رویه‌ی عدم استفاده از منابع بزرگ خود عدول نماید و در سال مالی ۳۲—۱۳۳۱ کمک امریکا مختصری تقلیل

---

(۱) چه خوب بود فرموده بودند «جز اعمال قدرت و پرداخت پول بیک عده پست و خائن».

(۲) عده‌ی آراء موافقین مجلس در این جا نوشته شود (نتوانستم به دست بیاورم و درینجا نقل کنم. امیدست کسی آن را بفرستد تا در چاپ دوم گذاشته شود. ا.ا.)

یافته و بمیزان ۲۲۱۰۰۰۰۰ دلار تعیین گردید. این موضوع نشان می‌دهد که امریکائیها با وجود آنکه چندان رغبتی بتأمین خساراتی که اشتباهات مصدق بایران وارد نموده بود نداشتند معهذا بیم آن داشتند که قطع کامل کمک مزبور ایران را در آغوش کمونیسم بیندازد.

رویهٔ مصدق نسبت بکمک امریکا بسیار مضحک بود، زیرا وی در سال ۱۳۳۰ حاضر نشد قرارداد مربوط بکمک امریکا را طبق رویه‌ای که در سایر کشورها معمول بود با سفیرکبیر امریکا امضا کند ولی در عوض طی یادداشتی از رئیس اداره‌ی کمکهای فنی امریکا در ایران تقاضای ادامه کمکهای فنی سالیانه را نمود و وی نیز کتباً موافقت کرد و کمکهای مالی سنواتی بشرحی که در بالا گفتیم ادامه یافت.

عرض جواب

پرواضح است که دولت امریکا مدافع آزادی و استقلال ایران نبود و میخواست بعنوان جلوگیری از کمونیسم خود از منافع نفت استفاده کند همچنانکه کرد و آزادی یک ملتی را با چهل درصد از سهام کنسرسیوم معاوضه نمود و همین رویهٔ ناپسندیده‌ی دول غرب است که بعد از چهل سال نصف جمعیت کره ارض تحت نفوذ کمونیسم واقع شده است.

راجع بعدم موافقت خود با قراردادی که اداره‌ی اصل چهار تنظیم کرده بود نظریات خود را در شماره‌ی ۳٤ عرض میکند.

(۳۱)

در سال ۱۳۳۲ وقتی عده‌ی کثیری از یاران وی از اطرافش پراکنده شدند پی در پی لاف میزد که امریکا طرفدار رژیم اوست. ضمناً بامریکائیها اخطار میکرد که اگر باو بیش از پیش کمک نکنند احتمال دارد که ایران بدام کمونیسم بیفتد. ولی در ضمن نسبت بعملیات توده سیاست مسامحه پیش گرفته و اجازه میداد که روز بروز بر قدرت خویش بیفزایند. بنظر من امریکائیها از این رویه‌ی ضد ونقیض کاملاً آگاه بودند، ولی طبعاً احساس میکردند که خود ملت ایران باید مسائل سیاسی کشور خویش را حل کند، چنانکه ما نیز همین رویه را عاقبت پیش گرفتیم.

عرض جواب

یعنی جلسه‌ای در پایگاه آلپ سوئیس تشکیل شد و پس از اخذ دستور از آلن دالس رئیس انتلیژن‌سرویس امریکا و تقسیم سیصد و نود هزار دلار بین اشخاص

پست وطنفروش کودتای ۲۸ مرداد بر علیه ملت ایران صورت گرفت و بموقع اجرا رسید.

(۳۲)

مصدق در اواخر حکومت خود نیروی زرهی و سایر افرادی را که مأمور حراست منزل وی بود تقویت کرد ولی در عوض تانکهای مأمور حراست کاخ ییلاقی سعدآباد را که محل اقامت من و ملکه ثریا بود تقلیل داد و در حقیقت دوازده تانک متوسط ساخت امریکا بمحافظت منزل او اختصاص یافته بود.(۱)در صورتیکه کاخ وسیع سعدآباد تنها بوسیلهٔ چهار تانک حراست میشد و واضح بود که تاب حملات ناگهانی توده‌ایها را در صورت بروز نخواهد آورد.

در اثر این عمل من و همسرم بکاخ خوددر رامسر رفتیم و مدتی در عمارتی که پدرم در کنار دریا ساخته بود و چندگاهی هم در عمارت کوچک ییلاقی کلاردشت که شرح زیبائی طبیعی آن سابقاً داده شده اقامت نمودیم.

عرض جواب

در این کاخ بیش از حد لزوم محافظین مسلح بود و حزب توده حتی یک تفنگ هم نداشت تا چه رسد بتانک که بتواند متعرض کاخ سعدآباد شود و با بودن چهار تانک در این کاخ و عده‌ای سرباز مسلح پناهندگی شاهنشاه در کلاردشت از ترس یک عده کمونیست بی اسلحه و تانک حاکی از کمال تهوّر و شهامت بود.

پس از نه اسفند که میخواستند مرا مقابل درب کاخ اختصاصی و بعد در خانه‌ی خودم از بین ببرند سرتیپ ریاحی معاون خود را بریاست ستاد آرتش منصوب نمودم و باو دستور دادم کلیهٔ تانکهائی که در کاخ ییلاقی سعدآباد بود حمل شهر کنند و این دستور از این نظر [داده شد] که روزی این قوا را برعلیه من بکار نبرند.

شنبه ۲٤ مرداد بین ساعت ٦ و ۷ شخص ناشناسی مرا پای تلفن خانه‌ی(۲) خودم خواست و گفت عده‌ای مأمور شده‌اند که در این شب کودتا کنند و شما را دستگیر نمایند. دوعراده‌تانک هم از سعدآباد بشهرمیفرستند که دریکی از خیابانهای نزدیک خانه‌ی شما متوقف شود که بلافاصله من سرتیپ ریاحی را که در شمیران اقامت داشت خواستم و دستور تقویت قوای محافظ خانه‌ی خود را باو دادم و راجع به دوعراده‌تانک هم که گفتند از سعدآباد می آید سؤال کردم آیا برخلاف دستور در سعدآباد تانکی گذاشته‌اید

(۱) بیش از چهار تانک مأمور محافظت خانه‌ی من نبودند.

(۲) تلفن دولتی هم در خانه‌ی من بود که از آن در امور نخست‌وزیری استفاده میشد.

که میخواهند در این شب از آنها استفاده کنند ؟گفت چهارعراده تانک هنوز در سعدآباد است که بشهر حمل نکرده‌ایم و آنوقت معلوم شد همین رئیس ستاد آرتش که در زمان تصدی من باین مقام رسیده و مورد اعتماد من بود دستور مرا اجرا نکرده بود و آنوقت فهمیدم که من بفرموده‌ی شاهنشاه در آرتش چه یاران وفاداری داشتم.

(۳۳)

در ۲۲ مرداد سال ۱۳۳۳ احکام انفصال مصدق را ازمقام نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی را بجای وی امضا نمودم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را بسرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده‌ی گارد شاهنشاهی محول نمودم. شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت پیش آمده بود حکایت سه‌تفنگدار الکساندر دوما را بیاد من می‌آورد، با این تفاوت که داستان دوما افسانه‌ای بیش نیست ولی ماجرای سرهنگ نصیری یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر است.

پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر بکاخ سعدآباد رسید ابتدا عازم ابلاغ فرمان من بسرلشکر زاهدی گردید. باید این نکته را یادآور شوم که زاهدی از طرفداران نزدیک مصدق و زمانی وزیر داخله‌ی دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری رزم‌آرا سمت ریاست کل شهربانی را داشته و در انتخاب مجدد مصدق بنمایندگی مجلس کوششها کرده بود. زاهدی در آن موقع در نزدیکیهای طهران بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آن را عوض می کرد اطلاع نداشت. زیرا او بی پروا از عملیات بیرویه‌ی مصدق انتقاد کرده ویکبار دستگیر شد و پس از آزادی چون تأمین جانی نداشت در مجلس متحصن گردیده بود. پس از ترک تحصن ناگزیر بود در خفا بسر برد.

عرض جواب

در دوره‌ی پنجم و ششم تقنینیه که انتخابات طهران آزاد بود و دولت مثل سایر نقاط کشور در آن دخالتی نکرد من وارد مجلس شدم و درموقع انتخابات دورهٔ چهاردهم تقنینیه نیز در احمدآباد بودم که بنمایندگی اول طهران انتخاب گردیدم و چه خوب بود شاهنشاه میفرمودند کوششهای سرلشکر زاهدی برای انتخاب من در دوره‌ی شانزدهم تقنینیه ازچه قبیل بود. آیا سرلشکر زاهدی رهبر یک حزب سیاسی بود که پیروان حزب طبق نظریات او بمن رأی بدهند،یا اینکه برخلاف دستور در انتخابات شهر طهران دخالت ننمودو مردم بهر کس عقیده داشتند او را بسمت نمایندگی خود انتخاب نمودند.

(۳٤)

ویلیام وارن که از بدو زمامداری مصدق تا چندی پس از سقوط وی رئیس اداره‌ی اصل چهار در ایران بود واقعه‌ای را ذکر کرده است که خصوصیات اخلاقی مصدق را آشکار میسازد. بنا بگفتهٔ وی مصدق در بدو زمامداری حاضر بقبول قرارداد اصل چهار و دولت اسبق در مورد عمران روستائی نبود و بخوبی آشکار بود که میل ندارد این اقدام مفید بنام سلف او تمام شود. در نتیجه اصل چهار مجبور شد همان برنامه را طبق قرارداد دیگری که مصدق امضاء نمود تا زمان نخست‌وزیری زاهدی ادامه دهد. سپهبد زاهدی تمام موافقتهای قبلی از جمله موافقت نامه‌ی رزم‌آرا را تنفیذ نمودو معتبر شناخت. شاید افکار آنقدر آرامش یافته باشد که مردم دنیا بتوانند نسبت بکارهای مصدق عادلانه قضاوت کنند.

عرض جواب

در قراردادی که اصل چهار تنظیم کرده بود و برای امضای من فرستاد نکاتی درج شده بود که مغایر با اصل استقلال بود و از مثل من کسی انتظار نداشت که در این باب دقت نکنم و آن را تصحیح نکرده امضا نمایم. چه خوب بود که شاهنشاه میفرمودند هردوقرارداد رامنتشر کنند تا معلوم شود خودداری من از قرارداد اولی برای چه بود.

(۳۵)

در هر کشوری اگر رئیس دولت بخواهد منشاء اثر باشد باید رویه‌ی مثبتی اتخاذ کند لیکن مصدق شاید بدون قصد بمردم وطن خود خیانت کرد. زیرا در بدو امر بمردم وعده‌ی آینده‌ی بهتر و مرفه‌تر داد ولی هرگز بوعده‌های خود وفا نکرد و مردم مدتی با وعده‌های وی بسر بردند. ولی کم کم دریافتند که وعده‌های فریبنده شکم خود و فرزندانشان را سیر نمیتواند کرد. بعلاوه دیدند که کشور عزیزشان در اثر سوء سیاست در جلوی چشمشان متلاشی میشود و همین مردم عادی و معمولی برخلاف وی دست بشورش زده دستگاه را درهم پیچیدند.

عرض جواب

تا آنجا که مربوط بامور داخلی بود رویه‌ی منفی نداشتم و از هر چه برای وطنم مفید بود خودداری نکردم و آن را استقبال نمودم. رویه‌ی منفی من در مقابل انتظارات دول استعمار بود که میخواستند از نفت ایران سوءاستفاده کنند و برای ادامه‌ی این

سوءاستفاده تا ابد ملت ایران را از دخالت در امور خود محروم نمایند. آن عده مردم فهمیده‌ی وطنپرست همانهائی بودند که با کمال آزادی رأی خود را بابقای دولت دادند و شاهنشاه هم رأی متجاوز از دو ملیون مردم وطنپرست را ندیده گرفتند و برای آن ارزشی قائل نشدند و آن عده‌ای هم که جمع شدند خانه‌ام را غارت کردند کسانی بودند که از سیصد و نود هزار دلار امریکا هر یک وجه ناچیزی گرفتند وبعد دیدیم که چه پولها گرفتند و در بانکها ودیعه گذاردند.

(۳۶)

هنگامی که مصدق نخست‌وزیر بود زمامداران سایر کشورها یعنی همقطاران وی درآمد نفت کشور خود را صرف توسعه و اجرای برنامه‌های عمرانی و اصلاحات مملکتی میکردند ولی مصدق هیچ کاری انجام نمی‌داد. لیکن لجاجت فطری وی که پیش از آن هم برهمه معلوم بود و حرص شهرت‌طلبی او بضرر کشور و خدمتگزاران صدیق آن تمام شد.

عرض جواب

تعطیل دستگاه نفت در زمان تصدی من سبب شده بود که مخارج آن دستگاه سربار بودجه‌ی دولت شود و چه خوب بود که شاهنشاه میفرمودند بعد که از معادن نفت بدولت عایداتی رسید و در حدود یک ملیارد و صد ملیون دلار هم امریکا کمک نمود از این وجوه مملکت برای چه کارهای مهمی استفاده نمود.

(۳۷)

بعد از مصدق توافقی که در حل مسأله‌ی نفت بعمل آمد کاملاً براساس ملی شدن صنعت نفت انجام یافت. گرچه بعضی از طرفداران مصدق منکر این حقیقت شدند، ولی حقیقت آن است که قرارداد ما با کنسرسیوم طبق همان قانون ملی شدن نفت بود که قبل از زمامداری مصدق از تصویب مجلس گذشت و توشیح شده بود.

عرض جواب

اگر ملی شدن صنعت نفت این است که شاهنشاه فرموده‌اند چه خوب بود ملت ایران بهمین فرمایشات شاهنشاه قناعت می کرد و تلفاتی نمی داد.

(۳۸)

پس از آن نیز قراردادهای دیگری منعقد کردیم که عصر کاملاً جدیدی در روابط بین کشورهای نفت‌خیز وممالک مصرف کننده بوجود آورد، و چنا نکه در فصل دیگر بتفـصیل ذکـر آن خواهدآمدداشتن قدرت برای آدمی محک آزمایش است. بعضی از آنها که قدرت بدست میآورند بمسؤولیت اخلاقی که برای صاحب قدرت ایجاد میشود پی میبرند و بزرگتر و عالی‌قدرتر میشوند. برخی دیگر در نتیجه‌ی همین کسب قدرت حقیرتر و کوچکتر میگردند.

وقتی نتیجه سنجیده میشود می بینیم این مرد آدمی کوچک و حقیر از محک آزمایش بیرون آمده است. هر کشوری در طول حیات خود دچار اشتباه میشود و اگر تجربه‌ای که کشور ما در حکومت مصدق گرفت بما راه درست اداره‌ی کشور را آموخته باشد باید گفت چنین آزمایشی برای ما بدون ارزش نبوده است. مردم کشور ما هر سال در ۲۸مرداد بیادبود روز سقوط مصدق و شکست نیروهای بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال کشور را خاموش کند جشن میگیرند و من آرزومندم که درس عبرتی را که آن روز تاریخی بمردم ایران داد هرگز فراموش نکنیم.

عرض جواب

تصدیق میکنم که در نتیجه‌ی کسب قدرت حقیرتر و کوچکتر شده‌ام چونکه قبلاً زندگی مرفهی داشتم و آزاد هم بودم و اکنون آن را از دست داده و از هرگونه آزادی نیز محروم شده‌ام و حق با کسانی است که از قدرت استفاده کرده وجوه سرشاری را در بانکهای خارج ذخیره نموده اند.

از فصل ششم کتاب مأموریت برای وطنم

(۳۹)

یکی از تضادهای وقایع این است که زمامداری مصدق با سخنرانیهای شدیداللحنی که علیه خارجیان ایراد میکرد و سیاست منفی که در پیش گرفته بود موجب نفوذ بی‌سابقه‌ی انگلیس در کشور ما گردید و علّت آن این بود که سیاست منفی مصدق به مشت‌زنی ناشی شبیه بود که در اثر هراس کورکورانه مشت گره کرده‌ی خود را بدون هدف حواله‌ی حریف میکند و هرگز نیروی ابتکار یعنی تنها وسیله‌ی تفوق و پیروزی برحریف رابکارنمیبرد.

انگلیسها عمداً یا بغیرعمد مصدق را وادار کرده بودند که فقط در مقابل عملیاتی که خودشان انجام می دهند عکس العمل پر از هیجان از خود نشان دهد. امّا پس از برملا شدن سیاست مصدق و

سقوط وی از نخست وزیری قرارداد جدید نفت در سال ۱۳۳۳ منعقد گردید و فصل تازه‌ای در تاریخ مناسبات ایران و انگلستان افتتاح یافت. بموجب این قرارداد حق دولت ایران بسیار افزایش یافت ولی مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این قرارداد گرفته شد قطع تسلط انحصاری انگلیسها بر صنایع نفت ایران بود.

عرض جواب

معلوم نیست آنچه شاهنشاه نسبت بانگلیسها داده و فرموده‌اند «انگلیسها عمداً یا بغیر عمد مصدق را وادار کرده بودند که فقط در مقابل عملیاتی که خودشان انجام میدهند عکس‌العمل پر از هیجان نشان دهد» را باید قبول نمود یا آنچه ایدن رئیس الوزراء انگلیس در خاطرات خود گفته و عیناً نقل میشود «روزی که من وزارت خارجه را بعهده گرفتم مناظر یأس آور اوضاع بدین صورت درآمده بود: از ایران خارج شده بودیم. آبادان را از دست داده بودیم. قدرت و اقتدار ما در خاورمیانه بشدت متزلزل شده بود. در مصر هم وضعیت طوری شده بود که خبر از تغییرات مهمی در آتیه میداد و من میبایست مطالعه کنم و ببینم چطور خود را در مقابل وضعیات قرار دهم و یقین داشتم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه سر چشمه‌ی این مشکلات یعنی موضوع نفت نمایم.»(۱)

و اما راجع باینکه فرموده‌اند حق ایران در قرارداد جدید افزایش یافت، عرض میکنم این قرارداد که روی اصل ۵۰ — ۵۰ منعقد شده بمراتب از قرارداد ۵۰ — ۵۰ گس — گلشائیان که مجلس پانزدهم آن را تصویب نکرد بدتر است.

(٤٠)

هنگامی که مصدق ودستیاران وی مانندزنان به ناله وندبه پرداخته ودیوانه وار سخنرانیهائی تند و جنون‌آمیزی بر علیه انگلیسها ایراد مینمودند بسیاری از میهن پرستان واقعی در بدو امر تصور میکردند که آن سخنرانیها مظهر روح ناسیونالیسم است ولی مرور زمان میهن‌پرستان را متوجه ساخت که مصدق در حقیقت دروازه‌های کشور را بروی عوامل امپریالیسم گشوده است.سیاست‌منفی مصدق باعث ایجاد اختلال و آشفتگی عظیم سیاسی و اقتصادی گردید و برای عمال بیگانه فرصت بسیار مساعدی را برای اجرای مقاصدی که داشتند فراهم ساخت و در همان هنگام که پدرم بریشه‌کن کردن عوامل امپریالیسم در ایران میپرداخت مصدق مشغول تهیه‌ی زمینه برای نموّ امپریالیسم بود که در موقع خود از بهره‌برداری آن فروگذار نکردند.

---

(۱) ترجمه‌ی خاطرات ایدن،طبع پاریس، صفحه‌ی ۲۳۱

در دنیا هیچ عملی برای یک فرد یا یک ملت ایران از این خطرناک ترنیست که اسیر احساسات شخصی و مقهور خودپرستی خویش باشد. وقتی درست دقت کنیم می بینم من بیش از مصدق برای کینه و عناد نسبت بانگلیسها دلائل موجه داشتم زیرا مگر نه آن بود که انگلیسها پدرم را مجبور بترک سلطنت و کشور کردند؟ مگر آنها نبودند که در جریان جنگ دوم جهانی برای تکمیل تجاوز خودشان ورود روسها را بکشور ما خوش‌آمد گفتند. ولی روزی که مصدق در حرارت احساسات شخصی خویش جوش میزد من بفکر حفظ منابع بزرگ کشور بودم.

چنانکه سابقاً بیان شد ناسیونالیسم منفی مصدق نه تنها برای کمونیستها فرصتی که آرزوی آن را داشتند فراهم ساخت بلکه بعکس آنچه میگفت بانگلیسها اجازه داد که در سیاست ایران بیش از پیش نفوذ پیدا کنند. اگر رفتار مصدق بناسیونالیسم تفسیر و تعبیر شود قطعاً باید اصطلاح تازه‌ای نیز برای ناسیونالیسم حقیقی برگزید.

قدر مسلم این است که سیاست مصدق کاملاً منفی بود و هیچ ربطی با ناسیونالیسم مثبت نداشت و بدین جهت بعقیده‌ی من برای امتیاز بین رویه‌ی منفی مصدق و ناسیونالیستی که مورد علاقه‌ی میهن پرستان حقیقی است اصطلاح ناسیونالیسم مثبت بسیار سودمند خواهد بود.

عرض جواب

معلوم شد که از نظر کندن ریشه‌ی عوامل امپریالیسم بود که اعلیحضرت شاه فقید امتیاز معادن نفت را تمدید نمود و باز از همین نظر بود که بعد از ملی شدن صنعت نفت و فداکاریهای ملت ایران اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه آن قرارداد مرده را زنده فرمود.

و امّا اینکه بمن نسبت داده‌اند: «دروازه‌های کشور را بروی عوامل امپریالیسم گشوده‌ام» چه خوب بود که میفرمودند کدام امپریالیسم، چونکه در شمارهٔ ٤ به تفصیل عرض شد که من با هیچیک از امپریالیسم‌ها ارتباطی نداشته‌ام. هرچه گفته‌ام، هرچه کرده‌ام تمام روی مصالح ایران بوده است و بس.

و راجع باین قسمت از فرمایشات که میفرمایند «مگر آنها نبودند که در جریان جنگ دوم جهانی برای تکمیل تجاوز خودشان ورود روسها را بکشور ما خوش‌آیند گفتند» باید عرض کنم که در هر جامعه افراد را بدو دسته می توان تقسیم نمود: مردم خودخواه و نفع پرست و مردم خیرخواه ونوع‌دوست، چنانچه عده‌ای مرا جزو دسته‌ی اول قرار دهند البته میبایست برای ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه‌ی سیاست ایران اظهار خوشوقتی کرده باشم. چونکه بعد از خاتمه‌ی دوره‌ی ششم تقنینیه که دولت درانتخابات طهران هم دخالت نمود و من دیگر بنمایندگی مردم طهران وارد مجلس نشدم

متجاوز از سیزده سال اغلب در این ده بسر بردم، با احدی ملاقات نکردم و با هیچکس مکاتبه ننمودم، البته روی مصالح سیاسی. با این حال اعلیحضرت شاه فقید بدون ذکر هیچ دلیل امر تبعید مرا به بیرجند صادر فرمودند و چنانچه اعلیحضرت محمدرضا شاه از من وساطت نفرموده بودند در همانجا از بین رفته بودم و بعد هم که باز در احمدآباد زیر نظر مأمورین شهربانی بودم هیچ روز نمیگذشت که نگران یک پیش‌آمدی نباشم که ورود دولت اتحاد جماهیر شوروی در صحنه‌ی سیاست ایران سبب شد من و عده‌ای که در طهران و سایر نقاط زندانی بودیم و جانمان در خطر بود آزاد شویم و رفتار دولت دیکتاتوری با من سبب شد که دخترم در سن هجده‌سال دچار امراض روحی بشود و معالجاتی که در طهران از او کردند نتیجه ندهد و اکنون متجاوز از شانزده سال است که در بیمارستانهای سوئیس بستری است.

چنانچه عده‌ای مردم مرا جزء دستهٔ دوم بدانند و قرار دهند باز میبایست اظهار خوشوقتی کرده و خوش‌آمد گفته باشم. چونکه بعد از تمدید قرارداد دارسی بمدت سی و دو سال کمتر کسی از مضرات آن اطلاع داشت و اگر هم داشت کجا جرأت میکرد در این باب سخنی اظهار کند. این تمدید روی یک حساب سرانگشتی که یقین دارم هر کسی قبول می‌کند متجاوز از یک ملیارد و ششصد میلیون لیره انگلیسی بملت ایران ضرر زده است.

فرض کنیم این کنسرسیوم مرتکب عملیات خلاف قانونی که شرکت سابق نفت میشد نشود یعنی از طریق لوله‌ی نفت مخفی مقداری نفت سرقت نکند و بیلان تقلبی هم برای استفاده نامشروع خود از عوائد نفت تنظیم نکند و عوائد نفت همین یکصد ملیون لیره در سال باشد که کنسرسیوم قلمداد کرده است،دراین صورت چرا باید نصف این عوائد را کنسرسیوم ببرد.وقتی که دولت کلیهٔ مخارج استخراج را میپردازد باید کلیه‌ی عوائد خالص را هم خود دولت ببرد و چنانچه این استفاده برای معلومات بعضی از کارشناسهاست دولت باید حق‌الزحمهٔ آنان را تأدیه کند، همچنانکه تاکنون از عهده‌ی پرداخت حق کارشناسی بیش از حد لازم عمل کرده است.

آمدن کافتارادزه بایران و درخواست امتیاز نفت از طرف اتحاد جماهیر شوروی سبب شد که من بتوانم در مجلس چهاردهم ضررهائی که از این تمدید بملت وارد میشد با دلیل و برهان ثابت کنم و غیر از این امکان‌نداشت. چونکه اکثریت قریب باتفاق نمایندگان مجلس با تصویب شرکت نفت انتخاب و وارد مجلس شده بودند هرگز اجازه نمی دادندکسی ازمضرات تمدیدقراردادرمجلس صحبتی بکندوآگاهی ملت از مضرات این قرارداد سبب شد که شرکت نفت پیشنهاد ۵۰ در ۵۰ را بدولت بدهد.ولی مجلس پانزدهم

از این نظر که این پیشنهاد منافع ملت را تأمین نمی کردآن راتصویب نکرد و کار بجائی رسید که مجلس شانزدهم ملی شدن صنعت نفت را تصویب کند و بعد کار بصورتی خاتمه یافت که همه از آن اطلاع دارند و لازم نیست در این باب اظهار بشود.

ملت ایران نه فقط در هر سال پنجاه ملیون لیره و در مدت سی و دو سال متجاوز از یک ملیارد و ششصد ملیون لیره ازاین تمدیدضررمی کندبلکه آزادی واستقلال خود را هم از دست داده است. چونکه سوءاستفاده از امتیاز سبب میشود دول استعمار در این مملکت دخالت کنند وملت نتواند نمایندگان حقیقی خود را بمجلس اعزام کند و دول استعمار هر چه می خواهند بنفع خود و ضرر ملت انجام می دهند.

(۴۱)

دوّمین نکته ای که از آن وقایع آموختیم آن است هر کس تحت عنوان ناسیونالیسم تنها بیکی از انواع امپریالیسم حمله کند بدون تأمل باید وی را با دیده‌ی شک و تردید نگریست، چنانکه فریاد و خروش مصدق تنها بر علیه دیو مهیب امپریالیسم انگلستان بود.ولی در قسمت اخیر دوره‌ی زمامداریش که خود را بافراد حزب توده پیوستگی داده بود بهیچ‌وجه حاضر نشد سخنی درباره‌ی نوع خطرناکتر امپریالیسم که استعمار سرخ باشد بزبان آورد، بلکه بعمد یا اشتباه سعی داشت که افکارو احساسات عامه را بوسیله‌ی توجه دادن مردم بخطر کوچکتر از خطر بزرگتر غافل نماید.

عرض جواب

در شمارهٔ ٤ بیغرضی خود را در امور و بیطرفی خود را نسبت بسیاستهای سیاه و سرخ شرح داده‌ام. اگر نفت را از شرکت انگلیس گرفتم شیلات بحر خزر را هم از تصرف دولت شوروی در آوردم و ملی کردم. همان امتیازی که بر حسب امر شاه فقید سی و دو سال تمدید گردید و همان قرارداد شیلات که برای شناسائی سلسله‌ی پهلوی برای مدت بیست و پنج سال تصویب گردید.

(۴۲)

برخی از مردم فراموش کرده اند که در تمام دوران زمامداری مصدق حکومت نظامی در ایران برقرار بود و خود این امر تضییقاتی برای مردم کشور فراهم میساخت و تصمیم من همواره برآن بود که آن را لغو کنم، چنانکه پس از سقوط مصدق نیز حکومت نظامی بدواً از شدت افتاده و سپس کاملاً ملغا گردید.

عرض جواب

نظر باینکه در زمان تصدی من نمی‌توانستنند کسی را برخلاف قانون توقیف کنند قانون حکومت نظامی اجرامیشد، ولی بعد که هر کاری برخلاف قانون صورت میگرفت احتیاج بقانون حکومت نظامی نبود و بهترین دلیل این است که خود من پس از خاتمه‌ی سه سال حبس مجرد در لشکر ۲ زرهی اکنون متجاوز از پنج سال است که در قلعه‌ی احمدآباد محبوسم.

(۴۳)

ما در زمان مصدق این اوضاع را با چشم خود در وطن عزیزمان دیدیم و از نزدیک شاهد جریان آن بوده‌ایم. در زمان وی سرنوشت کشور ما بدست عوامل امپریالیستی جدید افتاد و همین اوضاع نیز در چندین کشور ظهور نمود و متأسفانه بدوران استقلال و آزادی آنها خاتمه داد.

عرض جواب

چه خوب بود که میفرمودند تا قبل از ۲۵ مرداد امپریالیسم جدید کدام دخالتی در کار این مملکت و چه استفاده‌ای از دولت من نمود. برکناری من فقط از این نظر بود که ملت بمرام خود نرسد و دول استعمار کماکان از این مملکت سوء استفاده کنند، چنانچه غیر از این بود صنعت نفت که طبق قانون ملی شده بود و دولت انگلیس هم اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف شرکت آن را شناخته بود میبایست در دست ملت میماند و دولت ایران خود از منابع نفت بهره‌برداری مینمود.

از فصل هفتم کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۴)

برنامه‌ی هفت ساله‌ی اول تقریباً بعدم موفقیت منتهی گشت زیرا اولاً در طرز اداره‌ی آن دقت لازم بعمل نیامده و تهیه کنندگان گزارش توجه لازم و دقیق را در فراهم ساختن تشکیلاتی که بتواند چنین سازمانی را بگرداند بعمل نیاورده بودند از این گذشته بتدریج واضح گردید که گرداندن سایر تشکیلات دولتی بدون آنکه از عوائد نفت مبلغی بدانها اختصاص یابد دشوار است.

سهم سازمان برنامه از عوائد نفت برخلاف منظور مجلسیان ازآنچه‌مقررشده بود کمتر گردید

چنانکه در سال ۱۳۲۸ عایدات نفت بالغ بر سی و هشت ملیون دلار بسازمان برنامه پرداخته شد و در سال بعد که عایدات نفت به چهل و پنج ملیون دلار بالغ گردید بسازمان برنامه بیش از سی و یک ملیون دلار نرسید. باوصف آنچه گفته شد گناه عدم موفقیت برنامه‌ی هفت ساله برعهده‌ی مصدق بود زیرا با رویه‌ای که در مورد نفت پیش گرفته بود شکست برنامه را مسلم و محرز ساخته و نگذاشت مردم کشور از فوائدی که عایدات نفت کمی بود بتمام کشور برساند بهره‌مند گردند.

عرض جواب

روز ۱۲ اردی‌بهشت ۱۳۳۰ که من متصدی ریاست دولت شدم موجودی نقد این سازمان فقط بالغ بر دوهزار و ششصد ریال بود که در فصل اول از بخش دوم (لایحه‌ی دیوان عالی کشور) گفته شده و گناه این عدم موفقیت بگردن آن کسانی است که برخلاف قانون در امور مملکت دخالت کردند و از این طریق سرمایه‌ی هنگفتی بدست آوردند.

از فصل دوازدهم از کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۵)

چنانکه در فصل پنجم گفته شد چند روز پس از ازدواج با ملکه ثریا رزم‌آراء نخست‌وزیر بقتل رسید و مصدق برسر کار آمد و نیروهای بیگانه آیندهٔ ایران را بمخاطره انداخت، چنانکه ذکر شد بالاخره بجای سفر ماه‌عسل اوضاع طوری پیش‌آمد که من وهمسرم از ایران خارج شده و به بغداد و رم مسافرت کردیم. اما این مسافرت بدوره‌ی عشرت مصدق و اعوان او که میخواستند عروس ملک را در آغوش بکشند پایان بخشید، زیرا در مدت این مسافرت کوتاه که دوسال و نیم پس از ازدواج اتفاق افتاده بود ملت میهن‌پرست ایران از عواقب سیاست وی آگاه شدند و دستگاه وی و یاران او را سرنگون ساختند.

عرض جواب

ملت ایران تا آن درجه که ممکن بود فداکاری نمود و مایل نبود هیچوقت پای شرکتهای خارجی در معادن این کشور باز شود و این ملت ایران نبود که دستگاه من و یارانم را سرنگون کرد بلکه توافق امریکا و انگلیس راجع بشرکت در امتیاز نفت و تصمیم

جلسه‌ی سری پایگاه آلپ سوئیس و صدور فرمان عزل من بدست مبارک شاهنشاه بود که بآرزوی ملت ایران خاتمه بخشید.

(٤٦)

بالاخره در ماه اوریل ۱۹۳۳ قرارداد جدیدی بامضا رسید. مفاد این قرارداد تاحدی مبهم و پیچیده بود ولی بعقیدهٔ من وضع دولت ایران با مقایسه‌ی بقراردادقبل بهبود یافته بود در این قرارداد مدت امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید و این نکته مایه تأسف بود.

عرض جواب

جای بسی تأسف است که کودتای ۲۸ مرداد سبب شد امتیازی که طبق قانون ملی شدن صنعت نفت از بین رفته بود با توجهات شاهنشاه تجدید شود و یکسال هم بر سی و دو سال سابق بیفزایند. بطور خلاصه قرارداد جدید را کنسرسیوم تنظیم کرد و مجلس شورای ملی هم کورکورانه آن راتصویب نمود.

(٤٧)

امّا بطوری که در فصل پنجم ذکر شد اوضاع کاملاً برعکس انتظار ما پیش آمد. شاید این نکته خود مبین خویش باشد که برخلاف رویه‌ی پدرم که چندین بار شخصاً از آبادان بازدید کرده بود مصدق هیچگاه فکر مسافرت بمراکز صنعتی نفت را که درباره‌ی آنها این همه سخن‌سرائی میکرد به مغز خویش راه نداد.

عرض جواب

بعد از کودتای سوم اسفند در ایران فقط یک سیاست مؤثر بود و شاه فقید هرچه میخواست بموقع اجرا میگذاشت و جریان کار در مملکت طوری بود که شاه میتوانست هرکجا که میخواست برود و برتق و فتق امور بپردازد. ولی آن روز که من متصدی کار شدم وصنعت نفت ملی شد سیاست انگلیس و عمال او با من مخالف شدند و تا میتوانستند از ہ کارشکنی کردند و دوبار د. برعلیه من توطئه چیدند، یکی چند رو. بعد از تصدی مقام نخست‌وزیری مقابل درب نخست‌وزیری بود که من دیگر بخانه نرفتم و مدتی در مجلس متحصن شدم و بعد روز نه اسفند که مقابل درب کاخ اختصاصی

میخواستند مرا از بین ببرند و همه دیدند وقتی که عازم دیوان بین المللی لاهه شدم از ترس دخالت سیاست خارجی در انتخابات که اکثریتی در مجلس تشکیل دهند و دولت را ساقط کنند جریان انتخابات را متوقف نمودم و در مراجعت از لاهه باز بهمین جهات نتوانستم انتخابات را شروع کنم که عده‌ی زیادی از حوزه‌های انتخابیه در مجلس نماینده نداشتند.

(٤٨)

اینک بگذشته نظر افکنده ببینیم در دوره‌ی زمامداری مصدق از منابع نفت خود چه استفاده کرده‌ایم، مدتی پیش از آنکه مصدق در سرکار آید یعنی در سال ۱۳۲۸ سازمان برنامه تأسیس یافت و بموجب قانون مربوط بآن شرکت نفت ایران بسرمایه‌ی دولت تشکیل گردید تا بعملیات اکتشافی نفت اقدام نماید. وقتی در سال ۱۳۳۰ صنعت نفت را ملّی اعلام کردیم شرکت ملی نفت ایران را تشکیل دادیم و در سال ۱۳۳۲ شرکت نفت ایران بشرکت ملی نفت ایران ملحق گردید. در سال ۱۳۳۰ که مصدق زمامدار شد شرکت ملی نفت ایران را در اختیار داشت که مشغول کاربودو دارای هشت منطقه‌ی نفت و دو پالایشگاه و دو دستگاه و خطوط لوله‌ی نفت و محل صدور و وسائل حمل و نقل مواد نفتی در داخله‌ی کشور و لوازم اکتشاف و پنجاه هزار تن کارمند و مؤسسات و وسایل رفاه آنها بود. در طول بحران نفت شرکت ملی نفت ایران در مقابل تمام موانع و مشکلات مناطق نفت و پالایشگاه و مؤسسات فرعی خود را در کمال خوبی حفظ و اداره کرد و کلیه‌ی کارمندان و کارگران ایرانی خود را نگهداری نمود. همچنین احتیاجات داخلی نفت را نیز بدون وقفه مرتفع ساخت و این مسأله با توجه بسیاست مصدق که منجر به کمبود فاحش ارزخارجی شده بود اهمیت مخصوصی داشت و در حقیقت هرچند مضیقه‌ی اقتصادی شرکت ملی نفت ایران را مجبور ساخته بود که بانواع طرق در هزینه‌ها صرفه‌جوئی کند باز موفق شده‌بود که وسایل حمل و نقل نفت را در داخله‌ی کشور توسعه بخشد. از اقدامات فوق که صرف نظر شود ترازنامه‌ی عمل بسیار تیره و اسفناک بود و باید یک صنعت عظیم را که یکی از مراکز مهم تولید نفت جهانی بود در نظر آوریم که کارش رساندن نفت بداخله‌ی کشوری مانند ایران که تازه قدم براه پیشرفت نهاده منحصر گشته است و بزرگترین پالایشگاه نفت گیتی را پیش چشم آوریم که عـاطل وبـیکار و بدون حرکت و جنبش افتاده است و آن دست‌تنگی عجیبی را که در اثر آن پیش می آید در ذهن خود متصور سازیم که حتی توانائی اکتشاف و تجسّس ذخایر نفتی که آینده‌ی صنعت بی وجود آن غیرممکن بود وجود نداشت.

عرض جواب

بدبختی ملت این بود که دول استعمار بالطاف شاهانه مستظهر بودند. چنانچه

این امید در آنان بوجود نیامده بود رویه‌ی دیگری که سازش با ملت بود در پیش میگرفتند و برای خرید نفت از ایران حاضر میشدند. اگر بتوانند بصورت ظاهر پنجاه درصد از عوائد را بدولت بدهند ولی در باطن حساب بسازند و یا ازطریق لوله‌ی مخفی نفت بخارج حمل نمایند چرا حاضر شوند از روی کمال صداقت با ملت قرارداد خرید نفت امضاء نمایند. صبر و حوصله را پیشه کردند و بدست عمال خود مخالفین را از بین بردند و قراردادی که بدتر از قرارداد سابق بود بتصویب مجلس قلاّبی رسانیدند.

از فصل سیزدهم کتاب مأموریت برای وطنم

(۴۹)

از لحاظ روانشناسی بعضی اوقات گرفتن از بخشیدن دشوارتر است و در چند مورد متوجه شده‌ام که بعضی از کشورها که بتازگی استقلال یافته‌اند در اعتراف بدریافت کمکهای خارجی بسیاری حساسند. میدانیم که در دوره‌ی مصدق حس تنفر کودکانه‌ای نسبت به بیگانگان در نهاد ما ایجاد گردیده بود ولی رویهمرفته تاریخ طولانی و مستمر این کشور در ما یک سعهٔ صدر و بلوغ فکری بوجود آورده است که برخی از کشورها از آن بهره‌مند نیستند. شاید بی جهت و تنها بر سبیل تصادف یا مجامله نباشد که ایرانیان را «ملت متشخص» خاورمیانه لقب داده‌اند. وقتی مسأله‌ی کمک خارجی پیش آمد تصور میکنم نشان داده باشیم که میتوان کمک را با لطف و بزرگ‌منشی پذیرفت و با هوشمندی و درایت بمصرف رسانید.

عرض جواب

ملت متشخص آن است دست گدائی مقابل بیگانگان دراز نکند و هر بیگانه‌ای هم محض رضای خدا کمک بکسی و یا بملتی نمی‌کند مگر اینکه بعد بخواهد از اشخاص و یا از آن ملت بهر طریق که میتواند سوء استفاده و یا حسن استفاده نماید. کمکهائی را هم که تا کنون کرده‌اند بجا و بموقع خرج نشده و قسمت مهمی از آن برخلاف هوشمندی و درایت در بانکهای خارجی تودیع شده است.

ضمیمه

[نامهٔ استوکس به اتلی]*

از کورنوال، ۱٤ سپتامبر ۱۹۵۱

کلم* *معزز

از زمانی که در طهران با حقایقی درباب نفت آشنا شدم تا بحال خاطرم سخت مشوّش مانده است. یک روز پیش از آن که برای استراحت بروم تشویشم دوچندان شد چون فریزر[رئیس هئیت مدیرهٔ شرکت سابق نفت انگلیس و ایران] از دادن نسخه‌ی ترازنامه به بهانه‌ی اینکه هنوز آن را بنظر اعضای هئیت مدیره نرسانده سر وا زد. شنیده‌ام

* این نامه در کتابی که فرانسیس ویلیمز مشاور مطبوعاتی اتلی بنام «نخست‌وزیری به یاد دارد» .A Prime Minister Remembers در سال ۱۹٦۲ منتشر کرد به چاپ رسیده. مرحوم علیمحمدخان عامری که ارادتی خاص به مصدق و علاقه‌ای مستمر به دنبال کردن انعکاس وقایع سیاسی ایران در جرائد و کتب خارجی داشت آن نامه را به انضمام نامهٔ آقاخان به اتلی ترجمه کرد و به من داد تا در مجلهٔ راهنمای کتاب به چاپ برسد. پس این دو نامه‌راتحت‌عنوان «دو نامهٔ تاریخی» در صفحات ۵۱۱—۵۱٦ سال چهارم (۱۳٤۰) آن مجله با عکسی از اتلی و عکسی امضا شده از مصدق (مرداد ۱۳٤۰) به چاپ رسانیدم. مرحوم مصدق آن نامه را از آن مجله استنساخ و به دنبال این یادداشتها الحاق کرده است.

بی مناسبت نیست گفته شود چند روز پس از پخش مجله، از بخش مطبوعات سازمان امنیت به دفترمجله تلفن کرده و به مرحوم عبدالله سیار گفته بودند مسؤول مجله برای توضیحی به فلان محل مراجعه کند و چون من در سفر خارج بودم و مرحوم سیار گفته بود فلانی نیست گفته بودند پس از مراجعت فوراً مراجعه کند. دو هفته پس از آن که بازگشتم و مطلب را شنیدم به آن نشانی که گفته بودند رفتم. معلوم شد توضیحی که میخواهند در بارهٔ علت چاپ عکس مصدق و منشاء به دست آوردن آن عکس تاریخدار است. من گفتم یک قسمت مجله به اسناد تاریخی اختصاص دارد و مرسوم مجلهٔ ما در درج مقالات تاریخی آوردن عکس رجال است. پرسیدند عکس را از کجا به دست آورده‌ای؟ گفتم ازدوست خود دکتر غلامحسین‌خان مصدق یک عکس پدرش را خواستم و ایشان چند روز بعد این عکس را که مرحوم مصدق امضاء کرده بود برایم آورده و به منزل من داده بود. (ا.ا.)

**مخفف کلمنت(ا.ا.)

که در سال ۱۹۵۰ شرکت تقریباً یکصد و هفتاد ملیون پوند سود بُرده و شصت درصد آن از فروش نفت ایران بوده است.

سالهاست دریافته‌ام که نفت ایران ارزان‌ترین نفت جهان است. بیست سال پیش خبر داشتم که نفت ایران را می‌توان به بهای کمتر از بهای استخراج نفت تگزاس در امریکا فروخت و سود هم برد. دلیل آن وجود عوامل خاص معرفة الارضی است که شرحش در این‌جا لزوم ندارد. بی گمان ایرانیان از این موضوع آگاهند.

ترازنامهٔ سال ۱۹٤۹ شرکت نفت انگلیس و ایران پنجاه و سه ملیون پوند خرج را هشتاد و یک ملیون پوند بحساب آورده که بیست و هفت ملیون آن از بابت تاوان پالشگاه است. ترازنامهٔ کل هفتاد و دو ملیون پوند خرج را یک صد و ده ملیون پوند حساب کرده و در صورت حساب نفتکشها هـم چهل ملیون پوند را پنجاه ملیون بحساب آورده است.

هر چند لغو یک طرفه قرارداد را از جانب ایرانیان عمل لغو میشمارم همه اینها دلالت دارد بر این که مطالبه‌ی پرداخت غرامت را ایرانیان غرامت دولا پهنا می دانند.

بنابر مطالب مذکورهٔ فوق چاره ندارم جز آنکه عرض کنم پس از مداقه در موضوع از جمیع جهات می بینم که بی غور وافی اصرار ورزیده‌ایم که ایران پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز را که بس ظالمانه است بپذیرد. شاید این ترتیب برای امریکا بسیار ضروری باشد امّا چنانکه در بند دوم این نامه اشارت رفت چون نفت ایران برای ما بسیار ارزان تمام میشود این ترتیب آن‌قدرها مهم و ضروری نیست.

اگر موفق بشویم که قرار پنجاه درصد را بقبولانیم شصت و هشت ملیون پوندی را که تقریباً $\frac{۳}{۵}$ یکصد و هفتاد ملیون پوند است و از فروش سی ملیون تن نفت ایران سود برده‌ایم چسان‌حق و حلال بشماریم؟ پس درباره‌ی پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز و مطالبه‌ی غرامت باید پخته‌تر فکر کنیم.

امر دیگری که پریشانم می دارد لجاج سفیر ما در ایران است که پا را در یک کفش کرده که با مصدق نمی‌توان گفت و گوی کرد. چنین می پندارم که با وی می توان گفت و گوی کرد اگر زبان چموشانی امثال فاتنی (فاطمی)، حسیبی و محی (مکی) را ببندیم یا دستشان را از کار کوتاه کنیم. دانستن این نکته برای ما بس مهم است که شاه و بیشتر ایرانیان بصیر که من با آنان روبرو شده‌ام معتقدند که با مصدق به از هر کس دیگر می توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این باره بکوشیم.

به اعتقاد من گروه معهود ضیاء(۱) و جرم(۲) دیگر بدرد نمی خورد و کاری

(۱) مرحوم مصدق شماره را در متن گذارده و حاشیه را فراموش کرده است ازآن‌مجله نقل ←

ازش ساخته نیست مگر به پشتیبانی حکومت نظامی که شاه سخت از آن بیزار است. هر چند ضیاء آفتابی شده است چنین می نماید که شاه هنوز حاضر نیست که از او پشتی کند.

اکنون خبر پیام مصدق بـهریمن را میشنویم. اگرهـریمن‌بانگ برآورد که باید از نو با مصدق گفتگوی کنیم بیچاره خواهیم شد. چه پیوسته غـرنبیده‌ایم و دم زده‌ایم که با وی هم کلام نمی شویم. حاصل گفته اینکه شِپرد [سفیر انگلیس در ایران]را قابل اعتنا نمی دانم. از پیشنهادها و سخنانش معمولاً بوی جور و جفا و گنده‌دماغی می آید.

در پایان سخنم معروض می دارم که معامله ای‌راکه با بار نفت نزدیک به مقصد کرده‌ایم هیچ نمی پسندم. با حمل نفت ازین‌سوی [یعنی از آبادان] موافقم. اما بنظر من ممانعت از حرکت نفت کشهائی که اکنون در خلیج و بصره متوقف است عملی است بسیار پست و برخلاف نظر درم و دینار پرستان نفتی، هر آن کس که بشنود این حرکتمان را حمل بر طبیعت رذل میکند.

بعدالتحریر: اجازه میفرمائید روز جمعه که از محل استراحت باز میگردم برای مذاکره هر چه زودتر شرفیاب شوم.

ارادتمند، دیک (چارلز) استوکس

* * *

این بود نامه‌ی استوکس مهردار سلطنتی انگلیس به ماژراتلی نخست‌وزیر دولت کارگر انگلیس که از نظر خوانندگان گذشت و باید اعتراف کرد در هر مملکت اشخاص عادل و ظالم و منصف و زورگو هر دو یافت میشوند و کثرت و قلت هر یک از این دو گروه بسته باوضاع و احوال و اخلاق جامعه‌ای است که در آنجا هستند و زندگی می نمایند و من‌باب مثال در انگلستان یکی استوکس است که می‌گوید «پس از مداقه در موضوع از جمیع جهات می بینم که بی‌غور وافی اصرار ورزیده‌ایم که ایران پیشنهاد پنجاه درصد حق امتیاز را که بس ظالمانه است بپذیرد» و دیگری ایدن وزیر خارجه‌ی دولت محافظه کار انگلیس که پس از مدتی انتظار بمحض اینکه استالین از بین رفت و

→

کند. این حاشیه در مجله کلمهٔ Zia است و طبعاً مختصر نام سید ضیاءالدین طباطبائی است (ا.ا.)

(۲) ایضاً مرحوم مصدق شماره را در متن گذارده و حاشیه را فراموش کرده است از مجله نقل کند. حاشیه‌ی مرحوم‌عامری در مجله چنین است: Jaram ، این نام بنا بگفتهٔ یکی از اعضای عالی مقام شرکت سابق نفت که اکنون بازنشسته است بی تردید قوام[السلطنه] است. چون اصل نامه ظاهراً دست نوشت بوده و مؤلف کتاب نام Gavam‌را غلط خوانده است. (ا.ا.)

زمینهٔ زورگوئی برای دول‌استعمار بیشتر فراهم گردید سفری بامریکا نمود و رئیس جمهوری امریکا ایزن‌هاور را موافق نمود که آزادی یک ملتی را با چهل‌درصد سهام کنسرسیوم مبادله کند،و ای کاش که کنسرسیوم باجرای همین قرارداد یک طرفی(۱) هم قناعت کند و از اعمال شرکت سابق تقلید ننماید.

هنوز از خاطرها محو نشده که شرکت سابق مقدار زیادی از نفت ایران را بوسیله‌ی یک لوله ای که سراً بین ایران و عراق برقرار کرده بود سرقت می نمود(۲) و با تنظیم یک ترازنامه‌ی ساختگی که جمله ای از آن را استوکس گفته است مبالغ هنگفتی از پول ملت را اختلاس می نمود و اکنون نیز اختلاس می کنندو دلیل قوی برای ادامه‌ی این اختلاس حقوق گزافی است که بمستخدمین ایرانی شرکت نفت داده میشود و معادل چند برابر حقوقی است که‌درسال‌درادارات بمستخدمین دولت داده میشود و چنانچه یکی از مستخدمین کنسرسیوم را متهم باختلاس نمود کمترین ضرر که متوجه او میشود حقوق کمی است که در ادارات دیگر دولت باو می دهند.

و اینکه استوکس گفته: «شاه‌وبیشترازایرانیان‌بصیر که من با آنان روبرو شده‌ام معتقدند که با مصدق به از هر کس دیگر می توان کنار آمد و مصلحت کشورشان هم در این است که ما در این راه بکوشیم» بیان حقیقت است.چونکه من هروقت صحبت از نفت بمیان آمده گفته‌ام که ملت ایران حاضر است نفت را بحساب خود استخراج کند و بقیمتی که تمام میشود بدولی که احتیاج دارند بفروشد.ولی لوی هندرسن سفیر امریکا با این پیشنهاد موافقت نکرد و با نظر دولت انگلیس موافقت داشت که خواهان امتیاز بود.

مخالفین با امتیاز هم منحصر باین سه نفر که استوکس نام برده‌است نبودند.بلکه عده‌ی بیشماری از اعضا جبههٔ ملی و خارج از جبهه بلندگوی ملت بوده‌اند که همه‌روزه صدای اورابسمع عالمیان‌میرسانیدند.ازکارانداختن دکترحسین‌فاطمی بدست‌یکی و ربودن حسین مکی و تشکیل دادگاه نظامی و محکومیت من و بعضی از سران جبههٔ ملی از قبیل دکتر سیدعلی شایگان و مهندس رضوی و تیرباران کردن دکتر حسین فاطمی در لشکر ۲ زرهی و عده‌ای دیگر باین عنوان که توده ای بوده‌اند تأثیری در روحیهٔ ملت ایران نکرد و باز پس از سالها دیدند که ملت همان هدفی را که داشت تکرار کرد و بطور خلاصه

---

(۱) یک طرفی از این جهت که طرف دیگر قرارداد ملت ایران است‌وبچنین قراردادی رضایت نداده است.

(۲) صفحهٔ مقابل عکس لوله‌ای که برای سرقت نفت کار گذاشته شده بود.(این عکس در اوراق موجود نبود تـا بچاپ رسانیده شود. (ا.ا.)

قرارداد کنسرسیوم یک خیانت بین و فاحشی بود که نسبت بملت ایران صورت گرفت و تا ملت خود از معادن نفت بهره‌برداری نکند بآزادی و استقلال نخواهد رسید.

* * *

آن روزی که من و همفکرانم وارد مجلس شانزدهم شدیم تا روزی که ما را دستگیر و تسلیم دادگاه نظامی کردند غیر از ملی شدن صنعت نفت که موجب آزادی و استقلال ایران میشد هیچ نظری نداشتیم. ولی بعد ما را باین عنوان که میخواستیم اساس حکومت را برهم زنیم محاکمه و محکوم نمودند و اکنون ماده‌ی ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر آرتش که باستناد آن محکوم شدیم عیناً نقل میشود: «هرکسی که **مرتکب سوء قصد شود** و منظور از آن خواه بهم زدن اساس حکومت یا ترتیب وراثت تخت وتاج وخواه تحریص مردم بمسلح شدن برضد قدرت سلطنت باشد محکوم باعدام است.»

* *

دیگر چون حالم خوب نیست و میخواهم دست از کار بکشم فقط اکتفا می‌کنم که بقول هموطنان آذربایجانی عزیزم بگویم: «هِـچ دَخلِ وار».

توضیح

کلمات بهم چسبیده (مانند عرضجواب، بدینصورت، تفاوتعمل...) به روش امروز از یکدیگر جدا شد وگاهی میان کلمات جدانوشته شده (ازجمله های علامت جمع) پیوند داده شد.

مصدق کلماتی چون «ناهار» را «نهار» و «خاست» را «خواست» و «تغییر» را «تغیر» و «خدمتگزار» را «خدمتگذار» و «قانونگزار» را «قانونگذار» آنچنان که مرسوم کتابت در عصر قاجاری بودنوشته است. آن مواردی که ضرورت داشت بصورت رایج امروز نگارش یافت. کلماتی چون مدعابه، معنا و نظایر آن به همان ترتیب که در متن بود به چاپ رسید.

کلماتی که با لغزش املائی نگارش یافته اصلاح شد مانند عراده و وهله و انزجار که بعلت طغیان قلم و خستگی طولانی و صدمات زندگی بصورت اراده و وحله و انضجار بود.

مصدق از استعمال کلمات خارجی مگر در مواردی که رسمیت یافته بود پرهیز داشت و معمولاً در نگارش آنها را با تلفظ رایج در ایران می نوشت (مثل ملیارد، ملیون) و از روش او در چاپ پیروی شد.

— ارقام و اعداد مربوط به محاسبات و قیمتها برای آنکه از اشتباه در چاپ شدن و خواندن مصون بماند به حروف نقل و چاپ گردید.

— نام فرنگی بلژیکیها و اشخاص دیگر که لازم بود از مراجع پیدا و الحاق شد.

— در بعضی از موارد «که» ربط که زیاد می نمود حذف و در مواضعی دیگر بندرت «و» افزوده شد.

— کلمات مختوم به های غیر ملفوظ را گاه با «ء» و گاه با «ی» و گاه بدون آنها آورده است.

— سطوری که سیاه چاپ شده آنهاست که مصدق زیر آنها خط کشیده است.

— در نقطه گذاری، جز افزودن نقطه در پایان جمله ها دخالتی دیگر نشد.

تفاوتهای دو نسخه به خط دکتر مصدق

در مقدمه گفته شد که مرحوم دکتر مصدق دو نسخه از نوشته های خود را فراهم آورده و به دو فرزند ذکور خود سپرده بود و اکنون یک دورهٔ کامل و یک دورهٔ ناقص از آن نزد من است. متن چاپ شدهٔ «خاطرات وتألمات» را از روی نسخهٔ کامل با توجه به خط خوردگیها و اصلاحاتی که مصدق خود در آن کرده بود به چاپ رسانیدم. اینک که کتاب به چاپ پنجم می رسد تفاوتهای نسخهٔ دیگر را که ناشی از تصرفات بعدی و قلم زدگیهای متواتر مصدق در نسخهٔ دوم است درین صفحات به چاپ می رسانم تا خوانندگان علاقه مند و مورخان دقیق به آنها دسترسی داشته باشند. شاید بعضی نکته های سودمند از آنها به دست آید.

ناگفته نماند که درآوردن این تصرفات از نقل موارد جزیی مانند الحاق وحذف «که»، «و» یا که تفاوتی در معنا نداشت خودداری شد.

در نقل اختلافات کلمات و عبارات تغییر یافته را آوردم و جای مطالب تغییر نایافته نقطه چین شده است.

ایرج افشار

صفحهٔ ۲۱ :

س س ۱۵ و ۱٦ : چون کارم ... خود را هم برای تقدیم به دیوان کشور تهیه کرده بودم دیگر نمی دانستم

س ۲۱ و ۲۲ : نه مشکل بود نه احتیاج به مدرک داشت

صفحه ۲۲ :

س ١٤ : منتشر شده است.

س ۱۸ : در نطقهای مجلس ١٤ گفته شده است.

س ۲۲ و ۲۳ : یادداشتها و مدارکم در کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه ام از بین رفته است. با این حال تا آنجا که ممکن بوده به مناسبت موضوع از خاطرات این ایام استفاده شده است.

س ۲۸ و ۲۹ : جلب کنم که سعی کرده ام حتی المقدور از کسی به بدی نام نبرم تا موجبات.

صفحه ۲۸ :

س ۳ و ٤ : اصل به مالیاتی گفته می شد. . . . فرع که به آن تفاوت عمل می گفتند.

س ٦ : مالیاتی گرفته می شد.

س ۷ : محل مأموریت خود رفتند.

س ۹ و ۱۰ : امنیت . . . برقرار می شد.

س ۱۳ : به شرح مذکور از وظایف ولات و حکام بود.

س ١٦ : تأکید کنند هر چه زودتر.

س ٢٤ : گذشته بود نظریات مرا نسبت به آن قانون استفسار نمود.

صفحهٔ ۲۹ :

س ۱۷ : به اشخاصی متوقف.

س ٢٦ و ٢٧ : مقررات را اجرا کنند که متأسفانه این اصل. . .

صفحهٔ ۳۷ :

س آخر: مالیات دولت لاوصول مانده است.

صفحهٔ ۳۸ :

س آخر متن : فاحش کرده باشد.

صفحهٔ ۳۹ :

س ۳ حاشیه : صد خروار بذر افشانی دارد.

صفحهٔ ٤٠ :

س ١٤ : تا عوائد او مشمول مالیات شود.

س ١٦ : مالیات به سهم او برخلاف اصل بود.

س ۲۳ : طلب خود را از و بگیرد.

صفحهٔ ٤١ :

س ٦ : در معرض تماشای عموم.

س ۱۳ : بلور شود.

صفحهٔ ٤٢ :

س ٤ و ٥ : باز در همان حدود به دولت می رسد. . . دستگاه وصول را تأمین کند.

س ۱۵ و ۱٦ : چه هیچ یک از مستخدمین دولت حقوق مقامی نداشتند مگر رؤساء و صاحبمنصبان افواج و صاحبمنصبان وزارت خارجه در ممالک بیگانه

س ۱۸ : می گرفتند اعم از اینکه متصدی کار بودند یا نبودند.

صفحهٔ ٤۳ :

س ۱۰ و ۱۱ : تا از حقوق سرباز، چونکه طرز... حقوق او قابل استفاده بود.

س ۱۹ : وزارت خارجه در ممالک بیگانه بودند که بودجهٔ.

س ۳ و ٤ و ۵ حاشیه: کارمندان دفاتر به دهها ... از تأخیر شاکی نیست و.بیش از احتیاج هم دفتر تشکیل نشده.

س ۲۷: چنانچه تنظیم بودجه.

صفحهٔ ٤٤ :

س آخر حاشیه : تبدیل می نمودند.

صفحهٔ ٤۵ :

س ۵ : غیر از مصالح مملکت کاری نکنند و معلوم نیست که عمر این دوره چه مدت طول خواهد کشید!

صفحهٔ ٤٦ :

س ٦ و ۷ و ۸ : بسیار سعی کردند... انتظار می رفت... نتیجه نگرفتند... معتقداتی بود... که تا حدی مورد توجه قرار می گرفت.

س ۲۱ : بوسکس را که قبلاً هم.

صفحهٔ ٤۷ :

س ٦ : می کنم خبر بدهم.

س ٦ : فساد اخلاق مانع از این است.

س ٦ و ۹ : خود را گرفت و گفت.

س ۲۹ : تا آن را به دست گیرندگان بسپارند.

س ۳۰ : فاسد بود آیا می شد.

صفحهٔ ٤۸ :

س ۱ : بیمه کنند و ضرر ندهند!!!

س ۳ : به کسی سپرد.

س ١٤ : به خود راه داد.

س ۲۵ : دچار تجملات کنونی نشده بود.

صفحهٔ ۴۹ :

س ۱۶ : صدر اعظم وقت.

س ۱۷ : متوجه مالیه مملکت گردد که این احکام غالباً بدون نتیجه.

س ۲۰ و ۲۱ : (از «و همچنین» تا «نماید» را خط زده است).

س ۲۲ : دستورالعمل جمع کرده.

س ۲۵ : و اکنون تجهیزات خانهٔ ما.

س ۲۶ : (۱) چند ماه قبل.

صفحهٔ ۵۰ :

س ۴ : (۲) سپس میرزا محمود.

س ۷ : جبران کنم.

س ۹ : جبران بیعرضگی تورا بنمایم.

س ۱۰ : (۳) مستوفی خراسان.

س ۲۴ : غالباً می گفت خدا مرا مرگ دهد که.

صفحهٔ ۵۵ :

س ۱۵ و ۱۶ : وزارت مالیه که یگانه تشکیلات منظم مملکت بود و متصدیان آن بد گفتند.

صفحهٔ ۵۶ :

س ۲۰ : این لایحه می خواند.

صفحهٔ ۶۲ :

س ۴ : در ایران نیز چنین حس کردند مشروطه.

س ۱۶ : انجمن مظفری که محل آن در شمال میدان بهارستان واقع شده بود.

س ۱۹ : هم خود من.

س ۲۰ : انجمن مظفری به شاه عریضه ای نوشته.

س ۴۲ : هریک از ما موضوع.

صفحهٔ ۶۳ :

س ۲۲ : جائی بهتر نیافتم و قرار شد.

س ۲۸ و ۲۹ : قرار می گرفت از مساعدت دریغ نمی کرد.

صفحهٔ ٦۵:

س ۳ : تفلیس ازحاج دبیرالوزاره ... تقاضا نمود.

س ۱۲ و۱۳ : خواهرزادهٔ فرمانفرما و یکی از افراد متمول ایرانم.

س ۲۰ : برای ارعاب من.

س ۲۳ : ارتباطشان.

صفحهٔ ٦٦:

س ۱۲ : وسایل توقف و مسافرت شما را.

س ۱۷ : به خانهٔ او که رفتم قونسول حضور داشت.

صفحهٔ ٦۷:

س آخر: و به قصد پاریس حرکت نمودیم.

صفحهٔ ٦۸:

س ۸ : برنامهٔ مدرسه به پنج قسمت تقسیم شده بود و یکی از آن.

س ۹ : چون به آخر.

س ۱۲ : «که بدین طریق اقدام شد» حذف شده است.

س ۱۳ و ١٤ : از بیانات استادان برای تکمیل زبان استفاده می کردم.

صفحهٔ ٦۹:

س ١٦ : فقط مدت کمی مدرسه.

س ۲۷ : این درجه غیرمنظم.

س ۲۹ : دوش بگیرم و خود را بستری.

س ۳۱ و ۳۲ : ده روز بیشتر نمی گذشت و تاریخ نسخه.

صفحهٔ ۷۰:

س ۱ و۳ : نکشیدم ... پیدا کنم.... مراجعه نمایم.

س ۵ :خوب نداشت و اطاقی هم که به من می دادند در طبقهٔ اول واقع شده بود و پنجرهٔ آن به حیاطی باز می شد که آفتاب نداشت و در هر ماه هزار فرانک می بایست.

س ۹ و ۱۰ : مؤثر واقع شده بود... وآنجا استراحت نمایم.

س ۱۲ : به پاریس گرفته بودم.

س ۲۸ : به محل بهتری احتیاج داشتم.

س ۳۰ : از حیث هوا و غذا هر دو خوب بود و دو ماه هم درآنجا به سر بردم که یکی از روزها.

س ۳۴ : روز چهارم در ایستگاه شهر لوزان حاضر شوم و می گفت.

صفحهٔ ۷۱:

س ۲ و ۳ : که وقتی از من خداحافظی کرد و رفت.

س ۳ و ۵ : که از وجه اخیر: . . . باقی نگذاشته بود و پرستار از من سؤال نمود برای چه افسرده هستم که پس از بیان.

س ۶ و ۷ : پس انداز دارم. . . کارگشائی بکنم و در مسافرت هم مثل همین جا.

س ۱۰ و ۱۱ : دستور بخواهم.

س آخر: شدیم و دکتر اعلم الدوله آنجا بود که به اتفاق حرکت نمودیم.

صفحهٔ ۷۲:

س ٤ و ۵ : شده بود و می‌گفت اتمام حجتم ازین جهت بود.

س ٦ : صرف نظر می نمودم.

س ۷ : حالتم طوری بود که نمی توانستم فواصل کوتاه را به پای خود بروم.

س ۹ : پهلوی (آن وقت انزلی) . . . و در محلی . . . در زمین.

س ۱۳ : حادثه ای هم روی نداد.

س ۱۵ : چرا از حال خودت.

س ۱۷ : و بر فرض دادن اطلاع بیش از این.

س آخر: است که از صحبت عجز دارم.

صفحهٔ ۷۳:

س ٤ و ۵ : مصرف کنی.

س ۷ : بهتر گردید.

س ۵ : درین کار معلوماتی . . . نکردم و گفت غذائی دستور دهید که زیر نظر.

س ۲۳ : مقدار شیر و تعداد تخم مرغی که گفته بودم تناسب نداشت. برای اینکه از جا برنخیزم دستور داد. . .

صفحهٔ ٧٤:

س ٦ : و اکنون فهمیدم.

س ۸ : منافع شخص خود.

س ۱۳ : مصاحبت من با میرپنج در حدود. . . نمی توانست در افجه بماند برای رفع تنهائی خانم.

س ۱۵ : و تا گرما شدت داشت در آنجا ماندم.

صفحهٔ ٧٥:

س٨: خریدم که با همان لباس وارد سوئیس شد وبرای اینکه.

س ١٠: وبرای تنظیم اجاره‌نامه که ازخانه خارج شدیم دربین راه پرسید.

س ١٥: سپس آپارتمان دیگری که آن هم خارج ودر کنار موزار ودارای چهار اطاق ویک حمام و آشپزخانه بود.

س١٨: وتا ساعت چهارتمام آنچه مورد احتیاج یک خانواده بود خاتمه یافت.

س ٢٠: به کارمشغول شده بود. چون مادرم قبول نمی کرد.

صفحهٔ ٧٦:

س ١١: وبا موفقیت عمل نمود (نتیجهٔ مطلوبه حاصل شد، حذف شده است.)

صفحهٔ ٧٧:

س ٧: نداشتم وآنوقت.

س ١٠: ازسال دوم تحصیلاتم درمدرسهٔ سیاسی به دروس.

حاشیه: کشورسوئیس دارای نوزده استان وشش نصف استان است که مرکب از٢٥ دولت می باشد و به چهارزبان تکلم می کنند. آن قسمت را که به زبان فرانسوی تکلم می‌کنند سوئیس فرانسه گویند.

صفحهٔ ٧٨:

س ٨: دریاچه گشتم چیزی نیافتم.

س ١١: دراطاق پسر شما.

س ١٤: ودرتمام مواد.

س ٢٤: وبه نظرم اینطوررسید.

صفحهٔ ٨١:

س آخر: «ونگران هم نبودم» شده است.

صفحهٔ ٨٣:

س ٢١: من می خواستم سازمان ثبت.

صفحهٔ ٨٤:

س ١٧ و١٨: که کمتر کسی حاضرمی شد سوگند یاد کند ازجریان.

صفحهٔ ۸۶:

س ۱۶ و۱۷ : خواه قسم یاد نکنند یا بکنند.

صفحهٔ ۹۲:

س ۱۷ و۱۸ : تشکیل گردید وآنها ازمقابل.

صفحهٔ ۹۳:

س یک سطربه آخر: که من قبل ازاوبه حصارک وچاپارخانهٔ دومی برسم.

صفحهٔ ۹۴:

س ۷: نایب گفت صحیح است.

صفحهٔ ۹۶:

س ۴: اینطور به نظر می رسد.

س ۷: مخالفین را با خود موافق.

صفحهٔ ۹۷:

س ۱۱: ننموده‌ام.

س ۱۲: من است هر کجا بفرمائید با خرج خود.

س ۱۹: اجرا نشود.

س ۲۱: صادر نمی‌شد. و این رویه زیاد طول نکشید که.

س ۲۵: «با این حال» خط خورده است.

صفحهٔ ۹۸:

س ۱۰: در صلاح مملکت تمام شود.

س ۱۱: حماتش.

س ۲۳: به مهر دوم مختوم می‌شد.

س ۲۹: وزیر ساکت می‌شد.

صفحهٔ ۹۹:

س ۷: تا هیچ کاری معوق نماند.

س ۲۶: به رنگ قرمز.

س آخر: از انجام وظایف باز می نمودند.

صفحهٔ ۱۰۰:

س ۳ و ٤: و چون وسایل موتوریزه هنوز در ایران نبود چند درشکه... بپوشانند و.

س ١٦: در آن سال که بواسطهٔ خشکسالی... . از وزیر یادداشتی.

صفحهٔ ۱۰۱:

س ۲: روز بود به تفصیل.

س ۱۰ و ۱۲: قوام‌السلطنه که بعد از این اجاره، متصدی... بدین مضمون به اجاره‌نامه الحاق نمود.

س ۱۳: از این قرار.

س ۲۳: تشکیل دولت شد و از این اجاره پیش از چند ماه نگذشته بود که مستأجر بعلت ناتوانی.

س ۲۷: فیصله یابد؟ می‌بایست ید مستأجر ید امانت.

س ۲۹: به دولت بپردازد و.

صفحهٔ ۱۰۲:

س ۲: در محلی بوده.

س ۳: که اکنون شیر و خورشید سرخ در آن قرار گرفته است و من.

س ۲۳: نگاه داشتم که شب در خانه.

س ٢٤ و ۲۵: مطالعهٔ دقیق معلوم شد... داده شده باشد که چون در آن چند ماه... نگرفته بود ادارهٔ تحدید را خود او تصدی کند.

س ۲۷: ولو اینکه.

صفحهٔ ۱۰۳

س ۲: متوجه مالیهٔ مملکت می‌شود.

س ۱۳ و ١٤: از عواید دولت از بین می‌رفت برای ادامهٔ کار حاضر شدم.

س ۱۷: و آن را جزو.

س ۲۲ و ۲۳: این بود که مجلس مشاورهٔ عالی مرکب از رؤسای ادارات، وزارت مالیه طبق قانون تشکیلات آن وزارت جلسهٔ خود را تشکیل دهند.

س ٢٦: باز تلفنی از صاحبقرانیه به نفع مستأجر رسید.

س ۲۹: نه از علت عدم حضور چیزی نوشتند.

صفحهٔ ١٠٤:

س ۱۵: چون راه دیگری.

صفحهٔ ۱۰۵:

س ۱: چه می‌خواهید من انجام دهم.

س ۹: حرف نمی‌زد.

س آخر: که در ترجمهٔ (ص ۱۰۶) تحریف شده و قریب.

صفحهٔ۱۰۶:

س ۱ حاشیه: سلطنت برای محاکمهٔ من.

س ۴: ندارم.به این که.

س ۸ و ۹: نشوم و خود را... و غیر از این نمی‌توان جهت دیگری برای آن همه احساسات نسبت به من تصور نمود.

س ۱۸: تطبیق کنم.

س ۱۹: به مملکت بکنم.

صفحهٔ ۱۰۷:

س ۴: می‌خواستند.

س ۱۱: سپس یکی دو نفر با من وارد مذاکره.

س ۱۳: برخلاف حیثیتم بود قبول نکردم و بعد.

س ۱۹: تشکیلات مجلس مشاورهٔ عالی می‌بایست.

صفحهٔ ۱۰۸:

س ۹ و ۱۰: فرستاد که چنانچه.

س ۱۱ و ۱۲: وضعیت همان است... اوضاع مملکت پدیدار نشده.

س یکی به آخر: کسر نکردند چونکه.

صفحهٔ ۱۰۹:

س ۹: چاره‌ای.

س ۷: صبح شنبه.

صفحهٔ ۱۱۰:

س ۷ و ۸: چه می‌شود... نامه‌ای رسید به این مضمون.

س ۹ و ۱۰: اطلاع بدهم چنانچه قبل از... اتخاذ هر تصمیم خودتان.

س ۱۱: نامه را که دیدند سکوت اختیار کردند و این بود.

صفحهٔ ۱۱۵:

س ۶: با دختر او و.

س ۸: تأخیر در پرداخت.

صفحهٔ ۱۱۶:

س ۲: بامن چطور معامله خواهند کرد؟

س ۳: نخواهد کرد.

س ۱۵: بواسطهٔ مشکلاتی که در نتیجهٔ جنگ برای مسافرت ایجاد شدهٔ بود توقف ما.

صفحهٔ ۱۲۱:

س ۱۱: درخواست نمودند که بر من تلگراف کرد.

س ۱۶: در یک سال

صفحهٔ ۱۲۲:

س ۱۲: رسانیده بودند.

س ۱۹: امیدوار نمود.

س ۲۴: از من سؤال کرد.

س آخر: تلگراف کرد و از من عذرخواهی نمود.

حاشیه: یکی ازین جهات... فراهم نمود.

صفحهٔ ۱۲۳:

س ۲: زمستان سال قبل که زغال.

س ۹ و ۱۰: به کشور می‌رسید قرار شد... زغال حمل کند و.

س ۱۸: صاحب مال می‌کرد.

س ۲۰: معاف کرده بود.

س ۲۳: فراهم شود.

س ۲۷: موافقت می‌نمودند.

س آخر: «من» (ندارد)

صفحهٔ ۱۲۴:

س ۶ و ۷—۹: که مخل نظم و امنیتند... تغییر کرد و او استنباط نمود که علت تغییر حال بیاناتی بوده که کرده است و در جواب این سؤال... بترشده بود.

س ۱۲ و ۱۳: بیفزائید. مگر نبود که نسبت قتل.... که به یکی.

س ۱۶ و ۱۷ : سبب می شود... و این کار برعلیه شما تمام خواهد شد.

س ۲۵ و ۲۶ : شیراز تعیین گردید... صددرصد موافق بود.

س آخر: باید بگویم.

صفحهٔ ۱۲۵:

س ۴ : بودند که چنانچه برخلاف.

س ۷: در این ایالتند و اضافه.

س ۲۰: جنوب به دستور من با رمز.

س ۲۱ : تهیه نمود که مخابره شد.

س ۲۴ : » که جوابی از نخست‌وزیر نرسیده و اینطور.

صفحهٔ ۱۲۶:

س ۲: پیروی کردم.

س ۴ : باقی گذاردم.

س ۵ : ابلاغ نماید. کلنل فریزر هم.

صفحهٔ ۱۲۸:

س ۱۲ و ۱۴ : نتیجه نرسید و اینطور گفته بودند... بهتر آن است مرا به طهران احضار کنند... آنجا معامله نمایند.

س ۱۷ و ۱۸ : صادر نمود که انتشار آن موجب... انتشار هم ندادم و.

س آخر: مطلع گردم.

صفحهٔ ۱۲۹:

س ۴ : او به حداقلی.

س ۱۳ : به خود شاه.

س ۱۶ : بر پا می‌نمودند. اینک تلگراف من به خود شاه.

صفحهٔ ۱۳۱:

س ۱ : رفتار را می نمود.

س ۳: و من باز به نمایندگی.

س ۱۳ : نموده‌ام و باز عصر... ادیب.

س ۱۴ : که مزید تعجب.

صفحهٔ ۱۳۲:

س ۱۰ و ۱۱: مجلس کنند ولی نظامیان در را بستند و باز مرا با همان حال به کافه‌ای که مقابل مجلس واقع شده بود می‌بردند.

صفحهٔ ۱۳۳:

س ۲: «کافتارادزه» و طرح منع.

س ۵: مطلع نمی‌ساخت.

س ۱۸: می‌خواست روزی بیاید.

صفحهٔ ۱۳۴:

دو سطر به آخر: بیش از چند روز تا آخر سال نمانده بود.

صفحهٔ ۱۳۵:

س ۲: شده‌ام بسیار فرق.

س ۱۹: ابراز می‌نمودند.

صفحهٔ ۱۳۶:

س ۱۱: نصیرالملک از من.

صفحهٔ ۱۳۷:

س آخر: گماشته و راهنما.

صفحهٔ ۱۳۹:

س ۱۰: مرا در یکی از جلسات.

صفحهٔ ۱۴۶:

س ۱۵: رنجش سردار گردید و به من پیغام فرستاد.

صفحهٔ ۱۵۰:

س ۲۵: منظم نمود.

صفحهٔ ۱۵۱:

س ۱۹: اقبال‌السلطنه دچار آن گردید.

صفحهٔ ١٥٤:

س ١٣ : صدای غوغائی شنیدم که از خواب بیدار شدم و گفتند باغبان.

* * *

نسخهٔ دوم از بخشهای دیگر کتاب در دسترس نبود تا اختلافات نقل شود.

گردآوری ایرج افشار*

سالشمار زندگی دکتر محمد مصدق

۱۲۹۹ قمری[۱] (۲۹ رجب) /۱۸۸۲/ میلادی ولادت در تهران از میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر[۲] و ملک تاج خانم نجم‌السلطنه[۳].

۱۳۱۴ تصدی محاسبه و استیفای خراسان[۴]

۱۳۲۴ انتخاب شدن به نمایندگی دورهٔ اول مجلس شورای ملی از اصفهان، ولی مجلس به‌علت به حد نصاب[۶] نرسیدن سن او را نپذیرفت[۵].

۱۳۲۵ (۲۰ جمادی‌الاولی) قبول عضویت در «جامع آدمیت»[۶].

۱۳۲۵ ورود به «مجمع انسانیت» و قبول نیابت ریاست آن[۷].

اوایل ۱۹۰۹ م ۱۳۲۶ عزیمت به فرانسه و آغاز تحصیل در مدرسهٔ علوم سیاسی پاریس در رشتهٔ علوم مالیه. در خلال این مدت یکبار به مناسبت کسالت مزاج به ایران مراجعت کرد و چون مجدداً به اروپا بازگشت در شهر نوشاتل (سویس) به تحصیل دکتری حقوق مشغول شد.

۱۹۱۳ م ۱۳۳۱ اخذ درجهٔ دکتری در رشتهٔ حقوق.

— طبع جزوهٔ مسئولیت دولت برای اعمال خلاف قانونی که از مستخدمین دولتی در موقع انجام وظایفشان صادر می‌شود و قاعدهٔ عدم تسلیم مقصرین سیاسی (به زبان فرانسه در پاریس)

۱۹۱۴ ۱۳۳۲ طبع رسالهٔ دکتری به نام «وصیت در حقوق اسلام» (به زبان فرانسه در ژنو)

اواخر ۱۹۱۴ ۱۳۳۲ بازگشت به ایران و تدریس در مدرسهٔ علوم سیاسی

۱۲۹۳ شمسی/ ۱۳۳۳ تألیف و نشر جزوهٔ کاپیتولاسیون و ایران.

— تألیف و نشر کتاب شرکت اسهامی در اروپا.

— تألیف و نشر کتاب دستور در محاکم حقوقی.

— همکاری در نشر مجلهٔ علمی.

— عضویت در کمیسیون «توفیر جمع و خرج» وزارت مالیه[۸].

— عضویت در حزب اعتدالیون اجتماعیون.

---

* نخستین بار در کتاب «تقریرات مصدق در زندان» چاپ خودم (تهران ۱۳۵۹) به چاپ رسانیده شد. (ا.ا.)

۱۲۹۵ شمسی (آبان) انتخاب شدن به عضویت کمیسیون تطبیق حوالجات (جانشین دیوان محاسبات) از طرف دورهٔ سوم مجلس شورای ملی[۹].

۱۲۹۶ تا اردیبهشت ۱۲۹۷ معاونت وزارت مالیه و ریاست کل محاسبات.

۱۹۱۹ م ۱۲۹۸ عزیمت به اروپا و اقامت در سویس ریاست مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹.

۱۲۹۹ وزارت عدلیه در کابینهٔ مشیرالدوله. ولی به هنگام ورود به بندربوشهر (۱۵ مهر ۱۲۹۹) به مناسبت تمایل مردم[۱۰] از طرف دولت به والیگری فارس منصوب شد.

۱۲۹۹ والی فارس. دکتر مصدق چون به علت مخالفت با کودتا و ریاست وزرایی سیدضیاءالدین طباطبایی استعفا کرد برای محفوظ ماندن از تعرض عوامل دولتی به بختیاری رفت.

۱۳۰۰ وزارت مالیه در کابینهٔ قوام‌السلطنه، با اخذ اختیارات قانونی از مجلس شورای ملی برای مدت سه ماه[۱۱]. سپس معرفی شدن به وزیری امور خارجه و قبول نکردن آن.

۱۳۰۰ والی آذربایجان (حدود چهار ماه)[۱۲].

۱۳۰۲ وزارت امور خارجه در کابینهٔ مشیرالدوله.

۱۳۰۲ نمایندگی مجلس شورای ملی در دورهٔ پنجم.

— مشارکت در تشکیل کمیسیون معارف و عضویت آن

تألیف و نشر کتاب حقوق پارلمانی در ایران و اروپا.

۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ نشر چهار مقاله در مجلهٔ آینده، با امضاء و یا با امضاء محفوظ

۱۳۰۴ تألیف و نشر کتاب اصول و قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دورهٔ مشروطیت.

۱۳۰۴ مخالفت با تغییر سلطنت.

— نمایندگی مجلس شورای ملی در دورهٔ ششم.

— مخالفت با کابینهٔ مستوفی الممالک.

— مخالفت با اختیارات داور.

۱۳۰۹ طبع و نشر کتاب «تمدن قدیم» تألیف فوستل دوکولانژ که به نصرالله فلسفی به خواهش دکتر مصدق به فارسی ترجمه کرده بود.

۱۹۳۶م/ ۱۳۱۵ سفر به برلین برای معالجه (به مدت ۳۸ روز).

۱۹— ۱۳۱۵ اقامت در احمدآباد ساوجبلاغ و تابستانها در شمیران.

۱۳۱۹ (۵ تیر) بازداشت از طرف شهربانی در زندان مرکزی (یازده روز) و حرکت دادن به بیرجند.

۱۳۱۹ (۲۳ آذر) بازگردانیده شدن به قریهٔ احمدآباد.

۱۳۲۰ (۲۱ شهریور) صدور اجازهٔ خروج از احمدآباد.

۱۳۲۲ نخستین سخنرانی سیاسی و انتخاباتی در مسجد شاه طهران.

۱۳۲۲ (۱۴ اسفند) آغاز نمایندگی مجلس شورای ملی در دورهٔ چهاردهم. یکی از اقدامات اولیهٔ مصدق در مجلس مخالفت با اعتبارنامهٔ سیدضیاءالدین طباطبایی بود.

۱۳۲۳ (شهریور تا آذر) پیشنهاد مصدق در مجلس دایر بر منع دولت از مذاکره با خارجیها دربارهٔ

نفت به تصویب رسید.

۱۳۲۳ (۸ اسفند) خواهان اخراج دکتر میلسپو از ایران شد.

۱۳۲٤ (مهر) آغاز ابستروکسیون اقلیت به رهبری مصدق برضد کابینهٔ صدرالاشراف.

۱۳۲٤ (۱۹ دی) سخنرانی شدید در مجلس در مخالفت با کمیسیون سه جانبهٔ پیشنهادی روسیه، انگلیس و آمریکا.

۱۳۲٦ (آذر) رأی تمایل ۵۳ نمایندهٔ مجلس به نخست‌وزیری مصدق. (حکیمی با ٥٤ رأی نخست‌وزیر شد.)

۱۳۲٦ تحریم انتخابات مجلس در دورهٔ حکومت قوام‌السلطنه.

۱۳۲۸ (اردیبهشت) مخالفت با تشکیل مجلس مؤسسان.

۱۳۲۸ (۲۲ مهر) اعتراض به انتخابات دورهٔ شانزدهم و ادامهٔ مبارزه به شکل تحصن به همراهی گروهی از یاران خود.

۱۳۲۸ (۲۱ آبان) تشکیل جبههٔ ملی ایران

۱۳۲۸ پس از قتل عبدالحسین هژیر وزیر دربار، مصدق تحت‌نظر قرار گرفت و به احمدآباد فرستاده شد

تشکیل نخستین میتینگ جبههٔ ملی و بازگشت مصدق از احمدآباد

۱۳۲۹ (فروردین) ورود به مجلس دورهٔ شانزدهم

۱۳۲۹ (٤ خرداد) — مخالفت با کابینهٔ رزم‌آرا.

۱۳۲۹ (۱۵ آبان) تدوین پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت که آن را نمایندگان جبههٔ ملی در مجلس به کمیسیون نفت پیشنهاد کردند.

۱۳۲۹ (۲۹ اسفند) مجلس طرح مصدق را برای ملی شدن صنعت نفت تصویب کرد.

۱۳۳۰ (۱۲ اردیبهشت) قبول نخست‌وزیری

۱۳۳۰ (۲۳ اردیبهشت) تحصن در مجلس و پس از آن ماندن در خانهٔ شخصی بجای رفتن به ساختمان نخست‌وزیری

۱۳۳۰ (٤۹ خرداد) خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس

۱۳۳۰ (۲۲— ۲٦ مهر) حضور در جلسات شورای امنیت و دفاع از حقانیت ملی شدن صنعت نفت

۱۳۳۱ (خرداد) عزیمت به هلند برای دفاع از حقوق ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه.

۱۳۳۱ (۲۵ تیر) استعفا از نخست‌وزیری به علت عدم موافقت شاه با تعیین وزیرجنگ از طرف نخست‌وزیر

۱۳۳۱ (۳۰ تیر) ابراز تمایل مجلس به نخست‌وزیری در بارهٔ مصدق و انتصاب مجدد وی به این سمت.

۱۳۳۱ (۸ مرداد) تصویب قانون اختیارات مصدق در مجلس

۱۳۳۱ (۹ اسفند) هجوم به خانهٔ مصدق

۱۳۳۲ (۲۵ مرداد) خروج شاه از مملکت به دنبال نافرجام ماندن کودتای نظامی علیه مصدق

۱۳۳۲ (۲۸ مرداد) سقوط دولت مصدق به دنبال کودتای امریکایی زاهدی
۱۳۳۲ (۲۹ مرداد) مصدق خود را به مقامات نظامی معرفی و تسلیم کرد
۱۳۳۲ (۱۷ آبان) آغاز محاکمهٔ او در دادگاه نظامی بدوی، دادگاه او را به سه سال زندان محکوم ساخت.
۱۳۳۳ (۱۹ فروردین) آغاز محاکمهٔ او در دادگاه نظامی تجدید نظر. دادگاه حکم دادگاه بدوی را تأیید کرد.
۱۳۳۵ پایان دورهٔ محکومیت و آغاز دوران اقامت اجباری در احمدآباد. در این مدت مصدق کوشش خود را برای زنده نگاهداشتن فعالیتهای جبههٔ ملی ادامه داد.
۱۳۴۵ (یکشنبه ۱۴ اسفند/ ۵ مارس ۱۹۶۷) وفات در بیمارستان نجمیهٔ تهران.

حواشی:

۱ــ منقول از یادداشتی به خط مصدق که عکسش در کتاب مکاتبات مصدق (ص ۲۰۸) آمده است و در کتاب حاضر نیز نقل شد. درین یادداشت مصدق ۲۹ رجب ۱۲۹۹ را که مسلماً طبق عرف زمان بایستی تاریخ ثبت شدهٔ تولد او باشد مطابق ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ شمسی و ۲۰ مه ۱۸۸۲ میلادی یادداشت کرده است. دوستم کریم امامی متوجه شد که در تطبیق این سه تاریخ اشتباهی رخ داده است و من چون به جداول تطبیق سنوات مراجعه کردم معلوم شد که ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قمری مطابق است با ۱۶ ژوئن ۱۸۸۱ میلادی و ۲۶ خرداد ۱۲۶۱ شمسی. ظاهراً کسانی که تاریخ ۲۰ مه ۱۸۸۲ را در اختیار مصدق گذاشته بودند توجه نکرده‌اند که ۲۰ مه مطابق است با اول رجب ــ چون جداول مورد اختیار همیشه اول ماه را به دست می‌دهند ــ و برای ۲۹ رجب می‌بایستی محاسبه می کردند. برای تفصیل به مجلهٔ آینده سال ششم شمارهٔ ۱ــ ۲ (۱۳۵۹) مراجعه شود.

۲ــ در اواخر ۱۳۱۰ قمری مرحوم شد و فرزندش میرزا حسین به مقام و لقب او رسید. (منتخب التواریخ، ص ۴۴۰). برای احوال میرزا هدایت‌الله به المآثر والآثار (ص ۱۹۸) و طرائق‌الحقائق (ج ۳، ص ۵۸۹) که ابیاتی هم از اشعار او نقل کرده و کتاب شرح احوال رجال ایران تألیف مهدی بامداد مراجعه شود.

۳ــ خانم نجم‌السلطنه خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما است و بیمارستان نجمیه را وقف کرده است.

۴ــ منتخب التواریخ (ص ۴۸۲)ــ چون مصدق نوجوان بود به سررشته‌داری میرزا علی‌اکبر موزه مأمور این منصب شد. مصدق درین وقت دارای لقب مصدق‌السلطنه بود و رتبهٔ مستوفی اول داشت. در کتاب طرائق‌الحقائق تألیف معصومعلی شاه شیرازی در ۱۳۱۸ قمری ذیل احوال میرزا هدایت و بر شمردن فرزندان او آمده است: «... دیگر مصدق‌السلطنه که جوانی است پیر، صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده.» (ج ۳، ص ۵۹۰). عبدالله مستوفی در خصوص سمت استیفای مصدق‌السلطنه در کتاب «شرح زندگانی من» می نویسد:

«استیفای خراسان بعد از میرزا محمود قره نصیب فضل‌الله‌خان منشی میرزا علی اصغر صدراعظم شده بود... فرمانفرما که در انداختن امین‌السلطان سعی کرده بود... این کار را به خواهرزادهٔ خود جناب آقای

دکتر محمد مصدق پسر میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر که در این وقت جوان شانزده هفده ساله‌ای بیش نبود دادند.» و بعد از اشاره به اینکه مصدق‌السلطنه میل به تحصیل علوم پیدا کرد و می نویسد: «به تقاضای خود مصدق‌السلطنه کار خراسان هم ضمیمهٔ سایر کارهای آقا میرزا رضا گشت.» (ج ۲، ص ۳۲۲).

۵– تقی زاده، مختصر تاریخ مجلس شورای ملی، ص ٤٦.

٦– فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت ایران، تألیف فریدون آدمیت، ص ۲۲۱.

۷– مصدق طی مکتوب مورخ ۱۲ آذر ۱۳٤٤ در جواب سؤال اینجانب علت خروج خود را از جامع آدمیت بیان کرده است. نگاه کنید به مجلهٔ راهنمای کتاب، جلد ۲۱ (۱۳۵۷) ص ۵۸۷ مکرر.

۸– شرح زندگانی من از عبدالله مستوفی: ج ۲، ص ۳۷۳ و ج ۳، ص ۲۲۸.

۹– از اقدامات مصدق درین دوره الغاء اجازهٔ ادارهٔ تحدید تریاک بود که در کابینهٔ وثوق‌الدوله به اجاره واگذار شده بود و در دنبال آن تشکیل کمیسیون برای رسیدگی به اعمال مسببین قضیه. (شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۳۱). ابوالحسن بزرگ امید (مخبرالملک) هم در کتاب «از ماست که بر ماست» تفصیلی از این جریان را نوشته است. (ص ۲٦۸– ۳۷٤).

۱۰– عبدالله مستوفی در شرح زندگانی من نوشته است: «وجوه اهالی و سرجنبانهای شیراز از دولت خواستند که آقای مصدق‌السلطنه والی فارس شود.» (ج ۳، ص ۲۵٤).

۱۱– کابینهٔ قوام‌السلطنه دوباره ترمیم شد و درین ترمیمها یکبار مصدق به وزارت خارجه انتخاب شد و مجدداً به وزارت مالیه، تا اینکه کابینه به علت اقدامات مالی مصدق مورد مخالفت مجلس چهارم قرار گرفت (دولتهای عصر مشروطه، تألیف احمد ضرغام بروجنی، ص ۱۲۳– ۱۳۸). حسین مکی در شرح حال مصدق نوشته است که وزارت امورخارجه را نپذیرفت (دکتر مصدق، و نطقهای تاریخی او، ص ۱۳). عبدالله مستوفی که خود در آن وقت در مالیه بود در شرح زندگانی من می نویسد: «این بار برای اینکه شخصیت مبرزتری از معتمدالسلطنه (عبدالله وثوق) کفیل مالیه جهت این وزارتخانه فکر کرده باشند که بتواند در مقابل تقاضاهای روزافزون سردارسپه مقاومت نماید مصدق‌السلطنه را به وزارت مالیه برگزیدند. دکتر مصدق به موجب مادهٔ واحده که رنود «واحدیموت» موسومش کردند برای مدت سه ماه اختیاراتی از مجلس گرفت که مالیه را از عناصر فاسد و بی کفایت برهاند. یک کارهایی هم در این زمینه به انجام رسانید. ولی بواسطهٔ ضدیت گرگهای باران دیدهٔ مالیه و کمی مدت اختیارات نتوانست کار حسابی صورت دهد. حتی وکلای مجلس هم از اقدامات اصلاحی او ناراضی شده...» (ج ۳، ص ۳۷۵). مستوفی دربارهٔ علت سقوط کابینه می نویسد: «اینها سببهای واقعی بود و نیشتر این دمل که از مدتی پیش ریشه گرفته بود واقعهٔ اتهام غضنفرخان برادر دکتر امیر اعلم از طرف آقای دکتر مصدق وزیر مالیه شد... دکتر مصدق بوسیلهٔ مادهٔ واحدهٔ (واحدیموت) خود بی محابا اشخاص مظنون به اختلاس مال دولت را تحت تعقیب درمی آورد و به توصیهٔ وکلا... هیچ قدر و قیمتی نمی گذاشت...» (ج ۳ ص ٤٦۸). ملک‌الشعرای بهار هم درین موضوع شرحی دارد که نقل می کنیم: «وزیر مالیه دکتر محمد مصدق السلطنه مادهٔ واحده‌ای به مجلس آورد و اختیاراتی خواست و با مخالفت شدید سوسیالیستها مواجه گردید. و او اولین و آخرین وزیری است که در برابر هجوم شدید سلیمان میرزا لیدر سوسیالیست و نمایندهٔ نطاق نمود و کاری را که باید وکیل مجلس انجام دهد و از وزیری دفاع کند با کمال شهامت خود انجام

داد، ولی از فرط تأثر در پشت تریبون غشی کرد.» (ص ۱۳۹)

۱۳– عبدالله مستوفی در باب والیگری مصدق در آذربایجان می‌نویسد: «مشیرالدوله... مصدق‌السلطنه... را که در کابینهٔ قبلی وزیر مالیه بود به والیگری آذربایجان فرستاد. مشیرالدوله به دکتر مصدق خیلی معتقد بود و اگر عمل او در دادن اتهام نامهٔ غضنفرخان ظاهراً موجب برهم خوردن کابینهٔ قوام‌السلطنه نشده بود شاید از او بهتری برای وزارت مالیهٔ کابینهٔ خود و مقابله با وزیر جنگ در نظر نداشت. ولی مشیرالدوله چون اهل محاجه نبود نمی‌خواست با وکلای ضد دکتر مصدق مباحثه کرده تناسب او را برای این شغل به آنها حالی کند و آنها را ساکت کند...» (ج ۳، ص ۷۰– ۴۶۹). ملک‌الشعرای بهار در «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» (ص ۲۶۵) علت استعفای مصدق از والی گری آذربایجان را مداخلهٔ قشون در امور آنجا نوشته است.

تاریخ سن دکتر محمد مصدق

تاریخ ولادت			سن
سال شمسی	۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱	تا ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۴	۸۳ سال
سال میلادی	۲۰ مه ۱۸۸۲	تا ۲۰ مه ۱۹۶۵	۸۳ «
سال قمری	۲۹ رجب ۱۲۹۹	تا ۲۹ رجب ۱۳۸۴	۸۵ «

ولی در شناسنامه سال ولادت را ۱۲۵۸ شمسی
نوشته‌اند که ۳ سال با سن حقیقی تفاوت دارد
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
سال شمسی تا ۸۳ که در سن حقیقی ایشان است نه
در سنی که در شناسنامه نوشته شده ایشان

فهرست اعلام اشخاص

ک ــ گ

ل

م

فهرست جایها

فهرست اداره‌ها و مجامع و روزنامه‌ها

فهرست اصـلاحات

چـون کتاب بطور افست تـجدیدچـاپ می‌شود متأسفانه زدودن عیـبهای نـقطه‌ای و شـکلی و رفـع سـاییدگی حروف (که خوانـنـدگان به دقت‌نظر خـود درمی‌یابند و توجه حتمی دارند) فـعلاً امکان ندارد به‌آوردن فهرست نادرستـیها مـبـادرت می‌شود تـا خوانـنـدگـان علاقه‌مـند نسخهٔ خود را اصلاح کنند.

صفحهٔ ٦ س ٩ ــ رضا تجدید/ رضا تجدد

صفحهٔ ١٠ س ٢٣ ــ خاصر/ خاطر

صفحهٔ ١٣ س ١٥ ــ تاریخی /تاریخ

صفحهٔ ١٨ زیـر حـاشیـه ــ سپس علی دبیـرسیـاقی، پیـروز سیار، مهدی تفـنـگسـار، مهدی بدرزاده، زهرا فیـوضی از ره لطـف و علاقـه‌مـنـدی چـنـد نـادرسـتی چـاپـی را یـادآور شدند. آقـای علی مشار تـذکر دادند که اعتلاءالسلطنه لقب میرزا احـمدخان پیـرنیا بوده است. از محبت همگی سپاسگزاری می‌شود.

صفحهٔ ٤٢ س ٦ ــ گمراکات / گمرکات

صفحهٔ ٤٤ س ٩ ــ دفعه / «دفعه»

صفحهٔ ٥٣ س ١٣ ــ عنوانی / عنوان

صفحهٔ ٥٣ س ١٨ ــ جشمید / جمشید

صفحهٔ ٥٤ س ٢٢ ــ برکنار/ بیکار

صفحهٔ ٥٨ س ١١ ــ خواتون / خاتون

صفحهٔ ٦١ س ٩ ــ ازهفتاد / سنم از هفتاد

صفحهٔ ٦٢ س ١٣ ــ تا موقع / تا درموقع

صفحهٔ ٦٢ س ٢٠ ــ خاست / خواست

صفحهٔ ٦٥ س ٥ ــ فققاز/ قفقاز

صفحهٔ ٦٥ س ٨ ــ داشم / داشتم

صفحهٔ ٦٩ س ٢٢ ــ زحتمم / زحمتم

صفحهٔ ٧٠ س ٨ ــ بود / بودم

صفحهٔ ٧٤ س ١ ــ آورند / آوردند

صفحهٔ ٧٧ س آخر حاشیه ــ گویند / گویند.]

صفحهٔ ٧٨ س ١٤ ــ تمام موفق / تمام مواد موفق

صفحهٔ ٨٣ س ١٣ ــ روزهای / روزها

صفحهٔ ٩٣ س ٤ ــ من برساند / برساند

صفحهٔ ٩٧ س ٥ ــ روز/ روزی

صفحهٔ ٩٨ س ٢٥ ــ نوشجات / نوشتجات

صفحهٔ ١٠١ س ٦ ــ تاجر/ مستأجر

صفحهٔ ١٠٣ س ١٨ ــ تکشیل / تشکیل

صفحهٔ ١١٠ س ٤ ــ مخالف / مخالفت

صفحهٔ ١١٣ س ١٤ ــ خطراتی / خطراتی[را]

صفحهٔ ١١٥ س ٧ ــ ویژه / بویژه

صفحهٔ ١١٧ س ٢٤ ــ چناچه / چنانچه

صفحهٔ ۱۱۹ س ۱۳ ــ پلی که / پلی[را] که
صفحهٔ ۱۱۹ س ماقبل آخر: میتواستم / میتوانستم
صفحهٔ ۱۲۰ س ۲۱ ــ است» / است؟»
صفحهٔ ۱۲۸ س حاشیه ــ مشید / می‌شد
صفحهٔ ۱۳۰ س ۱۰ ــ بیش از/ بیش از این
صفحهٔ ۱۳۰ س ۲۴ ــ چادرهائی / چادرهایی [را]
صفحهٔ ۱۳۲ س ۲۴ ــ بسیلی / به سؤال
صفحهٔ ۱۴۵ س ۲۲ ــ کنید / کنند
صفحهٔ ۱۵۱ س ۲۱ ــ نظمه / نظمیه
صفحهٔ ۱۵۱ حاشیه س ۲ ــ از/ در
صفحهٔ ۱۵۳ س ۱۵ ــ مملق / ملحق
صفحهٔ ۱۵۵ س ۱۰ ــ ارواقی / اوراقی
صفحهٔ ۱۵۶ س ۱۹ ــ امریه‌ی / امریهٔ
صفحهٔ ۱۶۰ حاشیه س ۳ ــ حقوقی / حقوقی [را]
صفحهٔ ۱۷۹ س ۹ ــ بود/ بود و
صفحهٔ ۱۷۹ حاشیه س آخر ــ بردم / بروم
صفحهٔ ۱۹۱ س ۳ حاشیه ــ کاندید/ کاندیدای
صفحهٔ ۲۱۵ س ۲۳ ــ درارا/ درا
صفحهٔ ۲۱۶ س ۲۲ ــ دو/ در دو
صفحهٔ ۲۱۸ س ۱ ــ زیادی/ زیادی از
صفحهٔ ۲۱۹ س ۱۰ ــ در در/ در
صفحهٔ ۲۲۶ س ۲۴ ــ که / [را] که
صفحهٔ ۲۳۳ س آخر حاشیه ــ بـاید سطر اول حاشیه قرار بگیرد
صفحهٔ ۲۳۴ س ۱۶ ــ منحصر/ مستحضر
صفحهٔ ۲۵۸ س ۵ ــ بشوند/ بشوند [در]
صفحهٔ ۲۶۱ س ۲۱ ــ دادرسی / دارسی
صفحهٔ ۲۶۳ س ۲۳ ــ مگویند/ می‌گویند
صفحهٔ ۲۶۴ س ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰ ــ هثیت / هیئت
صفحهٔ ۲۶۵ س ۲۷ ــ بهثیت / به هیأت
صفحهٔ ۲۶۶ س ۵ ــ چاقوئی / چاقوئی [را]
صفحهٔ ۲۶۸ س ۱۶ ــ رسد / رسید
صفحهٔ ۲۶۹ س ۲۵ ــ هثیت / هیأت
صفحهٔ ۲۶۹ س ۲۶ ــ رأی اعتماد / رأی عدم اعتماد
صفحهٔ ۲۷۱ س ۳ ــ ات / است
صفحهٔ ۲۷۳ س ماقبل آخر ــ موافقت / موافق
صفحهٔ ۲۷۳ س آخر ــ مخالفت / مخالف
صفحهٔ ۲۷۶ س ۲۴ ــ میلون / ملیون
صفحهٔ ۲۸۰ س ۱۹ ــ همیمنطور/ همینطور
صفحهٔ ۲۸۱ س ۷ ــ سوم / سوم*
صفحهٔ ۲۸۱ حاشیه ــ * چنین است در نسخه، سی ام تیر درست است(ا.ا.)
صفحهٔ ۲۸۶ س ۶ ــ العبدو / العبد
صفحهٔ ۲۸۸ س ۱۲ ــ سیاسی / سیاستی
صفحهٔ ۲۸۹ س ۷ ــ توفیف / توقیف
صفحهٔ ۲۸۹ س ۲۸ ــ رونامه / روزنامه
صفحهٔ ۲۹۵ س ۹ ــ هر کس / هر کس [را]
صفحهٔ ۳۰۴ س ۲۰ و ۲۷ ــ قانونگزار/ قانونگذار
صفحهٔ ۳۰۵ س ۲۲ ــ «اصل» زیادست
صفحهٔ ۳۱۸ س ۶ ــ هثیت / هیئت
صفحهٔ ۳۲۶ س ۱۴ ــ بنامه‌ی / بنامه ای
صفحهٔ ۳۴۳ س ۱۱ ــ مخالف / مخالفت
صفحهٔ ۳۵۱ س ۱ ــ شورای / شورای ملی
صفحهٔ ۳۵۲ س ۲۴ ــ بمناسبی / بمناسبتی
صفحهٔ ۳۵۹ س ۴ ــ چی است / چیست
صفحهٔ ۳۵۹ س ۱۷ ــ پرستی / پرسی
صفحهٔ ۳۶۱ س ۳ ــ قیمت / قسمت
صفحهٔ ۳۷۲ س ۱۸ ــ نود و نه درصد / (نود و نه درصد)
صفحهٔ ۳۸۰ س ۶ ــ ۱۳۳۳ / ۱۳۳۲
صفحهٔ ۳۸۵ س ۲۴ ــ خوش‌آیند / خوش آمد
صفحهٔ ۳۹۶ س ۲۱ ــ یکی / یکی از فدائیان اسلام

عکسهایی از دکتر مصدق



دکتر مصدق در حکومت فارس: راست به چپ از چهارم سردار احتشام ــ نصیرالملک ــ مصدق ــ محمد باقرخان دهقان ــ ابراهیم قوام‌الملک ــ صولة‌الدوله (سردار عشایر) قشقائی ــ مؤیدالملک شیرازی ــ ناصرخان قشقائی (عکس مرحمتی دکتر ابوالحسن دهقان)



دکتر غلامحسین مصدق فشار خون پدرش را (هنگام نخست‌وزیری) آزمایش می‌کند.



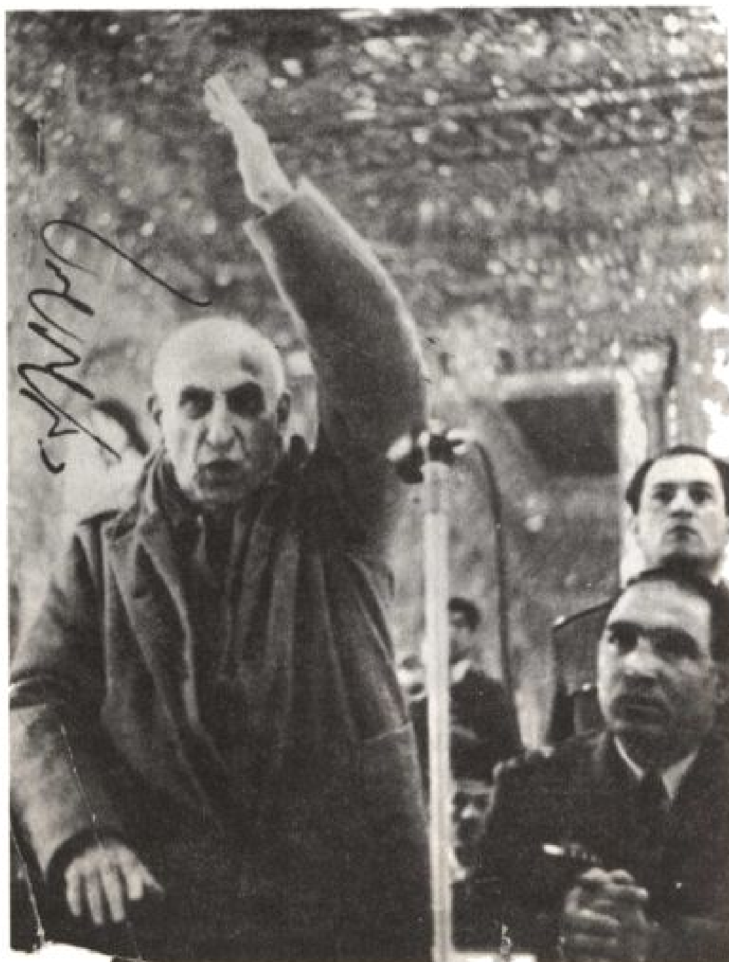
مصدق هنگام تحصیل در سویس (١٩١٤؟)



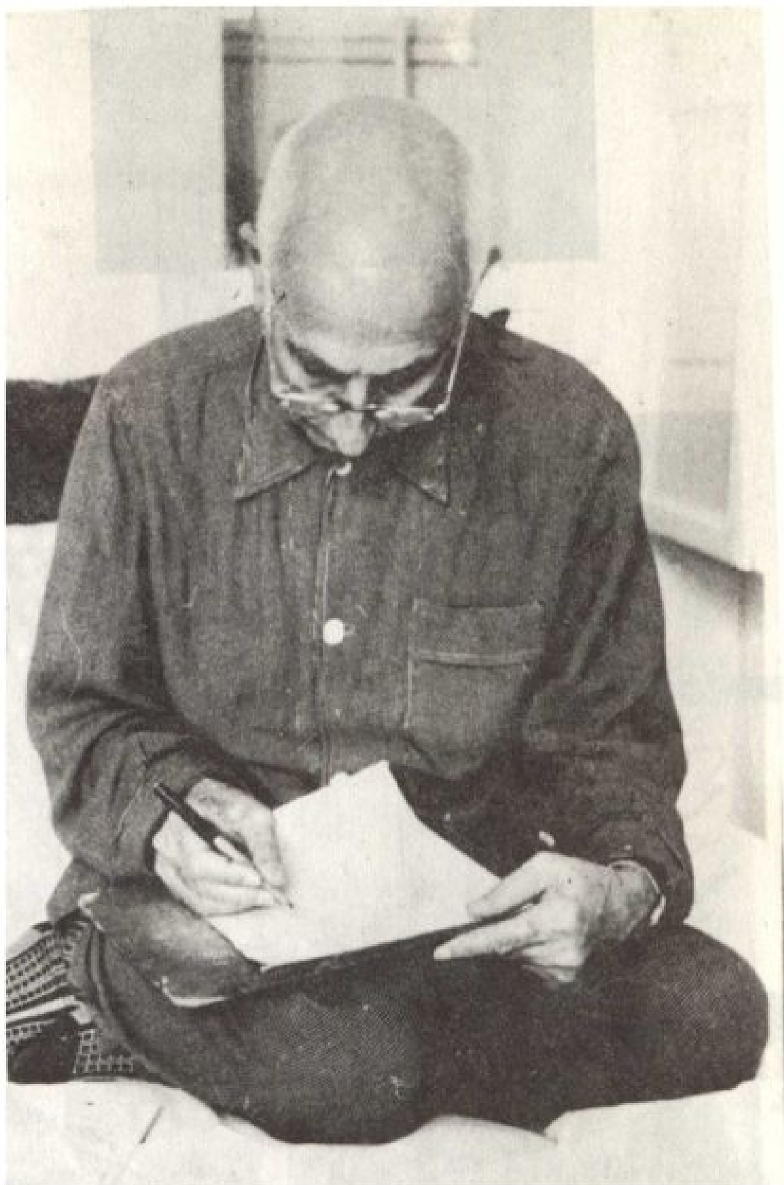
دکتر مصدق و نوه‌اش معصومه (دختر دکتر غلامحسین مصدق) هنگام نخست‌وزیری.



دکتر مصدق در دادگاه نظامی



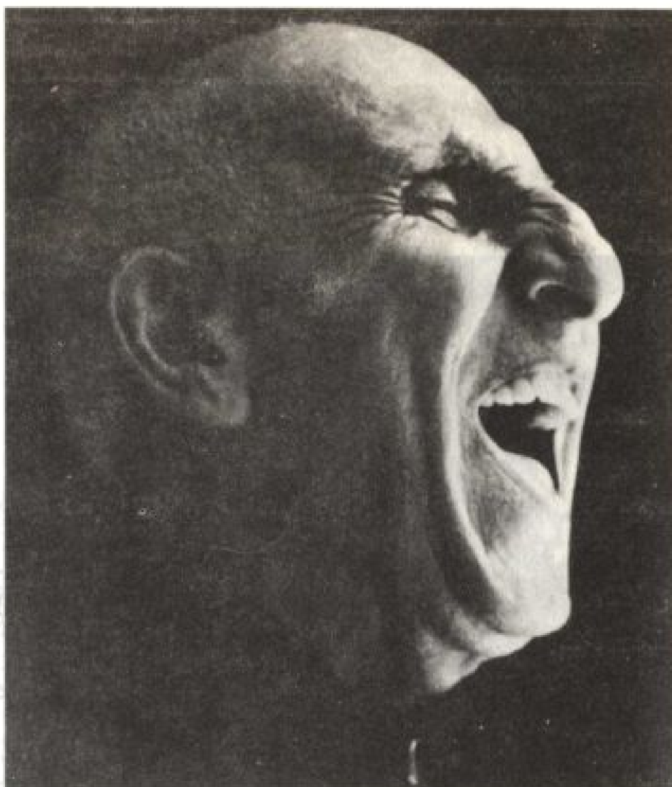
دکتر مصدق در دادگاه نظامی (مرحمتی سرهنگ راستین)



دکتر مصدق در احمدآباد



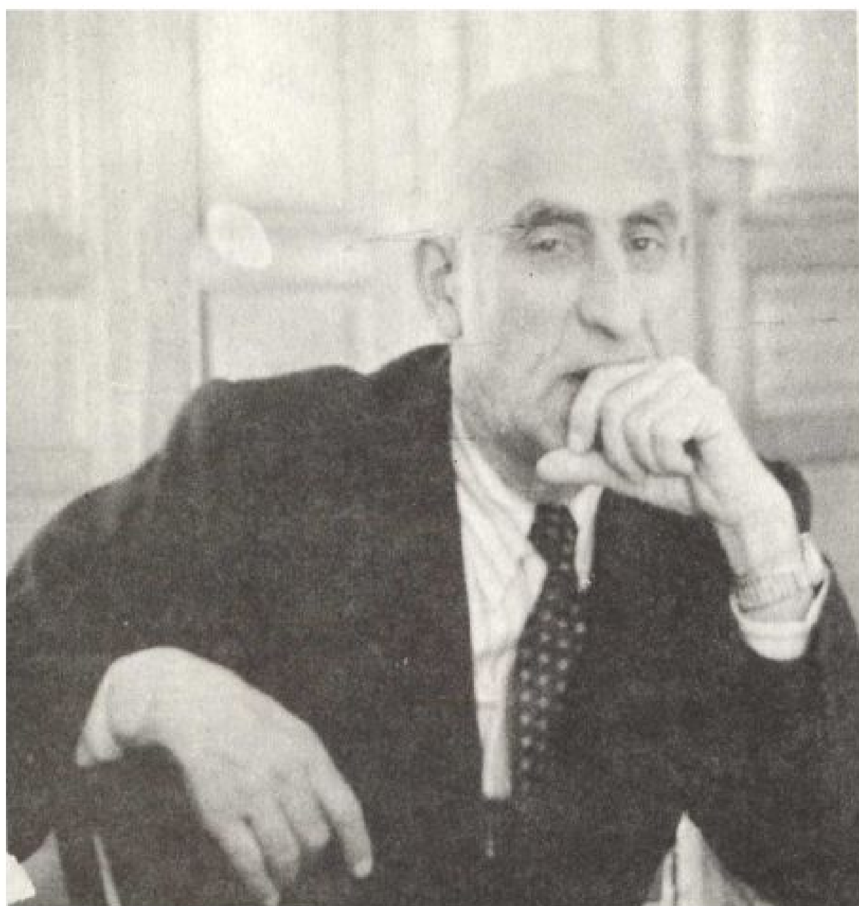
دکتر مصدق به دادگاه نظامی هدایت می‌شود.



چهره‌ای از مصدق در حال قهقهه (عکس را مهندس احمد مصدق گرفته)



دکتر مصدق در دادگاه نظامی



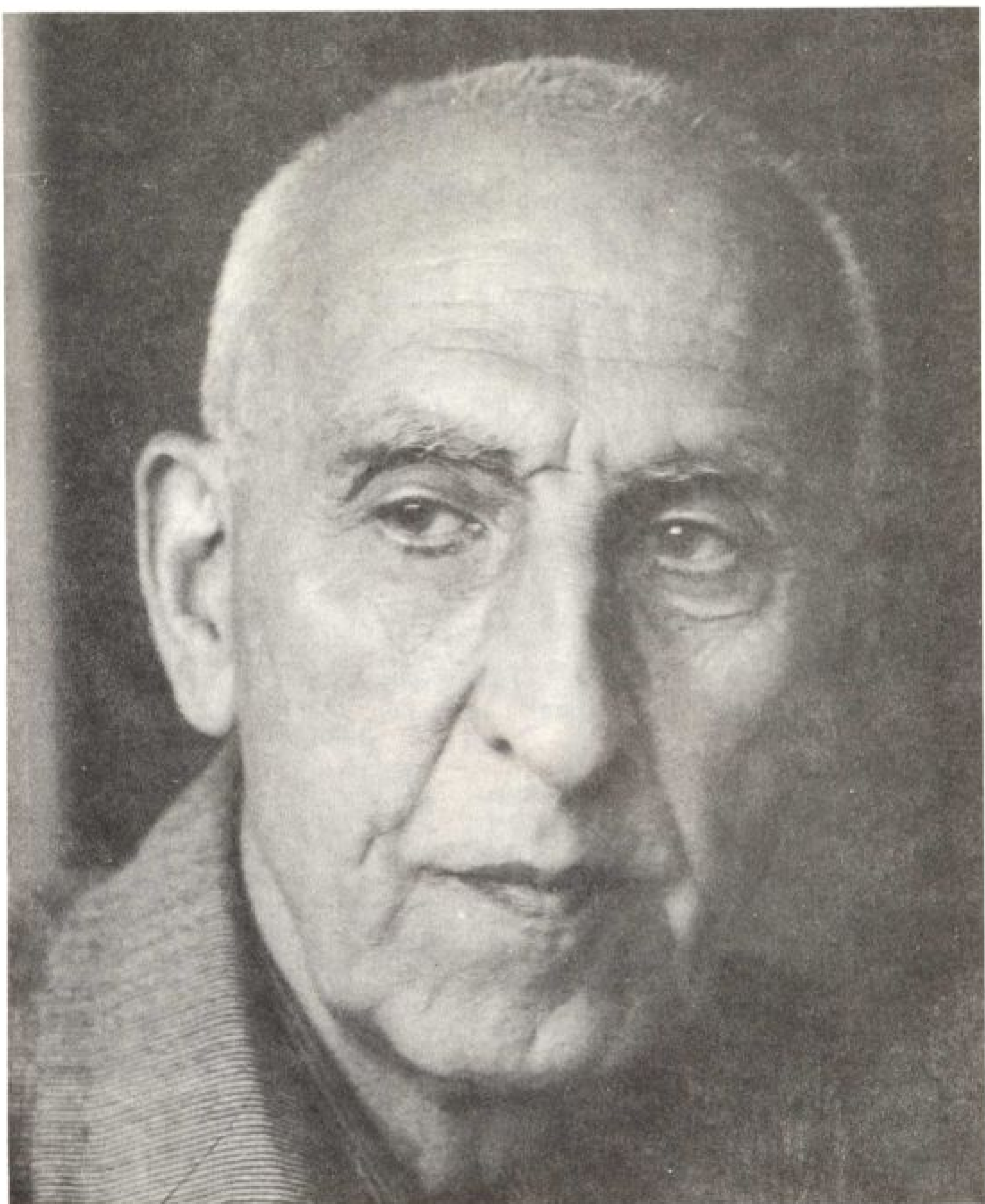
دکتر مصدق سالی پیش از نخست‌وزیری (مرحمتی نصرةالله امینی)



میز کنار تخت مصدق (در احمدآباد) مرحمتی کریم امامی

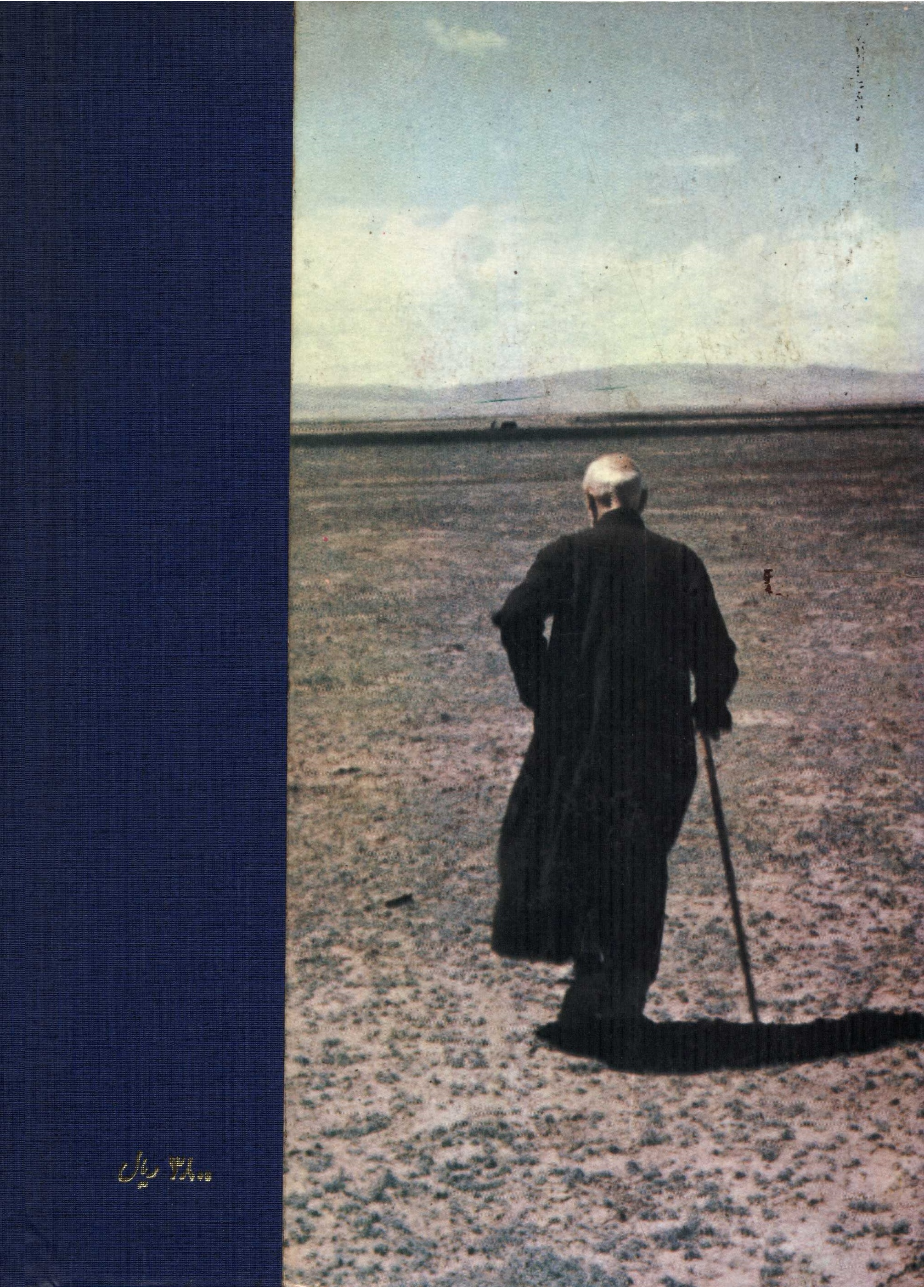


مصدق در نوجوانی کنار میرزا علی اکبر مستوفی موزه با حاجی
محمد حسن امین دارالضرب (مرحمتی دکتر اصغر مهدوی)



جناب آقای ایرج افشار ارادتمند   احمدآباد ۱۰ آبان ۱۳۴۲
دکتر محمد مصدق

مصدق در سال ۱۳۳۵


۳۸۰۰ ریال